کارنامهٔ دکتر معین

عبدالله نصری



کارنامهٔ دکتر معین



عبدالله نصری



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۴



نصری، عبدالله
کارنامهٔ دکتر معین
چاپ اول: ۱۳۶۴
چاپ‌وصحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ: ۶۶۰۰ نسخه

فهرست مطالب

یادنامه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

شناسایی چهره‌های اصیل هر جامعه‌ای برعهدهٔ نویسندگان و دانشمندان است، زیرا شناخت و شناساندن بزرگانی که رنج بردند و گنج اندوختند از جهاتی گوناگون دارای فایده است.

دربارهٔ اهمیت این موضوع سخنهای بسیار گفته‌اند و فوائد متعددی برشمرده‌اند، تا جایی که کارلایل می‌گوید: «تاریخ چیزی جز شرح احوال مردان بزرگ نیست.» ناگفته پیداست که آشنا ساختن مردم به زندگانی و آثار و اندیشه های بزرگان —بویژه پیشقراولان فرهنگ بشری— علاوه برآنکه برسطح فکر و فرهنگ عمومی می‌افزاید خود عامل محرکی است برای پرورش نوابغ. زیرا چه‌بسا بزرگانی را در تاریخ بشری سراغ داریم که مطالعهٔ زندگانی بعضی از اندیشمندان و پژوهشگران عامل محرکی برای نام‌آورشدن آنها بوده است.

تفحص در زندگانی و آثار مشاهیر در طول تاریخ همواره مورد توجه بوده تا جایی که دانشی به‌نام «علم رجال» پیدا شده است.

این موضوع بویژه از قدیمترین ایام در زبان فارسی رایج بوده و در این زمینه کتب بسیاری نوشته شده که به‌نام «تذکره» معروف است.

اما در میان صدها تذکره‌ای که موجود است کمتر تذکره‌ای را می‌توان یافت که دارای ارزش و اصالت علمی بوده باشد، زیرا تذکره‌ها همواره پر است از گفته‌های ضد و نقیض و پیش داوریهای غلط و بیهوده. همچنین باید یادآور شد که در روزگاران پیشین شرح احوال نویسی بیشتر جنبهٔ عاطفی داشته نه تحقیقی.

گذشته از این اکثر صاحبان تذکره جز به‌تاریخ تولد و ایام تحصیل و تاریخ فوت به‌چیز دیگری توجه نداشته‌اند و اگر هم گهگاهی توجه به‌شخصیت، شخص مورد نظر داشته‌اند همواره با الفاظ و قالبهای دروغین در بزرگ ساختن وی می‌کوشیده‌اند، و همین امر موجب شده تا در زبان فارسی — بویژه در عصر حاضر — مسألهٔ «نقد و بررسی» مورد توجه بسیاری از ارباب ادب قرار گیرد.

در روزگار ما نیز به‌همت دانشمندان و محققان در زمینهٔ بررسی احوال و آثار بزرگان پژوهشهایی بعمل آمده که متأسفانه برداشتهایمان از تلاشهایی که در این راه انجام داده‌ایم بسیار کم بوده است، زیرا به‌گفتهٔ یکی از پژوهشگران «بعضی از آنچه آنها (محققان) با دقت و کنجکاوی هوشمندانه بررسی و تحقیق کرده‌اند خود ارزش بسیار ندارد و گهگاه تحقیقاتشان مصداق واقعی «هیاهوی بسیار برای هیچ» شده است.»

از این نکته نیز غافل نمانیم که امروزه آن مقدار از نیروها که صرف‌شناساندن فرهنگ غرب و بزرگان آن دیار می‌شود صرف شناساندن بزرگان فرهنگ و ادب خودمان نمی‌شود. جوانان، بویژه دانشجویان، تا آن مقدار که با آثار و افکار افرادی چون کامو، کافکا، بکت، برشت و... آشنا هستند گمان نمی‌رود که با اندیشه‌های شخصیتهای برجستهٔ فرهنگ خودشان آشنا باشند.

البته ناگفته پیداست که چون علم و دانش در قلمرو زمان و مکان خاصی نیست دانشمندان و بزرگان نیز متعلق به‌یک جامعهٔ بخصوص نمی‌باشند و از این رو لازم است که آنان را خارج از قلمرو زادگاهشان نیز بشناسند ولی این امر را نیز باید در نظر گرفت که نباید در این راه افراط و تفریط بکار برد.

در سالهای اخیر در راه شناساندن چهره‌های نام‌آور سرزمین‌مان سعی کرده‌ایم بوسیله تشکیل کنگره‌ها و مجالس سخنرانی و نشر یادنامه‌ها گامهایی اساسی برداریم که به‌طور نمونه می‌توان از کنگره بوعلی، کنگره خواجه‌نصیر، کنگره ابوریحان و کنگره مولوی نام برد. هرچند که تشکیل این کنگره‌ها از جهاتی دارای فایده است ولی اینها به‌تنهایی لازم است و کافی نیست.

بنابراین باید درنظر داشت که نویسندگان در بررسی احوال وآثار شخصیتهای بزرگ نباید تنها به‌ذکر تاریخ تولد و مرگ و تحصیلات و فهرست آثار بپردازند، بلکه لازم و ضروری است که به‌بررسی شخصیت اخلاقی فرد مورد نظر نیز توجه

داشته باشند، تا بدینوسیله تصویری صحیح و همه‌جانبه از شخص مورد نظر به‌خواننده ارائه شود.

*

با درنظر گرفتن مباحث فوق نگارنده از مدتها پیش برآن شد تا مطالعاتی در پیرامون زندگانی و آثار بزرگان بعمل آورد و درصورت امکان منتشر سازد.

مجموعهٔ حاضر اولین کوششی است که در این راه به‌ثمر رسید. توضیح آنکه: سالی پیش از درگذشت شادروان دکتر محمد معین برآن شدم کتابی در پیرامون زندگانی و آثار وی تألیف و تدوین کنم.

برای این منظور می‌بایست به‌جمع آوری منابع و مآخذ می‌پرداختم. اما بزرگترین اشکالی که در مراحل اولیه پیش آمد عدم اطلاع و دسترسی به‌منابع و مآخذ بود که ناچار مجبور شدم تا کتب و مجله‌های متعددی را که احتمال می‌رفت درآنها نکاتی در پیرامون زندگانی و آثار استاد نگاشته‌اند از نظر بگذرانم.

در شرف جمع و تهیه و تدوین مطالب بودم که قضا را از بخت بد ادب فارسی، استادی که شمع وجودش روشنی‌بخش محافل ادبی و دانشگاهی بود در نیمروز گرم ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ به‌جهان باقی شتافت و با مرگ خود ضربتی عظیم بر پیکر ادب فارسی وارد آورد و دل علاقه‌مندان و شیفتگان خود را سخت متأثر و متألم ساخت.

مرگ استاد موجب شد تاجمعی از ارادتمندان و علاقه‌مندان وی مقالاتی درپیرامون مقام وی به‌رشته تحریر کشانند که همین امرموجب تشویق نگارنده شد.

خلاصه آنکه پس از جمع‌آوری منابع و مآخذ به‌تألیف کتاب مشغول شدم تا اینکه خوشبختانه کتاب به‌صورت حاضر آماده گردید.

در اینجا باید خوانندگان عزیز به‌این نکته توجه داشته باشند که مؤلف در خلال سطور کتاب سعی نکرده تا زبان به‌مدح یا قدح استاد معین بگشاید بلکه تا آنجا که توانسته کوشیده است تا با بیطرفی خاصی مطالب را بیان کند.

همچنین اگر مؤلف انتقاداتی را که برآن استاد بزرگوار شده درج نموده به‌این جهت بوده که گفته‌اند: «کمال مطلق هیچ‌گاه بشر را میسر نیست و این درسخت

به‌روی خاکیان بسته است» لذا انتظار دارد که مورد خشم و عتاب ارباب ادب قرار نگیرد. در اینجا نگارنده برخود فرض می‌داند که از خانم مهدخت معین که کتاب را با دقت بسیار مطالعه کردند و برخی نکات سودمند را یادآورشدند تشکر و سپاسگزاری کند. در خاتمه امید می‌رود که خوانندگان صاحب نظر نگارنده را از انتقادات خود بی‌نصیب نگذارند.

فروردین ۱۳۵۲
عبدالله نصری

۱

زندگانی

تولد

محمد معین روز دوشنبه ۱۷ رجب سال ۱۳۳۶ قمری مطابق با ۱۲۹۷ شمسی[1] در شهر رشت در خانواده‌ای از علمای روحانی دیده به‌جهان گشود. دست‌برد نابهنگام اجل در سن شش‌سالگی او را از آغوش پرمهر و محبت مادر جدا نمود و به‌دست پدر سپرد. دریغا که رشتهٔ حیات پدر نیز به‌فاصلهٔ پنج روز بعد از مادر گسسته شد. پس از مرگ پدرش «شیخ ابوالقاسم» که از طلاب علوم دینی بود، پرورش این کودک با استعداد به‌عهدهٔ نیای پدریش «شیخ محمدتقی معین‌العلماء»— که از روحانیان بزرگ بود — واگذار گردید. معین‌العلماء در تعلیم و تربیت وی آنچنان کوشید که او همواره موفقیتهای خود رامدیون ومرهون آن بزرگوارمی‌دانست. جد مادری او «شیخ محمد سعید» نیز از روحانیان و مدرسان علوم قدیمه بود.

ایام تحصیل

محمد معین دورهٔ ابتدایی را در دبستان اسلامی به‌سال ۱۳۰۴ و دورهٔ اول

۱. سال تولد دکتر معین را ارقام مختلفی مانند ۱۲۹۶— ۱۲۹۴— ۱۲۹۳— ۱۲۹۲— ۱۲۹۱ ه.ش نوشته‌اند. اما خانوادهٔ مرحوم دکتر معین تاریخ روز دوشنبه ۱۷ رجب ۱۳۳۶ مطابق با ۹ اردیبهشت۱۲۹۷ را از دستخط مرحوم معین‌العلماء جد دکترمعین از پشت‌قرآن بدست آورده‌اند. خانم مهدخت معین از قول پدر نقل می‌کند: «هنگامی که به‌دبستان رفتم مرا در کلاس سوم پذیرفتند و پس از چند ماه به‌دفتر مدرسه احضار شدم؛ از علت امر بی‌اطلاع بودم و نگران. آنها مرا به‌کلاس پنجم بردند. هنگامی که می‌خواستم وارد دبیرستان شوم به‌علت کمی سن نمی‌پذیرفتند ناچار شناسنامه را عوض کردم و شناسنامهٔ جدیدی با تاریخ تولد ۱۲۹۳ یعنی چهارسال بزرگتر گرفتم.»

متوسطه را در دبیرستان نمره یک دولتی رشت — که بعدها به دبیرستان شاهپور معروف شد — به‌سال ۱۳۰۷ گذرانید، در همان اوان صرف ونحو عربی و بخشی از علوم قدیمه را نزد پدر بزرگ خویش و مرحوم «سید مهدی رشت‌آبادی» و دیگر استادان وقت آموخت. باوجود کمی سن، عشق و علاقهٔ شدید به‌مطالعه و کنجکاوی، او را لحظه‌ای از کتابخانه جد خویش جدا نمی‌ساخت. دورهٔ دوم متوسطه (رشته ادبی) را در دبیرستان دارالفنون تهران به‌پایان رسانید. پس از اخذ گواهینامه دورهٔ دوم متوسطه در مهرماه ۱۳۱۰ در دانشسرایعالی در رشته ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی ثبت‌نام کرد[۲] و با کوشش و جدیتی هرچه تمامتر مشغول مطالعه و تحصیل شد، بطوری که در امتحانات سه‌ساله از شاگردان ممتاز بشمار می‌رفت، تااینکه در سال ۱۳۱۳ با نگاشتن رساله‌ای تحقیقی به‌زبان فرانسه دربارهٔ لوکنت دولیل شاعر نامدار قرن ۱۹ به‌اخذ درجه لیسانس در ادبیات و فلسفه نائل آمد. «دکتر صدیق‌ـ اعلم» در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «من از بهمن ۱۳۱۰ که مأمور تأسیس دانشگاه تهران شدم و تصدی دارالمعلمین عالی را به‌عهده گرفتم با محمد معین آشنا شدم، وی در مهر ۱۳۱۰، از روی ذوق و شوق طبیعی در شعبهٔ ادبیات و فلسفهٔ دارالمعلمین عالی ثبت‌نام کرده مشغول تحصیل بود. در اثر همان ذوق و شوق وقتی که کارهای فوق برنامه برای ایجاد خصائل پسندیده آغاز و در ۱۳۱۱، انجمنهای متعدد از دانشجویان تشکیل شد محمد معین در انجمن کتابخانه شرکت کرد.

وی دانشجویی بود ممتاز چه از حیث درس و چه از حیث اخلاق، باچهره‌ای نجیب و آرام، محمد معین طالب علمی بود شکیب، کم حرف، دقیق، امین، پر کار. در سال سوم دانشسرایعالی به‌حدی به‌زبان فرانسه مسلط بود که راجع به‌لردبایرون شاعر شهیر انگلیسی قرن ۱۹ در حضور استاد فرانسوی زبان و ادبیات فرانسه به زبان فرانسه نطقی کرد جالب و در همان سال طبق مقررات دانشسرای‌عالی که هر دانشجو در هر ماده از برنامه باید رساله‌ای بنگارد راجع به‌شعر لوکنت دولیل

۲. همانطوری که ملاحظه می‌شود ورود معین به‌دانشگاه حدود چهارده سالگی بوده و چون سن وی برای ادامهٔ تحصیل مقتضی نبوده بناچار سن خود را حدود چهار سال افزایش می‌دهد و همین امر موجب اختلاف درسال تولد وی شده است.

شاعر نامدار قرن ۱۹ فرانسه و مکتب پارناس رساله‌ای به‌فرانسه نوشت که با تحسین مورد قبول واقع و درکتابخانه نگاهداری شد. در خرداد ۱۳۱۳ یعنی تاریخی که قانون تأسیس دانشگاه تهران به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید و دانشکدهٔ ادبیات و دانشکدهٔ علوم در بطن دانشسرای‌عالی بوجود آمد محمد معین با نمرهٔ اعلی به‌اخذ درجهٔ لیسانس در ادبیات و فلسفه نائل گشت. بعضی از همدرسان او که در همان تاریخ لیسانسیه شدند و نامشان در خاطرم باقی است عبارت بودند از: احمد افشارشیرازی، روح‌الله خالقی، کاظم رجوی، دکتر مجتبی عشقپور، دکتر حسین مینوچهر، ابوالفضل همائی که از استادان و دبیران برجستهٔ کشور بوده و جز روح‌الله خالقی که به‌رحمت ایزدی پیوسته بقیه به‌فضل الهی به ادامه خدمت مشغولند.»[3]

معین پس از دریافت درجه لیسانس شرح حالی از خود نگاشت که در اینجا از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست　　　هر کسی پنج روزه نوبت اوست

(حافظ)

دورهٔ صباوت

من در ۱۷ رجب سال ۱۳۳۶ قمری مطابق ۹ اردیبهشت[4] ۱۲۹۷ شمسی در شهر رشت متولد شدم. آیا پیش از این تاریخ؛ موجود نبودم؟ خواهید گفت چرا، در نه ماه پیش از آن موجود شدی — قبل از آن چطور؟

وجود چیست و عدم کدام؟ آیا اکنون چیزی یافت می‌شود که قبلاً موجود نبوده و یا بوده معدوم گردد؟ این جمله لاووازیه[5] پاسخ را کافی است: «درطبیعت هیچ چیز از عدم به‌وجود نیاید و از وجود به‌عدم نگراید» آیا فراموش کرده‌اید که

۳. یادنامهٔ دکتر معین صفحات چهار و پنج.

۴. تاریخ تولد معین را ارقام مختلفی مانند ۹۶– ۹۴– ۹۳– ۹۲– ۱۳۹۱ (ه.ش)نوشته‌اند ولی بنا به‌تحقیق خانوادهٔ وی سال ۱۲۹۷ (ه. ش) صحیح می‌باشد. و علت اینکه خود معین هم در یادداشتهایش سال ۱۲۹۳ را نوشته در توضیح شمارهٔ ۱ بیان شد.

۵. شیمیدان فرانسوی و کاشف بسیاری از مواد شیمیاوی که در انقلاب فرانسه به‌دست انقلابیون کشته شد جمله‌ای که ترجمه‌اش فوقاً منظور شده است از اوست (یادداشتهای دکتر معین)

از مراحل جمادی، نباتی و حیوانی گذشته سپس قطره‌ای لزج و کثیف گشته آنگاه اندک‌اندک از کیفیات حیات جنینیت بهره‌مند، از مراتب نطفه و علقه و مضغه عبور کرده پا به دائرهٔ این جهان گذاردید؟

آری آن وقت خانواده عبارت بود از پدر ومادر و جد پدری، عمو، من و برادر کوچکترم که به‌ترتیب ابوالقاسم، طلعت، محمدتقی، حسن، محمد و علی نام داشتیم اگرچه ان‌هی‌الاسماء سمتیوها کمتر خاطره‌ای از طفولیت در ذهنم جایگزین شده است معهذا آنچه را در نظر دارم متذکر می‌شوم:

روزی ظرفی بلورین را شکستم هنگامی که بسیار کوچک بودم نیایم مرا به‌درختی بست و چوبم بزد.

دیگر روز را به‌خاطر دارم که در اتاق طویل سرای، پدرم را نشسته دیدم که در تعقیب نماز ظهر و عصر انگشتان دستان خود را مخروطی شکل کرده به‌دیدگان متصل ساخته و چیزی زیر لب ادا می‌کرد بعدها فهمیدم آیةالکرسی می‌خواند.

شبی را در نظر دارم که بین پدر و مادرم کدورتی حاصل شد و کار به‌مشاجره کشید من خود بر در اتاق نشسته در همان اوان متأسف و متأثر بودم و از این‌جهت بسیار غصه و اندوه بردلم راه یافت و از طریق دیده به‌صورت اشک جاری شد. دیگر روز به‌عیادت پدر مریضم به‌سرای یکی از نزدیکان که وی را بدانجا انتقال داده بودند رفتم.

روزی دیگر گویا شنیدم مادرم به‌رحمت ایزدی پیوست.[6]

اندکی بعد(درست پنج‌روز) بعد جسد پدرم در نظرم مجسم گشت که پارچه سفیدی سرتاپایش را پوشیده و رو به‌قبله درازکشیده بود.

این است آنچه که از آن روز در گنجینهٔ خاطر ذخیره کردم.

جد بزرگوارم شیخ محمدتقی معین‌العلماء عمامه از سر برداشته بود هردم ضجه و غوغایش شدیدتر می‌گشت. او از حال طبیعی خارج شده بود.

همه کس سقراط نیست که جام شوکران را بی‌دغدغهٔ خاطر بنوشد!

۶. وفات آن مرحوم در لیله ۱۴ شعبان ۱۳۳۸ (ه.ق) بوقوع پیوست، (یادداشتهای دکتر معین).

حیاط و اتاقهای منزل ما و حتی کوچه هم از جمعیت ممتلی و متراکم بود.

جدم دوبار مرا بخواند نرفتم بار سیم مرا طلبید، کسانی چند مرا نزد اوبردند حضرتش مرا به‌حیاط بیرونی منزل یکی از همسایگان فرستاد.

شیون و فریادش در دل حضار تخم اندوه و تأثر می کاشت — گریه‌اش دیگران را به‌گریستن وامی‌داشت — اندوهش به‌سرحد جنون رسیده بود.

می‌دانید جوانی که از دستش رفته بود چند ساله بود؟

هنوز تذکار آن جوان ناکام مردان خیراندیش را غمین و دلریش می‌سازد:

سالها بگذرد از قصه فرهاد و هنــوز کوه اندر غمش از ناله صدایی دارد

وقتی درحیاط بیرونی همسایه بودم زنان همسایگان به‌حالم تأسف می‌خوردند و گویا «یتیم»ام می‌خواندند[۷].

بگذار یتیمت بنامند — تو یتیم نیستی زیرا:

لیس الیتیـم من مــات والـده ان الیتم یتـیم العلم والادب

کودک محزون صبر کن: محمد یتیم محمد امین خواهد شد. چون به منزل رفتم‌جنازهٔ پدرم را برده بودند و جدم درحیاط به‌حالت غشوه افتاده بود مردم دورش مجتمع بودند یکی از زنان همسایه دوائی نزدیک بینی‌اش نگاه داشته تا پس از مدتی به‌هوش آمد او را به‌اتاق بزرگ منزلمان بردند سرش برهنه و تقریباً به‌حال اغماء بود — دوستانش از علماء و غیره دورش را هاله‌وار گرفته و او را تسلی می‌دادند.

بزرگوارا! غم مخور دیری نپاید که ازشدت هیجان عاطفه‌ات بکاهد و حدت محنت نقصان پذیرد، زیرا مرور زمان عواطف را کم و بیش کرده، تغییرشکل داده و ازبین می‌برد.

او بود که بعدها من و برادرم را به‌جای پدر فقیدمان محبوب داشته و ما در کنف حمایت و آغوش محبت آن بزرگوار تربیت شدیم.

درین بین مجاهدان سابق به‌امر ونهی می‌پرداختند — جنگلیان (به‌ریاست میرزا کوچک‌خان) اعمال نفوذ می کردند — انگلیسیان درشهر و اطرافش سنگربندی

۷. به‌تحصیل علوم دینیه مشغول بود همواره درتحصیل برهمگنان و اقران تفوق داشت هنوز از تحصیل فراغت نیافته بود و از حیات جامعه برخوردار نشده بود که به‌دیار دیگرشتافت. (یادداشتهای دکترمعین).

کرده بودند.

امنیت اسمی بی‌مسمی بود— مفهوم وطن به‌درستی در اذهان جایگزین نشده بود— از ایران جز نامی بیش باقی نمانده بود— حکومت مشروطه بود اما استبدادی استنساخ شده بود فقط کاتب به‌جای نوشتن کلمهٔ (نسختان) اسم علیحده اشتباهاً برآن دو ورقه نهاده بود.

ایام تحصیل

در همین اوقات به‌مکتبم فرستادند، شاگردی چند در آنجا نشسته بود، معلم به‌هریک درسی می‌داد، اکنون نمی‌دانم چه کتاب را تدریس می‌کرد و چه قسم تشریح می‌کرد، فقط می‌دانم که ما از حضرت استادی اطاعت صرف می‌کردیم و او نیز تا حدی برای اینکه پول بیشتری می‌گرفت نسبت به‌من بیشتر رعایت می‌کرد.

درست بخاطر دارم متکائی راکه به‌جهت خوابیدنم به‌مکتب فرستاده بودند حضرت استاد با اثاثیه دیگر برداشته و غایب شد، هرچند تفحص کردند نیافتندش ناچار به‌مکتب دیگرم سپردند— هنوز چوبها را درین مکتب بیاد می‌آورم که بر کف دستها آشنا می‌شد و پاها به‌فلکه‌ها بسته می‌شد— سر یکی از اطفال را می‌نگرم که از سقوط فلکه از بالای طاقچه بشکست. بخاطر دارم معلم چوبی را برای تنبیه به دهان شاگردی فرو برد و نتوانست بیرون آورد— بیچاره را بیم مرگ می‌رفت. پدرش مبلغ هنگفتی خرج اطباء کردتا پسررا نجات بخشید— اینها برای‌چه بود، تربیت!!! باری در جهنمستان فوق که مؤسس‌اش هم سابقهٔ آشنایی با ما داشت می‌سوختم تا انقلاب گیلان فرا رسید و بلشوکان روس وارد رشت شدند.

یکشب را در نظر دارم که بواسطهٔ اصوات مختلف و غوغاهای متفاوت یکباره از خواب پریدم تمام اقوام را دیدم از خواب برخاسته و با اضطرابی شدید بنحوی مشغولند، گریه می‌کنند— ناله می‌نمایند— یکی از اعیان که با جدم دوست بود با خانوادهٔ خود به‌منزل ما آمد— در طول اتاق طویل ما می‌دوید— داد می‌کرد استغاثه می‌نمود— کمک می‌طلبید و از جدم جویای چاره بود— جدم ایشان را دستوری داد و روانه کرد— من از علت این امور سؤال کردم گفتند بلشوکان وارد رشت می‌شوند سردم فرار می‌کنند. یکی دیگر از رفقای جدم وارد شد با جدم مشورت کرد او معتقد بود باید از شهر بیرون رفت— باید فرار کرد— جدم حاضر نمی‌شد

بالاخره پس از اصرار بسیار قرار حرکت داده منزل را به‌دست عمویم سپردند و ما به‌صوب یکی از دهات مجاور حرکت کردیم.

ساعت مقارن نصف‌شب بود— یکی از اقوامم مرا بر دوش خود گرفت— در بین راه زنان پابرهنه— مردان سربرهنه— اطفال سه‌ساله و چهارساله ضجه‌کنان و شتابان دیده می‌شدند چه کودکان معصومی که درین بین زیرپای دیگران لگدکوب شدند— چه بسیار جنین‌هایی که از مادران بیچاره درین شب سقط شدند— چقدر از همین بینوایان در رودخانه‌های بین راه غرق شدند کمی فکر کنید سخنم را تصدیق خواهید فرمود.[۸]

در همین آن در نمایشگاههای پاریس و لندن هزاران نفر خانمهای دلربا و جوانان زیبادست در آغوش یکدیگر به‌رقص مشغول بودند دنیایی را فراموش کرده از جام عیش مست بودند و بیخبر از هرچه هست، به‌ناصرخسرو حق نمی‌دهید بگوید:

نعمت منعم چراست دریا دریا — محنت مفلس چراست کشتی کشتی

بگذاریم و بگذریم چند روزی در آن ده بودیم —یک روز خبر کردندمهمانان عزیزتر از میزبان متجاسرین روس وارد ده شده‌اند— شتابان وارد جنگل شدیم—جدم در حین تفحص نعلین خود پایش به‌تخته‌کف اتاق‌گیر کرده تخته بشکست و پایش صدمه بسیار رسید— باری ما به‌جنگل رفتیم— غیر از ما، زنان، کودکان و مردان بسیار بودند به‌مردم دعا می‌خواندند و لاحول می‌دمیدند:

دست تضرع چه‌سود بندهٔ محتاج را — وقت دعا با خدا وقت کرم در بغل

ازین ده نیز به‌ده دیگر نزد یکی از اقوام رفتیم پاسی چند در آنجا بودیم سپس وارد رشت شدیم— اهالی رشت در بسته به‌روی خود از مردم بسر می‌بردند و کمتر پای از خانه بیرون می‌نهادند من نیز ناچار خانه را ترک نمی‌گفتم ولی همواره شایق بودم که اخبار خارج را بدانم لذا از اقوام خود اوضاع را استفسار می‌کردم. اخبار وحشتناک از قتل و غارت و چپاول هردم شنیده می‌شد— صدای گلوله‌های تفنگ —مسلسل —توپ— دمبدم در فضا طنین‌انداز بود— چندین‌بار

۸. این فاجعه قبل ازظهر روز ۱۹ شعبان ۱۳۳۸ (ه.ق) بوقوع پیوست. (یادداشتهای دکتر معین).

گلوله‌ها به‌دیوار و پنجره‌های اتاق ما اصابت کرده وحشتی زیاد در ما تولید نموده بود. در همین ایام بود که نخستین بار طیارات خارجیان را در فراز هوا به‌پرواز دیدم— چقدر از دیدنشان محظوظ می‌شدم و نیز چقدر وحشت داشتم که دست خود را به‌عنوان اشاره به‌طرف آنها دراز بکنم زیرا به‌من گفته بودند درین صورت از طرف طیارات به‌سوی من نارنجک پرتاب خواهد شد و آنان مرا با خاک یکسان خواهند نمود.

خلاصه این دوره بپایان رسید— نظامیان دولتی به‌رشت وارد شدند امنیت برقرار شد آری. خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود — افسوس امنیت موقتی بود زیرا بار دیگر انقلاب زبانه کشید منتها ما دیگر از رشت بیرون نشتافتیم و با هر خون‌دلی بود سوختیم وساختیم.

دورهٔ فترت به‌انتها رسید سپاهیان بیروح جانی به‌خود گرفتند و با فتح وظفر وارد گیلان شدند — امنیت حکمفرما شد.

این زمان بود که ارزش آسایش و امان برای مردمان آشکار گشت. نعمتان مجهولتان: الصحة‌والامان.

باز به‌مکتب سابق شتافتم سالی چند به‌فراگرفتن دروس معمول مکاتب آن زمان پرداختم تا به‌مقتضای تکامل در طول زمان مکتب مزبور تبدیل به‌مدرسه شد و نگارنده نیز کلاس ششم را در آن مدرسه پیمود و در سال ۱۳۰۴ به‌أخذ تصدیق نامهٔ نهایی دورهٔ ابتدایی موفق آمدم— سال بعد کلاس اول متوسطه را نیز در همین مدرسه طی کردم. در این موقع بود (۱۳۰۵ شمسی) که ادارهٔ احصائیه در رشت دایر شد اهالی به‌گرفتن ورقهٔ هویت اقدام کردند و نام خانوادگی شهرت یافت— اقوام پس از مشورت با من (معین) را برای نام خانوادگی انتخاب کردند زیرا جدم به‌لقب (معین‌العلماء) مفتخر بود.

مع‌التأسف بواسطه عدم مهارت اجزای ادارهٔ جدیدالتأسیس احصائیه و عدم اطلاع نزدیکان سن نگارنده را در ورقهٔ هویت سه‌چهار سال کمتر از آنچه بود ثبت کردند و همین امر کوچک بود که بعدها باعث تعویق بسیاری از امور نگارنده شد.

هر مؤسسه در آغاز دچار اشتباهات غیر مترقب می‌گردد درین گونه موارد حتی‌المقدر باید از تجارب دیگران استفاده کرد و هیچ نقشه را پیش از فکر وامکان اجرای آن و رفع موانع ممکنه عملی ننمود تا جمعی بسیار را باتش اشتباهی اندک

بسوزانند.

باری مدرسهٔ فوق هنوز دائر و دارای شش کلاس ابتدایی و سه کلاس دورهٔ اول متوسط به‌نام (دبیرستان ملی اسلامی) موسوم است. از آنجا به‌مدرسهٔ متوسطهٔ نمره‌یک دولتی رشت وارد شدم– این مدرسه مانند سایر مدارس دولتی ایران که همواره از حیث رجحان آموزگار، کیفیت تدریس، مهیا بودن وسایل تحصیلی با مدارس ملی قابل مقایسه نیستند برمدرسهٔ سابق امتیاز بسیار داشت– در مدرسهٔ جدید به کلاس دوم متوسطه وارد و در تحصیل چنانکه از عهده‌ام برمی‌آمد کوشا بودم تاپس از دو سال (در ۱۳۰۷ شمسی) شهادتنامهٔ دورهٔ اول متوسطه را مأخوذ داشتم. کلاس چهارم متوسطه (دورهٔ علمی) را نیز در همین مدرسه (به‌سال تحصیلی ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) پیمودم. اکنون این مدرسه به‌نام (دبیرستان شاهپور) شامل دورهٔ اول و دوم متوسطه (متوسطه کامل) دائر است.

چون کلاس پنجم متوسطه در رشت مفتوح نشد ناچار به کمک اداره معارف گیلان دوسه نفر را منتخب و برای تحصیل با ماهی ده تومان به‌تهران گسیل داشت (و من نیز یکی از ایشان بودم) به‌معیت یکی از دوستان مدرسه‌ای خود به‌تهران عزیمت نمودم — روزی که به‌تهران عازم بودم جمعی از آشنایان ودوستان در منزل حضور به هم‌رسانیده وداع می‌نمودند در حین خروج از در تنها اندرزکه جد بزرگوارم به‌من فرمود این بود: «پسر می‌دانی برای چه ترا به‌تهران می‌فرستم؟» گفتم: «آری می‌دانم.» همین جوابم بود با دو قطره اشک.

باری جدم، عمو و برادر و بسیاری از آشنایان دور و نزدیک به‌گاراژ آمده مراسم تودیع بعمل آمد. هنگام جدایی چقدر قلب کوچک من متأثر بود و چقدر اقوام مضطرب و نگران بودند. سرشک از دیدگان می‌باریدند راست گفته‌اند:

لولا الدموع یضفهن لاحرقت ارض الدواع حرارة الاکباد

آری مفارقت و مرگ هماغوشند:

یقولون ان الموت صعب عن‌الفتی مفارقة‌الاحباب والله اصعب

در راه بسیار نگران بودیم — عدم تجربه و ناپختگی و صغر سن باعث اضطراب ما بود از تهران و تهرانی و تحصیل در تهران می‌ترسیدیم. راه ومناظر راه برای ما به‌منزلهٔ جرقه‌هایی بود آتشین که‌از آسمان می‌بارید. از صفای طبیعت بهره نمی‌بردیم، به‌چیزی میل نمی‌کردیم رفیق من در قزوین به‌خاطر پسرعم ناکامش

که در آن شهر در عنفوان شباب به‌رحمت ایزدی پیوسته بود زمام اشک را از دست بداد— از این امر بیش از پیش متأثر شدم.

باری، ما با همه اینها وارد تهران شدیم. تهران چه تهران!!! چه خیالاتی ما دربارهٔ تهران می‌کردیم— مردمانش را چگونه تصور می‌کردیم، علماء وفضلای آنجا را تا چه پایه می‌دانستیم همه برخلاف تصور بود— من اسامی مؤلفین و مصنفین کتب را در رشت خوانده و شنیده بودم. کتب بسیاری از آنان را قرائت نموده بودم. آنها را علامه می‌دانستم و نهاد آنها را بالاتر ازآن تصور می‌کردم که خطایای بشری بتواند عصمت‌شان را بیالاید— حاشا وکلا همه آنهایی راکه آرزوی پابوس‌شان را می‌کردم مشافهة دیدیم و نزد ایشان چه درکلاس تلمذ و تعلم می‌نمودم و چه در خارج به‌شرف مصاحبت‌شان مفتخر بودم— برخلاف انتظار معلوماتشان کمتر و اخلاقشان را فاسدتر یافتیم ناگفته نماندکسانی که اسامی‌شان بگوشم نخورده بود و یا کمتر نامبردار بودند نیز برخلاف علما، ادباً و اخلاقاً بالاتر از دیگران یافتم!!! این بود جریان امر.

بالنتیجه به‌مدرسه دارالفنون که هنوز هم شهرتی بسزا دارد وارد شدم و بنابر تربیت خانوادگی و ذوق شخصی و تحصیلات ابتدایی خود دورهٔ ادبی را منتخب و وارد کلاس پنجم متوسطه شدم.

در همین سال اول اقامت در تهران بود که ابتدا عموی من به‌معیت برادرم برای معالجه و دیدن من به‌تهران آمد و در آخر سال تحصیل جد بزرگوارم به‌معیت یکی از تجار رشت برای اصلاح اختلافی که فیمابین چند نفر از تجار تهران واقع شده بود و شاید نیز برای بازدید از نگارنده به‌تهران تشریف آوردند. پس از اتمام امتحان به‌معیت ایشان به‌رشت رفتیم— مع‌التأسف در موقع بازگشت از تهران وجود شریفش راکسالتی عارض شد و در رشت ادامه یافت روزبروز بر شدتش بیفزود تا او را برای تغییر آب وهوا به‌قریه (آستانه) بردند. نویسنده بار دیگر به‌تهران آمد و در سال ۱۳۱۰ به‌اخذ تصدیق نامهٔ رسمی دورهٔ دوم متوسطه ادبی (نهائی) نائل آمد.

درطی همین سال تحصیلی آن یگانه مرکز آمال و امانی‌ام آن جد بزرگوارم به‌رحمت ایزدی پیوست و نام نامی‌اش را درگنجینه دلم با الماس محبتش منقش فرمود.

این واقعه در روز پنجشنبه ۱۳ رجب (۱۳۴۹) قبل از ظهر صورت گرفت.
این است آنچه که در آن سوقع پس از حدس قریب به‌یقین راجع به‌این حادثهٔ من
زبان خامه‌ام از مکنون برصفحه کاغذ بنگاشت و شمه‌ای از اسرار آن را با صریر خود
ابراز نمود.

یک صفحه از سوانح زندگی

بامداد یک روز از آستانه مقدسه عزیمت رشت کردم تا فردای آن روز به
تهران حرکت نمایم از جد بزرگوارم حضرت معین‌العلماء که در بستر مرض غنوده
بود با کمال تأسف وداع نمودم. به‌سعیت برادر کوچک خود از منزل میزبان بیرون
می‌شدم که نزدیکانم هاله وار مرا احاطه کرده بودند هریک چیزی می‌گفت وسرشک
از دیدگان می‌بارید — من نیز اگرچه در نهایت تأثر بودم ناچار آنها را تسلی می‌-
دادم وتودیع می‌نمودم — چون بیرون شدیم اتومبیلی گرفته خواستیم‌سوار شویم که
جد بزرگوارم، آن پیرمرد ستمدیده که سه‌ماه در بستر مرض خوابیده بود آن آزادمردی
که عمری در تربیت نویسنده صرف کرده و زحمات طاقت‌فرسا دربارهٔ من متحمل‌شده
بود آن بزرگ‌منشی که جوان ناکامش را در عنفوان شباب به‌حالت احتضار بدید و
از دست بداد و بالاخره آنکه مرا به کمال دوست می‌داشت با قامت کمی خمیده
(در اثر مرض) و صورتی چین‌دار عمامه برسر عبائی مشکی بر دوش نعلین درپا—
برای یکبار دیگر به‌دیدن من آمد— گفتگویی شد. و درخواستی کردم اجابت فرمود
و با دلی افسرده دومین‌بار چهره‌اش را بوسیدم و وداع نمودم با دیدگانی خونبار
مرا می‌نگریست گویا می‌دانست که این وداع بازپسین است .آوخ و آوخ.

او برسکویی نشست مرا می‌نگریست... می‌نگریست... تا با برادر خود
سوار شدم و اتومبیل به‌حرکت افتاد به‌رشت رسیدم و فردا به‌صوب تهران عزیمت
نمودم و در مدرسه دارالفنون به‌عادت معهود به‌تحصیل پرداختم— در عرض چهار
ماه دو مراسله از آن وجود گرامی زیارت کردم که تمامش نصیحت و اندرز وتشویق
به‌تحصیل و امیدوار بودن به‌آتیه بود. این‌دومراسله را هم دربستر مرض نگاشته
بود. عم و برادرم گاهی می‌نوشتند حال حضرت ایشان نیکوتر است ولیکن ضعف
دارند... از سال تحصیلی شش ماه بگذشت و من هر روز در مراسلات از حال

وی استفسار می‌کردم و بهبود او را از درگاه قادر متعال همواره خواستار بودم دیگر از این تاریخ به‌بعد نه از وجود شریفش مراسله‌ای به‌من رسید و نه اقوام کلمه‌ای درباره ایشان می‌نگاشتند— پرسش من تکرار شد — سکوت اقوام بیشتر گشت از این‌رو سوءظن در من تولید شد و این ظن به‌قرائن بسیار دور در من کمال یافت و به‌سرحد یقین رسید. اکنون می‌دانم که حضرتش به‌رحمت ایزدی پیوسته است. او نقطه اتکاء و سبب امیدواری خانوادهٔ ما بود — او عشق به‌کار و تحصیل را در دل ما ایجاد می‌کرد — او محبت خانوادگی را بهر وسیله که ممکن بود در افراد آن تولید می‌فرمود هم خود موجد و مؤسس این خانواده بود و هم راهبر چرخ زندگی و مدیر و مدبر آن.

آری او رفت و یادگارهای گرانبهای خویش را در کتابخانه دلم ثبت کرد آری او رفت ولی تجارب — نصایح — معلومات خود را تا حدی که توانست به‌من بیاموخت — او رفت ولی مرا برای مبارزهٔ با زندگانی مجهز فرمود.

ای یگانه مقصود من در زندگانی ای کعبه آمالم — ای مهمترین واسطه از وسایط حیاتم — ای کسی که آنقدر برگردن من منت نهاده‌ای و ای کسی که اکنون خوش در زیر خاک آرمیده‌ای ازین هجران ابدی و فراق دائمی پیوسته در سوز و گدازم و ازین جدایی می‌سوزم و می‌سازم و با روان پاکت در راز ونیازم و همواره بدین ابیات «محتشم کاشانی» مترنم می‌باشم:

مهی که بی‌تو برآید در ابر پنهان باد گلی که بی‌تو بروید بخاك یکسان باد
شکوفه‌ای که سراز خاک برکند بی‌تو چو برگ عیش من از باد فتنه ریزان باد
گلی که بی تو بپوشد لباس رعنائی ز دست حادثه‌اش چاک درگریبان باد
اگر بسر نهد امسال تاج زر نرگس سرش ز بازی گردون به‌نیزه گردان باد
اگر نه‌سنبل از این تعزیت سیه پوشد چو روزگار من آشفته و پریشان باد
وگر بنفشه نسازد رخ از طپانچه کبود مدام خون زدوچشمش بروی مژگان باد
من شکسته‌دل سخت‌جان سوخته بخت که پیکرم چوتن نازك‌تو بیجان باد
اگر جدا ز تو دیگر بنای عیش نهم بنای هستیم از سیل فتنه ویران باد

ترا مباد بجز عیش در ریاض جنان
من این چنین گذرانم همیشه و تو چنان

شب ۱۳ فروردین ۱۳۱۰

موت چیست؟ تحول از حالی به‌حالی. عرفا گویند موت در هر مرحله تولد در مرحله دیگر است — علمای طبیعی فرموده‌اند هرگز وجود عدم نگردد واین‌مدعا هم به‌دلیل حسی و هم به‌برهان عقلی ثابت شده است.

اما برهان عقلی‌اش آن است که وجود و عدم متناقض یکدیگرند و هیچ نقیض قبول ضد نکند، خیر شر نگردد، حسن قبیح نشود، وجود به‌عدم نگراید: مادخل فی‌الوجود لایخرج من‌الوجود.

اما برهان حسی‌اش آن است می‌بینند بشر می‌میرد به‌خاکش می‌سپارنداجزای بدنش (صرف نظر از روح) متلاشی گردد و تبدیل به‌خاک ،خاک خود منشاء اثر و بالنتیجه دارای وجود است کرمها و حشرات که خود دارای غرایز و روح حیوانی می‌باشند از آن متولد شوند فخار از آن کوزه می‌سازد و درکوزه آب می‌ریزند و از آب استفاده کنند پس کوزه مورد استفاده است پس خاک (که کوزه از آن ساخته شده) منشاء ترتب آثار است و ترتب اثر معنی وجود است.

اما روح بهمان وجه که:

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس‌چه‌ترسم کی زمردن کم شدم

از مرحله بشریت نیز ترقی کند و به‌سرمنزل کمال رسد:

جملهٔ دیگر بمیرم از بشر — پس برآرم از ملایک بال وپر
وز ملک هم بایدم جستن زجو — کل شی هالک الاوجهه
بار دیگر از سلک پران شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس‌عدم‌گردد عدم‌چون‌ارغنون — گویدم انا الیه راجعون

پس ترس از مرگ بیهوده است و تأثر از مرگ فقط برای مفارقت است نه از موت — مسافر آخرت خود باید شاد باشد وچنین نیز بوده استمرحوم جدم طاب‌ثراه:

مرگ او آبست و او جویای آب — می‌خورد والله اعلم بالصواب

در پایان این مقوله غزل ذیل راکه از طبع هائج نگارنده درین باره‌تراوش کرده می‌نگارم.

غزل (خطاب به معین‌العلماء طاب‌ثراه)

ای طایر خجسته قفس را شکسته‌ای — آزاده وار بند تعلق گسسته‌ای

دستانسرای اهل زمین بودی ایعجب یکباره لب چگونه ز دستان بسته‌ای
تو دلشکن نبوده‌ای ای‌یار مهربان اکنون چسان‌شدست مرا دلشکسته‌ای
یاران هماره شاد بدند ازتو ای شگفت اینک چه‌او فتاد که دلشان‌نجسته‌ای
بپریده‌ای بسوی سماوات قدسیان زین خاکدان‌محنت و اهلش برسته‌ای
ای شمع جمع محفل روحانیان معین خوش‌باش‌ومی‌فروزکه‌تو‌پی‌خجسته‌ای

سخن به‌درازا کشید بازگردیم به‌ایام تحصیل خود.

پس از اخذ تصدیق نامه دورهٔ دوم متوسطه برای ایام تعطیل به‌رشت آمدم و سپس بار دیگر به‌تهران عازم شدم و در مدرسه عالی دارالمعلمین (شعبه فلسفه و ادبیات) وارد گشتم و با جدیتی هرچه تمامتر به‌تحصیل پرداختم چنانچه در امتحانات سه کلاس اول و دوم و سوم شاگرد دوم شدم و همواره در ظرف این سه سال تحصیلی نگارنده جزو اولین شاگردان منتخب بود.

اینک که این مقالت را به‌پایان می‌رسانم یک ماه است که تحصیلات خود را به‌پایان رسانیده و در امتحانات دوره (لیسانس) دانش‌سرای عالی (دارالمعلمین عالی سابق) با معدل ۱۷/۹۹ موفق آمدم — و اکنون در شهر رشت در همان خانه‌ای که دوره طفولیت و اوان تحصیل خود را در آنجا گذرانده شبان بسیار در همان‌خانه در آغوش محبت جد عالیمقدارم به‌بستر استراحت غنوده و نشو ونمای من در آن به‌ظهور پیوست به‌یاد خاطرات گذشته و به‌پاس احترام جد بزرگوارم که رحمت حقش شامل باشد این دفتر را نگاشته به‌انجام می‌رسانم.»[۹]

پس از گذراندن دورهٔ شش‌ماهه دانشکده افسری احتیاط، شش ماه اول سال ۱۳۱٤ را به‌خدمت افسری گذرانید و در مهرماه همان سال به‌سمت دبیری در دبیرستان شاهپور اهواز مشغول تدریس گردید. براثر لیاقت و کاردانی که از خود نشان داده بود پس از سه ماه به‌ریاست دانشسرای شبانه روزی اهواز منصوب گردید، در عین حال عضویت تحقیق اوقاف و ریاست پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم نیز به‌عهدهٔ وی بود.

در همین اوان بوسیلهٔ مکاتبه از آموزشگاه روانشناسی بروکسل (بلژیک)

۹. شرح‌حال فوق از یادداشتهای خطی دکتر معین نقل شد.

که تحت نظر روانشناس معروف «المرنولز»[10] اداره می‌شد روانشناسی عملی و رشته‌های مختلف آن را از قبیل خطشناسی، قیافه‌شناسی و مغزشناسی را به‌خوبی فرا گرفت.

در سال ۱۳۱۸ به‌تهران‌منتقل شد ودرحین تصدی‌معاونت ادارهٔ دانشسراهای مقدماتی ودبیری دانشسرای عالی در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی (که در سال ۱۳۱۶ بوجود آمد) ثبت‌نام کرد. پس ازمدتی با حفظ سمت پیشین به‌دبیری دانشکده ادبیات برگزیده شد.

دکتر عیسی صدیق‌اعلم درشرح احوال دکترمعین می‌نویسد:

«محمد معین پس از انجام دادن خدمت نظام وظیفه درمهر ۱۳۱۴ باسمت دبیری به‌خوزستان رفت و چیزی نگذشت که به‌ریاست دانشسرای مقدماتی شبانه‌روزی پسرانه اهواز منصوب گشت.

محمد معین در تمام دوران خدمتش هیچ‌گاه تقاضای مقام یا ترفیع یا اضافه حقوق نکرد، مانند جد و مربی با ذوق و مربی روشن‌ضمیرش معین‌العلماء رشتی بسیار قانع و منیع‌الطبع بود و نام خانوادگی خود را نیز از همان عالم ربانی گرفت. در فروردین ۱۳۱۷ که بنده به‌اتفاق سه‌تن از استادان دانشگاه، آقایان «دکتر سحابی» و «دکتر فرشاد» و «حسنعلی وزیری» به‌دستور رضاشاه برای تحقیق در یک مسألهٔ تاریخی و فرهنگی به‌خوزستان رفتم وقتی به‌اهواز رسیدم به‌دعوت محمدمعین روز اول اردیبهشت از دانشسرای آنجا دیدن کردم و از نظم و انضباط مدرسه و پیشرفت دروس و اجرای اصول نوین تربیت وتعلیم که در دانشسرای عالی آموخته بود حظ وافر بردم و به‌او صمیمانه تبریک گفتم و وقتی یک جلد ازکتاب روان‌شناسی تربیتی خود که ترجمه‌ای است ازکتاب علم‌النفس و آثاره فی‌التربیة والتعلیم تألیف دو استاد مصری به‌نام «علی‌الجارم» و «مصطفی امین» و در اهواز در ۱۳۱۶ چاپ شده بود به‌من اهدا کرد، به‌میزان تسلط او به‌زبان عربی و فعالیت شدید و علاقه‌اش به‌تدریس و تألیف پی‌بردم، به‌ویژه که در همان دوسه سال اقامت در خوزستان هشت رسالهٔ دیگر مانند گنجینهٔ شوش و داستان هاروت وماروت یا خرداد و امرداد تألیف کرده بود. در مراجعت از خوزستان وقتی مرآت به‌وزارت

10. Elmer Knowles

فرهنگ تعیین شد خدمات محمد معین را به‌او گوشزد کردم و کمی بعد مقدمات انتقال او به‌مرکز فراهم شد و به‌معاونت ادارهٔ دانشسراهای مقدماتی و دبیری دانشسرای عالی منصوب گردید. از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۸ محمد معین نام خود را در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی ثبت کرد زیرا که تمام شرایط ورود به‌آن دوره را به حد اعلی دارا بود.»

دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی پس از مدتها بحث وگفتگو و مجادله و مشاجره بالاخره در مهر ۱۳۱۶ اساسنامهٔ آن به‌تصویب شورای دانشگاه رسیده بود.

محمدمعین با اینکه دو سال پس از تأسیس وارد آن شده بود با شور زیاد و زحمات شبانه‌روزی از دیگران جلو افتاده و نخستین داوطلبی بود که به‌اخذ درجهٔ دکتری نائل شد.»[11]

پس از گذراندن دورهٔ دکتری با نگاشتن رساله‌ای تحت عنوان **مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی** روز سه‌شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۲۱ نخستین درجه دکتری در ادبیات فارسی به‌وی اعطاء گردید.

سالنامه پارس تحت عنوان «تصویب نخستین درجه دکتری ادبیات» چنین می‌نویسد:

«روز هفدهم شهریور، در ساعت هشت ونیم صبح برای نخستین‌بار جلسهٔ دفاع رسالهٔ دکتری آقای محمد معین، با حضور جناب آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ و هیأت نظارت (با لباس رسمی) و استادان دانشگاه و گروهی از معاریف، در سالن دانشکدهٔ ادبیات تشکیل گردید. آقای محمد معین که در خرداد سال ۱۳۱۳ در رشته‌های فلسفه، ادبیات و علوم تربیتی به‌اخذ درجهٔ لیسانس نائل گردیده سپس بوسیله مکاتبه از آموزشگاه Psychology Foundation بروکسل که تحت نظر روانشناس نامی «المرنولز» اداره می‌شود روانشناسی عملی و شعب مختلف آن (خطشناسی ــ قیافه‌شناسی و مغزشناسی) را فرا گرفته و در خرداد سال ۱۳۲۱ دورهٔ دکتری ادبیات پارسی را به‌پایان رسانیده طبق آیینامهٔ رسالهٔ دکتری‌به‌نگارش رساله‌ای‌تحت عنوان **مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی** به‌راهنمایی استاد ارجمند آقای پورداود مشغول گردیدند ــ پس از انجام‌تشریفات مقدماتی طبق مواد ۳ــ ۴ــ ۵ــ ۶ آیین‌نامه مزبور و گذراندن رساله از لحاظ استاد راهنما

۱۱. یادنامه دکتر معین، ص ۵.

و قرائت بخشی از آن و اظهار نظر توسط آقایان بدیع الزمان فروزانفر و ملک‌الشعراء بهار استادان محترم دانشگاه، در جلسهٔ یادکرده مراسم دفاع رساله بعمل آمد.

هیأت نظارت دورهٔ دکتری که در جلسهٔ فوق به‌منزلهٔ هیأت حاکمه‌محسوب می‌گردید، به‌ریاست جناب آقای تدین و عضویت آقای پورداود استاد راهنما و آقای ملک‌الشعراء بهار تشکیل گردید — آقایان بدیع‌الزمان و فاضل تونی نیز (به‌مناسبت مسافرت) کتباً نظریهٔ خویش را اعلام داشته بودند. نخست آقای وزیر فرهنگ، مجلس را با توضیحات وافی دربارهٔ ارزش رسالهٔ دکتری و کیفیت تنظیم آن و اینکه جلسهٔ حاضر به‌مناسبت آنکه نخستین‌بار در دانشگاه تهران برای دفاع رسالهٔ دکتری ادبیات تشکیل گردیده «در تاریخ فرهنگ ایران بی‌سابقه است» و تقدیر از زحمات آقای معین، افتتاح کردند — سپس با اجازه رئیس هیأت نظارت، آقای معین دربارهٔ چگونگی تدوین و تألیف رساله و اثبات جنبه‌های ابتکاری و سودهایی که از آن عاید ادبیات معاصر خواهد شد سخن راندند — آنگاه آقای پورداود شرحی مبنی بر لزوم نگارش اینگونه رساله‌ها و تعمیم آنها در دانشگاه و تقریظ از مطالب و مباحث رساله ایراد کردند و سپس با اجازهٔ رئیس هیأت پرسشهای متعدد دربارهٔ مواضیع مختلف کتاب از ایشان بعمل آوردند پس از استاد راهنما آقای ملک‌الشعراء بهار سؤالات دیگری در دقایق ادبیات ایران باستان نمودند و آقای معین به‌کلیه پرسشها پاسخ وافی دادند — سپس جلسه برای شور و اعلام نتیجه موقتاً تعطیل گردیده پس از ده دقیقه مجدداً تشکیل یافت و رئیس هیأت نظارت نتیجه را چنین اعلام داشتند: «رسالهٔ آقای معین از هرحیث قابل تمجید و تحسین تشخیص داده شده و با قید «بسیار خوب» تصویب می‌شود و آقای محمد معین در زبان فارسی و ادبیات آن‌دکتر شناخته شده و به‌ایشان تبریک‌می‌گوییم».[۱۲]

تدریس

پس از اخذ درجه دکتری ابتدا به‌سمت دانشیار و سپس به‌سمت استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» در دانشکده ادبیات و دانشسرایعالی به‌تدریس پرداخت.

۱۲. سالنامه پارس سال ۱۳۲۲ (ه.ش) ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

ازدواج

در سال ۱۳۲۱ با دختر آقای امیر جاهد (مدیر سالنامه پارس) ازدواج کرد که حاصل این ازدواج چهار فرزند می‌باشد.

۲

فعالیتها

مسافرتها، شرکت در کنگره‌ها و مجالس سخنرانی و انجمنهای علمی

از آنجایی که استاد معین عاشق و شیفته علم و دانش بود و علاوه براین، آشنایی دقیق به‌زبانهای انگلیسی‌وفرانسه‌وعربی‌وبعضی از زبانهای ایران‌باستان داشت در فرصتهای کوتاه بنابه‌دعوتهایی که‌از طرف دانشمندان و مستشرقین یا مراکز علمی بعمل می‌آمد سفرهایی به‌نقاط مختلف جهان می‌نمود. ناگفته پیداست که سفرهای استاد تنها به‌خاطر تحقیق و مطالعه یا بازدید از مراکز علمی و شرکت درکنگره‌ها و ایراد سخنرانیهای علمی و ادبی بوده است نه گردش و تفریح.

از این‌رو در اینجا به‌بحث در پیرامون مسافرتها و شرکت او درکنگره‌ها، مجالس سخنرانی و انجمنهای علمی و ادبی می‌پردازیم:

شرکت در مجلس یادبود اقبال

در اولین روز اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۹ (۲۱ آوریل ۱۹۵۰ میلادی) برای تجلیل از مقام علمی و ادبی مرحوم اقبال لاهوری شاعر و متفکر بزرگ مشرق زمین مجلس جشن با شکوهی به‌ریاست شادروان ملک‌الشعراء بهار در سفارت‌کبرای پاکستان منعقد شد.

در این مجلس جمعی از دانشمندان و ادبا و شعرای ایران و پاکستان به‌قرائت اشعار و ایراد سخنرانیهایی در پیرامون شخصیت علمی و زندگانی و آثار او پرداختند که از آن‌جمله می‌توان ملک‌الشعراء بهار، ادیب‌السلطنه سمیعی، علامه دهخدا، سیدحسن تقی‌زاده، سید ضیاءالدین طباطبائی، استاد سعید نفیسی، صادق

سرمد، دکتر معین و دکتر حسین خطیبی، علی اصغر حکمت، مجتبی مینوی و حبیب یغمایی را نام برد.

استاد معین سخنرانی خود را دربارهٔ شناسایی اقبال از ایران باستان تحت عنوان «اقبال و ایران باستان» ایراد کردند.[۱]

شرکت در انجمن روابط فرهنگی ایران و هند

درحدود سال ۱۳۲۶، اولین سفیر کبیر دولت جمهوری هند در ایران — سید علی‌ظهیر — برای ادامه فعالیتهای دوستانه بین دو کشور ایران وهند انجمنی‌مرکب از جمعی از دانشمندان و ادبای ایرانی به‌نام «انجمن روابط فرهنگی ایران و هند» تشکیل داد.

«از همان تاریخ، انجمن مزبور در زمینه بسط روابط دوستانه و آشنا ساختن ایرانیان با فرهنگ باستانی و جدید هند شروع به‌فعالیت کرد. بعلاوه در خود هند نیز انجمنی به‌همین نام تحت سرپرستی «انجمن روابط فرهنگی هند وکشورهای خارجه» افتتاح شد.»[۲]

انجمن مزبور در دهلی نشریه‌ای به‌نام «ایندوایرانیکا» هرسه ماه یکبار به زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌ساخت که مندرجات آن را آثار نویسندگان و دانشمندان ایرانی تشکیل می‌داد.

در انجمن روابط فرهنگی ایران وهند جمعی ازدانشمندان ایرانی سخنرانیهایی ایراد کردند که از آن‌جمله می‌توان شادروانان دکترمعین، ابراهیم پورداود، سعید نفیسی و آقایان دکتر عیسی صدیق و سپهبد جهانبانی را نام برد.

دکتر معین در تاریخ یکشنبه ۱۰ دی‌ماه ۱۳۳۰ (ششم ژانویه ۱۹۵۲ میلادی) سخنرانی خود را تحت عنوان «امیر خسرو دهلوی» در تالار موزه ایران‌ـ باستان ایراد نمود که بوسیله نشریه شماره یک انجمن روابط فرهنگی ایران وهند و مجله مهر منتشر گردید.

۱. «روسی عصر» ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۳۱.
۲. «نشریه شماره یک انجمن روابط فرهنگی ایران و هند» اردیبهشت ماه ۱۳۳۱.

شرکت در مجلس یادبود اقبال

به‌مناسبت چهاردهمین سال درگذشت علامهٔ فقید محمد اقبال لاهوری فیلسوف و متفکر بزرگ اسلام، مجلس جشنی دراولین روز اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۱ درسفارت کبرای پاکستان به‌ریاست شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا برپا شد.

در این مجلس عده‌ای از ادبا و دانشمندان ایران و پاکستان شرکت داشتند که از آن جمله می‌توان شادروانان سعید نفیسی، دکتر معین و آقایان مجتبی‌مینوی، حبیب یغمایی، دکتر تاراچند و خواجه‌خلیفه حکیم کشمیری را نام برد.

آخرین سخنرانی را دکتر معین دربارهٔ تأثرات اقبال از شعرای ایران تحت عنوان «اقبال و مولوی» ایراد کرد.[۳]

عضویت شورای‌عالی فرهنگ

این شوری به‌منظور توسعه علوم و رفع نقایص تحصیلات علمی و فنی به‌نام شورای عالی معارف برای اولین‌بار درسال ۱۳۰۱ ه‍ ش. در وزارت معارف تأسیس گردید و سپس به‌نام شورای عالی فرهنگ نامیده شد.

شورای مزبور مرکب بوده است از: ۱۰ عضو رسمی با شرایط خاص و تا ۱۰ عضو افتخاری (که فقط حق شرکت در مذاکرات را داشته‌اند).

وزیرفرهنگ اعضای رسمی وافتخاری شوری را برای مدت چهارسال انتخاب می‌کرده که بعد از انقضای دو سال از دورهٔ اول، نصف اعضا به‌حکم قرعه خارج و جانشین آنان انتخاب می‌شدند و از آن ببعد به‌جای نصف اعضایی که مدت چهار سال عضویت آنان تمام شده بود مجدداً انتخاب بعمل می‌آمد.

در سال ۱۳۴۳ بر اثر تفکیک وزارت فرهنگ سابق، این شورا نیز منحل شد و وظایف آن به‌شورای عالی آموزش و پرورش، شورای عالی فرهنگ وهنر و شورای عالی اوقاف سپرده شد.[٤]

دکتر معین در سالهای ۳۳-۱۳۳۱ عضویت شورای عالی فرهنگ را بعهده داشت.[٥]

۳. مجله «مهر» شماره ۳، سال هشتم خرداد ماه ۱۳۳۱ ص ۱۹۲.
۴. «فرهنگ فارسی» ج ۵، ص ۹۲۹.
۵. «خدمتگزاران عالم کتاب»ص ۲۹ومجله «وحید» شماره ۱۲،سال دوم،آذرماه ۱۳۴۴،ص ۳۴.

شرکت درکنگره ابن‌سینا

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ برای تجلیل از مقام علمی فیلسوف بزرگ ایرانی شیخ الرئیس ابوعلی سینا جشنی به‌مناسبت هزارهٔ وی — ازطرف دانشگاه تهران — به‌مدت ده روز به‌ریاست آقای علی‌اصغر حکمت برپا شد.

در این کنگره که از اول تا دهم اردیبهشت در تهران و همدان برگزار شد، علاوه برفضلا و دانشمندان ایرانی حدود هفتاد تن از دانشمندان بیست وهفت کشور آسیایی و اروپایی و امریکایی شرکت جستند.

محل انعقاد کنگره در «تالار ابن‌سینا» بود و جلسه‌های کنگره صبح وعصر منعقد می‌شد و هر روز قریب به‌هیجده خطابه ایراد می‌شد.[6]

دکتر معین نیز از اعضای کنگره مزبور بود که خطابهٔ تحقیقی خود را تحت عنوان «لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آن در ادبیات» در جلسه صبح روز دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۳۳، ایراد نمود که درمجلد دوم جشن‌نامه ابن‌سینا (ص ۳۴۲-۳۹۰) مضبوط است.

مسافرت به امریکا

در تابستان ۱۳۳۳ بنا به‌دعوت دانشگاه هاروارد به‌امریکا عزیمت نمود و از مؤسسات هنری، فنی و فرهنگی مشرق بازدید کرد. دراین سفر به‌عضویت سمینار تابستانی بین‌المللی امریکا International Summer Seminar برگزیده شد و در مراجعت نیز درکتابخانه‌ها و موزه‌های لندن و پاریس مطالعاتی بعمل آورد.[7]

شرکت درکنگرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی

در خرداد ماه ۱۳۳۵ که مصادف با هفتصدمین سال درگذشت خواجه‌نصیرالدین طوسی بود دانشگاه تهران برای تجلیل از مقام علمی و خدمات بزرگ این شخصیت برجسته ایرانی کنگره‌ای تشکیل داد که نمایندگان بسیاری از ملل عالم درآن شرکت جستند.

۶. «جشن نامه ابن‌سینا» مجلد دوم.
۷. «خدمتگزاران عالم کتاب» ص ۲۹ و مجله «وحید» شماره ۱۲ ص ۳۴.

درکنگره مزبور– که از ۵ تا ۱۲ خرداد (۲۶ مه-۲ ژوئن ۱۹۵۶ میلادی) تشکیل شد– ۳۲ تن از دانشمندان و فضلای ایران، ترکیه، افغانستان، پاکستان، عراق، لبنان و شوروی سخنرانیهای مبسوطی ایراد کردند. ریاست کنگره با دکتر اقبال و سمت دبیری آن به‌عهدهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا بود.

دکتر معین نیز درکنگرهٔ مزبور شرکت داشت و سخنرانی خود را تحت عنوان «خدمات نصیرالدین طوسی به‌زبان و ادب پارسی» در بعد ازظهر دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۳۵، ایراد نمود که در یادنامهٔ خواجه‌نصیر طوسی (ص ۱۱۶-۱۳۲) مضبوط است.[۸]

شرکت در بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان

در تابستان ۱۳۳۶ جزو هیأت اعزامی دولت و دانشگاه تهران برای شرکت در بیست وچهارمین کنگره خاورشناسان که از ۲۸ ماه اوت تا ۵ سپتامبرسال ۱۹۵۷ در شهر مونیخ برگزار شد، دکتر معین به‌اتفاق سیدحسن تقی‌زاده و دکتر احسان یارشاطر به‌سویس عزیمت نمود و ازآنجا وارد آلمان شد.

این مجمع بین‌المللی که متشکل از ۱۲۰۰ عضو بود روز چهارشنبه ۶ شهریور ۱۳۲۶ در دارالفنون (اونیورسیته) مونیخ افتتاح یافت و به ۱۴ شعبه‌مختلف تقسیم شد که هیأت ایرانی عازم بیشتر در شعبه ایرانی و شعبه اسلامی آن شرکت جستند.

دکتر معین درکنگره مزبور خطابه‌ای تحقیقی در باب اصطلاح «هورقلیا» Hawar Quelya مصطلح درکتب شیخیه وحکمة اشراق سهروردی به‌زبان فرانسه ایراد نمود که خلاصه آن در مجموعهٔ سخنرانیهای کنگرهٔ مزبور درج گردید. سخنرانی مزبور بعداً بوسیله مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران به‌زبان فارسی منتشر گردید.[۹]

در این سفر براثر لیاقت و شایستگی به‌عضویت کمیتهٔ «مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی» Corpus Inscriptionum Iranicarum وکمیتهٔ تألیف «فرهنگ پهلوی» که هیأتی از دانشمندان طرازاول اروپا و امریکا و متخصصین زبانهای قدیم در

۸. «یادنامه خواجه‌نصیر طوسی».
۹. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ و ۲، سال پنجم مهر و دی‌ماه ۱۳۳۶.

آن شرکت جسته بودند انتخاب گردید.

در همین کنگره دورهٔ کامل فرهنگ برهان قاطع که به‌تصحیح و تحشیه وی منتشر شده است از طرف استاد هنینگ W. B. Henning انگلیسی و استاد بنونیست Benvenist فرانسوی و دکتر محمدباقر استاد دانشگاه پنجاب مورد تحسین وتقدیر قرار گرفت.[۱۰]

شرکت درکنفرانس آزادی فرهنگ

کنفرانس آزادی فرهنگ برای اولین‌بار بعد از جنگ جهانی دوم در پاریس تشکیل شد که جمعی از علما و دانشمندان برای توسعه و پیشرفت فرهنگ تلاش کردند.

در ایران برای اولین‌بار روز دوشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶، اولین جلسه کمیتهٔ ایرانی کنفرانس آزادی فرهنگ تشکیل شد. در این جلسه که جمعی از فضلا و اساتید شرکت داشتند تصمیم گرفته شد تا چند روز بعد که کنفرانس آزادی فرهنگ افتتاح می‌شود، جمعی از دانشمندان در پیرامون یکی از موضوعات زیر بحث کنند.

الف: ارزش سنن ملی و علوم و صنایع جدید.

ب: روابط فرهنگی بین‌المللی ایران و کشورهای خاورمیانه.

ج: مسأله آزادی فرهنگ.

سرانجام این کنفرانس به‌مدت پنج روز از تاریخ ۲۵ تا ۳۰ مهر۱۳۳۶ (۱۷-۲۲، اکتبر ۱۹۵۷) در تالار ابن‌سینا تشکیل شد.

در این مجمع که عده‌ای از نمایندگان جمعیتهای آزادی فرهنگ ممالک خاورمیانه وعده‌ای از فضلا و دانشمندان شرکت داشتند چند تن از اساتید دربارهٔ هریک از موضوعات فوق سخنرانی کردند.[۱۱]

دکتر معین نیز که عضویت کنگره مزبور را بعهده داشت روز یکشنبه ۲۸ مهر ماه ۱۳۳۶ دربارهٔ موضوع دوم تحت عنوان «تأثیر افکار ایرانی درطریقه گنوسی» سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که بعداً بوسیله مجله یغما و مجلهٔ اخبار دانشگاه تهران

۱۰. مجله وحید» شماره ۱۲، ص ۳۴ و ۳۵.

۱۱. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۵۱، سال دوم پنجشنبه ۱۸ مهر ماه ۱۳۳۶.

منتشر شد.[۱۲]

مسافرت به اتحاد جماهیر شوروی

در آذرماه ۱۳۳۶ به‌دعوت دانشگاهها و آکادمیهای مسکو و باکوبرای بازدید از مؤسسات علمی و ایراد چند سخنرانی دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و رفع بعضی اشکالات متون ادبی و دستور فارسی به‌اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد.[۱۳]

شرکت در کنفرانس اسلامی لاهور

در دی‌ماه ۱۳۳۶ برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی اسلامی (موتمر اسلامی) Islamic Collo Quium که از هشتم تا هجدهم دی‌ماه ۱۳۳۶ دردانشگاه پنجاب واقع در شهر لاهور تشکیل شد دکترمعین به‌اتفاق شادروانان سعیدنفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر رضازاده شفق و آقایان حاج‌شیخ‌الاسلام و محمودشهابی به‌پاکستان مسافرت کرد.

رئیس هیأت نمایندگی دانشگاه تهران درکنفرانس مزبور با شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر بود.

در این کنفرانس که نمایندگان سی کشور مختلف شرکت کردند سخنرانیها به نه موضوع مختلف اسلامی تقسیم شد که در هر روز یک موضوع مطرح‌می‌گردید وسخنرانان خطابه‌های تحقیقی خود را به‌یکی از زبانهای عربی و انگلیسی و یا اردو ایراد می‌کردند.

درکنگرهٔ مزبور دکتر معین در موضوع نهم که تحت عنوان «شرکت عملی اسلام درصلح جهان» مطرح گردید شرکت جست و خطابه‌ای تحت عنوان «صلح در نظر جلال‌الدین مولوی» به زبان انگلیسی ایراد کرد که در مجموعه موتمر درج گردیده است.[۱۴]

علاوه برسخنرانی فوق، استاد هنگام بازدید از دانشگاهها و مراکز علمی

۱۲. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۵۷، سال دوم پنجشنبه . ۳ آبانماه ۱۳۳۶.

۱۳. مجله «وحید» شماره ۱۲، ص ۳۵.

۱۴. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۶۷، ۵شنبه . ۱ بهمن‌ماه ۱۳۳۶.

سخنرانیهایی نیز ایراد کرد.[۱۵]

مسافرت به فرانسه

در فروردین‌ماه ۱۳۳۷ به‌دعوت انجمن تتبعات علمی پاریس C.N.R.S برای مشاهدهٔ مؤسسات علمی فرانسه و ایراد یک سلسله سخنرانی در دانشگاه پاریس به‌فرانسه عزیمت نمود و تا آخر تابستان آن سال درآنجا ماندگار شد. دکتر معین در سفر شش‌ماهه خود سخنرانیهای جالب توجه و تحسین‌انگیزی دربارهٔ تصوف و فرقه‌های آن و شیخیه در مدرسه «تحقیقات عالیه» ایراد نمود که مورد توجه دانشمندان واقع شد.

علاوه براین، سخنرانیی دربارهٔ مولوی در دانشکده ادبیات دانشگاه سربن و سخنرانی دیگر در موزهٔ گیمه بنابه دعوت انجمن (فرانس ـ ایران) در مورد خاتمهٔ مثنوی یا «داستان قلعهٔ هوش ربا» ایراد نمود که خلاصهٔ آن در مجله Ishtar سال اول شمارهٔ ۲ چاپ پاریس درج گردیده است. مدتی بعد سخنرانی فوق از رادیو پاریس پخش گردید.

در همین ایام براثر پژوهشها و سخنرانیهای قابل توجه که مورد پسند خاور- شناسان قرار گرفته بود به‌اتفاق آراء به‌عضویت انجمن ارنست‌رنان (Societé Ernest Renan) (در ۲۶ آوریل ۱۹۵۸) و با اکثریت آرا به‌عضویت انجمن آسیایی پاریس Asiaticlue Socéité (در ۱۴ مه ۱۹۵۸) برگزیده شد.[۱۶]

پس از مدتی مطالعه و تحقیق درکتابخانه‌ها و موزه‌های بلژیک و هلند به

۱۵. تذکر:
در دی ماه ۱۳۳۶ بنابه‌پیشنهاد شادروان سعید نفیسی دانشگاه اسلامی عیلگره در هندوستان مراسمی به‌مناسبت هزارهٔ «مسعودی» برپا کرد که جمعی از دانشمندان شرق و غرب درکنگره مزبور شرکت جستند.
از ایران نیز شادروانان «بدیع‌الزمان فروزانفر» و «دکتر معین» دعوت داشتند که نتوانستند در جلسات کنگره حضور بیابند.
دکتر معین به‌علت اینکه نتوانست درکنگره مزبور شرکت کند مقاله‌ای تحت عنوان «مسعودی و زرتشت» برای کنگره مزبور فرستاد.
رجوع شود به‌مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ سال ششم سهرماه ۱۳۳۷ ص ۱ و ۲.

۱۶. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱، سال ششم.

ایران بازگشت.

مجله دانشکدهٔ ادبیات دربارهٔ این سفر چنین می‌نویسد:

«آقای دکتر محمدمعین استاد دانشکده ادبیات که برحسب دعوت دانشگاه سربن و مؤسسات علمی پاریس در اواسط فروردین‌ماه ۱۳۳۷ به کشور فرانسه مسافرت کرده‌اند، طبق برنامه‌ای که توسط هیأت استادان سربن و کلژدوفرانس و مدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس مرکب از آقایان پروفسور لوئی ماسینیون Prof. Louis Massiynon) پروفسورهانری ماسه (Prof. Henri Massé) پروفسور هانری کربن (Prof. Henri Corbin) پروفسور پردمناش، پروفسور پوئش (Prof. Puech) وآقای لازار (M. Lazard) با مشاورهٔ ایشان تنظیم شده بود، سخنرانیهایی به‌شرح زیر ایراد کرده‌اند که بی‌اندازه مورد توجه و استقبال دانشمندان قرار گرفت.

۱— دو سخنرانی تحت عنوان «تصوف در مذهب تشیع» به‌شرح زیر (در مدرسه تحصیلات عالیه پاریس):

الف: در ۵ ماه مه ۱۹۵۸ راجع به«شاه‌نعمة‌الله ولی وپیروان او».

ب: در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۸ راجع به«انشعابات دسته های مذهبی نعمةاللهی و ذهبی و خاکساریها».

۲— یک سخنرانی در روز ۲۱ ماه مه ۱۹۵۸ تحت عنوان «نهضت جدید در مذهب تشیع: فرقه شیخی» (در مدرسه تحصیلات عالیه پاریس).

۳— یک سخنرانی تحت عنوان «حصار شگفت‌انگیز: خاتمه مثنوی جلال‌الدین بلخی رومی» (در دانشکده ادبیات پاریس).

۴— یک سخنرانی در روز ۱۲ ژوئن ۱۹۵۸ تحت عنوان «فرقه‌ای اززرتشتیان ایران در دورهٔ صفاریان: آذرکیوان و پیروان او» (درمرکز جمعیت ایران وفرانسه).

ریاست جلسات سخنرانیهایی که در مدرسهٔ تحصیلات عالیه پاریس ایراد شد، با آقای پروفسورهانری کربن دانشمند و خاورشناس معروف فرانسوی بود. در این جلسات عدهٔ کثیری از دانشمندان و استادان و محققان و دانشجویان رشته تاریخ مذاهب و علوم فلسفی حضور داشتند.

در نخستین سخنرانی (۵ ماه مه) آقای هانری کربن شرحی راجع به‌ارزش تحقیقات و تتبعات آقای دکتر معین بیان کردند و خدماتی راکه استادان دانشگاه تهران به‌عالم علم و ادب کرده‌اند ستودند.

در دومین سخنرانی (۹ ماه مه) جناب آقای نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در پاریس نیز حضور داشتند.

ریاست جلسه سخنرانی که در دانشکدهٔ ادبیات ایراد شد با آقایان پروفسور بلاشر (Prof. R. Blachére) رئیس مؤسسه تتبعات اسلامی و پروفسور لوئی ماسینیون رئیس مؤسسه تتبعات ایرانی بود، و آقای پروفسور بلاشر پیش از سخنرانی مزبور شرحی مستوفی در باب تألیفات آقای دکتر معین بیان داشتند و اظهار امیدواری کردند که روابط دانشگاه تهران و دانشگاه پاریس بیش از پیش تقویت یابد. پس از خاتمهٔ کنفرانس، آقای پروفسور ماسینیون شرحی دربارهٔ موضوع سخنرانی و نکاتی که از نظر تصوف و تاریخ وفولکلوربحث و تجزیه شده بود، اظهار داشتند و مطالبی را که از طرف آقای دکتر معین بیان شده بود، مورد تقدیر وتحسین قرار دادند.»[۱۷]

سالنامه ۹-۱۹۵۸ رشته علوم دینی مدرسه عالیه پاریس نیز دربارهٔ سخنرانیهای دکتر معین چنین می‌نویسد: «حضور آقای دکتر معین استاد دانشکده ادبیات و عضو فرهنگستان ایران که بوسیله C.N.R.S به‌فرانسه دعوت شده‌اند، و ایراد سه سخنرانی در زمینهٔ کنفرانسهای دیگر از طرف ایشان برای ما موجب نهایت مسرت است».[۱۸]

سه سخنرانی ایشان تحت عنوان «تصوف شیعی» یکی دربارهٔ «شاه نعمت‌الله ولی و طریقت او» و دیگر دربارهٔ انشعابات فرقه‌های نعمة‌اللهی و ذهبی و خاکساری و سخنرانی دیگر ایشان دربارهٔ «نهضت جدید در مذهب تشیع: فرقه شیخی» بود.

این سه سخنرانی دربارهٔ موضوعهایی که تاکنون کمتر مورد بحث و تحقیق قرارگرفته ایراد شد و مورد توجه شایان مستمعین واقع گردید.[۱۹]

مسافرت به پاکستان

در سال ۱۳۳۷ به‌عنوان استاد ممتحن خارجی دانشگاه پنجاب برگزیده شد و

۱۷. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۴ سال پنجم تیرماه ۱۳۳۷، ص ۸۷ و ۸۸ ومجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۸۶ سال دوم، ۵شنبه تیرماه ۱۳۳۷، ص ۳ و ۴.
۱۸. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ سال هفتم مهرماه ۱۳۳۸ ص ۱۰۰.
۱۹. همان مأخذ.

در مهر ماه همان سال برای مطالعه و اظهارنظر در رساله‌های دکتری دانشگاه مزبور به‌پاکستان سفر کرد.[۲۰]

عضویت فرهنگستان

فرهنگستان ایران برای نگاهبانی واصلاح و تکمیل زبان فارسی در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ به‌ریاست مرحوم فروغی (نخست‌وزیر وقت) تأسیس یافت.

«فرهنگستان ایران در آغاز با ۲۴ وسپس با ۴۱ عضو پیوسته که از طرف دولت تعیین شده بود بدواً در هفت کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران، اصطلاحات محلی، خط، دستور زبان، راهنمایی، کتب قدیم، لغت، و پس از انحلال و تجدید سازمان (۱۳۱۷) در هشت کمیسیون: اصطلاحات اداری، اصطلاحات پزشکی، اصطلاحات دادگستری، اصطلاحات علمی، بررسی اسامی و جغرافیایی، تدوین دستور زبان فارسی، تهیه فرهنگ زبان، جمع‌آوری آهنگها و لهجه‌های محلی، کار خود را دنبال کرد.»[۲۱] براثر عجله و افراط در وضع لغات بسیاری از فضلا و دانشمندان و گروهی از مردم نسبت به‌فرهنگستان بدبین شدند و زبان به‌انتقاد و ناسزاگویی گشودند تا اینکه در بهمن ماه ۱۳۳۲ فرهنگستان تعطیل شد.

چند سال بعد از تعطیلی فرهنگستان دوبار هیأت وزیران برای گشودن آن تصمیماتی گرفتند و عده‌ای را نیز به‌عضویت پذیرفتند ولی تا سال ۱۳۵۱ که فرهنگستان ادب وهنر تشکیل شد، افتتاح نشد.

بنابر پیشنهاد وزارت فرهنگ در جلسه شب ۱۳۳۷/۳/۱ هیأت دولت‌حدود بیست تن از فضلا و دانشمندان را به‌عضویت فرهنگستان انتخاب نمود که از آن‌جمله می‌توان دکتر معین را نام برد.[۲۲]

عضویت دکتر معین درسال ۱۳۴۰ ازطرف همان هیأت تمدید گردید.[۲۳]

۲۰. مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم ص ۳۵.
۲۱. مجله وحید شماره ۹، سال پنجم شهریورماه ۱۳۴۷، ص ۸۳۵.
۲۲. «لغت‌نامه دهخدا» شماره ۴۰، ص ۱۰۳.
۲۳. مجله «تلاش» شماره ۲۹، تیرـمرداد ۱۳۵۰، ص ۲۲.

شرکت در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان

در سال ۱۳۳۸ جزو هیأت اعزامی دانشگاه تهران برای شرکت در بیست‌و پنجمین کنگرهٔ بین‌المللی مستشرقین که از تاریخ ۱۸ تا ۲۰ مرداد ماه ۱۳۳۸ (۹ تا ۱۶، اوت ۱۹۶۰) درمسکو تشکیل شده بود عازم شوروی شد. در این کنگره دو هزار تن از نمایندگان شصت کشور شرکت کرده بودند.

مرحوم استاد سعید نفیسی که از اعضای کنگره مزبور بوده است می‌نویسد: «در سال ۱۸۷۳ میلادی نخستین کنگره خاورشناسان در پاریس تشکیل شد. در آن کنگره تصمیم گرفتند که هرچهار سال یک‌بار جلسه‌ای در یکی از شهرهای اروپا فراهم کنند. در این مدت مگر در دورهٔ دو جنگ جهانی هر چهار سال یک‌بار کنگره خاورشناسان در یکی از شهرهای اروپا تشکیل شده است و تنها یک‌بار در استانبول تشکیل جلسات داده‌اند. در پایان هر کنگره بنابر دعوتی که برای کنگره آینده می‌شود رأی می‌گیرند که جلسات آینده درکجا تشکیل خواهد شد.

بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان در ۱۹۵۷ درشهر مونیخ در آلمان تشکیل شد. در پایان آن کنگره اعضا دعوت فرهنگستان علوم شوروی را برای تشکیل بیست وپنجمین کنگره در مسکو پذیرفتند و بدین گونه کنگره بیست وپنجم از ۱۸ تا ۲۰ مردادماه امسال (۱۳۳۸) در مسکو دایر بود و هر روز صبح و بعد از ظهر جلسات تشکیل می‌شد. بجز روزهای شنبه ۲۲ و یکشنبه ۲۳ که برخی از اعضای کنگره برای دیدن شهر لنینگراد و شرکت در مراسمی به‌آنجا رفتند.

هیأتی که به‌انتصاب وزارت فرهنگ برای شرکت درکنگره از راه اروپاعازم مسکو شد، عبارت بود از آقایان ابراهیم پورداود، دکتر محمد معین، دکتر احسان یارشاطر، دکتر ماهیار نوابی، مجتبی مینوی، ایرج افشار، عباس‌مزدا، دکتر روحانی. از دانشمندان ایرانی ساکن اروپا و آلمان بزرگ علوی، قدوه، طباطبائی، علی‌رضا حکمت، دکتر محمد مکری، یحیی ریحان ارمجانی نیز درکنگره حضور داشتند.

درکنگره بیست وچهارم در مونیخ اعضا تنها به‌چهارده شعبه تقسیم شده بودند و ایران جزو شعبه‌ای بود شامل ایران و قفقاز وکشورهای مجاور اما در کنگره مسکو بیست شعبه تشکیل داده‌اند و از این بیست شعبه دو شعبه اختصاص به‌ایران داشت. شعبه هشتم تاریخ ایران، مسائل تاریخی، باستان‌شناسی، جغرافیا

و تاریخ هنر وشعبه نهم زبان‌شناسی ایران شامل ادبیات وزبانها و لهجه‌ها بود.»[۲۴]

«در کنگرهٔ مزبور زبان فارسی نیز مانند انگلیسی و فرانسه و روسی برای اولین بار زبان رسمی کنفرانس خوانده شد.»[۲۵]

دکتر معین سخنرانی خود را درباره «هورخش» (در حکمت اشراق) به‌زبان فارسی و انگلیسی ایراد کرد.

یکی از نویسندگان غربی دربارهٔ سخنرانی دکتر معین می‌نویسد: «گزارش م. معین (ایران) تحت عنوان «هوراخش» همردیف با تحقیق درخشان دربارهٔ ریشه کلمه و روابط آن با کلمات دیگر، حاکی از تاریخ کلمه «هوراخش» ومدارك جدید دربارهٔ متون مذهبی زرتشتی بود.»[۲۶]

آقای ا. د. چودهری دربارهٔ شرکت دکتر معین در کنگره مزبور می‌نویسد: «... و در شعبهٔ ادبیات و فقه‌اللغه در موضوع «هورخش» (در حکمت اشراق) سخنرانی ایراد نمود و ضمناً درجلسه ریاست شعبهٔ تاریخ ایران را بعهده داشت.»[۲۷]

مسافرت به‌فرانسه

درسال ۱۳۳۹ بنا به‌دعوت دولت فرانسه از دانشگاه استراسبورگ ومؤسسات وابسته آن (کتابخانه ملی و دانشگاهی، شعبه تتبعات فونتیک السنهٔ رومن) بازدید بعمل آورد، وکرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشکده ادبیات استراسبورگ دائر نمود که اکنون به‌صورت «انستیتوی زبان و تمدن ایرانی» درآمده است.[۲۸]

بر اثر کوششها و موفقیتهای بسیاری که تا آن زمان بدست آورده بود از طرف دولت فرانسه در همان سال (۱۳۳۹) به‌اخذ نشان «هنر و ادبیات» نائل آمد.

سفر مجدد به‌فرانسه

در دومین روز اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ بنا به‌دعوت مقامات علمی و فرهنگی

۲۴. مجله «پیام نوین» شماره ۲، سال سوم آبان ماه ۱۳۳۹.
۲۵. مجله «پیام نوین» شماره ۱۱ و ۱۲، سال دوم شهریور و مهر ۱۳۳۸، ص ۱۳۰.
۲۶. مجله «پیام نوین» شماره ۲، سال چهارم آبان ماه ۱۳۴۰، ص ۱۷.
۲۷. مجله «هلال» شماره ۱۰، سال چهاردهم بهمن ماه ۱۳۴۵.
۲۸. مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم، ص ۳۵.

کشور فرانسه برای ایراد یک سلسله سخنرانی و فعالیتهای علمی و ادبی به‌مدت سه ماه عازم آن کشور گردید.

در فرودگاه مهرآباد گروهی از دانشجویان دانشکده ادبیات وکارکنان لغت‌نامه از استاد بدرقه بعمل آورده، درمیان احساسات پرشور خود به وی سفربخیر گفتند.[۲۹]

شرکت در مجلس یادبود لوئی ماسینیون

«در ۱۲، آبان ۱۳٤۰ (سوم نوامبر ۱۹٦۲) یکی از بزرگترین شرق‌شناسان فرانسوی، پروفسور لوئی ماسینیون Louis Massiyinon استاد دانشگاه پاریس و کلژدوفرانس درگذشت. مرگ این دانشمند بزرگ که به‌روح و معنای فکر و اندیشهٔ شرقی و اسلامی بخوبی پی برده بود و عارفی واصل بشمار می‌رفت برای عالم شرق خصوصاً ایران ضایعه‌ای بس اسف‌انگیز است.

دانشکده ادبیات تهران به‌مناسبت درگذشت آن مرحوم به‌دعوت جناب‌آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشکده در تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳، آذر ۱۳٤۱ (چهارم دسامبر ۱۹٦۲) مجلس یادبودی فراهم نمود که در آن مجلس جمع کثیری از آقایان استادان دانشگاه و فرهنگیان و معاریف و علاقه‌مندان به‌فرهنگ فرانسه و دانشجویان و فرانسویان مقیم تهران حضور یافتند. در این مجلس، نخست آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشکده ادبیات و سپس آقایان هانری کربن مستشرق معروف و سعید نفیسی و دکتر محمد معین استادان دانشکده ادبیات و جناب آقای سیوان سفیرکبیر فرانسه بیاناتی ایرادکردند.»[۳۰] مجلهٔ دانشکده ادبیات دربارهٔ سخنرانی دکتر معین چنین می‌نویسد:

«آقای دکتر محمدمعین استاد دانشکده ادبیات و مدیر مؤسسه لغت‌نامهٔ دهخدا شرحی مبسوط در باب تحولات فکری و آثار ماسینیون بیان کردند و مهمترین آثار او را به‌ترتیب تاریخ باز شمردند و در ضمن به‌مناسبت به‌تحولات روحی او نیز اشاره کردند و موضوعهای مختلفی که جلب‌توجه‌آن استادبزرگ را کرده است یادآور

۲۹. مجله «پیام نوین» شماره ۸، سال سوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، ص ۷۸.

۳۰. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۳، سال دهم فروردین ماه ۱۳۴۲.

شدند و گفتند که دیدار بغداد و محل مصلوب شدن حلاج وی را سخت تحت‌تأثیر قرار داد و او را مجذوب این شهید راه عشق و عرفان ساخت و چنان شد که قسمت اعظم عمر خود را صرف تحقیق و تتبع دربارهٔ حلاج و نشر آثار او کرد، چنانکه‌اولین کتاب را دربارهٔ حلاج در ۱۹۱۲ منتشر ساخت و آخرین اثر را در ۱۹۵۰، و چنانکه ملاحظه می‌شود سی وهشت سال تمام در این باره‌صرف عمر کرده است. آنگاه توضیح داده‌اند که حرکت فکری او سه نقطه توقف داشته است: حلاج، تصوف، خاندان علی(ع)»[۳۱]

سخنرانی استاد به‌وسیله مجله دانشکده ادبیات (سال دهم شماره ۲) منتشر شد.

عضویت انجمن «تحقیق در ادبیات و زبانهای خارجی»

در سال ۱۳٤۱ برای ایجاد همکاری بین دانشمندان و محققانی که در رشته های مختلف ادبیات و زبانهای ایرانی کار می کنند و همچنین برای توسعهٔ دامنهٔ مطالعات در رشته های مختلف ادبی مؤسسه‌ای به‌نام «تحقیق در ادبیات و زبانهای خارجی» در دانشکده ادبیات تأسیس گردید.

برای توسعه فعالیتهای مزبور ٥ کمیسیون با عضویت جمعی از استادان، دانشیاران و معلمان دانشگاه تهران وعده‌ای از فضلا تشکیل گردید.

کمیسیونهای موجود عبارت بودند از:

۱ــ کمیسیون تحقیق در ادبیات و زبانهای ایرانی؛

۲ــ کمیسیون دستورزبان فارسی؛

۳ــ کمیسیون لهجه های ایرانی؛

٤ــ کمیسیون اصطلاحات علمی؛

٥ــ کمیسیون کتاب شناسی.

دکتر معین عضویت دو کمیسیون اول و دوم را بعهده داشت.[۳۲]

۳۱. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۲، سال دهم دیماه ۱۳۴۱

۳۲. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۲، سال دهم ص ۲۴۰

عضویت انجمن اصطلاحات علمی

«در سال ۱۳٤۱ پنجمین انجمن واژه‌سازی به‌نام «انجمن اصطلاحات علمی» به‌سرپرستی دکترعلی‌اکبر سیاسی رئیس وقت دانشکده ادبیات تهران وهمکاری چند تن از استادان دانشگاه تهران چون: دکتر امیرحسین آریانپور، ابراهیم‌پورداود، دکتر جعفر سجادی، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر حسین نصر، سعید نفیسی و دکتر محمد معین تشکیل گردید و در یک سال نزدیک به ۲۲۰ واژه برگزید که بیشتر آن در ترجمه و تألیف کتب فلسفی مورداستقبال قرارگرفته است.»؛[۳۳]

مسافرت به امریکا و فرانسه

«در نیمهٔ دوم سال تحصیلی ۴۳-۱۳٤۲ ازطرف دانشگاه پرینستون (امریکا) از وی دعوت شد که برای تدریس ادبیات فارسی و ایراد یک سلسله سخنرانیهای علمی و ادبی در باب شعر و تصوف ایران به‌آن کشور عزیمت نماید، این سفر پنج ماه بطول‌انجامید و برنامه کار اودر نهایت دقت ونظم و تازگی اجرا شد و موفقیتهای شایانی حاصل کرد. گویی در سرنوشت سفرهای علمی دکتر معین کلمه فرانسه با حروف درشت‌تری نقش شده بوده است و اهمیت بیشتری داشته چون در هر موقعیت مناسبی وی سری به‌آن کشور زده است و درکوتاهترین فرصت مطالعات تازه‌ای بعمل آورده. در مراجعت از امریکا در فرانسه طی اقامتی مختصر از چند مؤسسه فرهنگی و مطبوعاتی دیگر بازدید کرد.»[۳٤]

شرکت درکنگره جهانی ایرانشناسان

نخستین کنگرهٔ جهانی ایرانشناسان به‌ریاست سیدحسن تقی‌زاده از تاریخ نهم تا پانزدهم شهریور ماه ۱۳٤۵ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات تشکیل گردید.در این کنگره که‌به‌منظور تحقیق‌و بررسی‌رشته‌های مختلف ایرانشناسی برپا گردید بیش از ۲۰۰ تن از دانشمندان و خاورشناسان خارجی و ایرانی شرکت داشتند. کنگره در دو نوع جلسه تشکیل می‌شد، یکی عمومی و دیگری شامل پنج شعبه به‌قرار زیر: ۱ــ ادبیات و هنر ۲ــ باستانشناسی ۳ــ زبانشناسی ٤ــ

۳۳. مجله «وحید» شماره ۹، سال پنجم شهریورماه ۱۳۴۷

۳۴. مجله تلاش شماره ۴، فروردین ماه ۱۳۴۶

فلسفه و علوم و ادیان ۵ــ منابع تاریخی

در هریک از شعبه‌های فوق جمعی از اعضای ایرانی و خارجی کنگره که با توجه به‌رشته‌های تخصصی خود در آنها نام‌نویسی کرده بودند سخنرانی کردند.

دکتر معین علاوه براینکه از اعضای کنگره بود ریاست شعبه ادبیات و هنر را نیز بعهده داشت و سخنرانی خود را تحت عنوان «فرهنگ نویسی فارسی» دریکی ازجلسات عمومی ایراد کرد.[۳۵]

مسافرت به‌ترکیه

پس از برگزاری کنگرهٔ جهانی ایرانشناسان براثر موفقیتهایی که بدست آورده بود «ازطرف دولت مأموریت یافت که به‌ترکیه رفته، کنفرانسهایی در آنجا به‌منظور شناسانیدن ایران به‌دانشمندانی که در آن زمان در ترکیه اجتماع کرده بودند بدهد.»[۳۶]

برای انجام این مقصود در تاریخ نهم آبان‌ماه ۱۳۴۵ به‌اتفاق استادمینوی و دکتر نصر به‌مدت یک هفته عازم ترکیه شد.

دکتر نصر در این‌باره چنین می‌نویسد: «در آبان ماه ۱۳۴۵ به‌مناسبت کنفرانس میراث مشترک فرهنگی که ازطرف سازمان عمران منطقه‌ای درانقره‌منعقد شده بود در معیت استاد مجتبی مینوی و مرحوم دکتر معین هفته‌ای در ترکیه گذراندیم و پس از برگزاری کنفرانس درانقره یک روز به‌زیارت حضرت مولانا جلال‌الدین رومی به‌قونیه سفر کرده وسه روز نیز برای دیدن آثار اسلامی اسلامبول و ملاقات با دانشمندان آن دیار به‌آن شهر زیبا عزیمت کردیم.»[۳۷]

نشانها و افتخارات دکتر معین

«۱ــ نشان درجه سوم علمی درسال ۱۳۱۶

۲ــ نشان درجه دوم علمی درسال ۱۳۲۱

۳۵. مجله تلاش

۳۶. مجله «دانشمند» شماره ۲، سال ششم آذرماه ۱۳۴۷ ص ۸

۳۷. مجله «راهنمای کتاب» شماره ۷ و ۸، آبانماه ۱۳۵۰ ص ۶ و ۷

۳— نشان درجه ۲ سپاس درسال ۱۳۲۷

٤— نشان لژیون دونور

«٥— درسال ۱۳۳۳ بواسطه تصحیح کتاب جامع‌الحکمتین به‌اتفاق پروفسور هانری کربن از طرف Académie des Inscriptions ei Belles Lettres جایزه Tamhour را دریافت نمود.

٦— درسال ۱۳۳۹ ازطرف دولت فرانسه به‌اخذ نشان «هنر وادبیات» نائل آمد.

۷— درسال ۱۳٤۲ (۱۹٦۳) به دریافت نشان Ordre des Palmes Académiques ازطرف ریاست جمهور فرانسه «ژنرال دوگل» مفتخر گردید.[۳۸]

۳۸. مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم ص ۳۵

۳

بیماری

مهمترین حادثه‌ای که در زندگی دکتر معین اتفاق افتاد بیماری وی بود که بیش از چهارسال ونیم او را در برزخی میان مرگ و زندگی نگاهداشت و سرانجام روانهٔ دیار نیستی‌اش ساخت.

همانطوری که قبلاً گفته‌شد «پس از برگزاری کنگرهٔ ایران شناسان درتهران، وی از طرف دولت مأموریت یافت که به ترکیه رفته وکنفرانسهایی در آنجا به منظور شناسانیدن ایران به‌دانشمندانی که در آن زمان در ترکیه اجتماع کرده بودند بدهد.

متأسفانه دو نفر از همکاران وی که به‌ترکیه رفته بودند هریک بعلتی از مسؤولیت شانه خالی کردند وکارکنفرانس ده روزه که باید به‌زبان انگلیسی و برای دانشمندان ایراد شود با دکترمعین بود. وی شب وروز به‌این کار ادامه داد بطوری که حتی شبانه‌روز فرصت یک استراحت چند ساعته نداشت.»[1]

سرانجام پس از موفقیت درکنفرانس روز هشتم آذره ۱۳۴ به‌تهران‌بازگشت.

براثر فعالیتهای بسیار خود وکارشکنیهای دیگران، سخت خسته وکوفته بنظر می‌رسید تا جایی که قاعدتاً می‌بایست چند روزی استراحت کند تا آثارخستگی برطرف گردد. اما از آنجایی که عاشق کار خویش بود بدون هیچ‌گونه استراحتی فردای آن روز با تنی خسته و چهره‌ای افسرده درحالی که احساس سردرد مختصری می‌کرد روانه دانشگاه شد تا انجام وظیفه کند.

۱. مجله دانشمند شماره ۲، آذرماه ۱۳۴۷.

هنوز بانگ الله‌اکبر در مناره‌های مسجد دانشگاه طنین نینداخته بود که آن حادثه شوم اتفاق افتاد.

جریان از این‌قرارست: در اتاق استادان گروه ادبیات فارسی در حالی‌که می‌خواست موافقت خود را با تقاضای یکی از دانشجویان دوره دکتری اعلام دارد[۲] بزمین افتاد و بیهوش شد.[۳]

بلافاصله وی را به بیمارستان آریا منتقل نموده، در آنجا بستری کردند، ولی باوجود کسالتی که داشت تا چند روز قادر به‌صحبت و مذاکره بود.

سرانجام به‌منظور بررسی ضایعه‌ای که در مغز وی بوجود آمده بود پزشکان معالج وی برآن شدند تا از مغز وی عکسبرداری کنند و برای اینکه عکس درست برداشته شود ناگزیر می‌بایست مغز با انژکسیونی رنگین شود و به‌همین جهت تزریقی در ناحیه گردن صورت گرفت که متأسفانه براثر بی‌دقتی در آزمایش از همان روز دکترمعین بحالت اغماء فرو رفت.

باوجود سعی و کوششی که‌پزشکان ایرانی برای بهبود وی مبذول داشتند نتیجه‌ای حاصل نشد تا اینکه در همان اوان متوسل به‌پزشکان خارجی شدند و بناچار از شوروی دو پرفسور و جراح مغز و از انگلستان پنج تن بر بالین وی حاضر شدند، آنها پس از چند روز مطالعه و آزمایشهای مختلفی که روی مغز استاد بعمل آوردند اظهار داشتند که متأسفانه ضایعهٔ مغزی شدید است و شاید اگر زودتر معالجه صورت می‌گرفت بهبودی میسر بود. سرانجام پزشکان انگلیسی و روسی نومید به وطن خود بازگشتند.

اعزام استاد به‌کانادا

در ۱۴ مردادماه ۱۳۴۶ دکترمعین را با همان حال بیهوشی همراه همسرش به‌یکی از مجهزترین بیمارستانهای کانادا موسوم به«بیمارستان نوتردام» واقع در شهر «مونترال» اعزام داشتند.

«در این بیمارستان پزشکان معروفی مانند «پروفسورهاروی» جراح اعصاب و مغزکار می‌کند، وی همان‌کسی است که روسها برای جراحی مغز «پروفسور

۲. گویا مشغول مطالعهٔ رسالهٔ دکتری خانم فریدهٔ اخوان صادقی بود.
۳. در این هنگام دکتر شیخ به‌بالین وی آمد و به‌معاینه پرداخت.

لاندا» که در تصادف اتومبیل جمجمه‌اش خرد شده بود به مسکو بردند و با موفقیت وی را عمل کرد.

در مدت سه‌ماهی که دکترمعین در بیمارستان «نوتردام» مونترال بستری بود سه‌بار روی مغز او عمل جراحی صورت گرفت، گرچه بیحسی و بیهوشی ادامه داشت ولی کمی حال بیمار بهتر شده بود.

پزشکان درکانادا به‌اطرافیان دکترمعین گفته بودند هرگاه در همان شش ماه اول بیماری وی را برای معالجه به‌آنجا برده بودند احتمال سلامتی دکتر معین خیلی بیشتر بود، متأسفانه به‌خاطر گذشت مدت مدیدی ضایعهٔ مغزی بیمار شدید شده بود.

علت اصلی را پزشکان خونریزی مغزی در اثر پارگی رگها، سردردهای شدید و خونریزیهای مکرر می‌دانند. نکتهٔ جالب آنکه دکترمعین یکبار در ۴۳/۷/۵ دچار میگرن و فشار خون و خستگی اعصاب و قوای فکری شده بود. علت امر آن بود که وی با کار مداوم و پی‌گیر خود را خسته می‌کرد و از کار بازنمی‌نشست.»[۴]

«پزشکان کانادا معتقد بودند اگر در ایران از لحاظ داخلی بتوانند از دکتر نگهداری بکنند خرابیها، آرام‌آرام ترمیم خواهد شد چون معتقد بودند که ۹۹ درصد به‌مغز آسیب رسیده است.»[۵]

سرانجام با ناامیدی استاد را در پانزدهم آبان ۱۳۴۶ ،ازکانادا به‌ایران بازگرداندند و در بیمارستان فیروزگر زیرنظر دکتر تیرگری به‌معالجه‌اش پرداختند.

مجله سپید وسیاه در تیرماه ۱۳۴۷ گزارشی از وضع دکتر معین تهیه کرده است که از نظر می‌گذرانیم: «آقای دکتر تقی تیرگری پزشک معالج استادمعین راجع به‌وضع فعلی دکتر معین می‌گفت:— جریان کسالت آقای دکتر معین به‌علت پارگی یک ضایعه مادرزادی عروقی مغزی که به‌اصطلاح طبی «آنوریس» نامیده می‌شود بوده که در اثر همین پارگی خونریزیهای مکرر و متعددی ایجاد شده و خونریزی آخری بطوری شدید بوده که باعث وارد شدن صدمات به‌مراکز حیاتی مغزی گشته است البته بعداً غیر از خونریزی عوارض‌دیگری پدید آمد که‌مشکلات دیگری را از لحاظ جراحی عصبی بوجود آورد و به‌همین جهت ایشان به‌کانادا

۴. مجلهٔ دانشمند شمارهٔ ۲، آذرماه ۱۳۴۷، ص ۱۳۱.
۵. مجلهٔ سپید و سیاه شماره ۴۸، تیرماه ۱۳۴۷، ص ۸.

اعزام شدند و درکانادا تحت نظر جراحان اعصاب اعمال مختلفی روی مغزشان انجام شدکه تا حدودی مفید واقع گردید و بنابه‌گفتهٔ خانم آقای دکترمعین بعد از عمل کانادا حال ایشان نسبت به‌سابق بهتر شد. بعد از بازگشت ازکانادا درمدت هفت ماهی که تحت نظر اینجانب می‌باشند باید باکمال تأسف عرض کنم که هنوز هیچ‌گونه آثار بهبودی در وضع عصبی ایشان مشاهده نمی‌شود.

آقای دکتر معین برخلاف آنچه که معروف است در حال اغما نیستند ولی متأسفانه تابه‌حال هیچ‌گونه عکس‌العملی که ناشی از برگشت فعالیت ادراک و هوش باشد در ایشان دیده نشده و قادر به‌شناسایی افراد و حتی بستگان نزدیک خود و دنیای خارج نیستند. البته در طی این هفت ماه عوارض مختصری درسایر دستگاههای بدنی بوجود آمدکه بموقع خود تحت درمان قرار گرفت و رفع شد.

از لحاظ درمانی هم‌اکنون معالجه خاصی برروی ایشان انجام نمی‌گیرد و استاد در وضعی بسر می‌برندکه طبیعت بدن یا نیروهای دفاعی بدن مشغول ترمیم ضایعات گذشته می‌باشد. با وجودی که مدت زیادی از تاریخ کسالتشان گذشته و تاحدودی ما هم دربارهٔ بهبودی استاد قطع امیدکرده‌ایم ولی هنوز هم روزنه‌های امید کاملاً بسته نشده است.

متأسفانه ایشان هنوز هم قادر به‌خوردن غذا نیستند یعنی نمی‌توانندخودشان تغذیه کنند وکمک مربی و پرستار لازم است و صحبت نمی‌کنند وکسی را هم نمی‌شناسند و چیزی را درک نمی‌کنند و غذای مخصوص برایشان تهیه می‌شود که شکل مایع دارد.

آقای دکتر تیرگری در جواب این سؤال که با توجه به‌ظاهر نشدن هیچ‌گونه آثار بهبودی در وضع عصبی آقای دکتر معین حالت کنونی بیماری ایشان تاچه موقعی ممکن است ادامه پیدا کند اظهار داشتند:

— البته اگر پرستاری دقیق و مبرمی از ایشان بعمل آید و از نظر سایر دستگاههای داخلی صدمه‌ای نبینند، این وضع می‌تواند چند سالی ادامه داشته باشد چون اگر استاد حتی قادر شوند آدمها را بشناسند و بتوانند روی صندلی بنشینند پیروزی و بهبودی بزرگی خواهد بود به‌هرحال امید ما این است که روز بهبودی استاد را با چشم ببینیم و ایشان بتوانند مثل گذشته در میان دوستداران علم و

فرهنگ زندگی کنند...»[۶]

گزارشی نیز مجله دانشمند در آذرماه ۱۳۴۷ تهیه کرده است که از این‌قرار است: «بیمار چشمها را باز می‌کند ولی هیچ‌گونه عکس‌العملی به‌صدا و یاتحریکات دیگر نداشته و کاملاً نسبت به اطرافیان بی‌اعتناست و قادر به‌صحبت و یا خوردن نیست و از راه (گاواژ) تغذیه انجام می‌گیرد. بعلاوه تراکتومی همچنان باقی بوده مرتباً ترشحاتی دارد.

وی گاهگاهی اندامها را مختصرحرکاتی می‌دهد، فعلاً در روی جلد زخمی مشاهده نمی‌شود، اینک بیش از یکسال از اولین خونریزی مغزی می‌گذرد، بازگشت بیمار به‌وضع طبیعی خیلی ضعیف است. بروز عوارض مختلف از قبیل عفونتهای دستگاه ریوی و تنفسی — دستگاه ادراری سپستی سمی — آمبولی ریه و بالاخره اسکاژهای پوستی وضع رادشوارتر می‌سازد.

عفونت ادراری مشهود است. بیمار در مرحله‌ای از حالت عصبی قرار دارد که به‌آن حال (وژتابل) می‌گویند.

در گزارش پزشکی گفته شده است که نزدیکان دکتر معین از قول پزشک معالج درکانادا گفته‌اند که بیمار تا چند ماه دیگر بهبود حاصل خواهد کرد وحتی شروع به کار می‌کند، اما به‌نظر پزشکان معالج این امر در شرایط فعلی غیرممکن است.»[۷]

روزنامه کیهان هنگامی که سیزده هزار ساعت از بیهوشی استاد می‌گذشت گزارشی تهیه نمود که نمایشگر وضع غم‌انگیز وی می‌باشد:

«او آرامترین و رام‌ترین بیمار بیمارستان فیروزگر است. می‌خوابد، از خواب بیدار می‌شود، چشمهایش را باز می‌کند و می‌بندد. احساس گرسنگی می‌کند، دستها و پاهایش را بحرکت در می‌آورد و گاهی به‌یک نقطه خیره می‌شود و در تمام این احوال بیهوش است. فقط حرف نمی‌زند، انگار که مجسمه‌ای است، اما مجسمه‌ای که شیارهای عمیق چهره‌اش رنج زنده و ژرف او را آواز می‌دهد. هرروز صبح صورتش را می‌تراشند. ویک روز نیست که این برنامه به‌تعویق بیفتد. لباسهایش زودبه‌زود عوض می‌شود. از راه بینی بوسیلهٔ لوله مایعات را وارد معدهٔ

۶. مجله سپید وسیاه شماره ۴۸، تیرماه ۱۳۴۷، ص ۸.
۷. مجلهٔ دانشمند شماره ۲، آذرماه ۱۳۴۷، ص ۱۳۱.

بیمار می‌کنند. غذا معمولاً شیر یا سوپ‌جوجه است. حفره‌ای در گلو ایجاد شده که از این حفره بوسیلهٔ ساکشن خلط سینه گرفته می‌شود.

در بیشتر این ساعات طولانی و یکنواخت همسر او بربالینش نشسته است و با نگاهی سوخته از انتظار در او می‌نگرد.

بیشتر شاگردانش به‌دیدارش می‌آیند، شاگردانی که بسیاری از آنها از سرشناسان عرصه‌های هنری و ادبی و اجتماعی و سیاسی هستند. و بیشتر از همه دو تن از دوستانش استاد پورداود و دکتر نجم‌آبادی...»[۸]

به‌آخرین گزارش که در آخرین روزهای حیات او تهیه شده است توجه کنید:

«در اتاق ۳۱٤ بیمارستان فیروزگر مردی خفته که چهارسال وپنج ماه است‌خاموشی گزیده و تنهایی اختیار کرده است.

نزدیکان و دوستان او نگران حال اویند و منتظر معجزه‌ای که رخ دهد و او از دنیایی که اختیارکرده بیرون بیاید.

او دکتر معین استاد دانشگاه تهران و رئیس سازمان لغت‌نامه دهخدا و مؤلف کتب فراوان تحقیقی است.

حالش همانطور است که سابق بود، تغییری نمی‌کند و روزبروز ضعیف‌تر و لاغرتر می‌شود، خلاصه بهتر بگویم از معین استخوانی باقی مانده گویی براستخوان پوستی کشیده‌اند.

غذای او شیر، سوپ، چای و آمپولهای غذایی است و اینها تماماً بوسیله لوله‌ای از راه گلو به‌معده وارد می‌شود. چون دادن غذا از راه دهان ممکن نیست ولی معین در هنگام سرازیر شدن غذا به‌معده عمل بلع را انجام می‌دهد.

همیشه خاموش است با چشمهای درشتش نگاه می‌کند به‌همه‌کس ولی نمی‌شناسد. چشمهایی که روزی خطوط مبهم کتابها را می‌جست فقط نگاهست. نگاه سرد و بیروح، هیچ کس را نمی‌شناسد. نه همسر و نه‌فرزندان. همسرش می‌گفت: فقط پسر بزرگمان را می‌شناسد. وقتی او را می‌بیند اشک از چشمانش سرازیر می‌شود ولی حال حرف زدن ندارد چون نمی‌تواند چیزی بگوید.

او فقط در برابر چیزی که باب میلش نیست اخم می‌کند. اما آنچه را که

۸. کیهان دوشنبه ۱۴، تیرماه ۱۳۵ . (به‌نقل از روزنامهٔ کیهان سال ۴۷ یا ۴۸).

می‌خواهد می‌تواند ندا دهد. حیف.

همسر مهربانش روزی چندبار به‌بیمارستان سرکشی می‌کند و غذاها ولوازم مورد احتیاج را به‌او می‌رساند. همیشه امیدوار است. ساعتها درکنار شوهرش می‌نشیند وبه‌او می‌نگرد به‌جسمی سرد وبیروح که زنش را نمی‌شناسد وفقط نگاه هست. ولی همسرش امیدوار است که معجزه‌ای رخ دهد، خود گوید:

«من ایمان دارم... من شبهای درازی را برای او دعاکرده‌ام. خدا به‌من رحم خواهدکرد. من ایمان دارم‌که دکتر خوب خواهد شد و به‌خانه‌اش باز خواهدگشت. اتاق کارش، آنهمه یادداشت‌هایش، آن‌همه فیشها، کتابها، کتابهایش منتظر هستند. او خوب خواهد شد و باز به‌همین اتاق برخواهدگشت و پشت میزش خواهد نشست و ما نیز دورش خواهیم‌کرد و اوکار خواهد کرد. او هنوزکارهای زیادی در پیش داردکه ناتمام مانده است، اوکار دارد، او را خداوند شفا خواهد داد. ایمان دارم.»

و حالا این ایمان اوست‌که هرروز چند بار او را به‌بیمارستان می‌کشاند. راستی زنی مانند او خیلی باید شهامت داشته باشد و قدرت...»[۹]

درمدتی‌که معین در بستر بیماری افتاده بودکمترکسی بودکه ازکنار اتاق او بگذرد ونگاهی به‌چهرهٔ پژمرده‌و افسردهٔ او—که‌حکایت از بی‌خوابیها وشب‌زنده‌داریهایش می‌کرد — نیندازد. اما براستی جز عدهٔ معدودی از ارادتمندانش چه کسی می‌دانست‌که چه گوهرگرانبها و چه وجود پرفیضی در برزخی میان حیات و ممات قرارگرفته است.

آری خستگی اعصاب، فشارکار، عدم استراحت و خواب کافی موجب شد تا ناراحتیهای روحی وجسمی دست بدست هم داده و او را از پای درآورند.

و سرانجام در حالی‌که از شدت بیماری بدن نیمه‌جانش به‌شانزده هفده کیلو رسیده بود[۱۰] در نیم‌روزگرم تیرماه ۱۳۵۰ دفتر حیاتش بسته شد.

۹. مجلهٔ امید ایران شمارهٔ ۸۶۵ دوشنبه ۳ خرداد ماه ۱۳۵۰، ص ۶ (به‌نقل از اشتراخ).

۱۰. مجلهٔ سپید وسیاه چهارشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۰.

شعری از، دکتر مظاهر مصفا (به‌هنگام بیماری استاد معین)

دردا و دریغا که معین می‌رود از دست

دردا و دریغا که معین می‌رود از دست
استاد خردمند گزین می‌رود از دست
با رنج درون می‌رود و درد تن و جان
دردا و دریغا که چنین می‌رود از دست
بدرود نگفته زن و فرزند و کسان را
رنجور و پریشان و غمین می‌رود از دست
بوسه نزده دختر دلبستهٔ خود را
برگونه و بر چشم و جبین می‌رود از دست
انگشتری ملک ادب را که رساند
این‌قصه به‌سلطان که نگین می‌رود از دست
بالله که دلم خون شد و پا تا به‌سرم سوخت
وان دم که شنیدم که معین‌می‌رود از دست

*

ای روشنی و گرمی بزم ادب از تو
گرم است و فروزنده ادب روزوشب از تو
قانون زبان بودی و درماند زبانت
در زندگی از گفتن و دارم عجب از تو
تن تافتهٔ مهر که بودت که نبرید
تدبیر طبیبان جهان سوز تب از تو
تفته ز لهیب دل بی‌چارهٔ خویشم
تا شد دل بی‌چارهٔ من ملتهب از تو
بی‌تو ادب از گرمی و از روشنی افتاد
ای روشنی و گرمی بزم ادب از تو

*

در مردمی و مهر و صفا از همه پیشی
در دانش و بینش همه دانندکه بیشی
من کشته احسان و جوانمردی خویشم
توکشتهٔ احسان و جوانمردی خویشی
بستند ترا چشم که چشم تو نبیند
چند از ستم آزرده و از درد پریشی
از عالم جانی تو و در عالم جانی
زان بی خبر از حال تن خستهٔ ریشی
پیش ره یاران به ره مانده چراغی
در رفتن از آن روی ز یاران همه پیشی

*

غمگین ز غمت «حافظ شیرین سخن» آمد
شیرین سخنان را همه پر خون دهن آمد
خون ریخت ز اندوه تو از نای فصاحت
خونبار ز تیمار توچشم سخن آمد
رنجور ز رنجت دل هر پیر و جوان شد
خسته ز غمت خاطر هر مرد و زن آمد
زانشب که بخفتی و وسن چشم تو بگرفت
بالله همهشب دیدهٔ من بی وسن آمد
زان دم که تو خونین مژه بر هم بنهادی
خون دل من برسر مژگان من آمد

*

گریند بهسوک تو همه عارف و عامی
پخته ز سر پختگی و خام به خامی
عارف ز غم توکه تویی پختهٔ عرفان
عامی ز غم خامی و خام از غم عامی
گریان شده از قصهٔ تو دیده سعدی
بر سر زند از غصهٔ تو دست نظامی

خاقانی طرفه سخن از درد تو گرید
خون می‌رود از رنج تو از دیدهٔ جامی
هرچند که بس پخته کلامم ز همه روی
ترسم چو ترا سازم از خام کلامی

*

خوش خفته‌یی ای خفته و تشویش نداری
اندیشه هستی ز کم و بیش نداری
تشویش غم خویش مرا ماندی و زان روی
خوش خفته‌یی ای خفته و تشویش نداری
در عالم جان می‌گذرد بر تو شب و روز
زین رو خبر از حال تن ریش نداری
بیمار غم دیر به‌جا ماندهٔ خویشی
تیمار غریبان غم خویش نداری
زین سوی ز هر سوی ره ماندن بسته است
جز راه شدن، راهی در پیش نداری

*

دردا که ره خویش بپایان نرساندی
ماند از تو امیدی که بسامان نرساندی
راهی که نهادی به صد امید در آن پای
نومید برفتی و بپایان نرساندی
خوردند تن مردمی افسون شده ماران
ای موسی عمران ز چه ثعبان نرساندی
عیسی نفسی شد ز کف ای عیسی مریم
خود را ز چه اینجا پی درمان نرساندی
نخل کرم و مردمی از تاب عطش سوخت
ای ابر کرم بهر چه باران نرساندی

*

رفتی تو و ما با غم تو فرد بماندیم
پا بسته صد سلسله درد بماندیم
بر دامن صحرای غم ای قافله سالار
چون گرد برفتی تو و چون گرد بماندیم
ای سرخی روی هنر از روی تو بی تو
ما با دل خونین و رخ زرد بماندیم
ای چشمهٔ امید نجوشیدی و نومید
لب تشنهٔ ممدوح جوانمرد بماندیم

*

برخیز که شد دیرو تو بسیار بخفتی
کی خفتی از این گونه که این بار بخفتی
برخیز که‌ای خفتهٔ دیرینه بسی رفت
کز کار فروماندی و یکبار بخفتی
بسیار نخفتی همه دانند ولیکن
اکنون همه دانند که بسیار بخفتی
تا بود بتن ساز نخفتی به‌همهٔ عمر
دردا که درافتادی و بیمار بخفتی
خفتی همه هر سال ز رنج تن و جان لیک
امسال نه چون پار و چو پیرار بخفتی
از خفتن این خفته دلان نیست غم اما
حیف از تو که با آن دل بیدار بخفتی

*

بگشای زهم چشم بهم دوخته‌ات را
بنگر تن از تاب تب افروخته‌ات را
یکباره به‌خود وامگذار و مبر از یاد
فرزند به‌مهر پدر آموخته‌ات را
برخیز و ببین در دل یاران و عزیزان
گنجینهٔ از عزت اندوخته‌ات را

نه ای هنری مرد، امید از همه بگسل
لب تشنه بمان آن جگر سوخته‌ات را
دلبند نمی‌آید و تو می‌روی از دست
بردار ز در چشم به‌در دوخته‌ات را

*

قانون زبان ساز سخن از سخن افتاد
نوساز نواهای کهن از سخن افتاد
در حضرت سلطان سخن سنج خردمند
گویید که سلطان سخن از سخن افتاد
چنگ ادب آهنگ ادب ماند ز آهنگ
خنیاگر پر نغمه دهن از سخن افتاد
ایران زند از غصه به‌سر دست که امروز
دستان‌زن این باغ و چمن از سخن افتاد
آشفته سخن گفتم و بیگاه که ناگاه
سرمایهٔ جمعیت من از سخن افتاد''

۱۱. مجلهٔ سپید و سیاه شماره ۲۴، جمعه ۲۳ دیماه ۱۳۴۵، ص ۹ و ۵۸.

۴

دکتر معین و معاصران

این حقیقت برهیچ کس پوشیده نیست که روابط صحیح و منطقی بین افراد مخصوصاً در میان فضلا و دانشمندان می‌تواند اثر مفیدی در تحقق بخشیدن آرمانهای فرهنگی و انسانی داشته باشد.

اما امروزه، براثر سست شدن پایه‌های ایمان وعدم توجه افراد به‌اخلاقیات، پیوندها از هم گسیخته شده است و هرچه پیش می‌رویم خلأ بیشتری را در این زمینه احساس می‌کنیم. با در نظر گرفتن این حقیقت، کمتر دوستیها را می‌توان یافت که دوام و بقاء درست وحسابی داشته باشد. ضمناً باید در نظر داشت که این پدیده نه‌تنها در سطوح پایین بلکه در میان صاحبان دانش و بینش نیز بچشم می‌خورد تا جایی که مشاهده می‌کنیم اکثر فضلای ما سایه یکدیگر را با تیر می‌زنند و یا به‌اصطلاح چشم دیدن همدیگر را ندارند.

همین امر موجب شده تا اثری از کارهای گروهی دیده نشود.

باوجود این در میان بزرگان کسانی را هم می‌توان یافت که سالیان دراز پیوند دوستی خود را با دیگران حفظ نموده‌اند و بهره‌های فراوان از این رهگذر نصیبشان گردیده است. از این گروه می‌توان دکتر معین را نام‌برد که براثر جاذبهٔ خاصی که در دوست‌یابی داشت همواره مورد توجه معاصرین خود قرار داشت و با بسیاری از آنان طرح دوستی ریخته بود. دهخدا، پورداود، نفیسی، فروزانفر و... ازجمله کسانی هستند که محبت خاصی به دکتر معین داشتند.

دهخدا دوستی خود را به‌هنگام نشر لغت‌نامه آغاز نمود و این دوستی تا

آنجا ادامه یافت که معین را وصی خود قرار داد.

پورداود نیز هنگام مراجعت از اروپا به‌ایران و تدریس در دورهٔ دکتری دانشکده ادبیات با وی آشنا گردید. نفیسی نیز علاقهٔ شدیدی به‌دکتر معین داشت. این‌دو گهگاه از معین گله می‌کردند که چرا زیاد به‌دیدنشان نمی‌رود و بارها به معین می‌گفتند: «چرا به‌دیدن ما نمی‌آیی روزی که روی در نقاب خاک کشیم افسوس خواهی خورد.»

فروزانفر هم همیشه به‌دوستانش سفارش وی را می‌کرد و پشتکار و کوششهایش را در نشر کتب می‌ستود.[1]

علاوه براین با چندتن از مستشرقین نیز آشنایی داشت که از آن‌جمله‌می‌توان هانری کربن، هنینگ و بنونیست و چندتن دیگر را نام برد.

همانطورکه در گفتار دوم متذکر شده‌ایم در سال ۱۳۳۶ ه. ش بواسطهٔ نشر دورهٔ فرهنگ برهان‌قاطع از طرف استاد هنینگ[2] انگلیسی و استاد بنونیست[3] فرانسوی و دکتر محمد باقر «استادپاکستانی» مورد تقدیر قرار گرفت. با پروفسور هانری کربن[4] نیز از سال ۱۳۲۴ در تصحیح و نقد متون فلسفی و عرفانی فارسی و عربی همکاری داشت و در نتیجه این همکاری یک سلسله کتب با ارزش فارسی و عربی از طرف انستیتو ایران و فرانسه (به‌فارسی و فرانسه) چاپ و منتشر شد. بی مناسبت نیست در اینجا قسمتی از نامه‌ای راکه پرفسورکربن هنگام مرگ وی به همسرش نوشته است نقل کنیم:

«... همسر شما امروزه در میان ما نیست، او یکی از مفاخر بزرگ مردم مشرق زمین و شاید بجرئت بتوان‌گفت «بشریت» بود. با آثار و خدمات ارزشمندی که به‌فرهنگ ایرانی نمود در زمره برجسته‌ترین خدمتگزاران علم و ادب جاودانه روشنگری خواهد کرد. من از او بسیار چیزها فرا گرفتم و خاطر پر ارج آن مرد بشردوست و عاشق فرهنگ ایرانی را تا واپسین دم بیاد خواهم داشت...»[5]

پرفسور هنینگ نیز برای او احترام خاصی قائل بود و مجاهدات وی را در زمینه لغت همواره تشویق می‌کرد. دکتر معین هم فهرستی از آثار مهم ایرانشناسی

۱. دربارهٔ رابطهٔ دکترمعین و علامهٔ قزوینی درگفتارهای بعدی سخن خواهیم گفت.

2. W. B. Henning 3. Benveniste 4. Henry Corbin

۵. مجلهٔ تماشا، سال سوم شماره ۱۱۷، ۱۴ تیرماه ۱۳۵۲، ص ۳۰.

که هنینگ فراهم آورده بودبه‌نام «مآخذ مهم‌تتبعات ایرانی» درسال ۱۳۲۹ ه.ش منتشر کرد.[۶]

دکتر معین و دهخدا

علی اکبر دهخدا حدود سال ۱۲۹۷ ه.ق (۱۲۵۶ ه.ش) در تهران متولد شد. پدرش ازملاکین متوسط قزوین بود که قبل‌ازتولد وی ساکن تهران شده بود. دهخدا ده‌ساله بود که پدرش را از دست داد و سپس با کوشش مادر خود به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت.

پس ازفرا گرفتن علوم مقدماتی نزد شیخ غلامحسین بروجردی و علوم دینی وارد مدرسه علوم سیاسی شد و نزد محمدحسین فروغی — مدیر روزنامه «تربیت» — زبان و ادبیات فارسی را آموخت.

در همین اوان اشتیاق به‌آموختن زبان فرانسه پیدا کرد و در تعلیم آن سخت کوشید.

در سال ۱۳۲۱ ه.ق به‌اتفاق معاون الدوله غفاری به‌اروپا سفر کرد و در آنجا به‌تکمیل زبان فرانسه و آموختن علوم جدید پرداخت. پس از دو سال‌ونیم به‌ایران بازگشت و در انقلاب مشروطه— که‌تازه ریشه گرفته بود —شرکت کرد و پس‌از چندی‌همکاری خودرا با جهانگیرخان شیرازی‌وقاسم خان‌تبریزی گردانندگان روزنامه «صوراسرافیل» آغاز کرد. جالبترین و شیرین‌ترین مقالات صوراسرافیل نوشته‌های انتقادی و فکاهی دهخدا بود که زیر عنوان «چرندو پرند» به‌امضای «دخو» منتشر می‌شد.

پس از تعطیل مجلس در دورهٔ حکومت محمدعلی شاه جهانگیرخان را در باغشاه خفه کردند و دهخدا را با جمعی ازآزادیخواهان به‌اروپا تبعید نمودند.

در همین اوان در پاریس با علامهٔ قزوینی آشنا شد. مدتی بعد به‌سویس رفت و در شهر ایوردن yverden سه‌شمارهٔ دیگر از صوراسرافیل را منتشر نمود و از آنجا به‌استانبول سفر کرد و با مساعدت جمعی از ایرانیان مقیم ترکیه به‌انتشار روزنامه «سروش» — که به‌زبان فارسی منتشر می‌شد — پرداخت.

۶. مجله دانشکده ادبیات شماره پنجم و ششم سال چهاردهم خرداد و مرداد ۱۳۴۶، ص ۷۳۶.

پس از خلع محمدعلیشاه به‌درخواست جمعی از آزادیخواهان به‌ایران بازگشت و از طرف مردم «تهران و کرمان» به‌نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

در سالهای نخستین جنگ جهانی، در چهار محال بختیاری منزوی شد و پس از پایان جنگ به‌تهران آمد و یکسره به کارهای ادبی پرداخت.

پس از چندی ریاست دفتر وزارت معارف، ریاست مدرسه علوم سیاسی وسپس ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی به‌او محول شد، ولی از آن به‌بعد تا هفتم اسفند ماه ۱۳۳٤ ه.ش که چشم از جهان پوشید اوقات‌گرانبهای عمر خود را به تحقیق و تألیف گذرانید.

دهخدا را علاوه برمقالات انتقادی «چرند وپرند»— که در آن دردهای آن روز جامعه خود را با قلمی شیوا موشکافی نموده — آثاری است که به‌چند گروه می‌توان تقسیم نمود: ترجمه، تصحیح و تحقیق.

از ترجمه‌های استاد دو کتاب از«منتسکیو» به‌نام «روح‌القوانین» و «عظمت و انحطاط رومیان» را می‌توان‌نام برد که تا کنون بچاپ نرسیده است.

از تصحیحات دهخدا نیز می‌توان لغت فرس اسدی و دیوان تنی چند از شعرا را نام برد که بعضی از آنها مانند تصحیح دواوین حافظ، ناصرخسرو و سیدحسن غزنوی به‌طور پراکنده منتشر شده ولی چندتایی از آنها مانند دیوانهای منوچهری، فرخی، مسعود سعد وسوزنی تاکنون منتشر نشده است.

از تحقیقات استاد نیز چند کتاب به‌نامهای: «امثال وحکم»، «شرح‌حال ابوریحان»، «فرهنگ فرانسه به‌فارسی» و «لغت‌نامه» موجود است که از میان اینها «امثال و حکم» و خصوصاً «لغت‌نامه» از شاهکارهای کم‌نظیر زبان فارسی است.

از دهخدا نیز مجموعهٔ شعری به‌یادگار مانده که بوسیله استاد معین بچاپ رسیده است.

لغت‌نامه بزرگترین اثر تحقیقی دهخداست که از شاهکارهای ارزندهٔ زبان فارسی بشمار می‌رود.

«این کتاب حاصل (بیش از) سی سال کوشش پیوستهٔ او و دهها سال رنج یاران و پیروان اوست. دهخدا دیوانها و نوشته‌های بزرگان گذشته را می‌خواند و هرواژه کتاب را روی کاغذ کوچکی می‌آورد و جمله‌ای‌را که آن کلمه در آن بود در زیر واژه باز می‌نوشت و بدین ترتیب سیلیونها برگه کوچک (فیش) فراهم کرد

و معنی واژه‌ها را نیز از همه فرهنگنامه‌های قدیم درآورد و براین فیشها افزود. پس از تنظیم الفبایی این برگه‌ها، به‌تکمیل و چاپ آنها پرداخت.

در این کار بزرگ چند تنی او را یاری کردند که سرآمد آنان دکتر محمد معین استاد بی‌مانند دانشگاه تهران بود. این بزرگ پس از درگذشت دهخدا —به وصیت او— تکمیل وانتشار کارهایش را برگردن گرفت و تا آذرماه ۱۳۴۰ —که یک بیماری مغزی او را در بستر افکند— سراز پانشناخته راه او را ادامه داد. کتاب «لغت‌نامه» — بااینکه همهٔ فیشهای دهخدا را دربرندارد— بیش از بیست وپنج هزار صفحهٔ بزرگ خواهد شد. در این کتاب کلمه‌های فارسی، واژه‌های غیرفارسی رایج در زمان، واژه‌های زبان عرب، سرگذشت ناموران تاریخ ایران و اسلام،شناسایی شهرها و روستاهای ایران و نقاط معروف جهان و پاره‌ای اطلاعات علمی گرد آمده و از روی موضوع و عنوان به‌ترتیب الفبایی پشت سرهم قرارگرفته است.»[۷]

ما درگفتار پنجم دربارهٔ این اثر عظیم به‌اندازه‌کافی سخن گفته‌ایم، دراینجا فقط به‌شرح همکاری معین با دهخدا می‌پردازیم:

«دکتر معین درسال ۱۳۲۴ به‌توصیهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی نزداستاد دهخدا رفت، تا با ایشان درکار تنظیم لغت‌نامه همکاری کند. داستان این آشنایی و همکاری جالب و شنیدنی است. در ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی ضمن مادهٔ واحده‌ای بودجه‌ای برای طبع و نشر لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص داد. ضمناً در این قانون گفته شده بود که وزارت فرهنگ عده‌ای از اساتید دانشگاه و دانش‌پژوهان علاقه‌مند را به‌استاد معرفی نماید تا او را درکار بزرگ و عظیمی که در پیش گرفته بود یاری کنند.

وزارت فرهنگ برای اجرای دومین قسمت از این قانون عده‌ای از دانشمندان و اساتید جوان و ازجمله دکتر محمد معین را برای همکاری با دهخدا برگزید، اما استاد دهخدا برای پذیرفتن همکاری جهت کار لغت‌نامه خیلی سختگیر و محتاط بود و تا از داوطلبان شخصاً امتحان نمی‌کرد، آنهارا نمی‌پذیرفت. معمولاً از امتحان استاد، که گاهی یک هفته تا دوماه طول می‌کشید، کمتر کسی می‌توانست موفق بیرون آید و نظر آن علامه را برای همکاری جلب نماید...

۷. شناخت ادبیات امروز، ص ۷۹.

دکترمعین تعریف می‌کند:

«روزی که قرار شد من برای همکاری نزد استاد بروم، این موضوع را به‌عنوان مشورت با مرحوم علامه قزوینی در میان گذاشتم. مرحوم علامه بی‌نهایت از این بابت خوشحال شد و مرا تشویق زیاد کرد که حتماً آن را قبول کنم. علامه ضمن صحبت به‌من گفتند:

«استاد مردی عصبی و تندخوست، بطوری که بعضی اوقات کارکردن با ایشان مشکل و حتی طاقت‌فرساست. شما باید به‌من قول بدهید و قسم بخورید که هیچ‌گاه از تندخویی و عصبانیت استاد رنجش پیدا نکرده، همکاریتان را قطع نکنید.»

دکتر معین گفت:

«آن روز تا من قول ندادم، مرحوم قزوینی دست بردار نشد.» سرانجام قول دادم وپیش علامه تعهد سپردم که تا پایان این کار بزرگ همچنان با پدر لغت‌نامه همکاری کنم.

دو هفته قبل از مرگ دهخدا من این موضوع را پیش ایشان فاش کردم و گفتم که مرحوم علامه (قزوینی) یکی از مشوقین من درهمکاری با شما بود.

وقتی مرحوم دهخدا این موضوع را شنید، سری تکان داد و گفت:

«لغت‌نامه دیگر مال من نیست، نیمی از آن به‌استاد علامه تعلق دارد، خدایش رحمت کند که چه مرد دوراندیش و نازک‌بینی بود.»

به‌این ترتیب، نه‌تنها دکتر معین جزء همکاران نزدیک استاد دهخدا در کار لغت‌نامه درآمد، بلکه چنان اعتماد و اطمینان آن مرحوم را به‌خود جلب کرد که دهخدا قبل از مرگ ضمن وصیت نامه‌اش انجام کار لغت‌نامه را به‌ایشان واگذار نمود. مرحوم دهخدا در وصیت‌نامهٔ خود که اینک جزء اسناد تاریخی مجلس شورای اسلامی است، چنین نوشته است:[8]

۸. مجله سپید وسیاه، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۴۳، شماره ۵۳۹.

وصیت نامهٔ علامه دهخدا (شمارهٔ ۱)

وصیت‌نامهٔ علامه دهخدا (شمارهٔ ۲)

وصیت‌نامه دهخدا (شماره ۱)

وصیت‌نامهٔ من راجع به فیشهای باقی ماندهٔ لغت‌نامه:

بورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیشهای چاپ نشده لغت‌نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است و از الف تا یاء نوشته شده و یقیناً یک کلمه دیگر بر آن نمی‌توان افزود به‌عزیزترین دوستان من آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق به چاپ برسد، و این زحمتی است جانکاه که اقلاً معادل نصف تألیف است.

دهم آبان ۱۳۳٤ علی‌اکبر دهخدا

وصیت‌نامه دهخدا (شماره ۲)

دوست اعز ارجمند من

آقای دکترمعین به‌ورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیشهارا به‌اوبدهند وایشان با آن دیانت ادبی که دارند (که در نوع خود بی‌عدیل است) همهٔ آنها را عیناً بچاپ برسانند ولو اینکه سراپا غلط باشد وهیچ جرح و تعدیلی روا ندارند.

دهم آبان ۱۳۳٤ علی‌اکبر دهخدا

عین این ورقه وصیت‌نامهٔ من راجع به‌فیشهاست چون‌حال‌دوباره‌نوشتن ندارم.

معین نیز طبق وصیت دهخدا نشر آثار وی را بعهده گرفت و تا آن هنگام که توانست قلم بدست گیرد در نشر این اثر ارزنده کوشید.

رنجها و مرارتهایی راکه دکتر معین برای به‌ثمر رساندن این اثر عظیم تحمل نمود، یاران و پیروانش که‌سالیان دراز باوی معاشر بوده‌اند بهتر از هر کس می‌دانند، از این‌رو رشتهٔ سخن را به‌دوست و همکارش دکتر شهیدی می‌سپاریم:

«دکتر معین در سال ۱۳۲۰ طبق تصمیم هیأت رئیسه مجلس شورای ملی مأمور همکاری با علامهٔ دهخدا در تدوین لغت‌نامه گردید و از آن تاریخ تا پایان سال ۱۳۳٤ ـــسال مرگ آن مرحوم ـــ پیوند خود را از دهخدا و لغت‌نامه‌نگسست. و پس از مرگ دهخدا مسؤولیت ادامهٔ کار را به‌عهده گرفت و تا نهم‌آذرماه ۱۳٤۰، روزی که تف سموم دوزخی مرگ براین چراغ تابان وزید و سرانجام خاموشش ساخت، با علاقه‌ای سرشار و پشت کاری کم مانند، که تنها می‌توان در دل وتوان سالکان راه علم، آن هم به‌ندرت، نشانهٔ آن را یافت، این رسالت علمی را ادا کرد.

اما لغت نامه «و مادریک‌ما لغت‌نامه» شاید هنوز هم بسیاری از آشنایان این اثر عظیم و حتی آنانکه بدان مراجعه کرده و به‌نحوی از مطالب این کتاب برخوردار

شده‌اند، تصور فرمایند کار اعضای این سازمان و سرپرست آن دکتر محمد معین این بوده است که مطالب منظم شده و آماده گردیدهٔ علامهٔ دهخدا را به‌مطبعه بفرستند و تنها رنج آنان تصحیح مطبعی این مطالب است. ولی اگر همگان بدانند که از اسفند ۱۳۲۵ — روزی که مجلس شورای ملی متعهد طبع لغت‌نامه گردید — مواد آن، جز دو مجلد آ —ابوسعد و ابوسعد —اثبات، ورقهای کوچکی به‌قطع شش در چهارسانتی متری بیش نبود که تنها یک کلمه یا یک بیت بر آن نوشته بودند، آنگاه استادان و فاضلانی با چند بار مراجعه به دهها کتاب و صرف ساعتها وقت معنی لغتی را روشن یا شرح حال بزرگی را آماده می‌ساختند و پس از عرض برعلامهٔ دهخدا و تصویب او برای چاپ می‌فرستادند، اگر این مقدمات در نظر گرفته شود، می‌توان دربارهٔ دکتر محمدمعین و جهاد علمی او بحق داوری کرد.

دکتر معین در طول بیست سال همکاری با مرحوم دهخدا و یا سرپرستی لغت‌نامه، هفتصد صفحه از مطالب کتاب را شخصاً تألیف کرد و بیش از نه هزار صفحه از مطالب مؤلفان دیگر را بررسی و جرح و تعدیل نمود. هنگامی که مرحوم دهخدا در قید حیات بود و کار لغت‌نامه در منزل شخصی ایشان در خیابان‌ایرانشهر انجام می‌شد گروهی با استعدادهای مختلف و درجهٔ معلومات متفاوت در خانهٔ او به کار مشغول بودند، و هریک برحسب طاقت علمی وظیفه‌ای داشتند. اواسط سال ۱۳۲۸ بنده افتخار پیوستن به‌این جمع مقدس علمی را یافت و از همان روزآشنایی من با دکتر معین مطالب حرف الف ازکلمهٔ اختیار به‌بعد را تألیف می‌کرد و مانند دیگر مؤلفان مطالب آماده شدهٔ خود را بر دهخدا می‌خواند. اندک اندک می‌دیدم اعتماد و وثاقت مرحوم دهخدا بدو افزون می‌شود تا آنجا که بسیاری از تذکرهای وی را دربارهٔ چگونگی تألیف اثر عظیم خویش می‌پذیرفت و بکار می‌بست.

از سال ۱۳۳۲ به‌بعد وضع جسمی دهخدا دگرگون شد ضعف و خستگی بدو راه یافت. دیگر نمی‌توانست مانند سالهای پیش روزی هشت ساعت تمام صبح و عصر کار کند. در همین سالها بود که نظارت و بررسی مطالب بعض مجلدات را به‌دکتر معین واگذار کرد، از آغاز سال ۱۳۳٤ دهخدا دچار آن‌چنان بیماری شد که گاه دو یا چند روز ملاقات او ممکن نبود و دکتر معین بر کار مؤلفان نظارت کامل یافت. در همین روزها مرحوم دهخدا وصیت‌نامهٔ خود را برروی پشت‌جلد جعبهٔ سیگار خویش نوشت که در مقدمهٔ لغت‌نامه و مطبوعات چاپ شده است و

شاید بیشتر آقایان آن را ملاحظه فرموده‌اند.

اندکی پیش از مرگ علامهٔ دهخدا ادارهٔ لغت‌نامه از منزل شخصی آن مرحوم به‌مجلس شورای ملی منتقل شد و به‌موجب تصمیم کارپردازی مجلس امور علمی لغت‌نامه به‌عهدهٔ دکتر معین و امور اداری آن به‌عهدهٔ مرحوم سیدمحمد هاشمی کرمانی محول گردید.

از سال ۱۳۳۷ لغت‌نامه به‌دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد و واحدی به‌نام سازمان لغت‌نامه بوجود آمد و مسؤولیت آن از هر جهت به‌عهدهٔ دکتر محمد معین محول گشت و او تا آذر ماه ۱۳۴۵ این مسؤولیت را به‌عهده داشت.»[۹]

معین را از آخرین روزهای حیات دهخدا خاطره‌ای است که به‌نقل آن می‌پردازیم:

«چراغی که خاموش شد.

که مپرس!

روز پنجم اسفندماه ۱۳۳۴ با یکی از دوستان به‌عیادت استاد رفتم. چراغی بود که روبه‌خاموشی می‌رفت مصداق این مصراع خود بود:

پوست براستخوان ترنجیده!

پس از چند دقیقه روی به‌من کرد و گفت: «که مپرس» و پس از لحظه‌ای بار دیگر گفت: «که مپرس». ذهنم متوجه غزل حافظ شیرین سخن شده، پرسیدم: «منظور شما غزل حافظ است؟» گفت: «آری». پرسیدم: «مایلید آن را برای شما بخوانم؟» با سر اشارهٔ مثبت کرد. دیوان حافظ را برداشتم و این غزل را به‌تأنی خواندم:

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس — زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار — دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آن چنان در هوای خاک درش — می‌رود آب دیده‌ام که مپرس
من بگوش خود از دهانش دوش — سخنانی شنیده‌ام که مپرس
سوی‌من لب چه‌می‌گزی که مگوی — لب لعلی گزیده‌ام که مپرس

۹. یادنامه دکتر معین، ص ۱۱ و ۱۲.

بی‌تو در کلبهٔ گدایی خویش رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق بمقامی رسیده‌ام که مپرس

سراپا گوش بود و سر خویش حرکت می‌داد. گویی این غزل خواجهٔ عرفان آئینهٔ تمام‌نمای عمر او بود. دو روز بعد استاد دهخدا در همان اتاق چشم برجهان و جهانیان فرو بست.

کاروان شهید رفت از پیش وان، رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وزشمار خرد، هزاران‌بیش!»[۱۰]

در اینجا این مقال را با قطعه شعری از دکتر استعلامی — که به‌یاد علامهٔ دهخدا سروده، به‌استاد خود دکتر معین تقدیم نموده — پایان می‌دهیم.

— ۱ —

دهخدایی که خداوند سخن دانی بود افتخار ادب و دانش ایرانی بود
دهخدایی که جهان در نظر دانش او ذره‌ای درنظر خالق انسانی بود
رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

— ۲ —

شاهباز سخن از ملک سخن بال کشید رفت و صدها دل شوریده بدنبال کشید
شهریار سخن او بود که با رنج وتعب چندسالی شدواو رنج‌دوصد سال کشید
رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

— ۳ —

استادی که براو چرخ وزمان می‌گرید دیده در زاری‌او ازدل و جان می‌گرید
اوستادی که جهان و فلک از دوری‌او چون پدر درپی فرزند جوان می‌گرید
رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

— ٤ —

دل ارباب ادب یکسره دیوانهٔ اوست
(این چه‌شمعی‌است که عالم‌همه پروانه اوست)
زندگانی به‌جز افسانه و افسونی نیست
دهخدا رفت و همین آخر افسانه اوست
رفت و با رفتن خود صد دل‌آشفته بسوخت[۱۱]

۱۰. مجله یغما سال نهم، شماره هفتم مهرماه ۱۳۳۵، ص ۲۹۴.
۱۱. سالنامه گلستان شماره ۲ سال ۱۳۳۵، ص ۱۹۱.

دکتر معین و نیمایوشیج

علی اسفندیاری متخلص به نیما در پاییز سال ۱۳۱۵ ه.ق در دهکده «یوش» مازندران پا به عرصهٔ هستی نهاد.

نیما دوران کودکی را در میان شبانان و ایلخی بانان گذراند و خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده آموخت.

در سن دوازده سالگی با خانواده خود به‌تهران آمد و پس از گذراندن دورهٔ ابتدایی برای فرا گرفتن زبان فرانسه وارد مدرسهٔ «سن‌لوئی» شد.

در همین مدرسه بود که براثر مراقبت و تشویق یکی از معلمان یعنی نظام وفا شاعر بنام شاعری را با سبک خراسانی آغاز کرد.

«در جوانی به‌دختری دل باخت ولی چون دلبر به‌کیش دلداده نگروید، پیوند محبت گسیخت و شاعر که در عشق نخستین شکست خورده بود، با یک دختر کوهستانی به‌نام «صفورا» آشنا شد. پدر نیما میل داشت که او با صفورا ازدواج کند ولی صفورا حاضر نشد به شهر بیاید و درقفس زندگانی شهری زندانی شود و ناگزیر از هم جدا شدند.

نیما دیگر او را ندید و مدتها اندیشهٔ عشق برباد رفته خاطر پریشان او را به‌خود مشغول می‌داشت. شاعر جوان برای رهایی از خیال صفورا به‌سراغ دانش و هنر رفت بیشتر اوقات به‌حجرهٔ چای‌فروشی شاعر، حیدرعلی کمالی،می‌رفت و در آنجا به‌سخنان ملک‌الشعراء بهار، علی‌اصغر حکمت، احمد اشتری[۱۲] ودیگر گویندگان و دانشمندان عهد خود گوش فرا می‌داد وزمینهٔ شعر و هنر خود را مهیا می‌ساخت.»[۱۳]

نخستین اثر نیما قصهٔ رنگ پریده است. پس از آن نیز قطعات «ای شب» و «افسانه» را منتشر ساخت که مدتها در پیرامون آن بحثها و بگو ومگوها برخاست. کم کم شاعر در اشعار خود تحولی را آغاز نمود که موجب شد تا جمعی از کهنه‌پرستان سخت به‌وی حمله کنند اما «کار شاعر جوان در نخستین قدم هنوز «شکستن و فروریختن» نبود. او از اصول جاریهٔ شعرفارسی منحرف نشد وشعرهای اولیهٔ خود را در همان قالبهای معمول و معهود ریخت و وزن و قافیه را به‌جای خودگذاشت و قافیه‌ها را، برای آنکه پشت سرهم و الی‌غیرالنهایه تکرار نشود، بایک مصرع

۱۲. احتمالاً منظورمؤلف، علی اشتری بوده است.
۱۳. ازصبا تا نیما ج ۲، ص ۴۶۷.

فاصله داد و دیگر در پیرامون قافیه‌ای که آورده بود نگشت تا از تأثیر یکنواخت و نامطلوب قافیه‌های مسلسل و مکرر بکاهد و بدین ترتیب غزل یا تغزل نوینی با مفردات خوب و ترکیب درست پدید آورد که دردها و غمهای شاعر یا به‌عبارت بهتر دردهای جامعه را ترنم می‌کرد.»[۱۴]

نیما طی سالیان دراز با نشر آثار خود زمینه تحول شعر فارسی را پدید آورد و پس ازمدتی تحولی در ادبیات فارسی ایجاد نمود و «شعر نو» را رواج داد.

سرانجام شاعر سنت‌شکن در روز پنجشنبه ۱۶ دی‌ماه ۱۳۳۸ براثر بیماری به‌دیار باقی شتافت. نکته‌ای که جالب توجه است این است که نیما باوجود اینکه دکتر معین را هرگز ندیده بود وی را وصی خود کرد تا آثارش را منتشر سازد.

وصیت‌نامه نیما از این‌قرار است:

شب دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۳۵

«امشب فکر می‌کردم با این گذران کثیف که من داشته‌ام بزرگی که فقیر و ذلیل می‌شود حقیقتاً جای تحسر است. فکر می‌کردم برای دکترحسین مفتاح چیزی بنویسم که وصیت‌نامه من باشد به‌این نحو که بعد از من هیچ کس حق دست زدن به‌آثار مرا ندارد. بجز دکتر محمد معین، اگر چه‌او مخالف ذوق من باشد. دکتر محمد معین حق دارد در آثار من کنجکاوی کند ضمناً دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی و آل احمد با او باشند بشرطی که هردو با هم باشند. ولی هیچ یک ازکسانی که به‌پیروی از من شعر صادر فرموده‌اند درکار نباشند، دکتر محمد معین مثل صحیح علم ودانش است، کاغذپاره‌های مراباز کنید، دکترمحمد معین که هنوزاورا ندیده‌ام مثل کسی است که او را دیده‌ام اگر شرعاً می‌توانم قیم برای ولد خود داشته باشم دکتر محمد معین قیم است ولو اینکه او شعر مرا دوست نداشته باشد، اما ما در زمانی هستیم که ممکن است همهٔ این اشخاص نامبرده از هم بدشان بیاید و چقدر بیچاره است انسان.»[۱۵]

خانم مهدخت معین می‌نویسد: «بخاطر دارم شبی (پدرم) عکسی را در روزنامه به‌من نشان داد و گفت این نیمایوشیج است، پدر شعر نو، افسوس نیما درگذشته و من او را ندیده‌ام گویا شب بعد بود که وصیت‌نامهٔ نیما در روزنامه‌ها

۱۴. همان مآخذ ج ۲، ص ۴۷۰.
۱۵. مجموعهٔ اشعار نیمایوشیج، ص ۸.

درج شد، پدرم با حیرت آن را می‌خواند و از اینکه نیما را ندیده بود بیشتر افسوس می‌خورد.»[۱۶]

پس از نشر وصیتنامه نیما این سؤال پیش آمد که چرا نیما اطرافیان و یا پیروان خود را وصی قرار نداد و دکتر معین را که اصلا ندیده بود برای نشرآثارش انتخاب نمود.

در جواب شاید بتوان گفت که رمز این انتخاب چیزی جز امانت‌داری دکتر معین نبوده است.

شادروان جلال آل‌احمد در مقدمه‌ای که بر مجموعه اشعار نیما نوشته در اینباره چنین می‌نویسد: «اولین‌نکته‌ای که به‌ذهنم رسید در جواب این سؤال بود که «پیرمرد» چرا «دکتر معین» را وصی خویش کرد وچرا «جنتی» و «یکی دیگر» را بااین همه بعد فکری وردستهای او نشاند؟ آیا «هل من مبارز» مخفیانه‌ای با «دهخدا» داشت؟ یا در امانت دکترمحمد معین پناهگاهی می‌جست از بدحادثه‌ای که گمان می‌کرد به‌کمین آثارش نشسته؟ و آنوقت‌در غیاب «معین» تکلیف وردستها چیست؟»[۱۷]

«همسر دکتر معین می‌گفت وقتی که‌وصیت‌نامه نیما را دید حال عجیبی داشت! مدام می‌گفت آخر چرا من؟ من که ازشعر چیزی نمی‌دانم.»[۱۸]

دکتر معین بارها می‌گفت:

«من افسوس می‌خورم که چرا در تمام مدت زندگی فرصت دیدار نیما را نیافتم و او میراثی برای من گذاشت که بدرستی رعایت امانت کردن در آن میسر نیست زیرا که‌اوهرچه‌می‌نوشت با مداد بودبرپشت پاکتهای سیگاریا تکه کاغذهای کوچک که پس ازچندی بهم سائیده می‌شد و کلمات نامفهوم‌وناخوانده‌می‌ماند.»[۱۹]

دکتر معین با تمام مشغله‌هایی که داشت وصیت پیر یوش را بکاربست و با همکاری چند تن به‌چاپ آثار وی پرداخت. حاصل این تلاشها چاپ «افسانه و رباعیات» و «ماخ اولا»ی نیماست.

۱۶. مجلهٔ ویسمن، سال اول شماره ۱ شهریورماه ۱۳۵۲.
۱۷. مجموعه اشعار نیمایوشیج، ص ۹.
۱۸. مجله رودکی شماره ۲۱ تیرماه ۱۳۵۲.
۱۹. مجله خوشه شماره ۳ یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۵.



دکتر معین در مقدمه «رباعیات» چنین نگاشته است:

«بنا به‌اراده نیما یوشیج «اسفندیاری» چاپ وانتشار مجموعه آثار اوبه‌عهدهٔ این خدمتگزار محول شد اگر نه وصیت کتبی آن بزرگوار بود در اقدام بدین مهم جسارت نمی‌ورزید ...نگارنده به‌یاری آقایان آل‌احمد و دکتر جنتی عطائی (طبق وصیتنامهٔ نیما) و پرویز داریوش دوستان و یاران آن مرحوم به‌تدریج آثار وی را تدوین و منتشر خواهد کرد.

درین دفتر نخست افسانه است و سپس دویست وشصت ویک رباعی او... دفترهای بعد هریک منظومه‌ای را دربرخواهد داشت و ورقی چنداز آثارپراکنده او. نیزامید است فرصتی‌دست دهد تا آنچه را که‌دیگران ازاو ودربارهٔ او گفته‌ونوشته‌اند در دفتری فراهم آوریم و در آن شرح حال مفصل و دقیق او را نقل کنیم...»[۲۰]

شادروان جلال آل‌احمد دربارهٔ نشر آثار نیما چنین می‌نویسد:

«یک سال پس ازمرگش—۱۳۳۹—«افسانه و رباعیات» در یک جلد درآمد. در نشریات کیهان. به‌نظارت استادم محمدمعین و داریوش و جنتی و آن یکی دیگر. «افسانه» را جنتی آماده کرده بود (واین سومین‌بار بود که چاپ می‌شد) و رباعیات را ما دو تن دیگر. و دکتر معین فقط سرپرستی می‌کرد. و بعد هرکدام ما بعلتی سرخوردیم، یکی بعلت ولنگاری این دوست در فلان رنگین‌نامه و دیگری به‌علت مشاغلی که داشت و سومی بوحشتی که از «قائمیان بازی» می‌کرد. دکتر معین هم که همان کار «لغت‌نامه» کافی بود که از پابیندازدش ناچار «عالیه خانم» (همسر نیما) بدست وپا افتاد. و چه شوری می‌زد! تا یک روز جمع شدیم با «آزاد» و «ساعدی» و «طاهباز» که تعهد کنیم نشر الباقی آثار پیرمرد را. و حال آنکه هرکدامان یک سر وهزار سودا. تا عاقبت طاهباز داوطلب شد. و قرارمان براینکه عالیه‌خانم همهٔ کارها را بسپارد به‌طاهباز تا به کمک خودش وشراگیم نظمی بدهند به‌دفترها و آن یکی دیگر هم دست طاهباز را بگذارد در دست دکتر معین که اگر ما همت نداشتیم این دارد. و این کارها را کردیم. وطاهباز به‌راه افتاد.»[۲۱] افسوس که دکتر معین به‌بستر بیماری افتاد و فرصت نیافت تا آنچه آرزو داشت به‌انجام رساند.

۲۰. مجلهٔ ویسمن سال اول شمارهٔ ۱ شهریور ۱۳۵۲.

۲۱. مجموعه اشعار نیمایوشیج، ص ۱۰.

دکتر معین و پورداوه

ابراهیم پورداود در بیستم بهمن (یا ۱۰ اسفند) ۱۲۶٤ ه. ش. درمحلهٔ سبزمیدان رشت دیده به‌جهان گشود. درپنج، شش سالگی برای آموختن معلومات مقدماتی به‌مکتب میرزا محمدعلی راه یافت.

یکی دوسال پیش از غوغای مشروطیت به‌اتفاق برادر و استادش سید عبدالرحیم خلخالی به‌تهران آمد و ازمجلس درس میرزا محمد حسینخان سلطان‌الفلاسفه که طب تدریس می‌کرد بهره برد.

در سال ۱۳۲٦ ه. ق. بقصد تحصیل به‌بیروت مسافرت کرد و در مدرسه لائیک بیروت به‌فرا گرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت. دو سال بعد از اقامت در لبنان از راه باکو و وین رهسپار فرانسه گشت تا درآنجا به تحصیل حقوق بپردازد. درحین جنگ بین‌الملل اول به‌ایران بازگشت وازآنجا به‌بغداد واستانبول رفت و پس از چندی وارد برلین شد وتا سال ۱۳٤۲ ه. ق. درآنجا ماندگارشد.

درسال ۱۳٤٤ ه.ق. به‌بغداد وارد شد وپس از چندی به‌دعوت پارسیان هند از راه بصره رهسپار هندوستان گردید.

پورداود در خرداد سال ۱۳۰۷ ه. ش. به‌اروپا بازگشت و درآنجا به‌تحقیق و مطالعه دربارهٔ اوستا و تمدن‌ایران باستان پرداخت ودرهمان اوان تفسیر جلددوم یشتها وخرده اوستا و نخستین جلد یسنا را به‌انجام رسانید.

درسال ۱۳۱۱ ه. ش. ازطرف دولت ایران مأموریت یافت تا در دانشگاه ویسوبهارتی(Visyabharati)به‌تدریس تمدن و فرهنگ ایران باستان بپردازد. در این سفر بود که صدبند از اشعار تاگور را از بنگالی به‌فارسی برگردانید.

سرانجام پس از مدتها دوری از وطن درششم اردیبهشت ۱۳۱۸ به‌تهران بازگشت و در دانشگاه تهران به سمت استادی بتدریس پرداخت.

درسال ۱۳۲٤ ه. ش. دانشگاه تهران به‌مناسبت شصتمین سالگرد تولد وی جشن گرفت و به‌همین مناسبت یادنامه‌ای حاوی شرح حال و آثار وی بـه‌قلم دکتر معین منتشر شد.

درسال ۱۳۳۹ ه. ش. ازطرف دولت ایران به‌عنوان ریاست هیأت‌نمایندگی ایران درکنگره بیست وپنجم خاورشناسان وارد مسکو شد.

دراواخر عمرخود سفرهای متعددی به‌نقاط مختلف گیتی نمود تا سرانجام پس

از ۸٤ سال زندگی روز چهارشنبه ۲۸ آبان‌ماه ۱۳٤۷ براثر سکته قلبی درگذشت.

زمینه تحقیق پورداود بیشتر ادبیات باستانی ایران و تفسیر اوستا بوده است، که در زمینهٔ اوستا می‌توان گاته ها، یشتها، خرده اوستا، یسنا، ویسپرد را نام برد.

تألیفات دیگر وی عبارتند از: فرهنگ ایران باستان، هرمزدنامه، آناهیتا و چند رسالهٔ دیگر.

مرحوم پورداود گاهگاهی نیز شعر می‌سروده که حاصل آن مجموعه‌ای است به‌نام پوراندخت‌نامه که درسال ۱۳۰٦ منتشر شده است.

شکی نیست که تحقیقات پورداود در زمینهٔ ادبیات و تمدن باستانی ایران بسیار بااهمیت و قابل ارزش است ولی باوجود مطالعات فراوان، وی عاری از اشتباه و تعصب نیز نبوده است، که برای پی بردن به‌نمونه‌ای از این تعصبات می‌توان به‌اظهار نظرات وی دربارهٔ زبان فارسی و ورود اسلام به‌ایران توجه کرد. علاوه براین گروهی براین عقیده‌اند که وی پیرو یک مکتب یا مسلک بخصوص نیز نبوده است، زیرا به‌طورقطع معلوم نیست که وی اصلاً زرتشتی‌بوده یا غیر زرتشتی! همانطوری که بعداً گفته خواهد شد دکتر معین رسالهٔ دکتری خود را زیر نظر پورداود که استاد راهنمای وی بوده گذرانده است، روی همین اصل متأسفانه در این کتاب (مزدیسنا و ادب پارسی) اشتباهاتی ملاحظه می‌شود که گمان نمی‌رود تحت تأثیر پورداود قرار نگرفته باشد.

باوجود این پورداود علاقهٔ شدیدی به‌دکتر معین داشت که در این گفتار به‌درج اظهار نظرات وی دربارهٔ دکتر معین می‌پردازیم.

دکتر استعلامی در این زمینه چنین می‌نویسد: «دو روز بود که دکتر معین بستری شده بود. از بیمارستان‌آریا برای دیدار پورداود رهسپار شدم. چند لحظه‌ای درکتابخانه‌اش نشستم. استاد سالخوردهٔ من — نه مانند همیشه — با چهره‌ای افسرده و غمگین به‌کتابخانه آمد و آن روز بیش از یک ساعت از دکترمعین — که روزی شاگرد او بود — سخن گفت و با دریغ بسیار افزود که: «او از بزرگان تاریخ ایران است» و راستی جز این نیست.»[۲۲]

آقای علی‌اصغر ضرابی در مصاحبه‌ای که با پورداود دربارهٔ دکتر معین در ایام بیماری وی داشته چنین‌می‌نویسد: خاطرات شیرینی‌ازیک شاگرد وهمکارعزیز.

۲۲. شناخت ادبیات امروز، ص ۱۵۳.

استاد پورداود در جواب سؤال من گفت:

— یک روز بعد از سکته دکتر معین من خبر آن را شنیدم بسیار افسرده و غمین گشتم و بلافاصله در بیمارستان آریا به‌دیدنش رفتم. آن روز دکتر معین مثل یک بیمار عادی و معمولی در تخت‌خوابش بود و پرستاری هم به‌او سوپ می‌داد و چند کلمه‌ای با هم صحبت کردیم و حتی آن روز دکتر معین با دکتر بهرام فره‌وشی دربارهٔ مقاله‌ای صحبت می‌کرد و حالش عادی بود.

سابقه آشنائی

استاد پورداود افزود:

— وقتی بعد از مراجعت از آلمان به‌استادی دانشکده ادبیات گماشته شدم در دورهٔ دکتری زبانهای قدیم ایران باستان با جوانی دانشجو آشنا شدم به‌نام محمد معین و بعد چون خود او هم از اهالی رشت بود به‌من و به‌درس من علاقه بخصوصی نشان داد و بعد در طی دو سال دورهٔ دکتری تصمیم گرفت رساله‌اش را هم با من بگذراند و من هم پذیرفتم و در مدت چندین سال هر هفته چندین روز و چندین ساعت تز دکترای خود را تحت عنوان «تأثیر مزدیسنا در ادب فارسی» با کمک من تکمیل می‌کرد و سرانجام این تز را با موفقیت گذراند و اولین دکتر ادبیات فارسی در ایران شد.

راجع به‌رساله دکتری او لازم نیست چیزی بگویم زیرا آن کتاب بسیار بزرگ را که دوبار بچاپ رسیده است هزارها نفر خوانده‌اند و می‌دانند چه کتاب گرانبهایی است و تا چه حد در تألیفش رنج برده شده است. رابطه ودوستی ما از آن زمان تا روزی که این حادثه ناگوار روی داد گسسته نشد آنطوری که من او را شناختم و هرکسی هم که با او آشنایی داشت او را مردی بسیار باهوش و باحافظه شناخت بخصوص آنچه مایه پیشرفت و درخشندگی او بود پشتکار فوق‌العاده‌اش بود خوشبختانه این پشتکار در هرکسی که باهوش و حافظه باشد دست بهم داده آن شخص از برگزیدگان علم ومعرفت خواهدشد ودکترمعین چنین بود وگذشته ازاین اتفاقاتی که برای او پیش آمد او را آزموده‌تر وپخته‌تر کرد ازجمله این پیش‌آمدها چندین سال تدریس وی در امریکا بود. و بعد هم مدت زمانی تدریس در مسکو و چندین سال تدریس در پاریس و رویهم رفته این پیشامدها او را مردی ساخته بود

که با چندین زبان بزرگ اروپایی آشنایی داشت و می‌توانست از کتابهایی که در این زبانها راجع به‌ایران نوشته‌اند درکمال خوبی استفاده کند و درجه اطلاعات فارسی او از دستورهایی که برای این زبان نوشته‌است معلوم می‌گردد.

دکتر معین گذشته از فارسی و عربی به‌زبانهای باستانی ایران مانند زبان اوستایی و پارسی باستان و پارسی میانه که پهلوی باشد بخوبی آشنایی دارد از مجموع آنچه یادآوری شد می‌توان احتمال داد که دشوار است در فردی این همه شروط جمع بشود و او را برگزیده و نخبه نسازد.

یادم می‌آید در سفری که با هم به کنگره بیست‌وپنجم مستشرقین مسکو رفتیم و ریاست شعبه ایرانشناسی با خود من بود و پس از خاتمه کنگره به‌اتفاق یکدیگر عازم سوئد شدیم و از آنجا به‌فنلاند و آلمان سفرکردیم طی این سفرها دکترمعین همیشه رفیق بسیار خوبی بود چنانکه درحضر نیز محبوب بود!

این‌است که بیماری او براستی مرا و همه آشنایان او را و همه کسانی راکه در ایران به‌درس و بحث کتاب آشنایی دارند متأثر ساخت بویژه که بسیار بعید بنظر می‌رسد که کسی به‌این زودیها بتواند جای این دانشمند جوان و فعال ما را بگیرد و در اینجا شایسته است اشاره‌ای به همسر مهربان و وفادار دکتر معین بکنیم که شبانه‌روز به‌پرستاری این بیمار عزیز وقت می‌گذراند و این نمونه خوبی است که بگوییم درجهان عشق ووفا معدوم نشده است همچنین رادمردی وجوانمردی برادرش مهندس علی معین را نباید از یاد برد و اینها همه به‌ما می‌آموزد که آن‌طوری که گمان می‌کنند این صفات عالیه ایزدی ازمیان نرفته است.

چون امید در جهان یگانه مایه زندگی است ما هم امیدواریم که خداوند روزی سلامت کامل را به‌او بازگرداند.»[۲۳]

آقای علی‌هاشمی نیز مصاحبه‌ای با مرحوم پورداود در ایام بیماری دکترمعین داشته است که از نظر می‌گذرانیم:

«تصمیم گرفتم دربارهٔ دکتر معین از استاد پورداود نظری دریافت کنم زیرا می‌دانستم که وی رساله دکتری خود را با استاد پورداود گرفته بوده است. بیدرنگ به‌دیدار ایشان رفتم و در این دیدار تقاضا کردم که دربارهٔ دکتر معین چند سطری بنویسند ولی متأسفانه استاد به‌علت کسالت و بستری بودن قدرت نوشتن و حرکت

۲۳. مجله سپید وسیاه سال پانزدهم شماره ۴۸ چهارشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۴۷.

کردن نداشت. یک هفته بعد یعنی روز ششم اسفند پس از مدتی گفت وشنود قرار شد آنچه ایشان اظهار می‌دارند من عیناً به‌قول خودشان به‌قلم بیاورم:

«وقتی که من از اروپا برگشتم یعنی یک سال پیش از جنگ جهانی دوم مرا دعوت کردند برای تدریس به‌دانشکده ادبیات تهران و درکور دکتری به‌تدریس زبان اوستائی و بعد پارسی باستان و فرهنگ ایران باستان پرداختم. درکور دکتری می‌توانم بگویم که بهترین دانشجویان شرکت داشتند زیرا اینان برگزیده‌ای بودند از جوانان فاضل که از سالهای پیش ذخیره شده بودند، در همان سالهای اول تدریس یکی از همان جوانان فاضل آقای محمد معین بود چون خود او از گیلان است و می‌دانست که من‌هم از همان سرزمین هستم با یک علاقه خاصی به‌درس‌های من که تا آن دوران در ایران سابقه نداشت دل داد و پس از بسر آوردن آن دوره خواست که رساله‌دکترای خود را هم با من بگذراند من‌هم چون او را بسیار کوشا و با عشق و علاقه دیدم پیشنهادش را پذیرفتم. موضوع رساله او «مزدیسنا و ادب پارسی» بود. در هنگام چندین سال هر هفته‌ای چندین بار و هر بار چندین ساعت درسر این رساله با هم گفتگو داشتیم تا اینکه آن رساله که باید آن را کتاب بسیار سترگی دانست آماده شدکسانی که این کتاب را دیده باشند خود بخوبی می‌توانند داوری کنند که این کتاب سترگ نمونه برجسته‌ای است ازکوشش بسیار و فراوانی اطلاع و اهمیت تحقیقات درست او.»

پرسیدم: استاد بخاطر دارید در جلسه‌ای که برای دفاع از تز تشکیل شده بود و حالا حدود بیست وچهارسال از آن می‌گذرد چه کسانی حضور داشتند؟ استاد بیدرنگ به‌سخنان خود چنین ادامه داد:

«خیلی بودند آقا، چون برای نخستین‌بار بود گروه انبوهی گرد آمده بودند. بسیاری از بزرگان فضل و ادب و استادان دانشگاه هم بودند و دانشجویان بسیار بخصوص چون اول کار بود و تازگی داشت و تا آن موقع دکتر ادبیات نداشتیم خیلی علاقه نشان می‌دادند وکنجکاوی می کردند. استاد پورداود پس ازلحظه‌ای درنگ با حالتی غرورآمیز و مؤکد اضافه کردند که:

در اینجا باید مرقوم بدارید این نخستین دکتری که از دانشکده ادبیات بیرون آمد دکتر محمد معین بود که هم مایه روسفیدی دانشکده ادبیات گردید و هم مایه تشویق جوانانی که بعد باید به‌این پایه برسند، رساله او مانند نامه‌ای

(کتاب) منتشر شد چون از این کتاب چندین هزار نسخه از چاپ اول و دوم به دست گروهی از دوستداران در ایران رسیده است در این زمینه بیشتر از این نبایستی چیزی بگویم.»

پس از آن پرسیدم استاد نظر شمادربارهٔ نحوهٔ کار و تحقیق ادبی آقای دکتر معین چیست؟

و پاسخ داد: «بسیار خوب است زیرا روش او متدیک و اروپایی است که از برای هر مطلبی مآخذ و مدارکی ذکر می کند و خوشبختانه چون به‌زبانهای بیگانه هم آشنایی دارد مثل فرانسه و انگلیسی وعربی توانسته است از همهٔ مآخذ بهره‌مند بشود.»

خیلی دلم می‌خواست با توجه به‌روحیات خود استاد پورداود که برای دانشجو خیلی احترام قائل است نظر ایشان را دربارهٔ شخصیت و صفات و مقام این دانشجوی قدیمی که اینک‌محققی ارزنده در دانش‌و ادب فارسی است بدانم واستاد درمقابل سؤال من با قیافهٔ متأثر و برافروخته این‌طور بیان نمود:

«دکتر معین... بله آقا... نخستین صفت بارز او کار و کوشش است آنچنانکه تندرستی خود را برسر همین کار بخطر انداخت.

و بعد، دقت، به‌اندازه‌ای که می‌توانست درسر موضوعی آنچه مدرک و مآخذ در دست می‌داشت اهمال نمی‌کرد، بهمه آنها مراجعه می کرد. کتابهای فراوانی که از تألیفات او در دست است همگی گویای همین مسأله است. ازپرتو همین کار و کوشش فراوان است که او درسن نسبتاً کم (پنجاه ودو سه سالگی) از دانشمندان بنام مابشمارمی‌آید. کتابهای او بخوبی می‌نمایاند که چقدر باید دقیق و با امانت و کوشا باشد.

یکی از اینها که خیلی قابل ذکر است یا یکی ازکارهای بسیار سودمند او که امروزه سراسر پارسی زبانان از آن بهره‌مندند برهان قاطع است که درچهار جلد انتشار یافت که البته در چاپ بعدی (۱۳۴۲) به‌پنج جلد رسید که جلد پنجم همگی توضیحات و حاشیه های جدید است. آنچنان که همه می‌دانیم برهان قاطع با آنهمه شهرتی که داشت لغتی بود بسیار گمراه کننده زیراکه گرد آورندهٔ آن مایه‌ای نداشته که بسیاری از واژه‌های پارسی را از ترکی و ترکی را ازعربی و عربی را از هندی و هندی را از یونانی و جزاینها بازشناسد. کوشش بی‌پایان دکتر

معین این لغت‌نامه را آنچنان ساخت که کسی با مراجعه به‌آن به‌اشتباه نمی‌افتد.

او پارسی درست را با شواهد می‌شناساند و دیگرکسی فریب واژه‌های ساختگی دساتیر را که در آن کتاب فراوان است نمی‌خورد. دیگر از صفات بارز دکتر معین این است که بسیار فروتن و مهربان و ساده است و دانشجویان، بلکه صدها دانشجویان دانشکده ادبیات که از درس وبحث او استفاده کرده‌اند همه از ستایشگران و از دوستداران واقعی او هستند.»

با توجه به‌کسالت استاد پورداود از ایشان خواهش کردم که حالا اگر میسر است و برایشان ناراحتی ندارد چند سطری هم که شده درباره آقای دکتر معین بنویسند و اضافه کردم که الان حدود دو ماه است که ایشان بستری و بیهوش هستند استاد حرف مرا قطع کردند و قلم را با سختی بدست گرفته و چنین نوشتند:[۲۴]

همین امروز ششم ۴۸

همین امروز ششم اسفند که در مصاحبه‌ای از دوست مهربان و دیرین خود دکتر محمد معین یاد میکنم او از چهاردهم ماه آذر بیهوش در یکی از بیمارستانهای تهران بستری است و این مایه افسردگی من است.

از مزدا خواستارم که او را نگهدارد و ما را از این سرچشمه فیض و دانش بی بهره نسازد

پورداود

۲۴. مجله تلاش شماره چهارم فروردین ۱۳۴۶.

۵

مرگ دکتر معین

در دفتر حیات بشر کس نخوانده است　　جز داستان مرگ حدیث مسلمی
سرانجام مردی که مظهر تلاش و کوشش بود، پس از چهار سال ونیم در برزخی میان مرگ و زندگی شمع وجودش بخاموشی گرائید.
مرگ استاد معین در ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۰ در بیمارستان فیروزگر اتفاق افتاد.

دور او طی شد وزین دار کهن رفت، آری
هرکس از گردش ایام زمانی دارد

روز دوشنبه ۱۴ تیر ماه کار تغسیل جنازه استاد مقارن ساعت هشت صبح در گورستان بهشت‌زهرا انجام شد و آنگاه در میان سوک اقوام و آشنایان وعده‌ای از شخصیتهای مختلف به‌مسجد فخرالدوله منتقل شد. پس از تشییع جنازه از مسجد فخرالدوله جنازهٔ استاد بوسیله همسر و فرزندان و عده‌ای از آشنایان به‌رشت منتقل شد و در آرامگاه خانوادگی واقع در آستانه اشرفیه بخاک سپرده شد.
روزنامه اطلاعات جریان تشییع جنازهٔ استاد را چنین شرح می‌دهد:
«امروز (دوشنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۰) درمیان اندوه فوق‌العاده دوستان و علاقه‌مندان استاد فقید دکتر محمد معین جنازه این استاد عالیقدر دانشگاه ازمسجد فخرالدوله تا پنجاه‌متری خیابان مقابل آن تشییع گردید.
از ساعت هفت ونیم بامداد بتدریج آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی، سناتور جفرودی، سناتور شادمان، جهانگیر سرتیپ پور نماینده رشت و

جمعی از دوستان آن مرحوم و گیلانیهای مقیم مرکز در مسجد فخرالدوله حضور یافتند وبه‌آقای مهندس‌معین برادر استاد فقید و پسر او که با اندوه و تأثر فوق‌العاده درگوشه راست حیاط مسجد قرار داشتند تسلیت می‌گفتند. همسر و دو دخترشادروان دکتر معین در حالی‌که هر تازه‌وارد از اندوه بسیار آنها متأثر می‌شد، درگوشه چپ حیاط مسجد به‌تسلیت بستگان خود پاسخ می‌دادند.

در ساعت هشت ونیم بامداد جنازه شادروان دکتر معین ازسردخانه پزشکی قانونی به‌مسجد فخرالدوله انتقال داده شد و در شبستان مسجد قرار گرفت. در ساعت ۹ بامداد در حالی‌که تنها شش حلقه گل از همسر و فرزندان دکتر معین، مهندس معین، لغت‌نامه دهخدا، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی، مؤسسه امیرکبیر و یک حلقه گل بی‌نام بوسیله شش تن حرکت داده شد جنازه برروی دوش دوستان فقید سعید قرار گرفت.

به‌دنبال جنازه همسر، دو دختر و دو پسر شادروان استاد دکتر معین که بشدت اشک می‌ریختند و متأثر بودند حرکت کردند.

بعد از اعضای خانواده در صف مقدم تشییع‌کنندگان آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی و جمعی دیگر از دوستان و بستگان آن مرحوم حرکت می‌کردند و جنازه تا پنجاه متری مسجد برروی دوش حمل و آنگاه درآمبولانس قرار گرفت تا از فرودگاه مهرآباد با هواپیما به‌رشت انتقال داده شود و در مقبره خانوادگی معین در آستانه اشرفیه بخاک سپرده شود.

متأسفانه در مراسم تشییع جنازه، از میان دوستان و همکاران بیشمار دانشگاهی و شاگردان استاد عالیقدر دکتر محمد معین فقط عده معدودی‌که از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کردند شرکت‌کرده بودند و این بی‌توجهی، حاضران درمسجد و مراسم تشییع‌جنازه را بشدت متأثرکرد.»[۱]

هرچندکه عده‌ای از مردم‌کوچه وبازار جنازه استاد معین را تشییع‌کردند ولی آنگونه‌که درخور استادی چون دکتر معین بود و انتظار می‌رفت جنازهٔ وی تشییع نشد.

روز پنجشنبه ۱۷ تیر مجلس ترحیمی به‌مناسبت درگذشت استاد از طرف

۱. روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۵۳۶ دوشنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۵۰.

خانوادهٔ آن مرحوم در مسجد مجد برقرار شد و خطیب گرامی جناب آقای فلسفی در این مجلس سخنرانی کردند. همچنین به‌مناسبت تجلیل و قدردانی از خدمات علمی استاد مجلس یادبودی به کوششِ خانم دکتر دانشور و به‌دعوت دکتر سیدحسین نصر در دانشگاه تهران تشکیل شد که چند تن از اساتید دانشگاه دربارهٔ شخصیت علمی و ادبی وی سخنانی ایراد کردند.

مجله فردوسی گزارشی از مجلس یادبود استاد معین بوسیله دکتر محمدجعفر محجوب تهیه نموده، که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

«دوشنبه گذشته (۲۱ تیر ۱۳۵۱) سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی و معاون دانشگاه تهران (دکتر سیدحسین نصر) دعوتی کرده بود، برای مجلس یادبودی که به‌مناسبت درگذشت دکتر معین استاد برجسته دانشگاه و محقق معروف تشکیل می‌شد. قرار بود مجلس ساعت ۶/۵ آغاز شود و ساعتی بعد پایان یابد. لیکن آن‌قدر جلسه گرم و پرشور بود که بیش از دو ساعت بطول انجامید.

در آغاز کار دکتر نصر در طی سخنانی کوتاه سخنرانان را معرفی کرد. نخستین سخنران دکتر صدیق‌اعلم (سناتور عیسی صدیق) بود که در دوران تحصیل دکتر معین در دانشکده ادبیات و دانشسرایعالی ریاست آن دستگاه را برعهده داشت. وی خطابه‌ای گرم و صمیمانه درباره روش و اخلاق محمدمعین و کوشش او در تحصیل علم خواند و آثار وی را یکایک شمرد و توفیقهایی را که در طی دوران تحصیل نصیب دکتر معین شده بود بیان داشت و او را در دوران تحصیل دانشجویی نمونه و عاشق علم و دانش معرفی کرد.

پیرمرد، در هنگام سخن گفتن از فضایل شاگرد دانشمند ازدست رفته خویش و تجلیل از خانم محترم او که در این دوران دراز چندساله بیماری دکتر معین دمی از شفقت و غمخواری بازنایستاده و تمام زندگی خود را وقف پرستاری شوهر کرده بود، چندبار به‌گریه افتاد و اندوه تأثر سخنش را در گلو شکست.

آنگاه دکتر ذبیح‌الله صفا به‌عنوان دوست و همدرس و همشاگردی معین سخن گفت وبیشتر روی جنبهٔ انسانی دکتر معین و انسانیت وی، نجابت و شرافتمندی وی تکیه کرد و گفت ممکن است دانشمندی برود و دانشمندی دیگر، یا کسی از او عالمتر، جای وی را بگیرد. اما انسانی که شایسته داشتن لقب انسان واقعی است، اگر ازدست رفت فقدان او ضایعه‌ای اسف‌انگیز و جبران‌ناپذیر است و دکتر معین

چنین مردی بود. درضمن گفتار دکتر صفا سخن از دقت بی‌نظیر دکتر معین درکار تحقیق، و روشی که وی برای نخستین‌بار در تدریس متون فارسی معمول داشت و آن را از صورت مبتذل قبلی بیرون آورد و با اصول علمی زبان‌شناسی و واژه‌شناسی تطبیق کرد، سخن گفت.

تمام شاگردان دکتر معین، وقتی درسر کلاس متن فارسی درس می‌دهند، بیشک از او یاد می‌کنند وبسیاری از آنها گفته‌اند و می‌گویند که در این درس سرمایه توفیق را از مرحوم دکتر معین گرفته‌اند.

پس از سخنان گرم دکتر صفا، دکتر سیدجعفر شهیدی شاگرد و سپس دوست و همکار دکتر معین در تدوین لغت‌نامه سخن گفتن آغاز کرد. وی نیز از روش استاد معین درکار تدوین لغت‌نامه در پایان بردن این کار عظیم و سنگین سخن در میان آورد و در آغاز گفتار خویش گفت که اگر ادعا کنیم هرکس در سی‌سال اخیر به‌فرهنگ فارسی مراجعه کرده و سروکار با کتاب لغت داشته به‌نحوی از کوششهای دکتر معین بهره‌مند شده است، کسی اعتراض نخواهد کرد.

شهیدی نیز خطابه‌ای داشت و مطلب را از رو می‌خواند. لیکن از سردرد سخن می‌گفت و پیش از آن نیز دکتر نصر از ارادت و اخلاص بی‌مانند دکتر شهیدی به‌دکتر معین یاد کرده بود. در موقعی که دکتر شهیدی سخن می‌گفت چندبار به‌گریه افتاد ومجلس را در اندوه غرق کرد. شهیدی گفت دکتر معین کمتر از ده‌هزار روز حیات علمی و تحقیقی (بعد از پایان یافتن تحصیل) داشت و در این مدت بیش از پنجاه‌هزار صفحه اثر تحقیقی از وی به‌طبع رسیده و این امر غیر از کارهای دیگر او یعنی تعلیم و تدریس و مطالعه و شرکت درکنفرانسها بوده است که اثر مثبت این کارها نیز کم از تألیف و تصنیف نبوده است.

پس از پایان سخنان دکتر شهیدی آقای دکتر خسرو فرشیدورد شعری را که در رثای دکتر معین سروده بودند خواند و سپس استاد جلال‌الدین همایی پشت کرسی خطابه رفت و با آن آهنگ گرم و سخن گفتن گیرا که خاص اوست نخست آیه‌ای از قرآن کریم خواند و از خداوند خواست که سینه‌اش را بگشاید و کارش را آسان کند وگره را از زبان وی بردارد. سپس به‌بیان خاطره‌هایی از دوران استادی خود بردکتر معین و سپس همکاری با او پرداخت و گفت: معین ازکسانی بود که دانش را با تمام وجود خود دوست می‌داشت و ازکسب آن لذت می‌برد. از

صفاتی که استاد همایی برای دکتر معین شمرد یکی این بود که وی دماغی گیرنده و ذهنی طالب داشت استاد فرمود که گاهی در مجلسی که دکتر معین بود سخنی گفته می‌شد آدم خیال می‌کرد که این سخن در میان هیاهوی مجلس و سخن‌گفتن حاضران از میان رفته است. اما بعد از مدتها با کمال تعجب می‌دید که دکتر معین آن سخن را گرفته و نگاه داشته و در موقع مناسب خود بکار برده است. صفت دیگری که استاد برای وی یاد کرد این بود که فرمود دکتر معین خوب می‌دانست که مدارک هر چیز و هر کار را در کجا بجوید و از کجا بیاورد و آنها را چگونه تنظیم کند و از این حیث بی‌نظیر بود.

نکته دیگر (که الان نمی‌دانم در مجلس از آن یاد کردند یا نه ولی درهرحال باید گفته شود.) امانت بی‌نظیر دکترمعین است. دکتر صفا گفته بود که کار دکتر معین دقیق است یعنی شما می‌توانید آنچه را که او تهیه کرده است با کمال اطمینان بگیرید و بدان مراجعه کنید ولی عین همین دقت را در تعیین سهم افراد و کسانی که از کار ایشان بهره‌مند شده بود داشت. اگر یکی از دانشجویان وی که اهل شهرستان معین بود معنی مصطلح لغتی را در شهرستان خویش در محضر استاد می‌گفت و این معنی مورد استفاده وی بود فوراً آن را روی فیش یادداشت می‌کرد و زیر آن می‌نوشت که این معنی را فلان کس گفته است، یا می‌نوشت؛ اطلاع شفاهی آقای فلان! برهان قاطع یا فرهنگ بی‌نظیر دکتر معین را بگشایید: در حاشیه بسیاری از صفحات یا در فهرستهای آن می‌بینید که استاد از قول شخصی گمنام نقل کرده است که فلان کلمه را در فلان دهستان به‌فلان صورت تلفظ می‌کنند!

دکتر صفا گفت: دکتر معین به‌نیروی این دقت و عشقی که به‌دانش داشت، و همتی بلند که وی را به‌دنبال عشقش می‌کشید سنگ بنای کاری را گذاشت. سنگی که از آغاز ادب فارسی تا امروز هیچ کس جرأت نکرده بود بدان دست بزند، سنگ بنای تهیه و تدوین فرهنگی جامع و علمی برای زبان‌فارسی، وی این سنگ را از جا بلند کرد و در جای خود گذاشت.

البته این تمام کار نیست. ممکن است دیگران بیایند و روی این سنگ سنگهای دیگری بگذارند یا بناهای رفیع و مستحکم بسازند. ما هم امیدواریم که دیگران چنین کنند. اما هیچ وقت این خدمت محمد معین فراموش نخواهد شد که

وی به‌نیروی همت مردانه نخستین سنگ این بنای رفیع را که سالها در گوشهٔ نسیان و اهمال افتاده بود از جا برداشت و با لیاقت و استادی آن را به جای خود گذاشت.

از میان رجال، وزیر فرهنگ و هنر در این مجلس شرکت جسته بود، برادر گرامی دکتر معین که او نیز آنچه توانست در راه نجات برادر کوشید، زن و فرزندان دکتر معین، دختران و پسرانش در این مجلس روحانی شرکت داشتند.

نمی‌دانم زن و فرزندان دکتر معین‌چه حالی داشتند. در بیشتر وقت مجلس زن و دختران معین آرام اشک می‌ریختند. اما شاید از داشتن چنین شوهر وپدری در عین حال برخود می‌بالیدند.»[۲]

انتشار یادنامهٔ دکتر معین

دانشکده ادبیات و علوم انسانی به‌پاس خدمات دکتر معین شمارهٔ ۷۶ مجلهٔ خود را به یادبود وی تحت عنوان «یادنامهٔ دکتر معین» منتشر کرد. (آذر ماه ۱۳۵۰)

در این یادنامه علاوه بر مجموعه سخنرانیهای عمومی — که در سال ۴۹-۱۳۴۸ در تالار فردوسی ایراد گردیده است — چند گفتار نیز دربارهٔ زندگانی و آثار دکتر معین مندرج است.

مقالاتی که دربارهٔ دکتر معین است عبارتند از: «زندگانی دکتر معین» به قلم «دکتر عیسی صدیق‌اعلم»، «به‌یاد شمع مرده» از «دکتر سیدجعفر شهیدی» و «آثار دکتر محمد معین» به کوشش «مظفر بختیار».

سالگرد مرگ دکتر معین!

«به‌مناسبت نخستین سالگرد درگذشت استاد محمد معین مراسمی برمزار آن مرحوم در آستانهٔ اشرفیه برگزار شد. در این مراسم که گروهی از بستگان استادمعین و شاعران و اهل قلم شرکت داشتند دکتر مهدی محقق، دوست و همکار استاد معین پیرامون زندگی و آثار استاد معین گفت:

۲. مجلهٔ فردوسی دوشنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۵۰ . شماره ۱۰۲۲.

«دکتر معین ابرمردی بود که با آثار ارزندهٔ خود به‌گنجینه ادبی فرهنگ ماغنای بیشتری بخشید.»[۳]

اعطای منشور استادی ممتاز

به‌مناسبت سالگرد تأسیس دانشگاه تهران روز یکشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۵۱ به پنج‌نفر از استادان دانشگاه منشور ممتاز اعطاء شد. این پنج تن عبارت بودند از: مرحوم دکتر محمد معین و آقایان دکتر بیانی، جلال افشار، دکتر عزیز رفیعی و دکتر یحیی پویا، منشور استاد معین به‌پاس خدمات ارزنده‌اش به‌پسرش همایون معین اعطاء شد. دکتر ابوالحسن جلیلی رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی در پیرامون شخصیت علمی دکتر معین در جلسه مزبور چنین گفت:

«افسوس که تندباد مرگ شمع وجود وی را امان نداد که تا آخر بسوزد و تا دیرگاه نور بیفشاند شخصیت علمی دکتر معین آنقدر معروف است که حاجت به شرح و بسط ندارد. این استاد والامقام درسال ۱۲۹۳ شمسی یعنی ۵۷ سال قبل در رشت متولد شد. در سن ۲۸ سالگی به‌اخذ درجه دکترای ادبیات فارسی درایران نائل آمد.

مشاغلی که قبل‌از دریافت دکتری بعهده داشته، از قبیل ریاست دانشسرای شبانه روزی اهواز، معاونت و بعد کفالت دانشسراها در وزارت فرهنگ وقت، همه درجهت خدمات فرهنگی و دانشگاهی بوده است.

پس از اخذ درجه دکتری و احراز مقام دانشیاری و سپس استادی دانشکده ادبیات سمتهای دیگر او از قبیل ریاست سازمان لغت‌نامه، عضویت شورای عالی فرهنگ، عضویت انجمن خاورشناسان پاریس، عضویت انجمن ارنست‌رنان پاریس و عضویت فرهنگستان ایران بوده است.

تعداد مقالاتی که دکتر معین درطی عمر کوتاه خود انتشار داده از دویست متجاوز است. آثار دیگر او علاوه برفرهنگ مفصل فارسی که به‌فرهنگ معین مشهور است و به‌تنهایی کاری است عظیم، مشتمل بر تألیف و تصحیح و ترجمه است که تعداد آنها نزدیک به‌چهل کتاب و رساله کوچک و بزرگ است. دکتر معین چنانکه

۳. روزنامه کیهان پنجشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۵۱ شماره ۸۶۹۴.

ادب دوستان و دانش پژوهان آگاهند در سال ۱۳۴۰ به‌سبب سکته مغزی به‌حال اغماء فرو رفت و قریب پنج سال در حالی‌که همه نزدیکان و دوستان او غرق نگرانی و اندوه بودند به‌این حال باقی ماند تا در سال ۱۳۵۰ برای همیشه چشمان خسته خود را به‌روی جهان فروبست. به‌پاس سوابق درخشان زندگی او و بنابر پیشنهاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی شورای دانشگاه تهران عنوان استادی ممتاز را در حق استاد معین تصویب کرد و اینک که‌جای آن استاد در میان ما خالی است ضمن طلب رحمت و مغفرت برای وی منشور این عنوان به‌فرزند برومند او آقای همایون معین اعطاء می‌شود.»[۴]

۴. برنامه ادب امروز تیرماه ۱۳۵۲.

۶

شخصیت اخلاقی

در گفتارهای پیشین تا حدود توانایی دربارهٔ رویدادهای مهم زندگی معین — ارجمند مرد روزگارمان — سخن گفتیم. در این گفتار می‌بایست دربارهٔ شخصیت اخلاقی و انسانی او بحث کنیم.

در زمانهٔ ما که اکثر پژوهشگران بکلی از مفاهیم اخلاقی و انسانی مانند امانت‌داری، سعهٔ صدر، آزادگی و واقع‌بینی و... دورند، ارزش معین، معلم وارستهٔ عصر ما بخوبی آشکار می‌گردد.

معین دارای مجموعه‌ای از صفات انسانی و اخلاقی بود که جمع آنها بندرت در یک تن یافت می‌شود.

معین آنگونه که از مطالعهٔ زندگانی و آثارش برمی‌آید مردی بود آرام و سوقر، متواضع و فروتن، کم صحبت و پرکار.

دکتر استعلامی که از زمره شاگردان او بوده است، دربارهٔ استادش چنین می‌نویسد:

«معین یک انسان بزرگ بود بیش از همه کار می‌کرد و ساده‌تر از همه می‌زیست. باریک بینی و وجدان کار در او بی‌مانند بود. برای آنکه در نوشته‌اش یک خطای کوچک نباشد همه‌چیز حتی زندگی و تندرستی را فراموش می‌کرد و اگر گاهگاه بریکی ازکتابهایش ایرادی درست می‌گرفتند با خوشرویی و یکدلی می‌پذیرفت، اما درونش ازین خطای کوچک آزرده می‌شد.»[1]

۱. شناخت ادبیات امروز، ص ۱۵۱.

چه‌نیکو استاد ذبیح‌الله صفا دربارهٔ او گفته‌است: «ممکن‌است اگردانشمندی برود، دانشمندی دیگر یا کسی از او عالمتر، جای وی را بگیرد. اما انسانی‌که شایسته داشتن لقب انسان واقعی است، اگر از دست رفت، فقدان او ضایعه‌ای اسف‌انگیز و جبران‌ناپذیر است و دکتر معین چنین مردی بود.»[۲]

به‌طورکلی خصوصیات اخلاقی دکتر معین را به‌صورت زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱ــ مردی آرام و موقر، متواضع و فروتن بود و با وجود فضل بسیار برخلاف بعضی از فضلا سروصدای زیاد نداشت و از فضل فروشی و غرور بکلی دور بود.

۲ــ در تدریس همواره جدی بود و ازکوتاهترین فرصتها برای دانشجویان خویش حداکثر استفاده را می‌کرد و برخلاف گروهی برای کارهای تحقیقی دانشجویان ارزش زیادی قائل بود.

۳ــ مردی فعال و با پشتکار عجیب بود و ازکوتاهترین فرصتها استفاده می‌کرد و غنیمت شمردن اوقات عمر از رموز موفقیت او بوده است.

٤ــ دقت و امانت‌داری در او بحدی بود که جمعی معتقدندکمتر محققی را می‌توان یافت‌که مانند او دقیق و امین بوده باشد.

برای ارزیابی بیشتر شخصیت اخلاقی وی سه صفت برجسته او یعنی امانت‌داری، عشق و علاقه و مقام استادی او را مورد بررسی قرارمی‌دهیم.

دقت و امانت‌داری

آن محمدکه امین بود به‌راه تحقیق گوهری‌بودکه‌دیگربه‌کف ارزان‌نشود

از مهمترین ویژگیهای تحقیق صحیح می‌توان مسأله «دقت و امانت‌داری» محقق را درکارهای تحقیقی نام برد.

متأسفانه درطی این چند قرنی‌که از حیات زبان و ادب فارسی می‌گذرد در بین آثار مؤلفان و مصنفان ما اهمیت به‌این موضوع کمتر به‌چشم می‌خورد و همین امر موجب شده تا بعضی از آثار آنان فاقد ارزش و اصالت تحقیقی باشد. این مسأله بویژه درکتب تذکره و بعضی از کتب تاریخی بخوبی نمایان است، زیرا گاهی

۲. مجله فردوسی، دوشنبه ۲۸ تیرماه ـ ۱۳۵ شماره ۲۲ـ ۱، ص ۱۹.

دیده می‌شود که فلان تذکره‌نویس براثر بی‌دقتی شعری از یک شاعر را به‌شاعر دیگر نسبت داده یا تاریخ تولد یا مرگ فلان نویسنده را باتکیه به‌مآخذی بی‌پایه ذکر نموده که باعث اشتباهات بسیار شده است.

عدم رعایت امانت‌داری نیز مصنفان را برآن داشته تا تصرفات بسیار در آثار شعرا و نویسندگان وارد سازند و همین امر موجب شده تا سالیان دراز وقت پژوهشگران دقیق و امین ما در این راه بهدر رود. دکتر زرین‌کوب دربارهٔ ارزش و اهمیت «دقت و امانت‌داری» درکارهای تحقیقی چنین می‌نویسد: «آفتی دیگر، سخت‌تر و زیان‌انگیزتر از آفت بی‌رسمی، درکار محققان ما هست که بیدقتی است. بیدقتی نیز حاصل شتابکاریست. این بیدقتی در تحقیق بلایی بزرگ است و بسا که از آن ضلالتهای سخت برخاسته است. اتفاق می‌افتد که اشتباه بین دو اسم محقق را بخطایی سخت گرفتارکرده است که اندک دقتی ممکن بود او را از عواقب وخیم آن خطا در امان نگه‌دارد. بسیار پیش می‌آید که اعتماد بر نقلی نادرست، محققی ساده دل را گمراه می‌کند و به‌ورطهٔ لغزش می‌افکند. شاید در خیلی از موارد، این بیدقتی از آنجا پدید می‌آید که محقق از فرط غرور و خودپسندی همه برحافظهٔ خویش تکیه می‌کند. حقیقت آن است که درکارهایی از اینگونه، اعتماد برحافظه دام خطاست و ازین روست که محققان بزرگ جهان، از این اعتماد برحافظه برحذر بوده‌اند.

سرحوم قزوینی گفته بود، که من اگر بخواهم آیهٔ قل هوالله احد را نیز درجایی بیاورم آن را از روی قرآن نقل خواهم‌کرد. این اندازه دقت و وسواس، شاید مبالغه‌آمیز بنظر آید اما بهیچ روی زائد و بی‌سبب نیست و شرط کمال دقت آن‌است که در هنگام رجوع به‌مآخذ نیز محقق بدین نکته التفات‌کند که در آن مآخذ هم احتمال خطا و تصحیف هست و تا بدین نکته توجه نکند از آفت بیدقتی در امان نخواهد بود. اما محقق را هیچ آفتی ازین بدتر نیست که بسرقت و انتحال کار دیگران عادت کند. این انتحالگری نیز خود حاصل شتابکاریست.

آن محققی که می‌خواهد در هر زمینه‌ای چیز بنویسد و در هر مجموعه‌ای مقاله‌هایی به‌امضاء او نشر بیابد تنها راه چاره را در آن می‌بیند که حاصل کار دیگران را غارت کند و به‌نام خود نماید. در بین محققان امروز ما کسانی هستند که از شتابکاری و شهرت‌جویی، حاصل تحقیق دیگران را بغارت می‌برند و انصاف و

امانت آنها تنها همین قدرست که نام آن محقق غارت‌زده را نیز جزء دهها مآخذ دیگر که از همان بیچاره گرفته‌اند ذکر می‌کنند. نه‌فقط تحقیقات شرق‌شناسان اروپا، بلکه حاصل کار دانشمندان هند ومصر و شام و عراق را نیز به‌نام خود نشرمی‌دهند و چنان فرا می‌نمایند که گویی آن تحقیقات را خود، از روی مآخذ اصلی، و بدون اطلاع از مأخذ و تحقیق دیگر انجام داده‌اند. گاه بسرقت و انتحال تحقیقات‌دیگران بس نمی‌کنند ازمحققان خودمان نیز که اکثرشان زنده‌اند و در بین ما راه می‌روند، بسی مطالب که بغارت می‌برند و به‌نام خود نشر می‌کنند. و با اینهمه، چنان این سرقتها را با سهارت، می‌پوشند که از دیدهٔ ساده دلان پنهان می‌ماند و چون مأخذ دست اولی راکه آن محقق بیچاره، بعد از سالها جهد و رنج پیدا کرده است بعین تکرار می‌کند، ساده دلان می‌پندارند که مگر این محقق تازه‌کار بی‌هیچ واسطه‌ای بهمهٔ آن مآخذ دست داشته است.[۳]

«حقیقت آن است که کار محقق حوصله و دقت می‌خواهد ودرین کار هرگز نمی‌توان به‌عذر آنکه وسایل و اسباب درست وتمام فراهم نیست دست ازطلب بازداشت زیرا آنجاکه وسیلهٔ تحقیق فراهم نیست اصلاً بحث و غور در امری چه ضرورت دارد و تحقیق ناقص ناتمام بی‌اعتبار چه نکته‌ای را روشن می‌کند و غیراز «حرف مفت» چه نام دیگری برآن می‌توان نهاد؟»[٤] اولین و مهمترین صفت بارزی که در دکتر معین به‌چشم می‌خورد امانت‌داری و دقت اوست و بدانگونه که در او بود درکمتر کسی می‌توان یافت.»

دکتر استعلامی در این‌باره چنین می‌نویسد: «امانت علمی و درستی وراستی در دکترمعین به‌درجه‌ای‌بود که اگریک عبارت‌کوتاه‌ازکتابی نقل می‌کرد بادقت شمارهٔ صفحهٔ آن را در زیر اثر خود می‌نوشت و از چنین مرد امینی دور نیست که نیمایوشیج پیشوای شعر امروز چاپ و نشرکارهای خود را به‌اوسپارد.»[۵]

دکتر خسرو فرشیدورد می‌نویسد: «اگر بگوئیم دکتر محمد معین امین‌ترین محقق زبان وادب مابود اغراق نگفته‌ایم این‌خصلت نیزازسجایای بزرگ انسانی او

۳. یادداشتها و اندیشه‌ها ص ۳-۱۱.

۴. همان مآخذ ص ۱۴.

۵. شناخت ادبیات امروز، ص ۳-۱۵۲.

سرچشمه می‌گرفت. رعایت امانت در تحقیقات علمی از نظر یک پژوهشگر واقعی و بخصوص دربین فرهنگیان امری است کاملاً عادی ولی متأسفانه درمیان مؤلفان‌ما رواج چندانی نیافته‌است عده‌ای به‌آثاردیگران رجوع نمی‌کنند یا اگررجوع کنند و بهره از آن برگیرند حق صاحب اثر را ادا نمی‌نمایند و می‌پندارند که این کار ناپسند از نظرها پنهان می‌ماند، باری در چنین آشفته بازار دزدی اندیشه و سرقت ادبی، ارزش کار معین خوب آشکار می‌شود. زیرا او حتی گفته‌های شفاهی یک خدمتگزار را هم به‌نام خود او درآثارش ذکر می‌کرد چه بسا ازمحققان گمنام و جوان که در سایه این امانتگزاری او به‌شهرت علمی رسیدند زیرا دکتر معین گفته‌ها یا نوشته‌های آنان را درکتابهای خود به‌نامشان ضبط نمود. ای کاش بیشتر می‌ماند و این شیوهٔ جوانمردانه و درست را بیشتر دربین ما رواج می‌بخشید.»[۶]

دکتر محمدجعفر محجوب می‌نویسد: «...اگر مثلاً درکلاس درس مطلبی طرح می‌شد، و دانشجویی معنی لغتی راکه درمحل سکونت وی در فلان استان یا شهرستان معنی خاصی داشت بازمی‌گفت، و این‌معنی به‌کار استاد می‌آمد، همان‌جا، فیشی از جیب درمی‌آورد و آن را یادداشت می‌کرد و اسم و مشخصات گوینده را می‌نوشت تا هر جا بدان استناد می‌کند، بگوید که این مطلب را چه‌کسی بدو گفته و ازکجا آمده است!»[۷]

دکتر روانپور نیز چنین می‌نویسد: «درکارهای علمی و پژوهشی او، شرف و امانتی کم‌نظیر جلوه گری می‌کرد و می‌کوشید که ضمن تعیین رسالات دانشجویان این اصل دقیق و احترام انگیز را بدانها نیز بیاموزد. «مأخذ را ذکر کنید» هیچ شاگردی نیست که لااقل یکبار این عبارت را از استاد نشنیده باشد. در این‌مورد هرگز خطایی را نمی‌بخشود.»[۸] در دوران ما که جاعلان بسیار با ربودن آثار این و آن کتابها به‌نام خود منتشر می‌سازند ارزش انسانی و اخلاقی دکتر معین رابخوبی می‌توان درک نمود.

گفتیم که دهخدا و نیما او را امین دانستند و نشر آثار خود را به‌او واگذاشتند دراینجا باید افزود که نه‌تنها مورد اعتماد دهخدا ونیماقرار گرفت، بلکه‌تقی‌زاده نیز

۶. مجله وحید، دوره نهم شماره ۵، مرداد ۱۳۵۰.
۷. مجله رودکی سال اول شمارهٔ ۱ مرداد ۱۳۵۰.
۸. مجله تلاش شماره بیست ونهم، تیر-مرداد ۱۳۵۰.

او را امین دانست و نشر یادداشتهای تحقیقی خود را دربارهٔ فرقه اسماعیلیه به‌او واگذار نمود.[۹]

پشتکار و عشق وعلاقه

راز ستاره از من شب‌زنده‌دار پرس   کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی

این نکته مسلم است که پیشرفت و موفقیت انسان بستگی فوق‌العاده‌ای با پشتکار دارد. کسانی که فاقد پشتکارند عموماً متوسل به‌شانس و بخت و اقبال می‌شوند.

گروهی ازدانشمندان معتقدندکه بیشتر موفقیتهای انسان مستلزم هوش و قریحه نیست بلکه بستگی به سعی و کوشش دارد.

اگر زندگانی مخترعین و مکتشفین و دیگر نوابغ عالم را بررسی کنیم خواهیم دید که اکثر آنها با سعی و کوشش به‌مقامات عالی رسیدند.

از این گذشته مهمترین انگیزه‌ای که دانشمندان و متفکرین جهان را به‌سوی تحقیق و تتبع کشانده مسألهٔ عشق و علاقه می‌باشد.

عاملی جز عشق و علاقه نمی‌توان یافت که نیوتن را برآن داشت تا سالیان دراز دربارهٔ نیروی جاذبه مطالعه و تحقیق کند.

عشق و علاقه است که ادیسون را برآن داشت تا مدت مدیدی را برای بدست آوردن نیروی برق در آزمایشگاهها بگذراند.

چیزی جز عشق و علاقه نیست که ابوریحان را برآن داشت تا در آخرین لحظات حیات خود درپی کسب دانش و بینش باشد.

باید در نظر داشت که عشق و علاقه محقق یکی از مهمترین ویژگیهای تحقیق درست است. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب که خود شور تحقیق دارد در این‌باره چنین می‌نویسد: «تا سی سال پیش که هنوز اینهمه محقق در بین ما ظهور نکرده بود کسانی مانند محمد قزوینی و همگنان او، اگر تحقیقی در مسائل ادبی و تاریخی می‌کردند دقیق و استوار بود. کار اینگونه محققان اگر بسیار نبود و بکندی و آهستگی پیش می‌رفت اما روشن و درست بود و تا حد زیادی مایهٔ خرسندی و

۹. رجوع شود به‌مجله راهنمای کتاب سال سیزدهم شماره‌های ۳ و ۴، ص ۱۶۶.

اطمینان می‌گشت. چنان محققی چون شوق طلب و درد تحقیق داشت با دقت و حوصلهٔ تمام درکشف مطالب و حل دشواریها، اهتمام می‌ورزید حتی اتفاق می‌افتاد که برای یافتن اصل و تمام شعری تازی که در جهانگشای جوینی آمده بود، چندین سال وقت و عمر می‌گذرانید. این مایهٔ شور و شوق البته مایهٔ حیرتست اما تا چنین شور و شوقی در محقق نباشد کار او نمی‌تواند مایهٔ یقین و موجب اطمینان اهل نظر واقع گردد و حقیقت آن است که همین شور وشوق و دقت و حوصلهٔ شگرف است که کار محققان بزرگی مانند شامپولیون وانکتیل دوپرون و فوستل دوکولانژ وبسیاری از همگنان آنها را شکوه و عظمت جاودانه بخشیده است.

اما از اینهمه شور و شوق که درکسانی مانند محمد قزوینی با دقت و احتیاطی نزدیک بسرحد وسواس همراه بود، در بسیاری از محققان ما امروز تقریباً هیچ نمانده است و از این روست که کار بیشتر محققان ما امروز بیش وکم سست و ضعیف، و آمیخته با بیدردی و شتابکاری است. این بیدردی و شتابکاری که آفت عمدهٔ کار درست است امروز چنان برما چیره گشته است که حتی شور و شوق، ودرد و ذوق دانش طلبی و حقیقت جویی را ازکسانی نیزکه ازعهدهٔ کار درست برمی‌آیند بازگرفته است و ادب تحقیقی ما را چنان ضعیف و بی‌مایه کرده است.»[۱۰]

دومین خصیصهٔ بارز دکتر معین پشت‌کارش بود، این صفت او نیز در میان اینهمه اربابان ذوق و استعداد کمتر یافت می‌شود. پشتکار او را —به‌آن حد— درمیان معاصران درافرادی چون مرحوم نفیسی می‌توان یافت. عشق و علاقه شدید او نسبت به‌زبان و ادب فارسی تا حدی بود که به‌سادگی خواب و خوراك را فراموش می‌کرد خانم دکتر معین در این‌باره چنین می‌گوید: «طی شبانه‌روز او مشغول کار بود. حتی دو یا سه بعد از نیمه‌شب بیدار می‌شد و فرمهای چاپخانه را با صدای بلند قرائت می‌کرد، و تصحیح می‌نمود. همان موقع وقتی ازخواب‌بیدار می‌شدم متأسف می‌شدم که چرا آنقدر خسته‌ام و نمی‌توانم به‌اوکمك کنم. هنوز هم در همان ساعات من بیدار می‌شوم و طنین صدای دکتر راکه بلندبلند فرمها را مقابله می‌کرد و تصحیح می‌نمود به‌طوروضوح می‌شنوم.

۱۰. یادداشتها و اندیشه‌ها ص ۹ و ۱۰

او عاشق مطالعه بود، عاشق علم و ادب بود. هر وقت در خانه بود درمیان کتابهایش بود. هر وقت گردش می‌رفت کتابهایش را هم با خودش می‌برد و هروقت فرصتی داشت با دوستانش به‌بحث و گفتگوهایی می‌نشست که بیشتر مربوط به کارش بود.»[۱۱]

استاد محمد پروین گنابادی می‌گوید: «علت بیماری وی را اغلب حمل بر این می‌کردند که کارزیاد ایشان را اینطورکرد و واقعاً کار مرحوم دکتر معین زیاد بود بطوری‌که در زمان خودشان پرکارترین افراد جامعه ادب ایران بودند.»[۱۲]

«وقتی پزشکان انگلیسی در دوران بیهوشی دکتر معین معاینه‌اش کردند، گفتند تن خسته این مرد فرسودگی ۹۰ساله‌ها را پیدا کرده است. بدن معین به‌اندازه یک ۹۰ ساله پیر بود زیرا پنجاه وچند سال، شب وروز برای احیای زبان فارسی کار کرده بود.»[۱۳]

در خاتمه برای اینکه نمونه‌ای ازکار و کوشش و عشق وعلاقه او را نسبت به‌زبان فارسی دریابیم رشتهٔ سخن را به‌دکتر شهیدی می‌سپاریم:

«معین در سالهای آخر فعالیت خود، نسبت به‌زبان و کلمه، حالتی عجیب پیدا کرده بود. او به‌راستی عاشق شده بود. ما از او می‌خواستیم که کمی استراحت کند، و اینگونه خود را در فشار نگذارد، اما او نمی‌توانست بپذیرد. او را —به‌یادم هست— به‌سفری سه‌روزه بردیم، به‌شمال، تا شاید خستگی کار توانفرسای را از تن بیرون کند.

به‌هنگام اذان، برخاسته بودم برای نماز. دیدم که معین، باز نشسته است و می‌نویسد.

به‌او گفتم: بس کنید. این روش، شما را زودتر از آنچه که باید، از پای می‌اندازد. این حرف را همه به‌او می‌گفتند، پورداود و دیگران.

همهٔ دوستان قدیمی‌اش به‌او می‌گفتند: کمی استراحت کنید، کمی...

و او، معین، منطق را می‌پذیرفت، ولی عشق او، منطق را عقب می‌راند. و هیچ عشقی منطق نمی‌پذیرد. و هرعشقی، سرانجامش، شهادت است.»[۱۴]

۱۱ و ۱۲. برنامهٔ ادب امروز تلویزیون.
۱۳. روزنامهٔ کیهان شماره ۸۴۰۰ یکشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۵۰.
۱۴. مجله فرهنگ و زندگی شماره ۶ شهریورماه ۱۳۵۰.

استادی

هرکس بپای کرسی‌درس تو می‌نشست جز آفرین و تحسین هرگز بلب نداشت
دردا که روزگار ستمگر تن تو را یکدم نمی‌گذشت که بی‌تاب‌وتب نداشت

یکی از ویژگیهای تعلیم و تربیت صحیح قدرت سازندگی است و این مسأله در هر مرحله‌ای از تعلیم و تربیت نسبت به‌مرحلهٔ دیگر حائز اهمیت بیشتری است. این نکته لازم به‌تذکر نیست که سازندگی باید در هر دو قلمرو دانش و اخلاق صورت گیرد. متأسفانه امروزه اکثر مربیان ما — بخصوص در دانشگاهها — تنها دارای یک جنبه هستند. بدین معنا که سعیشان براین است که فقط از نقطه‌نظر تعلیم شاگرد بپرورانند و ناگفته پیداست، این سازندگی در جنبه دانش نیز دارای نقایص بسیار است؛ زیرا در اکثر مواقع در دانشگاهها دانشجو را به‌صورت حافظه یک ماشین کامپیوتر می‌سازند که در این صورت دانشجو از تجزیه وتحلیل مسائل علمی و اجتماعی غافل می‌ماند.

بنابراین باید در نظر داشت که یک مربی یا یک استاد زمانی می‌تواند شاگرد تربیت کند و یا به‌عبارت دیگر سازندگی از خود نشان دهد که چراغ علم و دانش را بدست گیرد و در حالی که خود در جلوی کاروان دانش پیش می‌رود آنان را به‌دنبال خود بکشاند، و به‌گفته جبران‌خلیل کاری کند که آنان آرام آرام خودشان بجوشند نه اینکه بگوید این که من می‌گویم داشته‌باش. نتیجه اینکه یک استاد باید راهنما باشد، یعنی راه را نشان دهد نه اینکه بخواهد محفوظات خود را تحویل دهد.

علاوه براین به‌قول گورکی «یک استاد خوب پیش از آنکه استاد باشد، باید دانشجوی خوبی هم باشد.»

یعنی یک مربی باید دائماً مشغول فراگیری باشد، دائماً در حال تکامل و پیشروی باشد نه‌اینکه ساکن و بدون تحرک باشد.

اما علی‌رغم این حقیقت امروزه اکثر اساتید ما از شدت علاقه به‌مادیات کمتر فرصت مطالعه و تحقیق دارند و گاهی آنچنان غرق در تدریس می‌شوند که گویی اصلا به‌مغزشان خطور نمی‌کند که یک استاد باید دانشجو هم باشد.

از اینها گذشته باید یک استاد برای کار دانشجو ارزش قائل شود، نه‌اینکه فکر کند چون او در مرحلهٔ پایینتری قرار گرفته است کاری که می‌کند فاقد ارزش

است. متأسفانه اکثر اساتید ما برای کار دانشجویان خود ارزش قائل نیستند و همین امر موجب شده تا استعدادهایی که در حال شکوفا شدن است ازبین می‌رود. زیرا دانشجویی که ملاحظه می کند مدتی زحمت کشیده تا یک مقاله به‌رشتهٔ تحریر کشانده ولی برای آن ارزش قائل نیستند و تشویق نمی‌شود خواه‌ناخواه از کتاب و نوشته یک نوع حالت زدگی پیدا می کند و دیگر به‌سوی آن نمی‌رود. از این روست که می‌بایست در نظام فرهنگی ما از یکطرف برای کار دانشجویان ارزش قائل شد و از طرف دیگر با تشویق و ترغیب آنان را به‌سوی تألیف و تحقیق کشاند. کوتاه کنیم سخن را که در این زمینه حرف بسیارست و شنونده کم وچون در اینجا بحث در پیرامون مقام استادی دکتر معین است به همین مختصر بسنده می کنیم.

دکتر معین سالیان دراز درکسوت استادی — که وظیفه‌ای بس خطیر و مهم می‌دانست و همواره جدی می‌گرفت — شاگردان بسیار تعلیم داد وتربیت کرد و با کمال درستی و صداقت وظیفهٔ استادی خود را انجام داد و تا روزی که بیماری اورا بازنشاند یک لحظه ازکارش غافل نماند. ایمان وعقیده راسخی که وی به کار و حرفه استادی داشت او را از توجه به‌مادیات و شهرت طلبی بازمی‌داشت. روی همین اصل هرجا استعدادی می‌یافت به‌پرورش آن اقدام می کرد. صاحبان استعداد-های نهفته را در حین تشویق به‌آینده درخشانشان امیدوار می‌ساخت. چه بسیارند ازاین گروه که با تشویق و تحریک او بجایی و مقامی رسیدند.

دکتر معین برای کار دانشجویان ارزش خاصی قائل می‌شد و نوشته‌ها و آثار آنان را بدقت بررسی می کرد و مانند یک مربی دلسوز نقاط ضعف آنان را تذکر می‌داد، علاوه براین مشوق و محرک آنان بود تا بیشتر به‌سوی تحقیق و مطالعه کشانده شوند.

از این گذشته اگر نکته، یا نکاتی از دانشجویان می‌شنید و یا در آثار آنان می‌یافت با سعهٔ صدر آن را می‌پذیرفت و احیاناً درآثار خود با ذکر نام نویسنده از آنها استفاده می کرد.

دکتر روانپور که در زمرهٔ شاگردان استاد معین بوده چنین می‌نویسد: «ورود او به‌پرهیاهوترین کلاسها، فرمان سکوتی بود ناگهانی و بی‌مقدمه، فرمانی که هرگز درکلاسی یا تذکری جلوه نکرده بود.

گریز شتاب‌آلود عمر را با بینشی استثنایی می‌دید و نگران لحظه‌ها بود تا

بیهوده نگذرند از این‌رو همهٔ دقایق کلاس او پربود وسرشار، می‌آموخت وبهره‌مند می‌ساخت بی‌آنکه ادعایی داشته باشد.

هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا برآثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.

حاصل کار دانشجویان را — هرچند کم‌مایه — به‌دقت می‌خواند و ارزیابی می‌کرد از این‌رو هیچ‌گاه دانشجویی تکلیف وی را سرسری نمی‌گرفت و طبعاً از کار و مطالعه ناگزیرانهٔ خود بهره‌ها می‌اندوخت.

نمره‌های او بهترین معیار دانسته‌های شاگردان بود، بی‌هیچ تردیدی از این‌جهت هرگز کسی را اعتراضی یا گله‌ای حتی قلبی از نمرهٔ وی نبود زیرا همه می‌دانستند که نمره‌های استاد حاصل جمع نقطه‌هایی است که در مقابل هر کلامی و هر پاسخ آنان منظور شده است از این‌رو نمرهٔ خوب استاد شادی و هیجان بی‌مانندی در دلهای شاگردان می‌آفرید و بدانها شخصیتی پرارج درچشم دیگران می‌بخشید.»[۱۵]

آقای علی‌اشرف صادقی می‌نویسد: «معین همیشه می‌گفت استاد دانشگاه نباید غیر از تدریس و تحقیق به کار دیگری بپردازد و خود چنین کرده بود. از بازرگانانی که به‌لباس استادی درآمده و این شغل را نردبان «ترقی» خود ساخته بودند به‌خوبی یاد نمی‌کرد. برعکس کسانی که با حقوق ناچیز استادی ساخته بودند و درجستجوی جاه و مقام نبودند بسیار مورد احترام او بودند.»[۱۶]

«استاد کمتر سخن می‌گفت وتقریباً هرگز نمی‌خندید. اما برخلاف آنچه ظاهربینان را بسادگی می‌فریبد ظاهر آرام وی از درونی بی‌انعطاف مایه نمی‌گرفت.»[۱۷]

آقای حسن انوری می‌گوید: «مرحوم دکتر معین در محیط کار که بنده در تنظیم فیشهای لغتنامه افتخار داشتم با آن مرحوم همکاری کنم و همینطور در کلاسهای درس بسیار جدی بودند، با اینهمه گاه‌گاه به‌مناسبت مسائلی که پیش می‌آمد حالت انبساط خاطر به‌ایشان دست می‌داد و با صدای بلند می‌خندیدند. ازجمله یادم هست که در نخستین روزهایی که افتخار شاگردیشان را پیدا کرده بودم حواشی علامه محمد قزوینی را برجهانگشای جوینی می‌خواندیم کلمه‌ای

۱۵. مجله تلاش شماره ۲۹، تیر- مرداد . ۱۳۵ ص ۱۷.
۱۶. مجله راهنمای کتاب سال چهاردهم شماره‌های ۱۲- ۹، آذر، اسفندماه . ۱۳۵ .
۱۷. مجله تلاش شماره بیست ونهم تیر — مرداد . ۱۳۵، ص ۱۷.

درستن بود که معنی این کلمه را از بنده پرسیدند و بنده خواستم که با یک کلمهٔ تقریباً قلمبه‌ای آن را توضیح داده باشم به‌جای آشپز یا طباخ گفتم که اصحاب مطبخ، ایشان از این اصطلاح بنده خیلی خندیدند و گفتند مانند اصحاب اصالت عقل در فلسفه.»[۱۸]

از اینها گذشته دکتر معین در تدریس نیز روش بخصوصی داشت به‌این معنا که به‌تجزیه وتحلیل مطالب می‌پرداخت. مثلاً: اگر متن کهنی را می‌خواست درس دهد، در حین خواندن به‌بررسی و شرح آن از زوایای مختلف لغوی، دستوری و... می‌پرداخت و در حین بررسی دانشجویان را برآن می‌داشت تا آنان نیز به چنین تجزیه وتحلیلی بپردازند. بی‌جهت نیست که استاد ذبیح‌الله صفا در این‌باره این چنین قضاوت می‌کند: «دکتر معین درکار تحقیق برای نخستین بار تدریس متون فارسی را از صورت مبتذل قبلی بیرون آورد و با اصول علمی زبانشناسی و واژه‌شناسی تطبیق کرد.»[۱۹]

آقای حسن انوری در این‌باره می‌گوید: «مرحوم دکتر معین در تدریس متن‌های فارسی شیوهٔ خاصی داشت به‌این ترتیب که کلیه مشکلات لسانی و لغوی متن را درکلاس سعی می‌کرد که حل کند و ریشهٔ لغات— چه لغات فارسی و چه لغات عربی و چه لغات ترکی و چه لغات دخیل دیگر— را درکلاس توضیح می‌داد همچنین ساختمان کلام و ساختمان کلمات را از نظر دستور زبان فارسی در کلاس کاملاً بررسی می‌کرد وخیلی علاقه‌مند بود که دانشجویان اینگونه مسائل را به‌همین ترتیب که ایشان تعلیم می‌دهند فرا بگیرند. مخصوصاً این نکته که در تدریس متن بوسیله دکتر معین حائزکمال اهمیت است این است که دکتر معین متن قدیمی راکه تدریس می‌کرد یک نوع شیوهٔ نقد نیز بکار می‌بست به‌این ترتیب که متن قدیمی را از لحاظ اینکه واقعاً از نویسنده‌ای است که به‌آن منسوب است یا نه! در قرنهای بعد نوشته شد مورد بررسی قرار می‌داد. به‌عنوان مثال کاملاً یادم هست که درتدریس صفحهٔ اول تاریخ بیهقی وجود یکی دوکلمه را در این متن دال برآن می‌دانست که این صفحه الحاقی هست و از ابوالفضل

۱۸. برنامه ادب امروز تلویزیون تیر ماه ۱۳۵۲.

۱۹. مجله فردوسی دوشنبه ۲۸ تیرماه . ۱۳۵ شماره ۱۰۲۲.

بیهقی نیست. یکی از آن کلمات وجود یکی دو فعل وصفی در این متن بود که فعل وصفی به‌آن ترتیب که در صفحهٔ اول متن تاریخ بیهقی چاپ اول مرحوم فیاض بکار رفته نمی‌تواند در قرن پنجم بکار رفته باشد. بنابراین آن را الحاقی می‌دانست همینطور اصطلاح «کارهای دولتی» که در این صفحه بکار رفته به‌همین معنی و مفهومی است که ما امروزه بکار می‌بریم که احتمالاً اگر ابوالفضل بیهقی می‌خواست این مفهوم را می‌رساند «کارهای دیوانی» بکار می‌برد نه «کارهای دولتی» که از قرون متأخر است وجود این کلمات را ایشان در این متن دال برآن می‌دانست که این صفحه بعدها نوشته شده و به‌تاریخ بیهقی اضافه شده است همینطور در تدریس سایر متون قدیمی از این نوع بررسیها که دانشجویان را عملاً به‌تصحیح متنها وارد می‌کرد، ایشان در کلاس مطرح می‌کردند.»[۲۰]

ناگفته نماند که قدرت بیان استاد نیز در میان همکارانش کم‌نظیر بوده است. در خاتمهٔ این مقال به‌درج خاطره‌ای از آقای علی هاشمی مبادرت می‌ورزیم:

«تا آن روز او را ندیده بودم اما نامش کاملاً برایم آشنا بود. آرزو می‌کردم که هرچه زودتر به‌کلاسهای درس او راه بیابم.

روزی همراه یکی از دوستان که سال سوم ادبیات فارسی را می‌گذراند در کلاس استاد حاضر شدم. گویا وی عادت نداشت که از غریبه‌ها سؤالی بکند، گرچه در آن صورت قطعاً با لحنی سرشار از احترام و ارادت علت حضور خودم را بیان می‌کردم و حتماً او که مردی وزین و خردمند است در مقابل دلیل و نحوهٔ بیان من اعتراض نمی‌کرد. آن روز استاد اشعار خاقانی را تفسیر می‌کرد و روش ازین قرار بود که هریک از دانشجویان بیتی را می‌خواند و معنی آن را بیان می‌کرد. پس از آنکه همه نیرویشان برای ادای حق مطلب صرف می‌شد استاد به‌عنوان تکمیل شروع به‌سخن می‌کرد، آن روز طی دو ساعت فقط چند بیتی از اشعار خاقانی تفسیر شد.

تعداد دقیق ابیات درست به‌یادم نمانده زیرا از آن تاریخ حدود چهار سال می‌گذرد ولی آن‌قدر می‌دانم که تشریح و افاضات استاد شاگردان را غرق در تحسین می‌کرد. یک روز دیگر خود را به‌کلاس درس تحقیق در متون فارسی رساندم. آن

۲۰. برنامه ادب امروز تلویزیون تیرماه ۱۳۵۲.



دکتر محمد معین (۱۳۵۰-۱۲۹۷)



پرفسور کربن و دکتر محمد معین



کنگره اسلامی لاهور



دهخدا، در بستر کسالت (که منجر به فوت وی شد)، بهمن ماه ۱۳۳۴



دهخدا، گیتی و معین، خرداد ۱۳۳۴



نخستین کنگره ایران شناسان منعقد در تهران شهریور ۱۳۴۵ کمیته شماره ۱۱ (ادبیات‌وهنر)
به‌ریاست دکترمحمدمعین و همکاری پروفسور لنتز



در دانشکده افسری احتیاط



دکترمعین هنگام ایراد سخنرانی دربارهٔ امیرخسرو دهلوی



دکتر معین در میان عده‌ای از دانشجویان



اعضای لغت‌نامه دهخدا





دونفر از دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران در اطاق مطالعه آقـای دکتر محمد معین



ژنو- تابستان ۱۳۳۶
یحیی ماهیار نوابی، محمد معین، سیدحسن تقی‌زاده،
سیدمحمدعلی جمالزاده

دکترمعین در کنار تصویر دهخدا



دکترمعین درکنار مرحوم امیرجاهد



دکتر سید جعفر شهیدی





استاد معین در بستر بیماری

از آخرین عکسهای بیماری
دکترمعین



پرفسور رضا بربالین دکترمعین



مردمان‌کوچه و بازار جنازه استاد دکتر معین را، با شکوه تشییع کردند...

روز مرزبان‌نامه را می‌خواندند. اگر اشتباه نکنم آن روز هم طی یک ساعت یک صفحه ونیم از مرزبان‌نامه خوانده شد.

استاد سؤالات دستوری می‌نمود و دانشجویان پاسخ می‌دادند. سپس وی با حوصله و دقت و بابیانی منجز و مختصر که حکایت از دانش و تسلط وی بر دستور-زبان فارسی می‌نمود مطالبی جامع برآن می‌افزود و با لحن سریع، شمرده و در عین حال ساده و قابل فهم نکات، باریک و لازم را بیان می‌کرد. دانشجویان مرتباً می‌نوشتند و می‌نوشتند واگر عقب می‌ماندند دیگر محلی برای سؤال باقی نبود. گردش روزگار و دگرگونیهای زندگی اجازه نداد که موفق به‌شرکت درین کلاسهای دلخواه بشوم و دیگر او را ندیدم که ندیدم اما خوشبختانه کارم ایجاب می‌کرد که لااقل هفته‌ای چندین بار به‌برهان قاطع یا فرهنگ فارسی معین و یا لغت‌نامه مراجعه کنم و به‌همین مناسبات پیوسته به‌یاد او بودم تا این که تقریباً همزمان با روزهای درگذشت شادروان سعید نفیسی خبر ناگواری شنیدم و از شنیدن آن مثل همهٔ دوستداران و شاگردانش دچار حیرت و غم شدم.

ناگهان سؤالهای گوناگونی از ذهنمان گذشت. کار لغت‌نامه چه می‌شود؟ اشعار نیما یوشیج؟ کلاس درس و دورهٔ دکترای ادبیات فارسی؟ بچه‌ها؟»[۲۱]

۲۱. مجلهٔ تلاش شماره چهارم فروردین ۱۳۴۶ ص ۲۹

۷

دکتر معین و ادبیات فارسی

عقیدهٔ دکتر معین دربارهٔ شعر فارسی

مجلهٔ سخن در آذرماه ۱۳۳۲ موضوع «شعر فارسی امروز چه راهی باید در پیش بگیرد» که متضمن ۷ پرسش بود مورد اقتراح قرار داد و جمعی مرکب از ۲۰ تن از فضلا و دانشمندان پاسخ دادند که پاسخهای استاد معین را از نظرمی‌گذرانیم.

س ۱: آیا به‌نظر شما تغییر و تجددی در شعر فارسی لازم است؟

ج: همانگونه که درنثر فارسی تحولی پدید آمده شعر فارسی‌را نیز تحولی درپی است.

س ۲: آیا وزنهای شعر فارسی را در خور تغییر می‌دانید؟ و در این صورت چه‌نوع وزنی به‌نظر شما باید جانشین وزنهای معمولی بشود.

ج: الف) بعضی اوزان متداول صلاحیت دوام و بقا دارد.

ب) بدیهی است شاعران موسیقی‌دان می‌توانند وزنهای جدیدی که هم متناسب با موضوع و مضمون ایشان باشد و هم به‌گوش ایرانیان خوش آیند بود — پدید آورند، چنانکه گذشتگان نیز وزنهای جدید براوزان متداول عصرخویش افزوده‌اند.

ج) در هر صورت، چون متجاوز از ده قرن است که گوش ایرانی با وزن عروضی آشناست و از آن بهره می‌برد، تصور می‌رود امید توفیق کسانی که تنوع را در اوزان عروضی می‌جویند بیش از موفقیت گویندگانی باشد که شعر فارسی را در قالب اوزان هجائی عرضه می کنند.

س ۳: آیا ممکن است شعر فارسی بی‌قافیه باشد؟

ج: اگر بکلی از زیور قافیه عاری باشد، نثر موزون است نه شعر منظوم.

س ٤: آیا حفظ قالبهای معمول شعر فارسی (مانند قصیده، غزل، مثنوی و غیره) لازم است یا می‌توان قالبهای تازه بوجود آورد؟

ج: الف) تصور می‌رود که بعض انواع متداول مانند قصیده و ترجیع و ترکیب (بند) مطول، ملائم با ذوق گویندگان و شنوندگان امروزی، و متناسب با زندگانی پر جوش وخروش و متغیر عصر حاضر نباشد. غزل نیز هرچند که واجد بشرایط دوام و بقاست امید توفیق گویندگان در آن کمتر است.

ب) از انواع متداول، مثنوی و قطعه و رباعی به‌احتمال قوی پایدار خواهد ماند.

ج) درهر حال، دوام قالبهای شعری گذشته با پدید آمدن قالبهای نو که جامع خصایص لازم باشد مانعةالجمع نیست.

س ٥: آیا قالب شعر باید معین و ثابت باشد یا شاعر آزادست که به‌مناسبت مضامین و معانی قالبهای مختلفی ایجاد کند یا در قالب واحد تنوعی پدید آورد.

ج: الف) بدیهی است که هر قالبی متناسب با همه مضامین نیست.

ب) از سوی دیگر گوینده را نمی‌توان سخت محدود و مقید کرد که قالب معین را فقط برای مضمون معین بکار برد.

ج) شاعر ماهر، بین این دو طریق (ظاهراً) متغایر، راه خویش را پیدا می‌کند

س ٦: از شاعر امروز بیان چه نوع معنی و مضمونی را توقع دارید؟

ج: همه معانی و مضامینی که متناسب با زندگانی درونی و برونی شاعر و محیط و جهان کنونی باشد.

س ٧: در آثار شعرای معاصر از کدام قطعه شعر که به‌نظرتان دارای همه خصایص بوده است بیشتر لذت برده‌اید؟

ج: الف) شعر نوی که واجد همه خصایص مطلوب باشد گویا هنوز پدید نیامده است.

ب) از قطعه‌های ذیل بیشتر لذت برده‌ام:[1]

«ای مرغ سحر!» از دهخدا

«کبوتران من» از بهار

۱. مجلهٔ سخن دوره چهارم شماره ۱۲، آذرماه ۱۳۳۲ صفحه ۹۷۵ و ۹۷۶.

«افسانه» از نیما
«مرداب» از خانلری

دکتر معین و ادبیات معاصر

شکی نیست تحولاتی که در هر دو قلمرو نثر و نظم در ادبیات فارسی ایجاد شده سرنوشت زبان فارسی را بکلی عوض نموده است.

شعر فارسی در دوران گذشته بیشتر در زمینه مدح و قدح بوده و شاعران اغلب مسائلی مانند زندگی و اجتماع و دردهای انسانها را نادیده می‌گرفته‌اند... خوشبختانه با تحول شعر فارسی مفاهیم تازه‌تری که هدایتگر انسانهاست در آن راه یافته که بدون‌شک تأثیر مسلمی در روحیات و افکار افراد خواهد گذاشت. از این رو می‌بایست به‌ادبیات معاصر — در هر دوقلمرو نظم و نثر — که‌دارای ویژگیهای خاص است — توجه بیشتری شود تا احیاناً دچار رکود و سستی نگردد.

مهمترین کاری که برای حفظ و بقای این نهال جوان می‌بایست انجام داد نشر و بهره‌برداری صحیح از آن است که این امر بخصوص در اهمیت دادن و تدریس آن نمایان می‌شود.

متأسفانه در دانشگاههای ما—که شاید بتوان مهمترین مرکز برای توسعه و نشر ادبیات دانست— توجهی چندان نمی‌شود. زیرا گروهی از اساتید ما اصلاً این ضرورت را احساس نمی‌کنند و ادبیات فارسی را منحصر به‌آثار کلاسیک می‌دانند.

در مجموعه‌هایی که برای تدریس ادبیات فارسی در دانشگاهها برگزیده می‌شود کمتر کتابی را می‌توان یافت که در آن توجه دقیق به‌ادبیات معاصر شده باشد.

این بی‌توجهی در دانشگاهها تا جایی است که کار تدریس و تحقیق را به بی‌ارزش‌ترین شکل آن یعنی جزوه‌نویسی و حفظ‌کردن مطالب بدون تجزیه و تحلیل آن تنزل داده است.

این حقیقت تلخ را باید پذیرفت که گاهی درکشورهای دیگر به‌ادبیات معاصر، توجه بیشتری می‌شود تا ایران، و شاید آنهاضرورت بررسی و تحقیق آن را پیش ازما احساس کرده‌اند وممکن است روزی در تربیت محققان ادب معاصر فارسی

ازما پیشی گیرند.

اگر توجه کافی به‌نظم و نثر شود رغبت دانشجویان به‌فراگیری و نقد وارزیابی ادبیات فارسی بیشتر خواهد شد و درنتیجه حاصل تلاشها و کوششها نتیجه مثبتی خواهد داد.

در میان پژوهشگرانی که کارهایشان بیشتر در زمینه متون کهن ادب فارسی است کمتر محققی را می‌توان یافت که به نوآوری در شعر فارسی معتقد باشد در حالی که جملگی معتقد به‌تحول نثر فارسی هستند.

ازجمله پژوهشگرانی که به‌ادبیات معاصر گرایش داشته‌اند دکتر معین را می‌توان نام برد.

همانطورکه در مقاله پیش گذشت ملاحظه کردیم که دکتر معین گرایشی به‌تحول شعر فارسی داشته است. در اینجا باید اضافه نمود که وی علاوه براینکه خود به‌مطالعه و بررسی نظم و نثر جدید می‌پرداخت دانشجویان را نیز برآن می‌داشت تا در این زمینه مطالعه کنند.

محمود نیکویه در این باره چنین می‌نویسد: «معین باوجود گرایش به‌متون کلاسیک، از ادبیات معاصر نیز غافل نبود و آن زمان‌که در دانشگاه تدریس می‌کرد، به‌دانشجویان تکلیف می‌کرد که «افسانه»ی نیما و قصه‌های هدایت را از نظر تحلیل و مبانی دستوری بررسی کنند. و این کار را خود در طرح دستورزبان فارسیش نیزکرده و برای شواهد ازآثار هدایت و نیما سود جسته است. و این خود گواه حرمتی است که او برای ادبیات معاصر ایران قائل بود.

او از استادان نادری است که معتقد به‌روش تدریس ادبیات معاصر در دانشگاه بود و به‌جاست وحق این است که معین را نقطه برخورد و پیوند ادب کهنه و نو بدانیم. و این جایگاه رفیعی است برای معین.»[۲]

مهدخت معین نیز چنین می‌نویسد: «پدرم دربارهٔ صادق هدایت می‌گفت: بدون‌شک نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود، وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و ازجمله پیشروان پهلوی دانان معاصر نیز بود، بحث دربارهٔ آثار اوفرصتی

۲. مجلهٔ رودکی شمارهٔ ۲۱ تیرماه ۱۳۵۲.

زیاد می‌خواهد، ولی باید گفت هدایت بحق یکی از با ارزشترین نویسندگان معاصر ما بود.»[۳]

پدر، غیر از آثار نویسندگان بزرگ ومعروف معاصر، نوشته‌های نویسندگان جوان و گمنام را نیز به‌دقت می‌خواند حتی برخی از پاورقیهای مجلات را،داستانهای کوتاه ورمانها را، درضمن خواندن از لغات و اصطلاحات آنها یادداشت برمی‌داشت.

باوجود گرفتاریهای زیاد تمام اشعار نو از شعرای معاصر را می‌خواند وخوبها را تحسین می‌کرد، پریای شاملو رابسیار دوست می‌داشت و چون من تمام آن را درحافظه داشتم اغلب درسفرهایی که می‌رفتیم، بین راه می‌خواست که من آن را بخوانم و لذت می‌برد، و من حالا این شعر را بیشتر از آن جهت دوست دارم که او دوست می‌داشت.

پدر دربارهٔ شعرنو معتقد بود که: «شعر نو یک پدیدهٔ بسیار با ارزش هست و، نیما را بحق می‌توان پدرشعر نو محسوب داشت.

افسانهٔ نیما را بسیار دوست می‌داشت و در لحظات بسیار معدودی که ازکار علمی فارغ بود،اغلب‌می‌شنیدم که برخی از ابیات‌افسانهٔ نیمارااز حفظ می‌خواند.»[۴]

م. آزاد نیز تحت عنوان «مسأله ادبیات نو در دانشگاهها» چنین می‌نویسد: «سالها پیش از این، روزگاری که گفتگو از ادبیات امروز دردانشکده ادبیات همچون «ذنب‌لایغفر» بود. روانشاد دکترمحمد معین «افسانه» نیمایوشیج و داستانهای هدایت را، همراه با متون کهن نثر و نظم فارسی، به‌دانشجویان می‌سپرد تا باتحلیل این متنها از لحاظ لغوی (اشتقاق) و دستوری، و یافتن معانی لغات با استفاده از مراجع معتبر تمام لغات هر متن را «فیش» کنند. هدف معین فراهم آوردن مقدمات تدوین لغت‌نامه و دستور زبانی تطبیقی—تحلیلی بود به‌استناد تمام متنهای نثر و نظم قدیم و جدید.

اینکه شخصیتی همچون دکترمعین —آن هم در آن سالها — برای فراهم‌آوردن زمینهٔ یک بررسی دقیق علمی درآثار نیما و هدایت، همان کوششها را لازم می‌دانست که برای پژوهش در آثار بزرگان ادب کهن لازم است، خود گواه بر

۳. از مصاحبهٔ دکتر معین درمجلهٔ امید ایران اردیبهشت ۱۳۴۴.

۴. مجلهٔ ویسمن شماره ۱ سال اول شهریورماه ۱۳۵۲.

حرمتی‌ست که آن مرد بصیر برای یک کار دقیق علمی قائل بود و سلامت رأی وسعهٔ صدر را شرط لازم تحقیق می‌دانست.

معین و ادبیات جدید

روشی که معین پیگیری می‌کرد، در جهت کار او —واژه شناسی —بود. و دریغ است اگر کار بزرگ معین با همان وسعت نظر پی‌گرفته نشود. هدف «معین» از بررسی متنهای جدید ادبی صرفاً تدوین لغت‌نامه نبود —اگر چه این کار هم، کار کوچکی نیست —یعنی می‌خواست ادبیات جدید به‌طور بنیادی —و به‌شیوه‌ای علمی — بررسی و تحلیل شود.

با این همه معین دچار آن وسواس «ادیبانه» هم نمی‌شد که چشم برواقعیتها ببندد. نه کوتاه نظر بود و نه کج طبع و نه از آن متجددهای حرفه‌ای که می‌خواهند از قافله عقب نمانند.

او به‌عنوان یک استاد صاحب نظر و ادب شناس صاحب ذوق «افسانهٔ نیما» را یکی از زیباترین نمونه‌های شعر امروز فارسی می‌دانست.

معین از آن استادان نادری بود که در عین دقت نظر و پشتکار و سختگیری، اعتقاد داشت که کار ادب شناس «نبش‌قبر» نیست. او از مدافعان تدریس ادبیات جدید فارسی در دانشکده ادبیات بود.»[۵]

مصاحبه کننده: علی‌اصغر ضرابی

گفتگویی پیرامون ادبیات فارسی

ممکن است نظر خود را دربارهٔ ادبیات قبل و بعداز اسلام به‌طور قیاس ابراز دارید؟

اگر منظور مقایسه ادبیات قبل‌از اسلام ایران با ادبیات بعداز اسلام است، این مقایسه از چند لحاظ ممکن است صورت بگیرد:

الف — باید دانست که از تأسیس سلسلهٔ ماد در ایران (قرن ۸ ق‌م.) تا حملهٔ عرب (قرن ۷م.) چهارده قرن گذشته، همچنین از حمله عرب (قرن ۷م.)

۵. روزنامهٔ کیهان ۵شنبه ۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۲ شماره ۸۹۳۶.

تا کنون نیز چهارده قرن سپری شده. پس این دو دوره 'ز حیث مدت تقریباً معادل همند.

ب —در ادوار پیش‌از اسلام ملت ایران بمرور به‌زبانهای متعدد سخن گفته که مهمترین آنها اوستایی، مادی، پارسی باستان (هخامنشی)، پارتی (پهلوی اشکانی) و پارسی (پهلوی ساسانی) است، در حالی که در دوران اسلامی فقط یک زبان (دری، فارسی نو) زبان تکلم ایرانیان بوده است.

ج —هریک از زبانهای ایران پیش از اسلام ناگزیر ادبیاتی خاص داشته: از زبان مادی و ادبیات مادی (بجز چند کلمه)چیزی به‌ما نرسیده. از ادبیات پارسی باستان نیز اثری خاص باقی نمانده، ولی بعض کتیبه‌های هخامنشی تا حدی مظهر ادبیات آن عهد است، مثلاً کتیبه بیستون (بغستان) داریوش بزرگ را می‌توان قدیمترین حماسهٔ ملی و قومی مکتوب ایران دانست. از ادبیات اوستایی مجموعهٔ اوستا (در پنج جلد) موجود است، در حالی که قسمت موجود اوستا ربع اوستای موجود در عهد ساسانی می‌باشد. از ادبیات پهلوی (پارتی و پارسی) کتب و رساله‌های بسیار در دست است. ادبیات بعداز اسلام ایران کلاً مربوط به‌ادبیات زبان دری (اصطلاحاً فارسی نو است) که دورهٔ آن از اواخر قرن سوم هجری شروع می‌شود تا به‌عهد ما می‌رسد و از این پس نیز طبعاً ادامه خواهد یافت.

د —از لحاظ کمیت اگر بخواهیم بین ادبیات قبل‌از اسلام و ادبیات پس‌از اسلام مقایسه‌ای بعمل آوریم باید گفت مقایسهٔ فیل و فنجان خواهد بود، زیرا با وجود آنکه دورهٔ تاریخی ایران پیش‌از اسلام را تقریباً معادل دورهٔ ایران اسلامی می‌نامند، به‌علل مختلف که جای بحث آنها در اینجا نیست، محصول ادبی ماقبل اسلام نسبت به‌دورهٔ اسلامی بسیار اندک بوده، و براثر حوادث مختلف تاریخی از جمله حملات اقوام بیگانه با تغییر خط و عدم ثبات اوضاع بخش اعظم آنها همه از میان رفته است، اما از دورهٔ اسلامی، مقداری معتنابه از آثار ادبی —نظم و نثر —باقی مانده که هنوز شاید عشر آنچه که موجود است، به‌چاپ نرسیده باشد.

ه —از لحاظ کیفیت نیز ادبیات دورهٔ پیش‌از اسلام قابل قیاس با دورهٔ اسلامی نیست، زیرا تمام اوستا و قسمت اعظم کتاب موجود پهلوی شامل امور دینی و اخلاقی است و اندک اطلاعات علمی و عملی را حاوی است، در حالی که ادبیات منظوم و منثور دورهٔ اسلامی در رشته‌های مختلف حماسی (رزمی)، عشقی،

فلسفی، عرفانی، علمی و غیره مشحون از شاهکارهاست.

ادبیات بعداز اسلام تا چه حد ملهم و متأثر از ادبیات پیش‌از اسلام است؟

همانطورکه در مقدمهٔ مزدیسنا نوشته‌ام: منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر نشان دادن تأثیر مزدیسنا —آیین زردشت در ادبیات فارسی است، منتها ادبیات به معنی عام خود. در حقیقت مزدیسنا مانند آب زلالی است که از سرچشمه‌ای پاک تراوش کرده، دیری درکوهستانی مصفا و با طراوت به‌سیر خود ادامه داده، ناگهان به‌منطقه‌ای سنگزار تصادف می‌کند. صخره‌ها پیشرفت آن را متوقف می‌سازند اما جویبار نزه مأیوس نمی‌گرددیا بخشی‌از آن راه خود را کج کرده ناحیت مزبور را از راست و چپ دور می‌زند و دورمی‌شود، و بخش اعظم آن سر به زیر خاک می‌برد... نفوذ فلسفه یونان و انعکاس آن در آثار فکری شعرای بعداز اسلام چگونه بوده است؟

کتب فلسفی یونان در عهد عباسیان به‌عربی ترجمه شده این ترجمه‌ها در همهٔ ممالک اسلامی از جمله ایران منتشر گردید. از همان اوایل رواج شعر فارسی (عهد سامانیان) شاعران به‌استفاده از مطالب و اصطلاحات فلسفهٔ یونانی پرداختند. شاعرانی که این گونه مطالب و اصطلاحات را در شعر خود بکار برده‌اند از این قرارند:

خسروی سرخسی، کسائی سروزی، فردوسی، عنصری، ابوالهیثم، ناصرخسرو، انوری، خاقانی و غیره.

شعرای متفکر ما از جمله خیام، مولانا و حافظ افکار فلسفی را با مسائل مذهبی چگونه تلفیق داده‌اند؟

خیام توجهی به‌تلفیق افکارفلسفی با تعالیم‌دینی ندارد و فقط با اندیشه‌های فلسفی خود سرگرم است، اما مولوی خود در مقدمه دفتر اول مثنوی می‌نویسد: «هذا کتاب المثنوی المعنوی و هو اصول‌الدین، فی کشف اسرارالوصول والیقین... وکشاف القرآن» و حافظ که خود قرآن را باچهارده روایت از برداشته گوید:

ز حافظان جهان کس چوبنده جمع نکرد
لطایف حکمی بانکات قرآنی

این دو شاعر عارف مانند بسیاری دیگر فلسفهٔ کلی راکه شامل عرفان هم می‌شود، مورد استفاده قرار داده‌اند، اما به فلسفه به معنی اخص عنایتی نفرموده‌اند

و حتی آن را مردود دانسته‌اند اصطلاحات فلسفی که احیاناً در آثار ایشان آمده همانهاست که در میان عارفان و همه فرقه های اسلامی متداول بوده است. عارفان ما همان گونه عرفان را با مبادی دینی تلفیق کرده‌اند که متکلمان مبادی دینی را با تعالیم فلسفی. به‌عبارت دیگر عارفان تعلیمات قرآن و احادیث و اخبار را شالوده قرار داده‌اند و با تأویلات عارفانه کاخهایی برفراز آنها بنا کرده‌اند.

ممکن است توضیح مکفی در مورد مشربهای فلسفی خیام، مولانا و حافظ بیان فرمائید؟

تصادفاً از سالها پیش پایه کتابی را در باب مقایسه خیام، مولوی، سعدی و حافظ به‌نام «چارگوهر» ریخته‌ام. سعدی مشمول سؤال شما نمی‌شود، دربارهٔ مشرب فلسفی خیام سخن بسیار گفته‌اند که غالباً متناقض یکدیگرند. از مجموع رباعیات اصیل خیام اندیشه های ذیل استنتاج می‌شود:

حقیقت جهان آشکار نیست، نمی‌دانیم ازکجا آمده‌ایم و چرا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم.

دوری که در او آمدن و رفتن ماست — او را نه بدایت، نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی‌درین معنی راست — کاین آمدن ازکجا و رفتن بکجاست

اگر حیات اصیل است پس مرگ چیست؟

ای چرخ فلک خرابی ازکینهٔ تست — بیدادگری شیوهٔ دیرینهٔ تست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند — بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست

و اگر حیات اصیل نیست، پس چرا ما را به‌قیود و بدبختیهای زندگی مبتلا کرده‌اند؟ آری، بازیچهٔ دست فلکیم:

از روی حقیقتی نه از روی مجاز — مالعبتگانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم برنطع وجود — رفتیم بصندوق عدم یک‌یک باز

حافظ در غالب این موارد با خیام همداستان است حقیقت را نمی‌توان دریافت:

در کارخانه‌ای که ره‌عقل‌وفضل نیست — وهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

گفته های حکیمان و دانشمندان بیهوده و بی‌معنی است:

یکی از عقل می‌لافد، دگر طامات می‌بافد
بیا کاین داوریها را به‌پیش داور اندازیم.

زاهدان نیز:

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود

خیام و حافظ هردو چون از جستجوی حقایق امور مأیوس می‌شوند به‌مطرب و می پناه می‌برند:

گیرم که به‌اسرار معما نرسی — در شیوهٔ عاقلان همانا نرسی
از سبزه و می خیز بهشتی برساز — کانجا به بهشت رسی یا نرسی

«خیام»

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا

«حافظ»

اما مولوی از یأس و بدبینی خبری ندارد. سراپا شور و شوق و التهاب و اشتغال و درجهان شادی غرق است:

گر تو ما را می‌بجوی، سوی شادیها بجوی
که مقیمان خوش آباد و جهان شادیم

وی به‌انسانی کامل چون شمس تبریزی دست یافته، و بدو یافته است آنچه‌ـ را که می‌خواسته. همه منازل سلوک را قدم بقدم طی کرده و به‌قول خود بحقیقت رسیده.

از مقامات تبتل تا فنا — پایه پایه تاملاقات خدا

ممکن است استاد اختصاصاً در مورد مشرب فلسفی حافظ توضیحاتی فرمائید؟

در جواب سؤال قبلی توضیحی مختصر درین‌باره داده شده، اکنون توضیح بیشتری می‌دهم: حافظ درمسأله جبر و اختیار در ادوار مختلف زندگی عقاید متضاد یافته است و خود گوید:

قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست — قومی دگر حواله بتقدیر می‌کنند

خواجه هنگامی که شوری برسر داشت و به‌زور بازو و فکر متین خود اعتماد می‌ورزید، پیرو اختیار بود.

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد — من نه‌آنم که زبونی کشم ازچرخ فلک

بیا تا گل برافشانیم و می درساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم وطرحی نو دراندازیم

ولی بعدها با دیدن فتنه‌ها و آشوبهای زمان و یافتن تجربه‌های فراوان عقیده بگردانید:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای — که برمن و تو در اختیار نگشادست
من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست — که بدان دست که‌پرورده شدم‌می‌رویم

نتیجهٔ قهری این طرز تفکر اعتقاد کامل به‌تقدیر است:

برعمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت؟

حافظ شیعه بود یا سنی؟

دربارهٔ تشیع و تسنن حافظ سخن بسیار گفته‌اند و ما دلایل طرفین را در بهرهٔ ششم از جلد اول «حافظ شیرین‌سخن» مورد بحث قرار داده‌ایم. با همهٔ اینها از قراین موجود به‌ضرس قاطع در این باره نمی‌توان حکم کرد.

از نظر اوج اندیشه‌های فلسفی بین خیام، مولانا و حافظ کدامیک را باید انتخاب کرد؟

اگر فلسفه را به‌معنی اعم یعنی شامل عرفان هم بگیرید، به‌عقیدهٔ بنده‌مولوی.

آیا خیام از نظر افکار فلسفی از ابوالعلاء معری متأثر بوده است؟

تقریباً شکی نیست که بعضی از رباعیات خیام ملهم از ابوالعلاء معری است و مرحوم دانش در چاپی از رباعیات حکیم به‌بعضی از آنها اشاره کرده است.

تعبیر بانگ نای در اشعار مولانا چیست؟

تصور می‌کنم که منظور شما از بانگ نای همان نی مذکور در آغاز مثنوی است. نه کتابی که نویسندهٔ محترم آقای جمال‌زاده به‌نام «بانگ نای» شامل داستانهای مثنوی پرداخته‌اند. درباره نای یا نی در نظر مولوی شارحان مثنوی سخن بسیار گفته‌اند از مطالعهٔ آنها و متن مثنوی بر می‌آید که مراد از نی «نفس» انسانی است که از مرکز اصلی خود — حقیقت کل — جدا مانده و همواره می‌کوشد که بدان اصل برسد.

در آثار نظامی، مجنون سمبل چه تیپی است؟

مجنون در لیلی و مجنون نظامی نمونه (انموذج) عاشقی است از قبیله

صحرانشین، دارای اندیشه‌های ساده و بدوی، باعشق عاری از رنگ وبوی و تکلف و تزویر او در راه عشق لیلی همه‌چیز خود را فدا می‌کند ولی به‌هدف خویش نمی‌رسد و در حرمان می‌میرد. وصف او را از زبان نظامی بشنوید:

سلطان سریر صبح خیزان — سر خیل سپاه و اشک ریزان
متواری راه دلنوازی — زنجیری کوی عشقبازی
کیخسرو بی کلاه و بی تخت — دل خویش کوه صدهزار بی‌رخت
اقطاع دو سپاه سوران — اورنگ نشین پشت گوران
مجنون غریب دل شکسته — دریای ز جوش نانشسته

نوع عشق مجنون و خشونت محیط پرورش آن، موجب گردید که نظامی در سرودن داستان که از طرف شاه بدو تکلیف شده بود تأمل و تردید دارد و به‌پسر خود چنین می‌گوید:

لیکن چه کنم هوا دو رنگ است — اندیشه فرح وسینه تنگ است
دهلیز فسانه چون بود تنگ — گرد سخن ار شد آمدن لنگ
میدان سخن فراخ باید — تاطبع سواریی نماید
این آیت اگرچه هست مشهور — تفسیر نشاط هست ازو دور
نه باغ و نه بزم شهریاری — نه رود و نه نی، نه کامکاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه — تا چند سخن رود در اندوه؟

آیا می‌توانیم برمبنای شاهنامهٔ فردوسی دستورزبان فارسی را به طور کامل تدوین نماییم؟

مسلماً برمبنای شاهنامه دستوری برای زبان فارسی می‌توان تدوین کرد و پایان‌نامهٔ دکتری یکی از دوستان فاضل ما نیز در همین موضوع است که اخیراً به‌صورت کتابی منتشر شده، اما چنین زبان فارسی به‌فردوسی ختم نمی‌شود و مانند هر پدیده دیگر ناگزیر از تحول و تکامل است. پس دستور کامل زبان فارسی نمی‌تواند به‌شاهنامه فردوسی منحصر گردد.

از آغاز اسلام تادوران قاجاریه‌ادبیات ایران را به‌چند مرحله می‌توان تقسیم کرد؟ و دورهٔ شاهرخ تیموری جزو چه قسمتی حساب می‌شود؟

بعضی از نویسندگان، دوره‌های تاریخ ادبیات را با سلسله‌های پادشاهان (سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غیره) تقسیم می‌کنند.

برخی دیگر (چهارم، پنجم ،ششم و غیره) را بنیان تقسیم قرار مـی‌دهند. گروهی (سبک خراسانی، عراقی، هندی، بازگشت اول) را مبنا می‌شناسند، و همهٔ اینها مصنوعی است و هریک از آنها معایبی و محاسنی دارد. به‌طورکلی تقسیم ذیل متداول است:

دورهٔ پیش ازمغول (قرنهای ۳-۶)

دورهٔ مغول و تیموری (قرنهای ۷-۹)

دورهٔ صفویه و زندیه (قرنهای ۱۰-۱۲)

دورهٔ قاجاریه (قرنهای ۱۳-۱۴)

دورهٔ مشروطیت (قرن ۱۴)

بنابراین تقسیم، دورهٔ تیموری (ازجمله عهد شاهرخ) تتمه دورهٔ مغول بشمار می‌رود.

دربارهٔ نثر معاصر فارسی چه نظری دارید؟

نثر فارسی از اواخر دورهٔ قاجاریه راه تحول پیموده است، و این تحول، تحول عمقی و مقبولی است: زبـان قلم به‌زبان تکلم نزدیک شده، تکلفهای لفظی و معنوی و سجع و قافیه و صنایع بدیعی طرد گردیده، بسیاری از لغات عامیانه وارد زبان تحریر شده، برخی از قواعد دستوری که با روح فارسی ناسازگار بوده ازبین رفته (یا بتدریج ازبین می‌رود) و بعضی از قواعد متروک درقرن اخیر که با روح زبان فارسی ملایم است از نو معمول گردیده، بسیاری از لغات بنابر احتیاج زمان ایجاد شده و رواج یافته است، و این همه آینده امیدبخش را نوید می‌دهد. از لحاظ تنوع موضوع و شکل نیز نثر فارسی راه کمال پیمود و چنانکه رمانها و نوولها (داستانهای کوتاه) و نمایشنامه‌ها و مقاله‌های ادبی، تاریخی و علمی که نظایر آن در ادوار قبل یا وجود نداشته و یا اندک بود — بسیار متداول گردیده است.

دربارهٔ داستان نویسی معاصر چه عقیده‌ای دارید؟

داستان‌نویسی یعنی نوشتن رمان از اواخر دورهٔ قاجاریه بتقلید ادبیات‌اروپایی معمول شده، ولی نویسندگان ما دراین رشته کمتر توفیق یافته‌اند. مع‌هذا ازپرداختن داستانهایی نظیر امیرارسلان (در دورهٔ ناصرالدین‌شاه تا «یکلیا») و شوهر آهوخانم (درعهد ما) «خیمه‌شب‌بازی» راه درازی پیموده شده وخوشبختانه چند نمونه جهانی پسند درسالهای اخیر پدید آمده است که تصور می‌رود طلیعهٔ آثار عالی بعدی باشد.

دربارهٔ شعرنو فارسی نظر استاد چیست؟

اصولاً زمزمه‌ای که به‌عنوان شعر نو و شعر کهنه ساز شده بنوانیست هر نوی چون زمانی براو بگذرد کهن می‌شود و هرکهنی روزی نوبشمار می‌رفته، شعر حنظله بادغیسی و محمدبن وصیف سگزی و حتی رودکی و شهید و ابوشکور در زمان خود آنها شعر نو بشمار می‌رفته و امروز همه آنها کهن محسوب می‌گردد. طرفداران سنتهای قدیم نوپردازان را محکوم می‌کنند ونوپردازان ما شاعران پیرو سبکهای کهن را مطرود می‌دانند، این هردو طریقه جانب افراط و تفریط،از عقل سلیم بدور است، آنچه که باید جست و تحسین کرد، شعر خوب است، شعری که احساس و تخیلی لطیف را بخواننده منتقل سازد، یا رمزی از زندگانی براو بگشاید خواه چنین شعری به‌اصطلاح کهن باشد و خواه به‌اصطلاح نو. اکنون وقت آن رسیده است که هر دو گروه دست از عناد و لجاج بردارند و به‌آوای دل یکدیگر گوش فرا دهند.

آیا شعر معاصر در ایران تحولی پیدا نموده است؟

شعر معاصر مانند نثر، بدون شک راه تحول پیموده است، منتها توفیق نثر خیلی بیشتر از شعر بوده است و هنوز شعر راهی دراز در پیش دارد تا بکمال نسبی خود برسد.

چرا بیشتر اساتید و محققین ما نسبت به‌ادبیات معاصر و مخصوصاً شعر نو بی‌اعتنا هستند؟

تصور می‌کنم علت اصلی عدم اطلاع بعضی از پیروان مکتب نو از اصول زبان و از دقایق سخن شاعران بزرگ عهدهای گذشته و پرداختن اشعاری است که فاقد لفظ فصیح و معنی درست و وزن خوشایند (چه وزن عروضی وچه هجایی) است. بدیهی است که اشعار گروهی‌از شاعران نوپرداز غالب خصایص یک شعر نیک را داراست.

نکتهٔ دیگرکه موجب مخالفت شده، امریست مربوط به‌روانشناسی و آن مخالفت طبیعی بشر است با هرچیز نو و به‌اصطلاح بدعت.

دربارهٔ نمایشنامه‌نویسی جدید در ایران چه عقیده‌ای دارید؟

در ایران پیشرفت نمایشنامه نسبت به‌شعب دیگر ادبیات جدید متأسفانه کمتر بوده است. نمونه‌هایی از نمایشنامه‌های قابل توجه منتشر شده که تعداد

آنها بسیار محدود است وهنوز علاقه‌مندان به‌تئاتر طالب نمایشنامه‌های خارجی هستند. مع‌هذا در پنج سال اخیر چند نمایشنامه منتشر گردیده که بعضی از آنها در تلویزیون نیز بازی شده که موجب امیدواری است.

آیا بهتر نیست بجای تحقیق در خوراک و پوشاک و خواب ابوحنظلهٔ بادغیسی، محققین معاصر نسبت به‌ادبیات جدید و نویسندگان و شعرای جوان فکری بکنند؟

سلیقه‌ها و راهها جداست. بدیهی است که امروز کسی نیست که دربارهٔ خواب و خوراك حنظلهٔ بادغیسی تحقیق کند (در سؤال شما اندکی اغراق بکار رفته) اگر دربارهٔ شاعرانی چون خیام، مولوی، سعدی و حافظ عده‌ای می کوشند که از جزئیات زندگی آنان اطلاعاتی بدست آورند هدف آنان خود آن اطلاعات نیست، بلکه آنها را وسیله درك آثار بزرگان و کشف شخصیت ایشان می‌دانند اما این امر مانع از آن نمی‌تواند باشد که عنایتی خاص به‌طبقهٔ نویسندگان و شاعران جوان بشود و جامعهٔ ادب کنونی نیز بدین طبقه بحق توجه کامل دارد.

دربارهٔ نیمایوشیج چه حرفی دارید؟

چون حق تقدم با اوست بحق می‌توان او را پدر شعر نو محسوب داشت. شعر نو یك پدیده بسیار با ارزش است. امیدوارم «قلعه سقریم» که شاهکار اوست بزودی منتشر شود. مرحوم نیما بنده را وصی خود قرار داده بود ولی دریغ که من این مرد را هرگز در تمام مدت زندگی حتی برای یکبار هم ندیده‌ام و خود او در وصیتنامه‌اش نیز معرف این امر است. «قلعهٔ سقریم» منظومه مثنوی است.

مرحوم نیما بیست وسه سال روی آن زحمت کشیده است و از لحاظ سبك ظاهر و فرم شبیه به‌سبك نظامی است و از لحاظ مفهوم و مطلب، عرفان جدیدی است و در حقیقت معرف افکار نیمهٔ اخیر عمر نیما است.

متأسفانه آخرین تصحیحی که از این مجموعه به‌قلم خودش بعمل آمده از بین رفته و دو نسخه از آن باقی است که هر دو ناقص است اولی مربوط به‌پانزده سال و دومی بیست وسه‌سال قبل است. نسخهٔ اول بامداد نوشته و ازبین رفته است آخرین نسخه را که دوستان ایشان ازجمله آقای آل‌احمد هم دیده‌اند فعلاً تصحیح کامل آن میسر نیست. چون بامداد نوشته شده بعضی از مصراعها ناخوانا و برخی افتاده‌اند.

دربارهٔ صادق هدایت چه عقیده‌ای دارید؟

بدون‌شک نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و ازجمله از پیشروان پهلوی دانانهای معاصر نیز بود.

بحث دربارهٔ آثار او فرصتی زیاد می‌خواهد ولی باید گفت هدایت بحق یکی از باارزشترین نویسندگان معاصر ما بود و مرگ او واقعاً فاجعه‌ای بزرگ بشمار می‌رود.

آقای دکتر اخیراً فرهنگهای شما منتشر شده است، به‌طور دقیق چند سال وقت صرف تدوین آنها نموده‌اید؟

۲۳ سال تمام روی آنها کار کرده‌ام.

به‌نظر شما بزرگترین شاعر و نویسندهٔ معاصر ایران کیست؟

من موافق نیستم که کسی بر کسی ترجیح داده شود و یا عده‌ای را بکوبند چون هنوز جامعه ما این طاقت را ندارد که حقایق گفته شود.

چرا در زنده بودن شعرا و نویسندگان دربارهٔ آنها گفتگویی نمی‌شود ولی درعوض پس از مرگ آنها هیاهو بپا می‌شود. آیا این مرده‌پرستی نیست؟

برعکس این کار نه تنها مرده‌پرستی نیست، بلکه واقعیتی است. در زنده‌بودن افراد نمی‌توان دربارهٔ کار آنها قضاوت کرد. مثلاً: حالا نمی‌توان گفت فلان شاعر و یا فلان نویسنده بزرگترین یا برترین شعرا و نویسندگان روزگار خود بوده‌اند باید دو نسل عوض شود و بعد از آن دربارهٔ آنها گفتگو کرد. من این‌مسأله را در مقدمه جلد چهارم بخش اعلام ادبی نوشته‌ام. چون اگر بگویم فلان شاعر بزرگترین شاعر معاصر است شاید آن «دومی» شاهکارهایی برتر از کارهای آن «بزرگترین» بوجود آورد یا حتی خود آن بزرگترین هم که در قید حیات است شاید سالی بعد کار مهمتری یا اثر بزرگتری را بوجود آورد.[6]

اشعاری از دکتر معین

هرچند که دکتر معین پیشهٔ خود را شاعری قرار نداده بود ولی با وجود این گاهگاهی از روی تفنن به‌سرودن اشعاری می‌پرداخته است که نمونه‌ای از آنها را

۶. مجلهٔ امید ایران فروردین ۱۳۴۴ شماره‌های ۵۵۸ و ۵۵۹.

در اینجا درج می‌کنم.

تفسیر ما

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما»[۷]
تا ز حکمت باز بنماید بما تقصیر ما
گفتمش: «در عشق دلبر چیستم تدبیر؟» گفت:
«دم نیارد زد بر تقدیر، خود تدبیر ما»
گفتمش: «زلف بتان پر پیچ وخم از چیست» گفت:
«تا که مجنون را ببند آرند در زنجیر ما»
هر سحرگه با صبا آییم در راز و نیاز
تا رساند سوی جانان نالهٔ شبگیر ما
بخت خود را آزمودم جمله در بازار عشق
جز غم و حسرت نشد یکدم ازو توفیر ما
چارهٔ ما چیست یاران، تشنه لب در آب جوها
بر سر ما میرود از بیش و کم تقدیر ما
من غلام همت آن خواجهٔ شیرازیم
حافظ از عهد ازل بودست یکتا پیر ما[۷]
گفت: «دی با من چه‌شد گنجینهٔ عرفان[۸]، معین؟»
گفتمش: «جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما»[۹]

راز و نیاز

ای دل عشاق را تو سوخته! ای تو ما را عاشقی آموخته!
تو عروسان چمن پرورده‌ای در دل بلبل تو عشق آورده‌ای
بلبل اندر گل، رخ زیبات دید گل ز دست عشق تو جامه درید
نالهٔ مرغ سحر از بهر چیست؟ راز گوید — محرم آن راز کیست؟

۷. از حافظ.
۸. نام تفسیریست که بر دیوان حافظ نوشته است.
۹. از حافظ.

با تو می‌گوید: منم دلسوخته | از دبستان تو عشق آموخته
شمس گوید: «من ز تو نور افکنم» | ماه گوید: «من ز تو سیمین تنم»
خود نماید گل که: من زیبای تو | غنچه بگشاید که: من رعنای تو
هم بتعظیم تو ریزد آبشار | هم به‌تکریم تو خیزد کوهسار
گریهٔ ابر بهاری از چه بود؟ | برق از چه لب به‌خنده برگشود؟
گریه بخشیدی بدان، خنده بدین | آفرین بر شاهکارت ،آفرین

باده‌گساری

ای خوشا از دست دلبر جام می | ننگ و نام ما فدای نام می
راح روح افزا روان بخشد ترا | وز غم و انده امان بخشد ترا
از کف ناهید باده بستدند | مرده بودند از غم و زنده شدند
جام حاضر، باده حاضر، یار هم | چنگ حاضر، عود حاضر، تار هم
شمع بود و نقل بود و عود بود | غصه اندر انجمن نابود بود
یار گه یار و گهی ساقی شدی | هر که نوشیدی زوی باقی شدی
جام خود می‌ریخت از لب باده را | تا زداید غم ز دل آزاده را
چنگ و عود وتار وبربط می‌نواخت | شمع مجلس، جان پروانه گداخت

عقل رفت و فکر رفت و هوش رفت
زین سخنها هرچه بد درگوش،رفت...[۱۰]

۱۰. نقل از تذکره شعرای معاصر تألیف سید **عبدالحمید** خلخالی، جلد دوم صفحهٔ ۳۳۸ و۳۳۷.

۸

تحقیقات و تألیفات

دکتر معین بدون‌شک یکی از بزرگترین پژوهشگران معاصر است که تا اثری از زبان و لغت فارسی برجاست، نام وی زینت بخش صفحات تاریخ ادبیات ایران خواهد بود.

دکتر معین در مدت کوتاه عمر خود، آثار زیادی به‌رشته تحریر کشاند، که اگر با نظری عمیق به‌این آثار بنگریم متوجه این حقیقت خواهیم شد، که وی مرد موفقی بوده و موفقیت وی در زمینهٔ تحقیقات وسیعش بیشتر معلول عشق و علاقه و پشتکارش بوده است.

دکتر معین با اطلاعات وسیعی که داشت، و علاوه براین آشنایی وی به زبانهای متداول عربی، فرانسه، انگلیسی وچند زبان از زبانهای کهن[1]، موجب شد تا وی از تحقیقات و تتبعات اروپائیان بی‌تأثیر نباشد.

وی برای تألیف کتابهای خود از حداکثر منابع و مآخذ موجود استفاده می‌کرد، نه‌تنها منابع فارسی، بلکه از بیشتر مآخذ اروپایی نیز استفاده می‌نمود، و سعی وی در تألیفاتش براین بود که تمام نقاط ابهام را با توضیحات و حواشی خود ازبین ببرد. به‌طور نمونه می‌توان کتاب برهان قاطع را نام برد که علاوه بر استفاده از ۷ نسخه خطی و چاپی کتاب، از بیش از ۳۴۳ مأخذ فارسی و عربی استفاده نموده و تا آنجا که ممکن بوده در برطرف کردن نقاط ابهام کتاب — بوسیله

۱. دکتر معین به‌چهار زبان باستانی پهلوی، فارسی باستان، اوستا و سنسکریت مسلط بود. (نقل از «ادب و نگارش» تألیف دکتر حسن احمدی گیوی صفحه ۹۷)

حواشی عالمانه خود — کوشیده است. حواشی که بر برهان قاطع نوشته نه تنها از حیث کمیت قابل ملاحظه است بلکه از نظر کیفیت نیز تحقیقات وی نمونه است. همین تحقیقات جامع وی موجب شد، تا موردتوجه اکثر دانشمندان و مستشرقان قرار گیرد.

بطورکلی کارهای تحقیقی دکتر معین درسه زمینه زیراست:

۱— تصنیف و تألیف؛

۲— تصحیح کتب با مقدمه و حواشی و تعلیقات؛

۳— ترجمه.

درمورد تألیفات و تصنیفات وی باید درنظر داشت که با ارزشترین کارهایش در زمینهٔ لغت فارسی است، و اگر بگوییم در زمینه فرهنگ نویسی تحولی ایجاد نموده، سخنی بگزاف نگفته‌ایم. سه اثر ارزندهٔ وی یعنی: «برهان قاطع»، نشر «لغت‌نامه» و «فرهنگ فارسی» گواه صادق این مدعاست.

علاوه برکارهای لغوی آثار ارزنده دیگری نیز تألیف نموده است، که در زمینه شناسایی فرهنگ ایران باستان می‌توان «مزدیسنا و ادب فارسی» را نام برد و در زمینه تحلیل و ارزیابی کتب برجسته باید از «تحلیل هفت پیکر نظامی» سخن گفت.

در راه پرخطر و خطیر دستور زبان نیز استاد گامهایی برداشت که حاصل تلاشها و کوششهایش در این زمینه چند رساله می‌باشد که می‌بایست مورد ارزیابی و نقد و بررسی دقیق قرار گیرد.

در شناساندن چهره‌های ادبی نیز «شرح حال محمد قزوینی»، «ترجمه احوال پورداود»، «امیر خسرو دهلوی» ازجمله آثاری است که هنوز ارزش تحقیقی خود را حفظ نموده است.

در تصحیح کتب نیز دکتر معین روش خاصی‌داشت زیرا علاوه براستفاده از نسخ متعدد متون کهن و طبع انتقادی آنها اطلاعات جامع و کافی در پیرامون کتاب و مؤلف و... در دسترس خواننده می‌گذارد. گذشته از این با حواشی وتعلیقات خود مطالب مبهم کتاب را بوضوح روشن می‌سازد.

کتابهای «چهارمقاله»، «جامع الحکمتین»، «جوامع الحکایات» و «عبهر-العاشقین» از مهمترین تصحیحات وی است.

در ترجمه نیز کارهای باارزشی دارد که اکثر آنها به‌صورت مقاله منتشر شده است. کتاب «روانشناسی تربیتی» را از زبان‌عربی و «ایران از آغاز تا اسلام» را از انگلیسی به‌فارسی برگردانده که کتاب اخیر را شاید بتوان از بهترین ترجمه های وی دانست. علاوه براینها استاد هنگام مطالعه حواشی زیادی در حاشیه کتب می‌نوشت که می‌بایست آنها را جمع نمود و منتشرساخت. در این گفتار ابتدا فهرست کتب و مقالات وی را درج می کنیم وسپس به بررسی و معرفی نمونه‌هایی از تألیفات، تصحیحات و ترجمه های وی می‌پردازیم.

۱ـ کتاب

(به‌ترتیب سال انتشار)

روانشناسی تربیتی، ترجمه ازکتاب علم النفس و آثاره فی‌التربیة‌والتعلیم، تألیف علی‌الجارم و مصطفی امین، ترجمهٔ محمد معین، اهواز ۱۳۱۶ ش.

ستارهٔ ناهید یا داستان خورداد و امرداد، تهران چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب، ۱۳۱۶ ش.

حافظ شیرین سخن، تهران، ۱۳۱۹ ش. ج ۱، از انتشارات بنگاه پروین.

یوشت فریان و مرزبان نامه، تهران، چاپخانهٔ مجلس ۱۳۲۲ (فارسی و روسی).

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۹ .) ۱۳۲۶ ش. ‖ چاپ دوم با تجدید نظر به‌عنوان «مزدیسنا و ادب پارسی»، ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش. ۵۰۳)، ۱۳۳۸ ش. ‖ چاپ سوم ج۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۵۰۳/۱) ۱۳۵۵.

مزدیسنا و ادب پارسی، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یادنامهٔ پورداود، ترجمهٔ احوال پورداود به‌انضمام مجموعه مقالات دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران، تألیف دکتر معین و جمعی از نویسندگان، ج ۱، ازانتشارات انجمن زرتشتیان، تهران ۱۳۲۵ ش.

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، به‌اهتمام دکتر محمد معین با مقدمه هایی از: علی‌اکبر دهخدا، ابراهیم پورداود، علی‌اصغر حکمت، سعیدنفیسی ٤ مجلد، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۳۵-۱۳۳۰ ش. چاپ دوم، ۵ مجلد (مجلد ۵. تعلیقات و استدراکات)، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران،

۱۳۴۲ ش. || چاپ سوم، ٥ مجلد، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷ چاپ چهارم، ٥ مجلد انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۱.

چهارمقاله، تألیف احمدبن عمر نظامی عروضی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به‌کوشش دکتر محمد معین، چاپ نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳ ش. || چاپ سوم، همراه با تعلیقات چاپ شده و یادداشتهای چاپ نشدهٔ علامهٔ قزوینی و گروهی از محققان، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۶ ش. || چاپ چهارم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳٤ ش. || چاپ پنجم، همراه با تعلیقات، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۶ ش. || چاپ ششم از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۱ ش.

اسم مصدر- حاصل مصدر، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش || چاپ دوم از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۱ ش. (شمارهٔ ۲. ازسلسلهٔ «طرح دستور زبان فارسی») || چاپ سوم انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶.

برگزیدهٔ شعر فارسی (دوره‌های: طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه)، ج ۱، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش. || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳٤ ش.

دانشنامهٔ علائی (علم برین — الهیات)، تألیف ابن‌سینا، به‌تصحیح دکتر محمدمعین — سید محمد مشکوة، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

قاعده‌های جمع در زبان فارسی، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۱ ش. (شماره ۱. ازسلسله «طرح دستور زبان فارسی»).

برگزیده نثر فارسی (دوره‌های سامانیان و آل بویه)، ج ۱، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۲ ش.

جامع‌الحکمتین، تألیف ناصرخسرو، به‌تصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین ـ هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳۲ ش. (گنجینهٔ نوشته های ایرانی ش. ۳).

شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم، منسوب به‌محمدبن سرخ نیشابوری، به تصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین ـ هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳٤ ش. (گنجینهٔ نوشته های ایرانی ش.٦).

مجموعهٔ اشعار دهخدا، به‌اهتمام دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳٤ ش.

جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، تألیف سدیدالدین محمد عوفی، به‌تصحیح دکتر محمد معین، بخش اول، از انتشارات دانشگاه تهران، (ش ۳٤۲)، ۱۳۳۵ ش. || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۰ ش.

جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران (ش ۳٤۲/۲)، ۱۳۵۵.

ایران از آغاز تا اسلام، تألیف ر. گیرشمن، ترجمهٔ دکتر محمد معین، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳٦ ش || چاپ دوم، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳٤٤ ش (مجموعه ایرانشناسی، ش. ۱).

مفرد و جمع و معرفه و نکره، از انتشارات دانشگاه تهران. (ش ٤۹۷)، ۱۳۳۷ ش. || چاپ دوم، مفرد و جمع، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۰ ش. (شمارهٔ ۵. از سلسله «طرح دستورزبان فارسی») || چاپ سوم، مفرد و جمع، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵٦.

عبهرالعاشقین، تصنیف روزبهان بقلی شیرازی، به‌تصحیح ومقدمهٔ فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین - هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳۷ ش. (گنجینهٔ نوشته های ایرانی ش. ۸). || چاپ دوم، انتشارات انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، ۱۳٦۰.

تحلیل هفت پیکر نظامی، ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۵۹٦۰)، ۱۳۳۸ ش.

اضافه، بخش نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۲ ش، بخش دوم از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۹ ش. || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳٤۱ ش. (شمارهٔ ۳ و ٤ از سلسلهٔ «طرح دستورزبان فارسی») || چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٦۰.

اسم جنس – معرفه و نکره، چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۱ ش. (شمارهٔ ۵ .از سلسلهٔ «طرح دستورزبان فارسی») || چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵٦.

فرهنگ فارسی (متوسط)، ج ۱: آ–خ، از انتشارات کتابفروشی امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۲ ش، ج ۲: د–کارنامه، امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۳ ش.، ج ۳:

کارنامه ــ معلومه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰؛ ج ٤: معلی ــ ییلاق و ترکیبات خارجی (ا-ی)، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷ ش. ج ٥: اعلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳٤ ش. ج ٦: بقیه اعلام، امیرکبیر ،تهران، ۱۳۵۳ ش.

ازسال ۱۳۳٤ تا ۱۳٤۰ نیز جزوه‌های **لغت‌نامهٔ دهخدا** با نظارت وسرپرستی علمی و اداری دکتر معین منتشر شده است.

۲ــ مقاله

(برحسب موضوع)

لغت و دستورزبان

لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آنها در ادبیات، جشن‌نامهٔ ابن‌سینا، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳٤ ش.، ص ۲۹۰-۳٤۲ ‖ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ج ۲ ش ۲: ۱-۳۸ ‖ مقدمهٔ لغت نامه، ص ٦۳-۷۸.

لغات فارسی نصیرالدین طوسی، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۷۹-۸٦.

هرآینه‌ــ ایشان‌ــ وام‌ــ دمنهوری، مجلهٔ یغما، ۱۳: ۱۰٦-۱۰۸.

سغ‌ــ مغان، مجلهٔ یغما، ۱۳: ۱٦٦-۱٦۸.

طرفهٔ بغداد و طرار بصره، مجلهٔ وحید، ج ۲ ش ۱: ۱۰-۱۹.

انگشتری‌ــ انگشترین‌ــ انگشتر، مجلهٔ یغما، ۱۳: ٥۲-٥٥.

جام جهان‌نما، مجلهٔ دانش، ۱ ش ٦: ۳۰۰-۳۰۷.

آئینهٔ اسکندر، مجلهٔ دانشکده ادبیات، ج ۱ ش ۱: ۲٥-٤۷.

ورج، مجلهٔ یغما، ۳: ۲۸-۳۰.

سروک، مجلهٔ یغما، ۱: ۱٥-۱۷.

زلف و زلفین، نامهٔ تمدن، ۲: ۹-۱۲.

دراز دست، دراز انگل، ریوند دست، ایندو ــ ایرانیکا، ج ٤ ش ۲-۳: ۲٥-۲۸.

چند فایدهٔ لغوی (خیارچنبر، خارپشت، شبوط)، مجلهٔ مهر، ۹: ۳۳-۳۹.

برپروشان...، مجلهٔ یغما، ٤: ٤۹۳-٤۹٥.

نبوکد نصر ــ بخت‌نصر ــ بخت‌نرسه، مجلهٔ مردم‌شناسی، ۱: ۷٤-۸۷

معنای استرآباد، دروازه، مجلهٔ یغما، ۱۱: ۵۶۹-۵۷۱.
چگونه باید نوشت (حرف به)، مجلهٔ سخن، ۱۰: ۲۳۳-۲۳۵.
عوامل فساد لغت، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۴۰-۴۳.
بعضی فواید لغوی کتاب الجماهیر بیرونی و Al - Biruni crommemoration, Volume 362 A. H - 1362. ,Iran society' calcutta 1951 ,pp. 237 - 249
شمارهٔ هفت و هفت پیکر نظامی، مجلهٔ پشوتن، ج ۱ ش ۳: ۱۳-۱۶؛ ش ۴: ۹-۱۲؛ ش ۵: ۱۰-۱۳؛ ش ۶: ۹-۱۲؛ ش ۷: ۹-۱۲ ش ۸: ۹-۱۲؛ ش ۹: ۹-۱۲؛ ش ۱۱: ۵-۸؛ ش ۱۲: ۵-۱۰.
ابتذال عناوین علمی، مجلهٔ یغما، ج ۱ ش ۱۰: ۴۲۱-۴۲۳.
زبان از نظر روانشناسی، مجلهٔ سخن ج ۱ ش ۹ و ۱۰: ۴۸۱-۴۸۴، ش ۱۱ و ۱۲: ۵۷۰-۵۷۳.
ترجمه در مصر، مجلهٔ یغما، ج ۲ ش ۱: ۸-۱۰.

مباحث و مسائل ادبی

شعر فارسی امروز چه راهی باید در پیش بگیرد، مجلهٔ سخن ش ۱۲، ۱۳۳۲: ۹۷۵-۹۷۶.
دژ هوش ربا (قلعهٔ ذات الصور)، یادنامهٔ مولوی، از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۳۷ ش؛ ص ۱۰۴ — ۱۷۲ || مجلهٔ مردم‌شناسی، دورهٔ دوم: ۲۲۱-۲۳۹.
زبان فارسی چه راهی را باید برای اندیشه‌ها و مفاهیم تازه برگزیند، مجلهٔ راهنمای کتاب ۴، ۱۰۲-۱۰۳.
داستان‌نویسی امروز ایران، مجلهٔ سپید و سیاه، ۱۳۴۰ ش ۳۷.
گل وبلبل، سالنامهٔ ایران جاویدان، ۲: ۸۶-۹۵.
عبارتی از قابوسنامه، مجلهٔ یغما، ۱: ۱۸۰-۱۸۵.
عبارتی از سفرنامهٔ ناصرخسرو، مجلهٔ سخن، ۱: ۳۳۹-۳۴۴.
یک رسم باستانی (جرعه برخاک فشاندن)، مجلهٔ یادگار، ج ۱ ش ۸: ۵۱-۵۹.
قصیده رودکی و استقبال گویندگان، مجلهٔ آموزش و پرورش، ۱۴: ۵۷۷-

۵۹۰ || مجلهٔ آریانا، ج ۵ ش ۳: ۲۱-۳۱ || یک قصیدهٔ رودکی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ج ۶ ش ۳-۴: ۷۱-۹۲.

دفاع از دو گویندهٔ بزرگ (مسعود سعد سلمان و کمال‌الدین اسماعیل)، مجلهٔ جلوه، ۲: ۳۵-۳۹.

بحث دربارهٔ یک قصیده و گویندهٔ آن (سلام‌علی دار ام‌الکواعب)، مجلهٔ مهر، ۷: ۳۹-۴۰۲.

رودکی یا رودگی، مجلهٔ یغما، ۱۲: ۵۳-۵۵.

برهانی و قصیدهٔ او، نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱ ش ۱: ۷-۱۸.

پاسخ «شبه انتقاد» (برانتقاد حسین پژمان بختیاری)، مجلهٔ یغما، ۱۷: ۴۸۰-۴۸۴.

اظهار نظر راجع به تصحیح شعر حافظ، نامهٔ فرهنگ، سال اول، ش ۵: ۲۳۸.

گفتگو پیرامون ادبیات فارسی، امید ایران، ش ۵۵۸ (فروردین ۱۳۳۴): ۸ و ۹ و ۴۷.

تاریخ ادبیات و زبان

خدمات نصیرالدین طوسی به‌زبان و ادب پارسی، یادنامهٔ خواجه‌نصیرطوسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ش، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۳۲.

اقبال و ایران باستان، کتاب رومی عصر، ۱۳۱-۱۴۰.

نصیرالدین طوسی و زبان و ادب پارسی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ج ۳ ش ۴: ۳۰-۴۲.

زیارتگه رندان، اطلاعات ماهانه، ج ۲ ش ۳: ۹-۲۲.

پارسی باستان، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۳۸-۳۹.

اوستا، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۲۶-۳۷.

پارسی یادری، مجلهٔ ایران آباد، ج ۱ ش ۷: ۱۲-۱۱.

تاریخ و فرهنگ

جشن نوروز، مجلهٔ جهان نو، ۱: ۳-۹؛ ۱۷: ۶-۱۰.

دوازده ماه هخامنشی، مجلهٔ آموزش وپرورش، ج ۲۴ ش ۱-۴-۸؛ ش ۲:

۵۶-۵۷.

روزشماری در ایران باستان، (به‌ضمیمه رسالهٔ نوروز ملامحسن فیض کاشانی) مجموعهٔ انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۲۵ ش، ۱: ۱-۵۸.

سوگندنامهٔ عیلامی، مجلهٔ سخن، ۳: ۲۷۶-۲۷۸.

شاهان کیانی و هخامنشی در آثارالباقیه، مجلهٔ آموزش وپرورش، ج ۱۵ ش ۸-۱۰: ۲۳-۵۲.

لوحهٔ ارشام هخامنشی، مجلهٔ آموزش و پرورش، ج ۲۳ ش ۲: ۱۸-۲۱ سالنامه ایران جاویدان، ۳: ۶۱-۵۴.

کتابشناسی

بهترین کتابهای انگلیسی شایستهٔ ترجمه به‌زبان پارسی، مجلهٔ روزگارنو ج ۴ ش ۳: ۱۷-۲۰.

آثار جلال‌الدین محمد مولوی، ترجمهٔ ضیاءالدین دهشیری، مجلهٔ کاوش، ج ۱ ش ۱۲: ۱۲-۲۰.

گلستان سعدی، جهان، ۵: ۶۳-۶۴.

تفسیر فارسی خواجه عبدالله انصاری، مجلهٔ دانش، ۱: ۶۶-۶۸.

نسخهٔ خطی تفسیر سورهٔ یوسف مجموعهٔ متعلق به کتابخانهٔ ملی رشت، مجلهٔ یغما، ش ۱ :۹ ۳۱۹-۳۱۳.

اخبارالبلدان ابن‌الفقیه (نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس)، مجلهٔ یغما، ۱: ۳۴۱-۳۴۳.

فرهنگهای فارسی، مجلهٔ مهر، ۱۲: ۴۶۱-۴۶۷، هنر و مردم، دورهٔ جدید، ش ۵۲: ۲-۵.

فرهنگ نظام، مقدمهٔ لغت‌نامه ص ۲۲۴-۲۲۶.

لغت‌نامهٔ دهخدا، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۳۹۷-۴۰۳.

انجمن آرای ناصری، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۲۱۹-۲۲۰.

برهان قاطع، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۱۹۹-۲۱۷.

ارداویراف‌نامه، یادنامهٔ پورداود، تهران، ۱۳۲۵ ش، ص ۲۱۰-۲۱۳.

فلسفه و مذاهب

یگانگی و دوگانگی در مزدیسنا، مجلهٔ سخن، ۱۰: ۱۷-۲۱، ۸۰-۹۱.

اندرز یا حکمت عملی در ادبیات پهلوی، مجلهٔ پیام نو، ج ۲ ش ۱۲: ۵۶-۶۳.

آیین آریائیان پس از ظهور زردشت، مجلهٔ اندیشه ما، ج ۲ ش ۳: ۴-۷؛ ش ۴: ۱۳-۱۶؛ ش ۵: ۹-۱۱.

حکمت اشراق و فرهنگ ایران، مجلهٔ آموزش و پرورش، ج ۲۴ ش ۲: ۱-۸؛ ۳: ۹-۱۶؛ ۴: ۱۷-۲۴؛ ۵: ۲۵-۳۲؛ ۶: ۳۳-۴۰؛ ۷: ۹-۱۶؛ ۸: ۹-۱۸.

حکمت نوریه، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ج ۹ ش ۳: ۳۹-۴۴.

هورخش سهروردی، مجلهٔ یغما، ۱: ۸۴-۸۹.

خاقانی و آئین مسیح (مسیحیت و نفوذ آن در ایران)، دانشنامه، نشریهٔ مؤسسه مطبوعاتی پایدار، تهران ۱۳۲۶ ش؛ ۲: ۲۵-۴۱ || نور جهان، نشریهٔ کلیسای انجیلی، تهران، ۱۳۳۰ ش؛ ج ۳ ش ۱۱: ۱۷-۲۱، ۲۲-۲۴

هورقلیا، مجلهٔ دانشکده ادبیات، ج ۱ ش ۳:، ۷۸-۱۰۵

آذرکیوان و پیروان او، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، ج ۴ ش ۳: ۲۵-۴۲

خدا چگونه پدر گردید، مجلهٔ سخن ۱: ۲۳۷-۲۴۵ || مجله کاوه، ۱۳۵۰ ش، ش ۳۶: ۲۰۷-۲۱۲

حکمای سبعه، مجلهٔ فروغ علم، ۱: ۱۱-۱۶

تأثیر افکار ایرانی در طریقهٔ گنوسی، مجلهٔ یغما، ۱۰: ۳۴۷-۳۵۴

دوزخ چگونه جایی است؟ مجله سخن، ج ۲ ش ۵: ۳۴۳-۳۴۸؛ ش ۶: ۴۲۵-۴۲۸.

رجال

بلیناس حکیم، مجلهٔ دانش، ۱: ۴۴۹-۴۵۵، ۵۳۲-۵۴۰.

کوشیار گیلانی، نامهٔ فرهنگ، ۱: ۲۰۱-۲۰۴.

اورفه‌اوس خنیاگر، مجلهٔ اطلاعات ماهانه، سال دوم، ۲: ۲۰-۲۲.

امیرخسرو دهلوی، مجلهٔ مهر، ۸: ۲۵-۳۲؛ ۸۹-۹۶؛ ۱۷۰-۱۷۵ || نشریهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، سال ۱۳۳۱، ش ۱: ۳۱-۵۱.

زردشت بهرام پژدو، مجلهٔ مهر ۷: ۱٦٤-۱٦۸؛ ۲٤۳-۲٥۰؛ ۳۳۲-۳۳۷.

حافظ و غنی؛ مجلهٔ جهان نو، ۷:٤۷.

علامهٔ معاصر آقای قزوینی، سالنامه پارس، ج ۲، تهران، ۱۳۲۳ ش.، ص ٤۲-٥٦، ۱٥٦-۱٦۸.

قزوینی، ج ۱، ش ۳: ۱۲٦-۱۲۸.

دهخدا (شرح زندگانی)، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۳۷۹-۳۹٤ || مقدمهٔ اشعار دهخدا.

چراغی که خاموش شد (علی‌اکبر دهخدا)، مجلهٔ یغما، ۹: ۲۹٤-۳۰۱.

یادبود لوئی ماسینیون، مجلهٔ دانشکده ادبیات، ۱۰:۲٥۷-۲۸٦.

حافظ شیرین سخن، سالنامهٔ دانشکده ادبیات (دانشسرایعالی) ۱۳۲۷ ش ص ٦۰-٦٥.

هزارهٔ ابن‌سینا، سالنامه پارس، ۱۳۲۸ ش ص ۱٥۷-۱٦۳.

بحری در کوزه‌ای (دربارهٔ مولوی)، اطلاعات هفتگی۱۳۳٦ ش. ۸٤۰: ۱۳ و ۳۰

دکتر محمد معین (شرح حال)، مجلهٔ وحید، ۱۳٤۸ ش ۱۲: ۳۳-۳۸ و ۱۳٤۸ ش ۳: ۳۲۷-۳۳٤.

ترجمه

قطعه‌ای از بغستان، کنجکاویهای علمی و ادبی (مجموعه مقالات)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹ ش؛ ص ٤۰-٤٥.

کتیبه های پهلوی، ازو. ب — هنینگ، ترجمهٔ محمد معین، ضمیمه ش٦ ج ۳ مجلهٔ یغما.

زبان فارسی، از ه. و. بیلی، ترجمهٔ محمد معین، میراث ایران، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳٦ ش؛ ص ۲۹۱-۳۲۳.

خسرو قبادان و ریدک وی، مجلهٔ آموزش و پرورش، ۱٤: ٦۸-۷٤؛ ۱٤٥-۱٤۸؛ ۲٥٥-۲٥۹؛ ٤۲٦-٤۲۹؛ ٥۲۱-٥۲۳.

کشف مبدأ داستان آفرینش، از آندره‌پارو، مجلهٔ سخن، ۳: ٥۷۷-٥۸۱[۲].

۲. فهرست کتب و مقالات از «یادنامه دکتر معین» ص ۱۴ - ۲۱ نقل شد. ناگفته نماند که نگارنده فهرست ۱۶ مقاله را که از قلم افتاده بود، اضافه نمود.

برای پی‌بردن به‌کوششهایی که استاد معین در راه نشر لغت‌نامه، برهان‌قاطع و فرهنگ فارسی کشید خالی از فایده نیست که در اینجا به‌بحث درپیرامون «فرهنگ نویسی و تاریخچهٔ آن در زبان فارسی» بپردازیم.

فرهنگ‌نویسی و تاریخچهٔ آن در زبان فارسی

هر قوم و ملتی برای بیان مقاصد خود از یک سلسله الفاظ و کلمات استفاده می‌کند که جمع و تدوین آن برعهده فرهنگ نویسان است. در فرهنگهای لغت کلمات متداول و غیرمتداول هر زبانی ضبط گردیده و معنا می‌شود. ضبط لغت از چند جهت سودمند است. اول از این جهت که تعلیم و تعلم لغات رایج را آسان می‌سازد و در ثانی به‌فهم لغات و اصطلاحات گذشتگان نیز کمک می‌کند. و درواقع تفاهم با اندیشه و افکار معاصران و گذشتگان جز به‌مدد لغت میسور نیست. گاه لغتی در گذشته معنایی داشته و امروزه معنایی دیگر را دارد و چه بسا در آینده نیز معنای آن توسعهٔ بیشتری پیدا کرده و برای مفاهیم جدیدتری بکار رود. کوشش فرهنگ‌نویس در ضبط لغات به‌این منظور است که معانی و استعمالات مختلف یک لفظ را مشخص کرده و تحولات و تطورات آن را ثبت و ضبط نماید. با این بیان لغت‌نامه عبارتست از «ثبت وضبط مجموعه‌ای ازلغات یک زبان وشرح وتوضیح آنها برحسب ترتیب الفبایی و یا ترتیبهای دیگر».

لغت‌نامه اقسام گوناگونی دارد. لغت‌نامه‌ای ممکن است فقط معانی کلمات را بنویسد، درحالی که لغت‌نامه‌ای دیگر علاوه برمعانی لغات به‌تلفظ کلمات و شرح اصطلاحات و بیان مترادفات نیز بپردازد. لغت‌نامه‌هایی هم فقط مربوط به‌یک‌رشتهٔ خاصی از علوم می‌شوند مثلاً لغت‌نامه‌ای فقط اصطلاحات پزشکی را شرح کرده و لغت‌نامه‌ای دیگر واژه‌های حقوقی را معنا نموده است وازهمین‌قبیل است لغت نامه‌های مربوط به‌اماکن و امثال و اعلام و... حالا که تا حدودی با فرهنگ‌نویسی آشنایی

پیدا کردیم به تاریخچهٔ فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی می‌پردازیم.

بنابه تحقیقات دانشمندان قدیمترین فرهنگ دربارهٔ زبانهای ایرانی دو فرهنگ به زبان پهلوی — زبان دورهٔ ساسانی — تألیف یافته است.

«الف— **فرهنگ اوئیم** (Oim) کتابی است که با اولین کلمهٔ مندرج در آن (اوئیم) باز خوانده می‌شود. این کتاب فرهنگ اوستا و پهلوی است و دارای ۱۰۰۰ لغت اوستایی و ۲۲۵۰ لغت پهلوی می‌باشد و قریب ۸۸۰ لغت اوستایی از آن به پهلوی معنی شده است.

ب— **فرهنگ پهلویک** (فرهنگ پهلوی) که آن را هم گاه با اولین کلماتش «مناختای» بازخوانند. در این فرهنگ برای هریک از لغات سامی (آرامی) که هزوارش نامیده می‌شود، معادلی پهلوی آورده شده، مانند: منا = ختای (خدا)، میا = آب، تورا = گاو و غیره»[1].

پس از اینکه دولت ساسانی رویه زوال گام نهاد دولت ایران مدت دو قرن در زیر سلطه عمال خلفای ضداسلام بنی‌امیه و بنی‌عباس بسر برد.

در این مدت زبان پهلوی که از یکطرف زبان رسمی و از طرف دیگر زبان علم و ادب بود از اهمیت و رونق افتاد و مانند دیگر زبانهای موجود عصرساسانی مانند آذری و خوارزمی و سغدی و طبری متروک گردید.

زبان عربی چون از طرفی زبان رسمی قوم عرب بود و از طرف دیگر زبان قرآن، و برای شرح و بسط علوم اززبان پهلوی جامعتر وکاملتر بود ایرانیان آن را با آغوش باز پذیرفتند. در نتیجه صاحبان ذوق و استعداد به‌آموختن این زبان اهتمام کردند و عده بسیاری مانند سیبویه فارسی و عبدالله‌بن مقفع به‌این زبان کتابها نوشته و ترجمه کردند و عده‌ای نیز مانند ابونواس و بشاربن برد به‌زبان عربی شعرها سرودند.

ناگفته نماند که تنها زبان و ادبیات عرب نبود که در ادبیات فارسی نفوذ کرد بلکه زبان فارسی نیز در عربی تأثیر گذارد ولی این تأثیر چندان نبود که بتواند استقلال خود را حفظ کند.

مقارن قرن سوم هجری که خلافت عباسیان رو به‌زوال بود نهضتهای انجام

۱. دربارهٔ فرهنگ فارسی، صفحه ۲۹.

شده برضد خلفای اموی رشد سریع نمود تا جایی که با ظهور طاهریان، ایرانیان تا اندازه‌ای استقلال پیدا کردند. سرانجام استقلال ایرانیان به‌دست صفاریان و سامانیان و غزنویان و آل بویه به‌کمال رسید و دست خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بکلی از ایران کوتاه گشت.

ظهور این سلسله‌ها که تا اندازه‌ای از تسلط خلفای بغداد آزاد بودند موجباتی را فراهم آورد که اندک اندک زبان دری در دستگاه دولتهای صفاری و سامانی تا اندازه‌ای جای زبان عربی را بگیرد.

زبان دری که زبان دربار ایران در دورهٔ اشکانی و ساسانی بوده و چندان تفاوتی با زبان پهلوی نداشته در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج به‌زبان کنونی تبدیل شد.

از خصوصیات زبان دری نسبت به‌زبان پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی، دوم داخل شدن کلمات بیشمارعربی است، البته غیر از دخول تعداد زیادی از کلمات عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات بواسطه یا بیواسطه زبان عربی، به فارسی داخل شد.

با این مقدماتی که گفته شد ایرانیان مجبور بودند برای آشنایی بیشتر به‌زبان دری فرهنگ‌هایی تدوین کنند.

استاد سعید نفیسی در این‌باره می‌نویسد: «... فرهنگ نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به‌دست ایرانیان است، زبان کنونی ما که در دورهٔ اسلامی همیشه آن را زبان دری نامیده‌اند و احتمال نزدیک به‌یقین می‌رود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، و از دورهٔ ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند، همه به زبان پهلوی سخن می‌رانده‌اند و آنها که در مشرق ری بوده‌اند به‌زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دورهٔ اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی به‌زبان دری پیدا شده و در دورهٔ صفاریان و بمراتب بیشتر از آن در دورهٔ سامانیان این زبان ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتابهایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدینسان بیاموزد، و این مقدمه

فرهنگ‌نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.»[۲]

نخستین فرهنگ فارسی پس از اسلام که نام آن به ما رسیده کتابی بوده به‌قلم ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌بن عیسی‌بن داودبن جراح ایرانی (نیمهٔ اول قرن چهارم هجری) (فهرست ابن‌الندیم چاپ مصر ص ۱۸۶)، ولی از این فرهنگ اثری نیست.[۳]

دومین فرهنگ فارسی که نام آن به‌ما رسیده رساله یا فرهنگ «ابوحفص سغدی» است، که تا اوایل قرن یازدهم هجری وجود داشته و مؤلفان فرهنگهای جهانگیری و رشیدی از این کتاب مطالبی نقل کرده‌اند.

«بعضی این رساله را تألیف ابوحفص حکیم‌بن احوص سغدی که نوعی رود ــ به‌نام شهرود ــ را اختراع کرده و در حدود سال ۳۰۰ ه. ق. می‌زیسته می‌دانند و برخی مؤلف را شخص دیگر گمان برده‌اند که در اواسط قرن پنجم هجری می‌زیسته از این فرهنگ اکنون اثری نیست.

سومین فرهنگی که نامش به ما رسیده «تفاسیر فی لغة الفرس» است که به قطران شاعر معروف نسبت داده شده است. این مطلب از لغت فرس اسدی و کشف‌الظنون حاج خلیفه تأیید می‌شود از این فرهنگ هم اثری در دست نیست ولی نسخ خطی به‌نام فرهنگ قطران در کتابخانه‌ها موجود است که تلخیص است از فرهنگ اسدی.»[٤]

اولین فرهنگ فارسی موجود لغت‌نامه یا لغت فرس تألیف اسدی طوسی شاعر معروف (قرن پنجم هجری) است.

«این لغت‌نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه درآنها دست برده‌اند ودر هر زمانی برای تکمیل آن چیزی برآن افزوده‌اند، چنانکه بجرأت نمی‌توان گفت آنچه از اسدی است کدامست. با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس ومبنای همه لغت‌نویسان است که پس از اسدی آمده‌اند.»[۵]

۲. مقدمه لغت‌نامه (شماره ۰ ۴) صفحهٔ ۱۷۸.
۳. دربارهٔ فرهنگ فارسی، صفحه ۲۹.
۴. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۳.
۵. مقدمه لغت‌نامه (شماره ۰ ۴) صفحه ۱۸۶.

«در این فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن از شاعران آن زمان آمده و از اشعار آنها بروجه مثال آورده شده و به‌این وسیله بسیاری از اشعار که اصل بعض آنها مانند کلیله رودکی از بین رفته محفوظ مانده است.»[6]

دومین فرهنگ فارسی موجود صحاح الفرس تألیف محمدبن هندوشاه نخجوانی نویسنده قرن هشتم است (تألیف ۷۲۸ ه. ق.) و شامل ۲۰ باب دارای حدود ۲،۳۰۰ و ۴۳۰ لغت است.

«این کتاب یکی از مراجع مهم فرهنگ نویسان معروف بوده و تحقیقات لغوی در زمینهٔ لغات مشترک اغلب یا به‌نسخ لغت فرس منتهی می‌شود و یا به نسخ این کتاب صحاح الفرس بواسطه یا بیواسطه.»

سومین فرهنگ موجود به‌زبان فارسی معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی است که بوسیله شمس فخری اصفهانی (قرن هشتم) در چهار فن عروض، قوافی، بدایع الصنایع و لغت فرس تألیف شده است.

در اوایل قرن یازدهم محمد قاسم‌بن حاج‌محمد کاشانی متخلص به‌سروری فرهنگ «مجمع‌الفرس» را به‌سال ۱۰۰۸ ه. ق. به‌امر شاه‌عباس اول تألیف کرد. این فرهنگ که در حدود شش هزار لغت دارد هنگامی که به هند رسید مؤلف جهانگیری از آن استفاده کرد و سپس فرهنگ جهانگیری به‌ایران وارد شد وسروری در تجدید نظر فرهنگ خود آن را مورد استفاده قرار داد.[7]

در قرن سیزدهم برهان جامع توسط محمدکریم تبریزی به‌نام فتحعلی‌شاه و پسر او تألیف و در ۱۲۶۰ ه. ق. در تبریز چاپ شد و آن خلاصه برهان قاطع است و در حاشیه بعض شواهد لغات افزوده شد.[8]

در همین قرن فرهنگ انجمن آراء به‌قلم رضاقلیخان هدایت الله‌باشی مؤلف مجمع‌الفصحاء و ریاض‌العارفین تألیف شد و به‌سال ۱۲۸۸ قمری در تهران به‌طبع رسید.

در قرن چهاردهم فرهنگ ناظم‌الاطباء یا «فرنودسار» به‌قلم دکتر میرزاعلی اکبرخان نفیسی ناظم‌الاطباء — پدر استاد سعید نفیسی — در پنج جلد تألیف شد.

۶. تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر رضازاده شفق صفحه ۱۴۱.
۷. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۴.
۸. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۵.

«خاصیت عمدهٔ این کتاب آن است که شامل همهٔ لغات زبان تازی و همهٔ لغاتی است که در فارسی بکار می‌رود اعم از تازی و ترکی و زبانهای اروپایی و زبانهای دیگر و در ضمن در بسیاری از کلمات آن خلاصه‌ای از علوم بترتیب دایرةالمعارف آورده شده و بسیاری از اسامی تاریخ و جغرافیای ایران و اسلام و کشورهای دیگر را دربردارد.»[۹]

در همین قرن فرهنگ بهار که تلخیصی است از انجمن آرای ناصری به‌اهتمام محمدعلی تبریزی خیابانی تألیف شد و به‌سال ۱۳۰۸ هـ. ش در دو مجلد در تبریز بطبع رسید.

فرهنگ‌نویسی در هند

علاوه بر فرهنگهایی که در ایران تألیف شده است از قرن هشتم به‌بعد چون گروهی از پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند حکومت داشتند، مردم هندوستان احتیاج به‌فراگرفتن زبان فارسی را — که زبان دربارها بود — در خود احساس کردند در نتیجه به‌تألیف فرهنگهای فارسی مبادرت ورزیدند.

قدیمترین فرهنگ فارسی که در هندوستان تألیف شده است **فرهنگ فخرقواس** به‌قلم مبارک شاه‌غزنوی مشهور به فخر قواس است.

پرفسور م.س انور دربارهٔ فرهنگهای فارسی مؤلف در هند می‌نویسد: «فرهنگ فارسی را که در هندوستان فراهم آمده است می‌توان در دو دورهٔ مجزا و مستقل از یکدیگر قرار داد. دریک دوره ازسال ۱۴۱۹ تا ۱۶۵۲ میلادی و دورهٔ دیگر از ۱۶۵۳ تا ۱۷۸۲. در دورهٔ نخست کوشش زیادی شد که مواد کار را از تمامی منابع موجود تهیه وجمع‌آوری کنند و کتابهایی چون اداة‌الفضلا، شرفنامهٔ ابراهیمی و مدارالافاضل، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع بدین دوره تعلق دارد. در دورهٔ دوم مواد فراهم آمده در دوره پیش مورد بررسی دقیق و انتقادی قرار گرفت و با فرهنگ رشیدی آغاز شد و با مصطلحات‌الشعراء به‌پایان رسید. سراج‌اللغه که گشایندهٔ فصل جدیدی درکار تألیف فرهنگ بود و نیز بهار عجم در این دوره گرد آمد.

از نقطه‌نظر زمان، فرهنگهای فارسی مؤلف در هند را می‌توان به‌نحو زیر

۹. مقدمه لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۲۲۴.

پشت هم آورد:

اداتالفضلا به‌سال ۱۴۱۹ میلادی — شرف‌نامهٔ ابراهیمی ۱۴۴۰- مؤیدالفضلا ۱۵۱۹ —مدارالفضلا ۱۵۹۳ — فرهنگ جهانگیری ۸-۱۶ — برهان قاطع ۱۶۵۲ فرهنگ رشیدی ۱۶۵۳ — سراج‌اللغه ۱۷۳۷ — بهار عجم بین سالهای ۱۷۳۹-۱۷۶۸ و مصطلحات‌الشعراء درسال ۱۷۸۲ میلادی.

از آنجا که گرد آوردن مواد از منابع موجود تنها مسأله مورد توجه فرهنگ‌نویسان دورهٔ اول بشمار می‌رفت (۱۴۱۹-۱۶۵۲) در مؤلفات این دوره افزایش تدریجی واژه‌ها مشاهده می‌شود تا آن که فرهنگ جهانگیری به‌حد کمال می‌رسد. فرهنگ جهانگیری با همه تساهلی که در واژه‌ها و تعبیرهای آن شده بود باز به عنوان بهترین کار و به‌منزله فرهنگی عالی شناخته آمد.

فرهنگ جهانگیری از لحاظ واژه‌های ادبیات کلاسیک و پیش‌از دورهٔ کلاسیک ایران فرهنگی غنی و در نوع خود عالی بشمار می‌آید بخصوص بدین دلیل که‌شرح و بسطی که برای هر واژه می‌دهد بسیار زیاد است. قسمتی از این فرهنگ مورد استفادهٔ زیاد مؤلف ایرانی فرهنگ نیمه‌هندی مجمع‌الفرس سروری واقع شده است.

عبدالرضا وخان‌آرزو نیز تمامی آن را به‌دقت بررسی کرده‌اند. عیب اصلی این فرهنگ در مثالهایی است که در توضیح واژه‌ها از آثار منظوم آورده است و براثر شتاب‌زدگی معنی را مبهم ساخته.

برهان قاطع را که برهان فراهم آورد، می‌توان از نظر روشن بودن معانی و جامعیت در پایهٔ فرهنگ جهانگیری دانست. اما این فرهنگ از لحاظ نقل آثار گذشتگان فرهنگ ناقصی است. به‌همین دلیل می‌شود آن را نسخهٔ بدل فرهنگ جهانگیری دانست که توضیحات آن را فاقد است.

این نکته را در اینجا توجه می‌دهم که برهان قاطع موجب به‌راه افتادن مباحث انتقادی دامنه‌داری در هندوستان گردید.

نخست خان‌آرزو درسراج اللغه، جنبه‌های ضعیف این فرهنگ‌را برملاساخت. سپس بعد از ۱۲۶ سال برای بار دوم مورد حمله شاعر بزرگ فارسی و اردو یعنی میرزا غالب واقع شد. وی نظر خود را درکتاب کوچکی به‌نام قاطع برهان نشر داد.

فرهنگ رشیدی را عبدالرشید فراهم آورده بود بدین منظورکه نادرستیهای

فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری را اصلاح کند، فرهنگهایی که خود اعتراف داشت که بهترین فرهنگهای موجود آن زمان بشمار می‌رفته‌اند. فرهنگ رشیدی این امتیاز را دارد که نخستین تألیف انتقادی در این باب است، سراج‌اللغه باآنکه گشایندهٔ فصل جدیدی در کار فرهنگ‌نویسی بود، امروز کمتر مشهور است.

خان‌آرزو [مؤلف این فرهنگ] کسی‌بود که برای نخستین‌بار توجه زبان‌شناسان را به‌وجود رابطهٔ نزدیک میان فارسی و سانسکریت معطوف داشت. این کار خان‌آرزو براساس تحقیق در اصل کلمات نهاده شده است و محتوی تمام لغات موجود در برهان قاطع می‌باشد به‌اضافه ملاحظات انتقادی و مطول در باره هریک ازآن واژه‌ها.

چراغ هدایت یا قسمت دوم کتاب سراج‌اللغه اثر کوچکتری است حاوی تقریباً پنجاه هزار بیت از اشعار فارسی. این کتاب محتوی واژه‌ها و تعبیراتی است که شاعران ایرانی بعد از جامی بکار برده‌اند و در فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری و برهان قاطع وجود ندارد. خان‌آرزو مدعی است واژه‌هایی را که در این کتاب آورده با دقت سنجیده است و نمونه‌هایی از شاعران معتبر زبان فارسی در شرح آنها ارائه داده. این تألیف چنانکه گرد آورنده آن می‌گوید، برای هندیان پارسی‌گو فراهم آمده است.

مرآت‌الاصطلاح که اثر کوچک اما بسیار پرارزشی است، توسط رای‌رایان آنندرام فحلص فراهم آمد. مرآت الاصطلاح محتوی واژه‌ها و تعبیرهایی است که شاعران فارسی پیش و معاصر با مؤلف بکار برده‌اند و مانند سراج‌اللغه و چراغ هدایت برپایهٔ تحقیقات اصولی زبان‌شناسی استوار است.

بهار عجم یکی از بزرگترین فرهنگهایی است که یک‌تن واحد، ترتیب داده است. تک چندبهار بین سالهای ۱۷۳۹ و ۱۷۶۸ میلادی هفت‌بار این کتاب را چاپ کرد و هربار مقدار زیادی بر آن افزود و تکمیلش کرد.

باید دانست که تصور او از فرهنگ‌نویسی تصوری علمی بود و در تحقیقات شخصی خود بیش از هر چیز دیگر اطمینان می‌بست. مثلاً صرفنظر از احترام و ستایش فوق‌العاده‌ای که از خان‌آرزو می‌کند هرجا فرصتی دست داده است، او را به‌انتقاد می‌بندد. هدف اصلی بهار عجم این است که نحوهٔ استعمال لغت را در دوره‌های جدید نیز بنمایاند و به‌همین دلیل تمامی مثالها از میان کارهای شاعران

جدید انتخاب شده است.

ارزش کار تحقیق اصولی بهار که چهل سال بدان مشغول بود چندان زیاد نیست، زیرا بهار عجم، یعنی کار تمامی عمر او کتابی بود که با استعانت از آثار دیگران و فرهنگهای متعدد قبلی فراهم آمده بود. بهار عجم به عکس سراج اللغه — که گمنام مانده است — درگوشه وکنار دنیا شهرت یافته، دانشمندان شرق و غرب آن را ستوده‌اند و بهترین فرهنگ دانسته‌اند که در هندوستان تألیف شده است.

کتاب **مصطلحات الشعرا** به قلم سیالکوتی مال وارسته منتقد و شاعر است که مطلع السعدین و صفات کائنات او شهرت دارد.

این فرهنگ در سال ۱۷۸۲ میلادی یعنی بعد از پانزده سال کار به‌انجام رسید و همان طور که اشاره رفت بخشی از این کتاب را بهار در بهار عجم بکار برده است. کار وارسته از نظر انتقادی متضمن تازگیهایی است او نیز مانند بهار به فرهنگ‌خان آرزو توجه دقیق داشت اما گاهی نیز کار وارسته با وی تفاوتهایی یافته است، و اگرچه مصطلحات‌الشعرا براثر نقل نکردن تفسیرها و توضیحات کتاب کوچکی شمرده می‌شود باز هم بی‌هیچ تردیدی بایستی آن را فرهنگ اصیلی دانست که حاصل تحقیق و مطالعه‌ای مستقل می‌باشد. فرهنگهایی که بعد از مصطلحات الشعراء فراهم آمده‌اند، از آنجهت که هیچ کدام اصالتی ندارند، نیازی به‌بحث در اطرافشان نیست.[۱۰]

تا اینجا نمونه‌ای از فرهنگهای فارسی به‌فارسی را ذکر کردیم — البته باید اذعان نمود که فرهنگهای فارسی خیلی بیش از اینهاست که در اینجا برشمردیم — حال می‌بایست برای نتیجه‌گیری از مطالب فوق به‌بحث در پیرامون کیفیت وارزش فرهنگهای فارسی پرداخت.

از زمانی که فرهنگ نویسی در ایران رایج شده تا عصر حاضر بیش از ۲۰۰ مجلد کتاب در لغت فارسی چه در ایران و چه در خارج از ایران مانند بلاد هند و عثمانی تألیف شده است که‌اگرچه از لحاظ کمیت قابل ملاحظه‌اند ولی متأسفانه از لحاظ کیفیت دارای ارزش و فایده چندان مهمی نیستند، زیرا فرهنگ نویسان ما اصول و مبانی و روش تدوین فرهنگ نویسی را نمی‌دانستند و همین امر موجب

۱۰. مجله سخن دوره دهم سال ۱۳۳۸ شماره ۵.

شده است تا اکثر فرهنگهای تدوین شده فاقد ارزش و اصالت علمی باشند از این رو دارای نقائص و اشتباهات فراوانی هستند که به‌برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ــ اکثر لغت‌نامه‌ها تلخیص و تهذیب لغت‌نامه‌های دیگر است. به‌بیان دیگر بسیاری از آنها رونویسی فرهنگهای گذشته است، بدون آنکه اشتباهات آن فرهنگهای گذشته اصلاح شود.

۲ــ این لغت‌نامه شامل تمام لغات نیست و گاه مخصوص لغاتی است که شاعران در شعرهای خود بکار برده‌اند.

۳ــ اکثر فرهنگها شامل تمام معانی یک لغت نیست.

۴ــ اکثر لغت‌نویسان در تعریف لغات بی‌دقتی فراوان کرده‌اند «فی‌المثل در لفظ کروخ برهان می‌نویسد «به‌ضم اول و ثانی وسکون ثالث وخای نقطه دار نام قریه‌ایست از قرای عالم» دربارهٔ کلمهٔ «اسماعیلی» غیاث‌اللغات به‌نقل از لطائف اللغات می‌نویسد: «اسماعیلی به‌معنی قربانی و نام طایفهٔ گمراه که آلت اسب را پرستش می کنند.» این تعریف است که از اسماعیلی کرده‌اند.»[۱۱]

دکتر معین خود دربارهٔ معایب و نقائص فرهنگها چنین می‌نویسد:

«۱ــ بیشتر توجه مؤلفان به‌لغات مشکل دور از ذهن مخصوصاً لغاتی که در شعر بکار می‌رود معطوف بوده و در نتیجه بسیاری از لغات معمول و متداول عصر خود و عصرهای پیشین را یاد نکرده‌اند.

۲ــ کمتر به‌تعریف لغات پرداخته‌اند و در عوض آنها را با یک یا چند مترادف شناسانده‌اند و چون به‌آن مترادف یا مترادفات مراجعه کنید می‌بینید که آنهم به‌لغت اولی ارجاع شده و بدین ترتیب دور پدید می‌آید. مخصوصاً درتعریف لغات مربوط به‌گیاهان، جانوران کاملاً مسامحه شده و بسیاری از لغات را که مؤلف می‌شناخته بجای تعریف و تحدید فقط به جمله «معروف است» اکتفا گردیده.

۳ــ بسیاری از لغات را مصحف و محرف ثبت کرده‌اند و این امر غالباً به سبب خط عربی فارسی پیش آمده که در آن امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست و همین نقطه‌گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده. کاتبان متون نظم‌ونثر و لغت‌نامه‌ها هم به سبب عدم اطلاع هرج ومرجی ایجاد کرده‌اند.

۱۱. مجله یغما سال پانزدهم شماره هفتم آبانماه ۱۳۴۱

و در نتیجه یک لغت به‌صورتهای مختلف (گاه تا ده و پانزده صورت) نقل شده.

۴ــ تلفظ کلمه را به‌دو صورت یاد کرده‌اند:

الف (۱)ــ ذکر حرکات و سکنات که هم مایه اطناب و تفصیلاً و فهم آن برای بسیاری از مراجعان مشکل و هم فاقد دقت از لحاظ تلفظ بعض کلمات است.

ب (۲)ــ ذکر هم‌وزن در بسیاری از موارد که خواننده تلفظ هم وزن را نمی‌داند دچار اشکال می‌شود.

۵ــ وجه اشتقاق و ریشه لغات را نشان نداده‌اند و در مواردی هم که اظهارنظر کرده‌اند فقه‌اللغه عامیانه را بکار برده‌اند.

۶ــ هویت دستوری (گرامری) لغات را نشان نداده‌اند.

۷ــ لغات متشابه که از زبانهای مختلف (مثلاً زبانهای سامی و زبانهای هندواروپایی یا از زبانهای ایران ناشی شده‌اند ولی از ریشه‌های مختلف هستند همه را ذیل یک ماده آورده با هم خلط کرده‌اند.

۸ــ مواد را بترتیب منطقی الفبایی ضبط نکرده‌اند مثلاً عده‌ای حرف آخر را ملاک قرار داده‌اند و گروهی حرف دوم را و آنها هم که حرف اول را مستند دانسته‌اند همه حروف کلمه را مراعات نکرده‌اند.

۹ــ بعضی از فرهنگها تقریباً کلیه لغات عربی را که بسیاری از آنها در فارسی به‌هیچ‌وجه مورد استعمال ندارد. درفرهنگ خود آورده‌اند.»[۱۲]

اشکالات و اشتباهات فوق جمعی را برآن داشت تا برای نشر فرهنگ جامع زبان فارسی بکوشند که از سرآمد آنان می‌توان دهخدا ومعین را نام برد. این دو جاودانه مرد ادب فارسی جان خود را براین کار نهادند و آثار ارزنده‌ای از خویش بجای گذاشتند که حاصل تلاشهای دهخدا «لغت‌نامه» است و حاصل کوششهای معین «برهان قاطع» و «فرهنگ فارسی» می‌باشد.

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن‌خلف‌تبریزی، به‌اهتمام دکترمحمدمعین، با مقدمه‌هایی از: علی‌اکبر دهخدا، ابراهیم‌پورداود، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، پنج مجلد، مجلداول، ۱۳۳۰ ش، ۱۹۸ صفحه مقدمه + ۵۵۰ صفحه متن، جلددوم، ۱۳۳۱ ش، ۱۰ صفحه مقدمه + ۸۳۸ صفحه متن، جلد سوم، ۱۳۳-۲۳۳۳

۱۲. مجلهٔ مهر شمارهٔ ۷ مهرماه ۱۳۴۵ برای مطالعه بیشتر دراین زمینه بنگرید بر مقاله دکتر زرین‌کوب درمجله یغما سال پانزدهم شماره هفتم آبانماه ۱۳۴۱.

٤ صفحه مقدمه + ۰۳۰ صفحه متن، جلد چهارم، ۳۵-۱۳۳٤، ۱۳ صفحه مقدمه + ۵٤۰ صفحه متن و جلد پنجم، ۱۳٤۲، ۲ صفحه مقدمه +۲۸۷ صفحه متن.

همانطورکه گذشت برهان‌قاطع یکی از مهمترین فرهنگهای زبان فارسی است. این فرهنگ بوسیلهٔ محمدحسین‌بن‌خلف‌تبریزی به‌نام «سلطان‌عبدالله‌قطب‌شاه» تألیف شده است. مؤلف برهان کتاب خود را با مراجعه به کتابهای لغت متعددی نوشته است که مهمترین آنها عبارتند از: فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری کاشانی، سرمهٔ سلیمانی، صحاح‌الادویه.

برهان‌قاطع از حیث کمیت و عدد الفاظ نسبت به‌اکثر فرهنگهای ماقبل خود دارای رجحان و برتری است. همین امر باعث شده تا این فرهنگ نفوذ زیادی در بلاد فارسی زبان پیدا کند.

باید در نظر داشت با وجود مزایایی که بر برهان می‌توان شمرد این کتاب خالی از معایب نیست و این معایب نیز چند نوع است: «یا سهویاتی است که درمنابع لغات قدیمه نموده که به‌قول خودش ازپهلوی و دری و لغات زند وپازند گرفته است و چون واقف به‌فقه‌اللغهٔ زبانهای فرس قدیم و پهلوی نبوده او را در این زمینه اغلاطی روی داده و ریشهٔ لغات فارسی را با لغات عربی مخلوط کرده، یا آنکه از «هزوارشها» که در خط پهلوی معمول و از ریشهٔ لغات سامی بوده‌اند معنای صوری آنها را گرفته است، و یا اینکه لغاتی که از منابع یونانی و سریانی و لاتینی در زبان فارسی داخل شده چون اصل آنها را نمی‌دانسته است در ذکر معانی آنها دچار اشتباهات شده، و یا آنکه در ذکر اعلام و اسامی خاص اشخاص و بلدان اغلاط تاریخی و جغرافیایی ارتکاب کرده است، یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته دچار تصحیفات و تحریفات گردیده، و یا آنکه در ضبط حرکات لغات اشتباهاتی کرده است. و نیز از آنجا که در دایرهٔ اساطیر و عقاید خرافی که در نزد اهل آن عصر متداول بوده است محدود ومضیق بوده بسیاری از آن خرافات را مانند حقایق ثابته و مسلمه درضمن ذکر لغات وارد کتاب خود ساخته است، هرچند که ضبط این اساطیر از لحاظ علم برمعتقدات اهل زمان مفید بفایده باشد، از لحاظ علم‌اللغه قیمت و ارزش ندارد؛ و بزرگترین نقیصه‌ای که درکتاب او موجوداست حذف شواهد است که برخلاف سایرفرهنگ‌نویسان متقدم که همه از اشعار و ابیات شعرا استشهاد کرده‌اند وی برای هیچ

لغتی ذکر شاهد و مثال ننموده است.[۱۳]

بنابراین اشتباهات فوق را می‌توان به‌طور زیر خلاصه نمود:

«۱ —اشتباهاتی که در ریشهٔ عربی و فارسی لغات کرده است.

۲ —اشتباهاتی که در ضبط لغات و حرکات آنها مرتکب شده است.

۳ —اغلاطی که از تصحیف کلمات ناشی شده است.

۴ —اغلاط تاریخی و جغرافیایی.

۵ —اساطیری که از مقولهٔ خرافات است و در ذیل لغات بطور حقایق راهنهٔ علمی ذکر کرده که اگر از لحاظ افسانه و «فولکلور» قابل توجه باشد از نظر فقه‌اللغه ارزش و بهایی ندارند.»[۱۴]

با وجود اشتباهاتی که این کتاب دارد بارها در ایران و خارج از ایران بدون هیچ‌گونه تصحیح منتشر شده است.

سرانجام برای تصحیح کتاب، دکترمعین کمر همت بربست و با افزودن حواشی آن را منتشر ساخت.

دکترمعین برای تصحیح کتاب از هفت نسخهٔ خطی و چاپی استفاده نموده است و بطوری که خود می‌گوید: «در مقابله و تصحیح نسخه‌های مذکور تنها به قدمت نسخ اکتفا نشده بلکه علاوه برآن صحت کلمات و عبارات منظور نظر بوده است. خوشبختانه نسخه‌های چاپی و خطی برهان اختلاف بسیار با هم ندارد، مع‌هذا در موارد لزوم آنچه را که اصح می‌نمود در متن و نسخه بدلها را درحاشیه آورده‌ایم. در مورد نسخه بدلها نمره‌های متن و حاشیه بین‌الهلالین (   ) گذاشته شده است.»[۱۵]

دکترمعین تنها به‌تصحیح کتاب اکتفا نکرده بلکه در حاشیه کتاب مطالب بسیاری افزوده است که می‌توان از مزایای تصحیح کتاب شمرد. مطالبی که علاوه برتصحیح کتاب اضافه شده است خود دکترمعین به‌شرح زیر بیان می‌کند:

۱- ذکر وجه اشتقاق و ترکیب لغات

لغات متن برهان در حاشیه از لحاظ فقه‌اللغه و اشتقاق لغت تا آنجا که برای

۱۳. مقدمهٔ لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۲۰۲.

۱۴. مقدمهٔ لغت‌نامه (شماره ۴) صفحهٔ ۲۰۵ - ۲۰۳.

۱۵. برهان قاطع تصحیح دکترمعین مقدمه جلد اول صفحه ۱۲۵.

نگارنده میسر بوده است، درحاشیه مورد بحث قرارگرفته‌اند. ریشه‌های سانسکریت، اوستایی، پارسی، باستان، پهلوی و لهجه‌های ایرانی (اعم از آنها که اکنون در داخل ایران کنونی یا خارج آن تکلم می‌شوند.) و اصل یونانی ولاتینی و دیگر زبانها یاد شده است، و بلافاصله پس‌از ذکر هرمطلب نام مأخذ و مدرک با ذکر صفحه یا شمارهٔ مخصوص لغت داخل گیومه « » نقل شده.

۲- شرح و توضیح لغات و اصطلاحات

غالب مطالب متن برهان مبهم ومغشوش وناقص می‌نماید. ناگزیردرحاشیه توضیحات بسیار با ذکر مآخذ افزوده شده و معانی لازم که در متن نیامده نیز در حاشیه اضافه شده است.

۳- شرح اعلام

برخی اعلام تاریخی و جغرافیایی در متن یاد شده بدون شرح و یا با شرحی غیر مکفی ویا مغلوط، درین‌موارد درحاشیه با رعایت اختصار به‌توضیح آنها پرداخته‌ایم. مانند آذربایگان، آزر، آزرمیدخت، آئینه اسکندری و...

۴- ذکر منشأ لغاتی که به‌نام زندوپازند یاد شده است

بسیاری از لغات‌هزوارش‌و پهلوی و غیره‌به‌نام «زندوپازند» در برهان وارد شده‌است. صورت اصلی لغات مزبور—تا آنجا که‌نگارنده در مآخذ یافته—درکتاب حاضر نقل و تلفظ پهلوی و معنی فارسی آنها یاد شده است، و این امر برای متتبعان زبان پهلوی سودمند خواهد بود.

۵- تمیز لغات دساتیری

لغات دساتیر ساخته و پرداخته پیروان آذرکیوان است و در فرهنگهای فارسی از برهان قاطع تا انجمن آرای ناصری و فرنودسار مرحوم ناظم‌الاطباء وارد شده و در نثر و نظم فارسی قرن اخیر نیز راه یافته، حتی نام خانوادگی کسان بسیار در عصر ما از این لغات مأخوذ است، به‌جهت امتیاز این لغتها با ذکر مآخذ در حاشیه مشخص شده‌اند[16].

۱۶. استاد محمد پروین گنابادی در اینباره چنین می‌گوید: «به‌نظر بنده درمیان تألیفات (دکتر ←

۶ـ آوردن شواهد از نظم و نثر

مؤلف برهان خود درمقدمه گوید: «چون کمترین بندگان ابن‌خلف‌التبریزی، محمدحسین‌المتخلص به‌برهان می‌خواست که‌جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی بعضی از لغات عربی و لغات زندوپازند و... را بطریق ایجاز بنویسد، و آن بهیچ‌وجه صورت نمی‌بست مگر به‌اسقاط شواهد و زواید، بنابر آن از هردودیده پوشیده به‌لغات و معانی آن اکتفا و اختصار نمود....» و مع‌هذا همین امر از معایب برهان دانسته‌اند. در تدوین شواهد برای بخش اعظم لغات و معانی مختلف یک کلمه استفاده از فرهنگهای فارسی شاهد دارکفایت نمی‌کند زیرا مؤلفان آنها برخی لغات شاهد آورده‌اند آنهم برای یکدو معنی از معانی متعدد یک لغت و تنها به‌شواهد نظمی اکتفا کرده‌اند. برای کسی که بخواهد لغت‌فارسی را با شواهد نظمی و نثری تألیف کند دهها‌سال تتبع و تحقیق و استخراج لغات از متون نظم و نثر فارسی که درمدت هزارسال نوشته شده‌اند، لازم است و این کاری است که علامهٔ معاصر علی‌اکبردهخدا در مدت متجاوز از چهل‌سال بدان مشغول بوده‌اند.

نگارنده در طی مطالعه کتب یادداشتهایی از شواهد بمرور استخراج کرده است که گنجانیدن همهٔ آنها درکتاب حاضر، برحجم کتاب بسی می‌افزود، از سوی دیگر صرفنظرکردن از ذکر شواهد موجب می‌شدکه همان عیب که برمؤلف برهان گرفته‌اند برمصحح و محشی کتاب حاضر نیز بگیرند، مثلی فرانسوی گوید «فرهنگی بی‌شاهد، کالبدی است بی‌روان» از این رو حد وسطی انتخاب کرده برخی

←

معین) مفیدترین آنها همان تصحیح انتقادی برهان قاطع است که ایشان برای نخستین‌بار درآنجا ریشهٔ بعضی از لغات فارسی را نوشتند و لغات دساتیری را جداکردند. این لغات دساتیری بلایی شده برای زبان فارسی که در دورهٔ قاجاریه در اغلب کتابهای فرهنگ آن زمان رایج شده بود، و بعد شاعران آن زمان از این لغات استفاده می‌کردند و دراشعارشان بکار می‌بردند. حتی مرحوم ناظم‌الاطباء که کتاب لغتی در چند جلدنوشته اسم کتابش را «فرنودسار» از همین لغات دساتیری است. به‌این طریق این لغات شایع شده بودکه حتی مرحوم ناظم‌الاطباء که خودش لغت‌نویس بود، اسم کتابش را از لغات دساتیری گرفته بود.

اما مرحوم دکتر معین این خدمت راکرد و این لغات را در حاشیه‌برهان(قاطع) توضیح دادندکه دساتیری هست و مردم عصرما دیگر این لغات جعلی را بکار نمی‌برند.»

از شواهدی که در مجلدات چاپ شدهٔ «لغت‌نامه دهخدا» و نیز فرهنگهای فارسی مانند لغت فرس اسدی و غیره آمده با قسمتی از یادداشتهای شخصی خود رادر موارد لزوم درحاشیه نقل کرده است.

۷- افزودن لغاتی که بنظر می‌رسیده و در متن برهان نیامده است

مؤلف برهان بسیاری ازلغات ضروری را نقل نکرده‌است مانند: آب انبار، آب‌انگور، آب باز، آتش‌برزین و... ما اینگونه لغات را درحاشیه نقل کرده‌ایم و بخشی از لغات راکه امروز جزو زبان ما محسوب می‌شود، نیز درحاشیه افزودیم، از این قبیل است: آتش گردان، آرواره، آفتاب گردان و... و قسمتی از لغات اروپایی را هم که وارد زبان فارسی شده و متداول است با توضیح و تلفظ اصل درحاشیه نقل کرده‌ایم، مانند اتو، بطری، رادیوو...

۸- افزودن اعلام اضافی که لازم می‌نموده و در متن برهان مندرج نیست

برای تکمیل کتاب حاضر، برخی‌از اعلام راکه با تاریخ و ادب‌فارسی رابطه دارد درحاشیه افزوده‌ایم مانند آذرکیوان، آزادچهر، آژی دهاک و...

۹- افزودن تصویرها و نقشه‌ها و جدولها

غالب‌فرهنگهای فرنگی‌مصور است،وبدیهی‌است که‌تصویر برای آشکارکردن مفهوم لغات ضرورت تام دارد. اقدام بدینکار مستلزم زحمات فراوان بود. مع هذا در این راه دشوارگام نهادیم و تصاویر مربوط به‌گیاهان و جانوران و اشیاء مختلف را ازکتب اروپایی و شرقی نقل کردیم.

۱۰- افزودن اطلاعات جغرافیایی پیرامون ممالک مجاور ایران

دربارهٔ ممالک همسایهٔ ایران یعنی: افغانستان، پاکستان، ترکیه، روسیه شوروی، عراق وهندوستان، شرحی شامل حدود، مساحت، جمعیت، حکومت، مذهب وغیره خواهد آمد و نقشهٔ جغرافیایی این کشورها نیز درآن ضمن بچاپ رسید، تصویر بیرق آنها هم درذیل کلمه «بیرق» طبع شده است.

۱۱-افزودن خطوط

برای اطلاع مراجعان‌به کتاب حاضر، الفبای بسیاری ازخطوط مانند: آرامی،

اردو، ارمنی، اوستا، پارسی باستان، پشتو، پهلوی (انواع) سغدی، لاتینی، یونانی و غیره درج شده است.»[۱۷]

دکترمعین بواسطه نشر این کتاب از طرف پرفسور هنینگ[۱۸] و گرونباوم[۱۹] (استاد دانشگاه شیکاگو) و دکتراونوالا[۲۰] و سن تبلی والا[۲۱] و جمعی از فضلای ایرانی مورد تأیید و تشویق قرار گرفت.

لغت‌نامه، تألیف علی‌اکبر دهخدا، با سرپرستی علمی و اداری دکترمحمد معین، (سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵).

در گفتارهای پیشین که سخن از معین و دهخدا بود یادآور شدیم که آنچه موجب نام آوری دهخدا شده است شاهکارش «لغت‌نامه» می‌باشد.

«لغت‌نامه دهخدامحصول مطالعات‌مداوم و کوششهای خستگی‌ناپذیر چهل وپنج‌ساله استاددهخدا وگروهی از یاران‌اوست. وی دراین مدت قریب سه‌میلیون «فیش» از روی متون معتبر استادان نظم و نثر دو زبان فارسی و عربی و لغت‌نامه‌های چاپی و خطی وکتب تاریخ و جغرافیا و علوم طب و هیئت و نجوم و ریاضی و حکمت وکلام و فقه و غیره فراهم آوردند. این «فیشها» اساس و پایهٔ لغت‌نامه دهخدا را تشکیل می‌دهد.»[۲۲]

از آنجایی‌که دکترمعین در نشر این فرهنگ نقش مهمی داشته است در این مقال به‌بررسی این اثر ارزنده می‌پردازیم.

منابع لغت‌نامه

«این اثر شگرف علاوه براینکه تقریباً محتوی کلیهٔ لغات فرهنگهای خطی و چاپی مهم فارسی و عربی است و در نقل آنها نهایت دقت شده که مبادا اغلاط گذشتگان تکرار شود، شامل هزاران لغت و ترکیب وکنایه و مثل، مأخوذ از متون نظم و نثر و دیگر آثار علمی و ادبی متقدمان است که در هیچ یک ازکتب لغت فارسی و عربی دیده نمی‌شود، و این اهتمام لغت‌نامه را بمنزلهٔ کلید حل

۱۷. برهان قاطع تصحیح دکترمعین جلد اول مقدمه صفحه ۱۳۱ - ۱۲۸.

18. W. B. Henning 19. Q. Von grunebaum 20. J. M. Unvala
21. S. H. Batlivala

۲۲. مقدمهٔ لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۳۹۷.

مشکلات متون گذشته قرار داده است، و دانشجویان را راهنمایی صحیح برای استفاده از آثار گذشتگان خواهد بود، و راه تحقیق و تتبع از یادگارهای پیشینیان را که اکنون بواسطهٔ مغلوط بودن نسخ و نبودن لغت‌نامه‌های جامع، پرپیچ‌وخم وبسیار دشوار است، باز و هموار و روشن می‌کند، و جرأت استفاده ازکتب گذشته را با پشت‌گرمی کاملی بهرطالب علمی ارزانی می‌دارد؛ و به‌علاوه هزاران لغت را که تاکنون پراکنده و مغلوط درمتون‌گوناگون بود، در یکجا پس از تصحیح گرد می‌آورد.

از طرف دیگر بسیاری از لغات ترکی و مغولی و هندی و فرانسوی وانگلیسی و آلمانی و روسی در زبان فارسی متداول است که تاکنون در هیچ فرهنگی گرد- آوری نشده است، ولی درین اثر عظیم تدوین و در دسترس مراجعان گذاشته شده است.»[۲۳]

مزایای لغت‌نامه

۱-مستند بودن لغات

یکی از مهمترین مزایای لغت‌نامه دارابودن شواهد مختلف هرلغت ازکتب نظم و نثر می‌باشد. «این شواهد گذشته ازاینکه لغت‌را مستند می‌کندمعنی صحیح آن را نیز به‌خواننده ضمن عبارات گوناگون می‌فهماند، و چگونگی استعمال کلمه را در تعابیر متفاوت و طرز بکار بردن آن را به‌معنیهای مختلف از حقیقی و مجازی نشان می‌دهد. ضمن نقل شواهد سعی شده تا حد امکان از بهترین و صحیح‌ترین و اقدم نسخ با مقابلهٔ آنها در موارد مشکوک استفاده شود، تا در نتیجه اصح عبارات و اشعار انتخاب گردد. و این کار نیز به‌تصحیح متون گذشتگان کمک بسزایی کرده است.»[۲۴] دهخدا خود دراینباره چنین می‌نویسد:

«بعضی ممکن است بر کثرت شواهد در لغت‌نامه اعتراض کنند. اگر این همه شواهد جمع نمی‌شد محال بود همه معانی اصلی و مجازی کلمات بدست بیاید و چون جمع‌آوری این شواهد لازم بود، بدین کار پرداختم، در وقت تخریج و

۲۳. لغت‌نامه دهخدا شماره. ۴ (مقدمه).
۲۴. لغت‌نامه دهخدا شماره . ۴ (مقدمه) صفحه ۳۹۹.

تدوین ظاهراً بایستی برای هر معنی یک یا دو شاهد بیش نوشته نمی‌شد، لیکن برای نشان دادن طرق گوناگون استعمال آن کلمه جز اعطای حکم به مثال هیچ بیانی بالغ و بسنده نبود، پس برجای ماندن تمام شواهد ضرور شد.»[۲۵]

۲- مترادفات

«ویژگی دیگر لغت‌نامه، نمودن مترادفات واژه و لغت در ذیل معنی آن است. مثالی می‌زنیم از کلمهٔ «آتش» و مترادفاتش در لغت‌نامه:

«آتش —یکی از عناصر اربعهٔ قدماء و آن حرارت توأم با نوری است که از بعض اجسام سوختنی برآید. چون چوب وذغال و امثال آن. آذر، آدر، ورزم، تش، آدیش، وداغ، پلک، کاغ، مسخ، میر، نار، سعیر، عجوز، ام‌القری. و در زبان شعری از آن به‌قبله جمشید، قبله دهقان، قبله زرتشت، قبله مجوس، بستر سمندر، تخته زرنیخ، و غیر آن تعبیر کرده‌اند.»[۲۶]

۳- دستور زبان

یکی دیگر از ویژگیهای لغت‌نامه این است که درآن یک دوره کامل دستور زبان فارسی فراهم شده است؛ زیرا ضمن معنی‌هر کلمه لغات دستوری نیز آورده شده که باد گردآوری قواعد مزبور می‌توان یکدوره دستور برای زبان فارسی تدوین کرد.

۴- لغات علمی

علاوه برلغات موجود در زبان فارسی و لغات متداول عربی دهخدا کوشیده تا اغلب لغات و اصطلاحات علمی را مانند اصطلاحات فیزیک و شیمی و طب و نجوم و غیره را از متون مختلف گرد آوری نموده و آنها را با لغات خارجی تطبیق کند. زیرا دهخدا عقیده داشته که برای بکار بردن اصطلاحات علمی باید ابتدا بررسی کرد که آیا در آثار متقدمان کلمه‌ای برابر آن یافت می‌شود یا نه! اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد باید براصطلاح خارجی ترجیح داد وگرنه لغت و یا اصطلاح خارجی را باید پذیرفت.

۲۵ و ۲۶. مجله رودکی سال دوم شماره ۱۶ بهمن‌ماه ۱۳۵۱.

۵ـ لغات متداول ولهجه‌های محلی

«سعی نویسندگان فرهنگهای گذشته این بوده که لغات ادبی و آرکائیک Archaic (باستانی) و واژه‌های دور از ذهن که در آثاربعضی ازنویسندگان گذشته بکار رفته، را ضبط کنند. و تا حدود امکان از ضبط واژه‌های زبانگرد و ترکیبات جدید خودداری کرده‌اند.

اما لغت‌نامه دهخدا با آوردن لغات مصطلح با ضبط صحیح و معنای حقیقی و مجازی آنها و همچنین ضبط بسیاری از لغات گویشهای محلی ایران، مزیتی دیگر در بین فرهنگهای گذشته کسب کرده است.»[۲۷]

۶ـ اعلام رجال و اماکن

یکی دیگر ازمزایای لغت‌نامه دارا بودن شرح حال بزرگان و اعلام اماکن می‌باشد که دهخدا کوشیده تا از اسناد و مدارک صحیح و قابل اطمینان استفاده کند.

۷ـ تصاویر

«تصاویر نباتات و حیوانات و رجال تاریخی و نقشه‌های اماکن و جداول آمارهای اقتصادی و الفبای ملل مختلف که در طی لغت‌نامه آمده است، برارج این کتاب ارجمند بسی افزوده است و در تفهیم مطلب بسیار مؤثر است.»[۲۸]

هرچند که لغت‌نامه حاصل یک عمر تلاش و کوشش دهخداست و بهترین فرهنگ موجود می‌باشد ولی با این وجود خالی از اشکال نیست زیرا دارای نواقص و معایبی است که خود دهخدا در اینباره چنین می‌نویسد:

«اغلاط بسیاری بی‌شبهه درین کتاب هست، قسمتی از آنها ناشی از جمع نبودن حواس در وقت انشاء بوده است و آن را اهل فضل خود تمیز دهند، و قسمتی منبعث از جهل و نادانستنی من است، برای هردو قسمت یک عذر دارم که گمان می‌کنم اهل دل از من بپذیرند و آن این است که من فردی از افراد بشرم.»

۲۷. مجله رودکی سال دوم شماره ۱۶ بهمن‌ماه ۱۳۵۱.
۲۸. مقدمه لغت‌نامه شماره ۴ صفحه ۴۰۱.

چگونگی نشر لغتنامه

مرحوم دهخدا در فروردین‌ماه ۱۳۱۳ تصمیم به‌چاپ کتابی به‌نام «فرهنگ مکمل فارسی» گرفت و وزارت فرهنگ مخارج نشر آن را قبول نمود ولی بروز جنگ جهانی اول موجب شد تا چاپ کتاب به‌تعویق افتد، ولی بعداز پایان جنگ در حدود سال ۱۳۲٤ مجلس شورای‌ملی به پیشنهاد عبدالحمیداعظم زنگنه مسؤولیت چاپ کتاب را بعهده گرفت. برای این منظور در آغازکار سازمان لغت‌نامه در منزل دهخدا تشکیل شد و عده‌ای نیز چون دکترمعین، دکتر ذبیح‌الله‌صفا، دکتربیانی جهت همکاری با دهخدا تعیین شدند.

همانطوری که قبلا گفته شد در آبان ۱۳۳٤ دهخدا کار چاپ و نشر لغت‌نامه را به‌عهده دکترمعین واگذاشت و پس‌از چندی سازمان لغت‌نامه از منزل دهخدا به‌مجلس منتقل شد.

از این تاریخ (۱۳۳٤) تا آذرماه ۱۳٤٥ که آن حادثهٔ ناگوار برای دکتر معین پیش آمد نظارت و سرپرستی علمی و اداری آن به‌عهده وی بود.

باید در نظر داشت گروهی که در سازمان لغت‌نامه کار می‌کنند کارشان تنها چاپ لغت‌نامه نیست بلکه موظفند مطالب زیادی نیز برای تألیف مجلدات لغت‌نامه جمع آوری کنند. با در نظر گرفتن این مسأله است که زحمات این گروه آشکار می‌شود.

دهخدا سهم دکتر معین را در نشر و تألیف مجلدات متعدد لغت‌نامه معادل نصف تألیف دانسته است.

فرهنگ فارسی

فرهنگ فارسی تألیف دکترمعین در نوع خود یکی از آثار برجسته زبان فارسی است که وجود آن طی سالیان دراز در زبان فارسی خالی بوده است.

ما اینک در این گفتار به‌بررسی این اثر ارزنده و قضاوت‌گروهی ازدانشمندان و نویسندگان دربارهٔ آن می‌پردازیم.

این فرهنگ در نتیجه بیست و اندی سال زحمت وکوشش شبانروزی استاد معین به‌رشتهٔ تحریر درآمده است.

در گفتار نخست گفتیم دکتر معین در سال ۱۳۱٤ به‌ریاست دانشسرای

مقدماتی اهواز منصوب و رهسپار آن دیار شد. در اینجا اضافه می‌کنیم که «محیط آرام، ساکت و بی‌دغدغهٔ اهواز فرصت مناسبی برای این دانش پژوه جوان بود تا دست بیک سلسله مطالعات ادبی بزند. او «حافظ» را برای این کار انتخاب کرد و ظرف چهارسال یک رسالهٔ تحقیقی و جالب دربارهٔ این غزلسرای بزرگ به‌رشتهٔ تحریر در آورد.

در همین زمان، عده‌ای از باستان شناسان فرانسوی که برای حفاری به شوش می‌رفتند، وارد اهواز شدند و معین با آنها آشنا شد. این آشنایی مسیر تازه‌ای در پیش پای معین برای تحقیقات و مطالعات ادبی گشود. خودش تعریف می‌کند:

«یک روز، رئیس هیأت که پیرمردی دانشمند و آشنا به‌تمدن باستانی بود، ضمن صحبت به‌من گفت: لهجه‌های محلی ایران کم کم دارند مغلوب لهجهٔ مرکزی می‌شوند. شاید دیری نپاید که دیگر اثری ازاین لهجه‌ها باقی‌نماند و آن‌وقت...؟ او حرفش را برید، یک لحظه توی چشمهای من نگاه کرد و سپس چنین ادامه داد: «وظیفه شما جوانهاست که یادگارهای لهجه‌های محلی را حفظ کنید.»

این توصیه راه معین جوان و دانشخواه را روشن کرد او تصمیم گرفت که زندگی خود را وقف ادبیات سرشار و غنی ایران کند و اصطلاحات، لغات، امثال و حکم زبان فارسی را در چهار گوشهٔ مملکت جمع و تدوین نماید.

چند سال بعد که به‌تهران آمد و در دورهٔ دکتری ادبیات نام‌نویسی کرد، بیشتر در این تصمیم راسخ شد، زیرا آشنایی او به‌زبانهای پهلوی، پارسی باستان و اوستا آتش این اشتیاق را در او شعله‌ورتر ساخت.»[۲۹]

پس‌از برخورد با دهخدا و کوشش در راه نشر لغت‌نامه آتش اشتیاق دکتر معین به‌تألیف فرهنگی جامع—که همچون دائرة‌المعارفی نیاز افراد گوناگون را برآورد—بیشتر شد تا اینکه در حین نشر لغت‌نامه طرح فرهنگ‌فارسی خود را ریخت و پس‌از بیست‌سال مطالعه وکاروکوشش حدود یک‌میلیون وپانصدهزار فیش برای تألیف فرهنگ خود جمع‌آوری نمود.

دکتر معین دربارهٔ چگونگی تدوین فرهنگ خود چنین می‌نویسد:

«پیرلاروس Pierre Larousse مؤسس لغت‌نامه‌های «لاروس» که معلم بود

۲۹. مجله سپید و سیاه ۱۳ دی ۱۳۴۲.

و اراده‌ای آهنین داشت هدف دیدرو و دالامبر را تعقیب می‌کرد ومی‌گفت: «کتابی تألیف خواهم‌کرد که در آن هرکس، بترتیب الفبایی، همهٔ معلوماتی را که سروزه مغز بشری راغنی می‌سازد بدست آورد.

ثروتی که من کسب کرده‌ام آن را برای شخص خود بکار نمی‌برم و درین کار هم چیزی از دست نخواهم داد زیرا تمتعاتی که فردی و شخصی باشد قلب را تهی می‌کند و از نظر سعادت واقعی جز خود پرستی بیهوده بشمار نمی‌آید.»[۳۰]

نگارنده نیز هرچند چنین شایستگی را در خود نمی‌بیند، با گامهای آهسته به‌همان راه می‌رود و امید دارد که توفیق یابد.

نویسنده از دیرباز در اندیشهٔ تألیف فرهنگی بود که نیازمندیهای نسل معاصر را رفع کند و برای تحقق این آرزو در مدت بیست‌سال از متون ادبی (شعر و نثر) وکتب و داستانهای متداول و همچنین از مکالمات روزانهٔ اشخاص فیشهایی تهیه کرده که تاکنون تعداد آنها از ۱،۳۰۰،۰۰۰ متجاوز گردیده است.

در ضمن، طی مسافرتهای متعدد از مؤسسات، فرهنگ نویسی ممالک خارجه (مانند لاروس، درپاریس، و بروکهاوس در ویسبادن) دیدارکرد و از نزدیک به روش کار آنان آشنا شد.

در ملاقات با نویسندگان، شاعران، منتقدان، و هنرمندان رشته‌های مختلف استفاده‌ها برد و یادداشتها تدوین کرد.

مدتی در موزه‌های باستان‌شناسی، نقاشی و طبیعی کشورهای مختلف (امریکا، انگلستان، فرانسه، سویس، آلمان، بلژیک، هلند، ایتالیا، سوئد، فنلاند، شوروی) به مطالعه و تهیه یادداشت گذرانید.

پس ازتهیهٔ مواد، سازمانی به‌نام «سازمان فرهنگ فارسی» بوجود آورد که گروهی از همکاران به‌طور مستمر و عده‌ای از یاران گاه‌گاه ما را در این راه خطیر یاری و همرایی کرده‌اند.[۳۱] علاوه برهمکاری گروهی از فضلای ایرانی و خارجی و حدود متجاوز از چهارصد دانشجو و قریب چهل اداره و مؤسسه نیز برای تألیف این فرهنگ عظیم به‌استاد کمک کرده و اطلاعات گرانبهایی در اختیار سازمان

30. Larousse, Catlogue Général 1961, P. 2

به‌نقل از فرهنگ معین جلد اول، مقدمه.

۳۱. فرهنگ معین، صفحه ۴۴ و ۴۵ (جلد اول).

فرهنگ گذاشته‌اند.

محتویات فرهنگ

طرح فرهنگ ابتدا درچهار جلد پیش‌بینی شد ولی بمرور زمان به شش جلد رسید. محتویات فرهنگ عبارتست از: ۱– مقدمه، ۲– لغات، ۳– ترکیبات خارجی، ٤– اعلام.

مقدمه: شامل بحثی است راجع به منابع زبان فارسی، عناصر اصلی فارسی، اهمیت فارسی، فرهنگهای فارسی، فرهنگهای ما، روش ما، فواید و مزایای فرهنگ حاضر، همکاران، مآخذ، نشانه‌های اختصاری، جدول تطبیق حروف یونانی و لاتینی با حروف فارسی.

بخش اول ـ لغات: شامل لغات مستخرج از متنهای نظم و نثر فارسی است از اقدم ایام تا عصر حاضر، به‌علاوهٔ لغاتی که در تداول بکار می‌رود و عامیانه محسوب می‌شود. چون زبان فارسی ترکیبی است از زبانهای دری قدیم، پارتی، پهلوی، ساسانی، یونانی، هندی، عبری، عربی، ترکی و مغولی و لغات اروپایی، لغات مأخوذ ازین زبانها نیز که درفارسی مستعمل است دراین فرهنگ آمده.

روش شرح مواد

۱– درصورتی که یک ماده از دو ریشهٔ مختلف باشد –مثلا (آب) ازطرفی لغتی است ایرانی و آریایی و از نظر دیگر لغتی است سامی – ما با نمره آنها را مشخص کرده‌ایم و نوشته‌ایم:

۱– آب: ۲– آب...

۲– عنوان هرماده را با حروف ۱۲ سیاه و خطی درزیر مشخص کرده‌ایم.

۳– بلافاصله تلفظ هرلغت را به‌خط لاتینی بین‌المللی –که زبانشناسان پذیرفته اند –آورده‌ایم.

با حروف خاصی که ما بکار برده‌ایم (این حروف در ایران ریخته شده) اشکال تلفظ کلمات رفع می‌شود. از طرف دیگر، هم تلفظ قدیم و هم تلفظ جدید و متداول را نشان داده‌ایم.

٤– در ضبط تلفظ کلمه، با جدا کردن اجزا، ترکیبات آن را نشان داده‌ایم

(مثلا BOR - DAN).

۵— داخل کروشه، ریشهٔ کلمه را از لحاظ زبانشناسی نوشته‌ایم، البته به اختصار (قرار ما این است که ریشهٔ کلمه را در پهلوی بنویسیم، اگر بدست نیامده، در پارسی باستان، اگر نه در اوستا، اگر نه در سنسکریت و اگر نه دریکی دو لهجهٔ ایرانی موجود).

۶— سپس بین‌الهلالین (پرانتز) هویت کلمه از لحاظ دستور (مثلا اسم، صفت، عدد، ضمیر، قید، حرف اضافه، حرف ربط، صوت، مصدر [لازم، متعدی] و غیره) تعیین شده.

۷— در ذیل هرمصدر صرف آن با سوم شخص ماضی، حال، مستقبل، دوم شخص امر، اسم فاعل، صفت مشبهه، صفت فاعلی، اسم مفعول، اسم مصدر، آمده (مثلا: در ذیل «خوردن» نوشته شده: (خورد [RD -]خورد [RAD]، خواهدخورد، بخور، خورنده، خورا، خوران، خورد، خورش، خورشت).

۸— معانی هرلغت بترتیب اهمیت (اصلی و فرعی، مجازی، کنایی) تحت نمره آمده مثلاً درشرح «آب» نوشته شده: ۱ —مایعی است شفاف، بی‌طعم، مرکب از دو عنصر اکسیژن و ئیدرژن... ۲— دریا، بحر... ۳— رود، نهر...

۹— در این قسمت تعریف لغات از جنبهٔ علمی منظور شده مثلاً خانواده و تیرهٔ نباتات و حیوانات تعیین گردیده و اسم لاتینی، یونانی، فرانسوی و گاه انگلیسی آنها در ذیل داده شده، مثلاً در شرح انگدان می‌خوانید: «گیاهی از تیرهٔ چتریان که علفی است و پایا می‌باشد. این گیاه در اکثر صحاری ایران فراوان است. ارتفاعش ۲ تا ۲/۵ متر و ریشه‌اش راست و ستبر است...» و در شرح «قو» نوشته شده: «پرنده‌ای است از راستهٔ پا پرده داران که منقاری شبیه اردک دارد. این پرنده نسبةً عظیم‌الجثه و بسیار زیباست، و چون دارای بالهای وسیع و گسترده است پروازش بسیار خوب است و در آب نیز خوب شنا می کند...»

۱۰— وابستگی مفهوم هر کلمه به‌علوم با علامت اختصاری ذکر شده مثلاً (پز = پزشکی، (جاذ = جانورشناسی)، (گیا = گیاه‌شناسی).

۱۱— لغات مربوط به‌فلسفه، تصوف، اخلاق، حقوق، ورزش، نظام، و کلمات مربوط به‌پیشه‌ها و هنرهای مختلف (موسیقی، معماری، حجاری، بنایی، قالی‌بافی، صحافی، منبت کاری، مکانیکی و غیره) در این فرهنگ تشریح شده.

۱۲— چون این کتاب فرهنگ متوسط است از آوردن شواهد (در غیر موارد ضرورت) خودداری شده است.

۱۳— ولی حتی‌المقدور مثال (برای اطلاع از استعمال کلمه) آورده شده.

۱٤— مترادف و متضاد هرکلمه در معانی خاص آن ذکر شده مثلاً در «پینه‌دوز» آمده: «آنکه کفشهای دریده را وصله و اصلاح کند؛ پاره‌دوز، رقعه‌دوز» و در «پیاده‌نظام» آمده: «صنفی از قشون که افراد آن پیاده اند، پیادهسپاهی؛ مقابل سوارنظام».

۱۵— دربعضی مواد تحت عنوان ضح (=توضیح) شرحی راجع به آن‌نوشته مثلاً در: ایشان، فضول، قورباغه، کاج.

۱٦— لغات مصوب فرهنگستان نیز در این کتاب نقل شده.

۱۷— ترکیبات اسمی و ترکیبات فعلی و جملات و تعبیرات هرکلمه ذیل همان کلمه آمده.»[۳۲]

روش تلفظ کلمات

یکی از مزایای مهم «فرهنگ فارسی» روش جدیدی است که درتلفظ لغات بکار رفته است.

توضیح آنکه «در فرهنگهای متقدمان برای نشان دادن ضبط کلمات بعضی طریقهٔ آوردن وزن آنها را انتخاب کرده‌اند و مثلاً نوشته‌اند: «زندان» بروزن «پنهان» یا «پند» بروزن «بند» و غیره. این طریق تنها در مواردی که وزن کلمه معروف و بی‌تردید باشد، ضبط کلمه را می‌رساند، ولی در اکثر موارد که خواننده ضبط وزن را هم نمی‌داند دچار اشکال می‌شود، چنانکه ممکن است خواننده وزن «پنهان» را نداند که بفتح اول است یا بکسر، و درین صورت خواه ناخواه وزن «زندان» نیز براو مجهول می‌ماند، بخصوص که بواسطهٔ وجود لهجه‌های مختلف در شهرهای ایران وکشورهای فارسی زبان، اغلب کلمات به‌چندین صورت تلفظ می‌شود.

روش دیگر ذکر حرکات کلمه است، مانند این که مثلاً کلمهٔ «منتخب»

۳۲. فرهنگ فارسی معین، جلد اول — ضمیمهٔ فرهنگ فارسی ۱۱ - ۹.

را می‌نویسند: «به‌ضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و...» یا «به‌ضم میم مهمله و سکون نون معجمهٔ موحدهٔ فوقانی و فتح تاء معجمهٔ مثناة فوقانی» و این طریق هم مایهٔ اطناب و تفصیل می‌شود.»[۳۳]

روش ثالث، روشی است که مرحوم دهخدا در لغت‌نامهٔ خویش از آن استفاده کرده است و آن به‌این طریق است که وی در برابر هر کلمه یک اکولاد — [ ] — گذاشته و حرکات حروف متحرک آن را عیناً نشان داده است.

البته این روش هم چندان دقیق نیست، ولی تا حدی به‌تلفظ کلمات کمک می‌کند. بهترین روشی که تا به‌حال برای ضبط تلفظ کلمات بکار برده شده است روش «ترانسکر یپسیون» Transcription (آوا نـوشت) واژه‌هاست که در فرهنگ فارسی معین از آن استفاده شده است.

گذشته از این باید در نظر داشت که شادروان دکترمعین نخستین کسی است که به‌شیوه علمی به‌بحث دربارهٔ تلفظ لغات فارسی پرداخت.

بخش دوم: ترکیبات خارجی: «۱— در این بخش ترکیبات (عربی، ترکی و اروپایی) مستعمل درمتون فارسی و محاوره آمده (مانند: امیرالمؤمنین، جهدالمقل سلام‌الله‌علیک، آلامد ála mode)

۲— علت جدا کردن این نوع ترکیبات آن است که آنها هنوز مشخصات زبان اصلی را حفظ کرده و حق مدنیت (Droitcivil) نیافته‌اند.

بخش سوم: اعلام (اسماء خاص): ۱ — این بخش شامل اعلام ذیل است:

اعلام تاریخی (پادشاهان، امیران، وزیران، وقایع تاریخی، جنگها، معاهدات). اعلام ادبی (نویسندگان، شاعران، آثار نظم و نثر).

اعلام هنری (نقاشان، معماران، مجسمه سازان، خطاطان، هنرپیشگان). آثار هنری (پرده‌های نقاشی، مجسمه ها، ابنیه).

اعلام جغرافیایی (کشورها، ایالتها، شهرها، قری و قصبات مهم، رودها، کوهها، دریاها، اقیانوسها).

ملل و نحل (فرقه های دینی و مذهبی).

۲— در این قسمت اسامی بانکهای مهم ایران، موزه‌های ایران و موزه‌های

۳۳. مقدمه لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۳۹۹.

مهم جهان، دائرةالمعارفهای جهان، دانشگاههای مهم ایران و جهان، وزارت‌خانه‌ها، ادارات و مؤسسات ایران تشریح شده.»[۳۴]

فواید و مزایای فرهنگ

الف- فواید

«۱- اطلاع از لغات و اصطلاحات فارسی (ایرانی، عربی، ترکی و مغولی، هندی و لغات زبانهای اروپایی مستعمل درفارسی) اعم از فصیح و عامیانه.

۲- آگاهی از تلفظ کلمه (تلفظ صحیح و قدیم و تلفظ معمول و متداول).

۳- معرفت برریشه و وجه اشتقاق و ترکیب کلمات.

۴- آگاهی از هویت دستوری هرلغت.

۵- اطلاع از ترکیبات خارجی (مخصوصاً عربی).

۶- اطلاع از ترجمهٔ احوال بزرگان (شاعران، نویسندگان، نقاشان،معماران، حجاران، هنرپیشگان، وزیران، امیران، پادشاهان و جز آنان).

۷- اطلاع از وقایع تاریخی (جنگها، صلحها، پیمانها و غیره).

۸- شناختن انواع کتب، رسایل، نمایشنامه‌ها، تابلوهای نقاشی و غیره.

۹- اطلاع از امکنهٔ جغرافیایی (کشورها، ایالتها، شهرها، قری و قصبات) قدیم و جدید.

۱۰- آگاهی از اقوام و نژادهای مختلف و خاندانهای معروف.

۱۱- معرفت ملل و نحل (فرقه‌های دینی و مذهبی و مسلکهای فلسفی) بطورکلی مراجعه به‌فرهنگ حاضر براطلاعات عمومی خواننده بسیار می‌افزاید.

ب- مزایا

۱- فرهنگ حاضر- تا آنجا که ممکن است- شامل محاسن فرهنگهای معروف اروپایی (لاروس، کیه، وبستر، بروکهاوس) و المنجد عربی است.

۲- تعداد لغات فرهنگ حاضر بیش‌از لغاتی است که در فرهنگهای قدیم و جدید (صرف نظر از لغت‌نامهٔ دهخدا که دائرةالمعارف است)، چه هرچند تعداد

۳۴. فرهنگ فارسی، جلد اول صفحه شصت و هشت و ضمیمهٔ فرهنگ فارسی صفحه ۱۲ - ۱۱

مواد فرهنگ ناظم‌الاطباء و فرهنگ آنندراج بیش‌از فرهنگ حاضر است، باید گفت که بسیاری از لغات عربی که در آنها آمده هرگز در فارسی (متون نظم و نثر و تداول فارسی زبانان) بکار نرفته و بنابراین اصلاً در قلمرو فارسی نیامده و نباید در فرهنگهای فارسی آنها را وارد کرد.

۳ــ فرهنگهای متداول فارسی (قدیم وجدید) اصولاً به‌اعلام توجهی نکرده‌اند و فقط عده‌ای معدود از اعلام را ــ طرداًللباب ــدر طی لغات گنجانیده‌اند ویکی در فرهنگ معاصر هم که تعدادی از اعلام را جداگانه آورده‌اند کماً و کیفاً قابل مقایسه با اعلام کتاب حاضر نیستند.[۳۵]

٤ــ ترکیبات خارجی مورد توجه فرهنگ‌نویسان ما نبوده و فقط معدودی در بعض فرهنگهای گذشته (آنندراج، ناظم‌الاطباء) و یکی از فرهنگهای معاصر آمده که قابل قیاس با تعداد ترکیبات مندرج در بخش دوم کتاب حاضر نیست.

٥ــ تلفظ لغات با حروف لاتینی مخصوص درکتاب حاضر ضبط شده و برای این منظور عده‌ای حروف که تاکنون در مطابع ایران وجود نداشته نخستین بار طرح و ساخته شده است.

٦ــ ریشه و وجه اشتقاق لغات و اعلام در هیچیک از فرهنگهای فارسی (قدیم و جدید) داده نشده[۳۶]ــفرهنگ حاضر نخستین فرهنگ مستقلی است که در این راه گام برداشته.

۷ــ هویت دستوری لغات مورد توجه فرهنگ‌نویسان قدیم نبوده و اقدام بعض فرهنگهای معاصر نیز بکمال نرسیده، ولی در فرهنگ حاضر هویت دستوری همهٔ کلمات ذکر شده است.[۳۷]

۸ــ آگاهی از صرف افعال با مراجعه به مصدر آنها ــاین امر نیز در فرهنگهای فارسی بی‌سابقه است.

۹ــ نخستین بار است که در فرهنگی فارسی اشاره به‌غیر مستعمل بودن

۳۵. درین‌مورد لغت‌نامه را ــ که دائرة‌المعارف‌است‌ــباید مستثنی‌داشت.(مقدمهٔ‌فرهنگ‌فارسی)

۳۶. و اگر هم احیاناً داده‌اند، غالباً از قبیل فقه‌اللغهٔ عامیانه است. (مقدمهٔ فرهنگ فارسی)

۳۷. سواد مجلدات اول لغت‌نامه هم فاقد هویت دستوری است، وبه‌درخواست نگارنده علامهٔ مرحوم دهخدا موافقت کردند که این مزیت نیز به‌مزایای دیگر لغت‌نامه افزوده شود. (م ـ معین)

(= غم.) و کم استعمال بودن (= کم.) لغات مندرج شده.

۱۰— فرهنگهای متداول فارسی (قدیم و جدید) عنایتی به‌تصاویر نکرده‌اند. بعض فرهنگهای معاصر تعداد معدودی تصویر درج کرده‌اند که از لحاظ کمیت قابل قیاس با فرهنگ حاضر نیستند.

تصاویری که در طی کتاب آمده در تجسم معانی لغات کمک بسیار می‌نماید.

۱۱— فرهنگهای متداول از چاپ نقشه —بعلت اشکالات فراوان— صرف‌نظر کرده‌اند و نمونه‌های معدودی که در بعض فرهنگها دیده شده از لحاظ کمیت و کیفت قابل مقایسه با فرهنگ حاضر نمی‌باشند.

۱۲— جدولهای مختلف (از قبیل الفباهای ملل، جدول ضرب، نمودارها و غیره) موجب افزایش اطلاعات مراجعان خواهد بود.

۱۳— نمره‌بندی مواد (لغات و اعلام) موجب سهولت مراجعه و کشف منظور خواهد شد. این کار تاکنون در هیچ یک از فرهنگهای فارسی و بسیاری از فرهنگهای اروپایی انجام نشده.

۱٤— نمره‌بندی معانی مختلف یک ماده نیز سبب سهولت پیدا کردن معنی مقصود و تمییز معانی متعدد خواهد بود. این طریقه در فرهنگهای فارسی سابقه ندارد و بسیاری از فرهنگهای اروپایی نیز فاقد آنند.

تصاویر، جداول و نقشه‌ها

۱— در بخش لغات و بخش ترکیبات خارجی حتی‌المقدور کوشش شده است برای مواد مربوط به‌گیاهان، جانوران، آلات و اشیاء مختلف تصویری روشن تهیه شود.

۲— تصویرها برخلاف معمول —به‌سبک لاروس اخیر و بعض فرهنگهای آلمانی— غالباً در حواشی جای داده شده. بدین طریق هم صفحه زیباتر گردیده و هم جای بیشتر برای مطالب اختصاص یافته است.

۳— در موارد لازم جدولهایی نیز زینت بخش اوراق فرهنگ گردیده است مثلاً دربارهٔ الفباهای ملل مختلف، جدول ضرب و غیره.

٤— فرهنگ شامل اسماء امکنه بدون نقشه ناقص است. از این رو کوشش

بعمل آمده است تا فرهنگ حاضر به‌انواع نقشه‌ها زینت یابد.[۳۸]

چاپ فرهنگ

در ابتدا طرح «فرهنگ فارسی» چهار مجلد پیش‌بینی شد ولی بمرور زمان‌با افزودن تعدادی از فیشها فرهنگ به‌شش‌مجلد رسید و چاپ آن از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳ طول کشید.

ناگفته نماند که بیماری به‌استاد معین فرصت نداد تا هرشش مجلد فرهنگ را خود تدوین کند، در شرف چاپ اواسط جلد چهارم[۳۹] فرهنگ بود که به‌بستر بیماری افتاد و در همان روزهای اول بیماری خود نشر بقیه این اثر ارزنده را به معاون خود دکترشهیدی سپرد. وی در مقدمهٔ جلد چهارم در اینباره چنین می‌نویسد: «قضای پروردگار که از آن گریز ممکن نیست از گردون پرفروهشت و در یکی از روزهای آذرماه سال پیش (۱۳۴۵)، مؤلف این اثر گرانقدر را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی —آنجا که براستی قبلهٔ دل اوست و همهٔ کوششهای مداوم و رنجهای مستمر شبانه‌روزیش به‌اعتلای نام و بزرگداشت آن مقصود می‌گردد— سکته‌ای افتاد و این منبع فیاض و چشمهٔ زلال از افاضه باز ایستاد.

از آنجا که دیر باز است تا این بنده درکارهای علمی و ادبی با ایشان همکاری نزدیک دارد و به‌نحوهٔ تتبع و کیفیت تهیه و تدوین این فرهنگ واقفست، در روزهای نخستین بیماری که هنوز مؤلف دانشمند کمابیش توانایی سخن گفتن داشتند به‌زبان دوستی مشترک اتمام این اثر نفیس را از این بنده خواستند همچنانکه درسفر چند ماههٔ ایشان به‌امریکا نیز، طبع بخشی از آن را برعهدهٔ بنده مقرر داشته بودند، با اینکه بهیچ روی دست و دل این بنده براثر تألمات روحی و پراکندگی خاطر که باعث عمده همان رنجوری این مرد بزرگ بود بکار نمی‌رفت، و کار تعلیم وکثرت ساعات تدریس و تهیه و تنظیم مواد و مطالب درس برای دانشجویان نیز بدان ضم شده و فرصتی دیگر بجای نگذارده بود دور از انصاف دیدم که از این کار تن زنم و مسؤول دوستی عزیز و استادی بزرگوار را برآورده

۳۸. فرهنگ فارسی جلداول صفحه هفتادونه وهشتاد وضمیمهٔ فرهنگ فارسی صفحه ۱۴ - ۱۲.
۳۹. جلد پنجم قبل از نشرجلد چهارم و زیر نظر خود دکتر معین منتشر شد.

نسازم، آن روز این مجلد (مجلد چهارم) تا صفحه ۱٦٨٥ بچاپ رسیده بود و می‌پنداشتم بقیهٔ اخبار آماده و مرتب است، لیکن در بررسیها و پژوهشهای نخستین دریافتم که اخبارکتاب، فقط تا کلمهٔ «هول زدن» تألیف شده است و از آن به‌بعد باید با همان روش، و با صرف وقت و دقت تمام براساس یادداشتهای تهیه شده و موجود درکتابخانهٔ ایشان تنظیم گردد.[٤٠]

بدین ترتیب دکتر شهیدی با تلاش وکوششهای پی‌گیر خود بقیه مجلد چهارم و تمام جلد ششم را منتشر ساخت.[٤١]

مقایسهٔ لغت‌نامه و فرهنگ فارسی

پس‌از نشر مجلد اول از فرهنگ فارسی چنین شایع شدکه این فرهنگ خلاصه‌ای است از لغت‌نامهٔ دهخدا و دکترمعین نیز برخلاف تصور از مقداری از فیشهای دهخدا استفاده نموده و بدون اینکه نامی از دهخدا ببرد به‌نام خود منتشر کرده است. هرچند بمرور زمان عکس این موضوع ثابت شد ولی در اینجا برای اینکه مقایسه‌ای از فرهنگ فارسی و لغت‌نامه ارائه دهیم دو مقاله در این زمینه از دکترمعین و دکترشهیدی نقل می‌کنیم.

تفاوت لغت‌نامه با فرهنگ فارسی

«الف ــ اساس لغت‌نامه مبنی بر ۳،۰۰۰،۰۰۰ فیش است که قسمتی از آن به‌خط علامه دهخدا و اکثر آن به‌خط گروهی دیگر (از محصل و آموزگار و دبیر تا استاد دانشگاه) است که اسامی برخی از آنان در صفحه ٤٢ ــ ٥٢ مقدمهٔ لغت‌نامه (لغت‌نامه شمارهٔ ٤٠) آمده، و این کار قریب ٤٠ سال طول کشیده.

مبنای فرهنگ‌فارسی ۱،۵۰۰،۰۰۰ فیش است که از آن میان ما ۳۰۰،۰۰۰ عدد را استخراج و به‌فرهنگ‌فارسی متوسط اختصاص داده‌ایم. قسمتی از این‌فیشها به‌خط مؤلف نوشته شده و قسم غالب آن تحت هدایت وی بوسیلهٔ گروهی ازیاران که نام آنان طی صفحات هشتادویک ــ هشتادوهفت مقدمهٔ جلداول آمده و نیز

۴۰. «فرهنگ فارسی» جلد چهارم (مقدمه)

۴۱. همچنین از آذرماه سال ۱۳۴۵ به‌بعد نشربقیه مجلدات لغت‌نامه به‌عهدهٔ استاد شهیدی محول شد.

توسط عده‌ای از دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات (متجاوز از ۴۰۰ تن) تدوین شده. مجموع این امور متجاوز از ۲۰ سال بطول انجامیده.

ب- سبک تألیف این دو اثر نیز بکلی با هم متفاوت است. علامه دهخدا برای تسریع در چاپ لغت‌نامه تنظیم و تدوین هرحرف از حروف الفبا را به‌یک تن ارجاع فرمودند، و این روش تاکنون ادامه دارد و حتی برای تسریع بیشتر، مواد بعضی از حروف (مانند الف، ب، ج، ع) بین چند تن تقسیم شده.

اما در مورد فرهنگ فارسی، فیشهای مربوط، بترتیب موضوع (ادبی، ریاضی و نجومی، پزشکی، طبیعی، اقتصادی، فقهی، حقوقی، فلسفی، هنری، ورزشی و نظامی) تقسیم بندی شده، و هردسته به‌یک تن (دکتر یا لیسانسیه در آن رشته که سالهای متمادی همان رشته را تدریس کرده) واگذار گردید (نام این عده در صفحات هشتادوششی - هشتادوهفت مقدمهٔ جلداول درج شده)، و بنابراین در بسیاری موارد یک لغت در چند گروه وارد شده، و متصدی هرگروه معنی خاص آن لغت را از روی فیشها ومآخذ تدوین کرده است، مثلاً کلمهٔ «چنبر» (رجوع به‌جلد اول شود) معنیهای ۱ و ۲ و ۳ از طرف متصدی لغات ادبی و معنی ۴ از جانب متصدیان لغات پزشکی و طبیعی و معنی ۵ توسط متصدی لغات هنری تنظیم گردیده، و کلمهٔ «قضیه» (رجوع به‌جلد دوم شود) معانی ۱و ۲ و ۳ از طرف متصدی لغات ادبی و معنی ۴ (با همهٔ ترکیبات) بوسیلهٔ متصدی لغات فلسفی تنظیم شده. سپس همهٔ مواد توسط شخص مؤلف مورد بررسی قرار گرفته و جرح و تعدیل شده و از جهت سبک انشاء هماهنگ گردیده.

ج- فیشهای لغت‌نامه پیش‌از تدوین از طرف متصدیان طوری نیست که بتوان بسهولت از آن استفاده کرد. مجموع این فیشها تحت نظارت دقیق متصدی فیشها قرار دارد. در مورد فرهنگ فارسی بهیچ‌وجه از فیشهای طبع نشدهٔ لغت‌نامه استفاده نگردیده وبعکس فیشهای فرهنگ فارسی - چنانکه کارمندان سازمان لغت‌نامه گواهند - در معرض استفادهٔ اعضای لغت‌نامه قرار گرفته و می‌گیرد و حتی بسیاری از یادداشتهای حواشی برهان مصحح مؤلف فرهنگ فارسی که در زمان حیات مرحوم دهخدا طبع گردیده، وارد لغت‌نامه شده است.

بخش چاپ شدهٔ لغت‌نامه در معرض استفادهٔ همه ایرانیان (بلکه جهانیان) است و همه می‌توانند از مندرجات آن استفاده کنند. در فرهنگ فارسی نیز هرجا

از لغت‌نامه نقلی شده با نشانهٔ «لغ» (=لغت‌نامه) (که در فهرست نشانه‌های اختصاری مقدمه ذکر گردیده) مشخص است.»[۴۲]

دکتر شهیدی نیز درپاسخ این سؤال که «آیا الهامات و اثراتی از لغت‌نامه در فرهنگ فارسی ملاحظه شده است یا نه وآیا —اگرشده —این الهامات اتفاقی بود و یا عمدی‌واصولاً ازافرادلغت‌نامه کسانی درتألیف این فرهنگ‌سهیم بوده‌اند.»چنین می‌گوید:

«اگر مقصود این است که در فرهنگ آقای دکترمعین لغتهایی هست که در لغت‌نامه هم هست، البته هست و در هر لغت‌نامهٔ فارسی دیگر هم هست. و اگر مقصود این است که معانی اینها هم باهم متشابهند، باز هم همینطور است و باید هم باشند. فرض کنیم کلمهٔ «آخشیج» درلغت‌نامه عنصر معنی شده بدیهی است که درفرهنگ آقای دکتر معین هم همان معنی را خواهد داشت. ولی‌معنایش آن نیست که این کلمه از روی آن فرهنگ نوشته شده است. بنابراین کتابهای لغت همه‌شان با هم شبیه هستند. اما اگر مقصود این است که لغت (نامه) آقای‌ـ دکتر معین تلخیصی از لغت‌نامه است؛ نه، اینطور نیست. اصولاً دستگاه تدوین «فرهنگ فارسی» با دستگاه لغت‌نامه دوتاست. بله، اعضای آن یک‌مدتی اینجا کار می‌کردند. چهارپنج نفر از دبیرهایی که با ایشان همکاری می‌کردند. و اساس کار آنها یادداشتهایی بود که آقای دکترمعین در طول دورهٔ تدریسشان بوسیله دانشجویان فراهم آورده بودند. ممکن است مطالبی از لغت‌نامه نقل شده باشد ولی همه آن با ذکر (لغ) است بنابراین طبعاً مطالبی از لغت‌نامه درفرهنگ فارسی آمده است ولی اساس فرهنگ‌فارسی لغت‌نامه نیست و تهیه کنندگانش هم تهیه کنندگان لغت‌نامه نیستند، زیرا مؤلفان لغت‌نامه فرصتی ندارند که گذشته ازکار خودشان کار دیگری را شروع کنند.»[۴۳]

مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تألیف دکترمحمد معین در نوزده صفحه مقدمه+۲۲ صفحه دیباچه+۵۳۷ صفحه متن، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۹)، ۱۳۲۶ ش. ۱۱ چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات با عنوان **مزدیسنا وادب پارسی**، ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش. ۵۵۳)، ۱۳۳۸ ش.

۴۲. دربارهٔ فرهنگ فارسی، صفحه ۴۰ - ۳۹.

۴۳. مجله تلاش شمارهٔ بیستم دی و بهمن ۱۳۴۸ صفحه ۳۹.

بحث در پیرامون عقاید آریائیان و ایران قبل از اسلام مسأله‌ای است که از زوایای مختلف باید مورد دقت و بررسی قرار گیرد. همانطور که از مطالعهٔ تحقیقات دانشمندان برمی‌آید آریائیان ثنوی مذهب بوده‌اند و به‌قول دومزیل «اعتقاد به ثنویت از خصوصیات طرز تفکر ایرانی بوده است.» بعدها که آیینهای مسیحی، مانوی، مزدکی، بودائی و زرتشتی در ایران نفوذ کرد تغییراتی درمذهب ایرانیان پیش آمد، ولی مسالهٔ مهمی که از میان آیینهای فوق مورد بحث بیشتر دانشمندان است مسأله زرتشت و زرتشتیگری می‌باشد؛ زیرا این مسأله نه‌تنها از نقطه‌نظر یک بررسی تاریخی مهم است بلکه انعکاس عقاید و افکار زرتشت در ادبیات فارسی نیز از موضوعات مهمی است که باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. کسانی که در پیرامون زرتشت مطالعه کرده‌اند عقاید مختلفی دربارهٔ وی ابراز داشته‌اند. این عقاید و اظهار نظرها گاهی آنچنان متضاد است که اصولاً جمعی وجود وی را مانند «رستم» و «اسفندیار» موجودی افسانه‌ای می‌دانند و آنان نیز که عقیده به وجود وی دارند هنگام سخن گفتن از او با شک و تردید گام برمی‌دارند.

به‌طور مثال‌آنجا که سخن از ولادت زرتشت می‌شود تاریخ تولد وی را از ششصد سال تا شش هزارسال پیش از میلادمسیح حدس می‌زنند. نه‌تنها ولادت او بلکه ظهور او نیز در چه نقطه‌ای بوده و با کدام پادشاه معاصر بوده است از مسائلی است که هنوز به‌طور یقین معلوم نشده است.

باید در نظر داشت آنچه که در تحقیقاتی که پیرامون زرتشت می‌شود حائز اهمیت است بیشتر افکار و عقاید اوست؛ مخصوصاً اینکه آیا موحد بوده یا ثنوی مذهب، و علاوه براین چه تأثیری عقاید و افکار وی در زبان فارسی گذاشته است. مسائلی نظیر مسائل فوق، گروههای بیشماری از محققان را برآن داشته تا در این باره به‌مطالعه و تحقیق بپردازند.

از میان پژوهشگرانی که در این زمینه کارهای قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند باید دکترمعین را نام برد که کوششهای چند سالهٔ وی در کتاب «مزدیسنا و ادب فارسی» منعکس است.

کتاب مزبور پایان‌نامهٔ دکترمعین است که بین سالهای ۱۳۱۹-۲۰ تدوین و تألیف نمود و درسال ۱۳۲۶ منتشر ساخت.

بطوری که دکترمعین می‌نویسد: «منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر

نشان دادن تأثیر مزدیسنا —آیین زرتشت— در ادبیات پارسی است، منتها ادبیات به‌معنی عام خود.»[44]

پورداود —که دکترمعین زیرنظر او کتاب را نوشته است— دربارهٔ هدف از تألیف کتاب چنین می‌نویسد: «تأثیر آیین ایران‌باستان نه فقط در منظومه‌هایی چون شاهنامه و گرشاسبنامه و در آثارمنثوری مانند قابوسنامه وسیاستنامه و جز اینها دیده می‌شود، بلکه درسراسر ادبیات هزارسالهٔ فارسی چه نظم و چه نثر نیز هویداست، و نبایستی هم جز این باشد، زیرا اقلیم و نژاد و زبان ما همان است که در چندهزار سال پیش بود، بااین تفاوت که سرزمین کنونی ما پاره‌ای است ازاین زمین بزرگ، و در استیلای بیگانگان نژاد غیرآریایی به‌این دیار راه یافت، و زبان ما مانند همهٔ زبانهای زندهٔ روی زمین در گردش طولانی خود تغییری یافته از فرس هخامنشی به هیئت فارسی در آمد.

موضوع این نامه بدست دادن رشته‌ای است که ادبیات فارسی را به ادبیات مزدیسنا می‌پیوندد، یا به‌عبارت دیگر از یکسونشان دادن برخی لغات و اصطلاحات نظم و نثر فارسی است که معادل آنها در اوستایی که هنوز در دست داریم نیز دیده می‌شود، و از سوی دیگر نمودن افکار و مفاهیم مزدیسنا در ادبیات فارسی است. این امر که تاکنون سابقه نداشته به‌کوشش آقای دکترمحمدمعین صورت گرفت و خدمت شایانی نسبت به‌ادبیات فارسی انجام گردید. پیداست که چنین خدمتی باید به‌دستیاری کسی صورت پذیرد که از ادبیات فارسی بهره‌مند و با ادبیات مزدیسنا نیز آشنا باشد.

خوشبختانه گردآورنده فاضل این نامهٔ بزرگ و سودمند از این هردو برخوردارست. خود نگارنده که گواه کار دشوار ایشان بودم بخوبی می‌دانم که در هنگام هشت سال چه رنجی در سر این کار بردند تا چنین گنجی اندوختند. گذشته ازکار وکوشش بسیار که از مشخصات ایشان است، چنین تألیفی بدون ذخیرهٔ علمی و شوق سرشار صورت نمی‌گیرد.

خوانندگان این نامهٔ ارجمند خود خواهند دریافت که یک رشته از لغات مزدیسنا که در ادبیات فارسی بکار رفته آنچنانکه باید توضیح و ریشه و بن آنها

۴۴. مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۳۱ دیباچه.

نشان داده شده است و در هر جمله‌ای از نظم و نثر که این واژه‌ها آمده ابهام برطرف گردیده است، همچنان خواهند دانست معانی که در فرهنگها برای آنها یاد شده چیزی جز حدس ناخوش و سست نیست.

از اینها گذشته بسیاری از مسائل مزدیسنا در این نامه یاد شده که دانستن آنها ادیبان فارسی زبان را بایسته است.»[٤٥]

شادروان استاد سعیدنفیسی دربارهٔ ارزش و اهمیت کتاب چنین می‌نویسد: «عنوان کتاب خود می‌رساند که موضوع آن تا چه اندازه دقیق و محققانه و در زبان فارسی کم سابقه است و همین خود پشت کار و ممارست مؤلف را در تدوین فصول و ابواب مشبع و متقن آن می‌نماید و قطعاً این کتاب جای تهی را در زبان ما پر خواهد کرد و برای کسانی که دسترسی به‌مآخذ زبانهای اروپایی ندارند بی‌نظیر خواهد بود و حتی مطالب تازه که نتیجهٔ بررسیها و کاوشهای شخصی مؤلف در آن هست که از کارهای ممتاز دکترهای ادبیات فارسی دانشگاه تهران خواهد بود.»[٤٦]

بطورکلی متن کتاب علاوه بر مقدمه پورداود و خلاصه کلیه مباحث که به قلم پرفسورهانری کربن — که در آخر کتاب افزوده شده است — شامل یک دیباچه و هشت بخش است.

دکترمعین در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته دربارهٔ «مزدیسنا آئین رسمی ایران»، «حملهٔ عرب و نتایج آن»، «مهاجرت پارسیان»، «زرتشتیان ایران»، «ایرانیان مسلمان» و «منظور از تألیف کتاب» سخن گفته است.

مطالب هشت بخش کتاب عبارتند از:

بخش اول شامل: دین آریایی؛ ۱ — یزدان‌پرستی، ۲ — پیامبران، ۳ — روحانیان، ٤ — دوگانگی، ٥ — ستاره‌پرستی، ٦ — آتش‌پرستی (ص ٦٠ - ص ٢٣).

بخش دوم: دربارهٔ «زرتشت» می‌باشد که مؤلف دربارهٔ نام و نسب و خانواده و مولد و زمان و محل بعثت، پادشاه معاصر، پیروان و تعلیمات زرتشت مطالبی نگاشته است و ضمن آن دربارهٔ تأثیر زرتشت در ادبیات فارسی بحث کرده است.

۴۵. مقدمه پورداود بر مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۴.

۴۶. مجلهٔ پیام نو، سال چهارم شماره ۱، صفحه ۱۲۱.

(ص ۱۱٤ - ص ٦۱).

در این گفتار دکترمعین به تحقیقات عالمانه‌ای در پیرامون زرتشت دست‌زده است و از مهمترین آثاری که دربارهٔ زرتشت منتشر شده، استفاده نموده است.

بخش سوم شامل: اوستا و زند (وجه اشتقاق، یادگارهای ایران باستان— زبان اوستا — زمان اوستا — تدوین اوستا — الفبای اوستایی (دین دبیری) عظمت اوستا —نسکهای اوستا).

کتب اوستا: یسنا (گاتها) —ویسپرد— یشتها — وندیداد —خرده اوستاد — ایارده —آفرینگان —زند —پازند. (ص ۱۵۰ - ص ۱۱۵).

بخش چهارم شامل: آیین مزدیسنا (۱— یگانگی و دوگانگی، ۲— آتش، ۳— کستی، ٤— باژوزمزم، ٥— برسم). (ص ۲٤٦ - ص ۱٥۱).

بخش پنجم شامل: می‌مغانه (اشتقاق — جمشید و می — شمیران و می — کیقباد و می —جام‌جم — می و مزدیسنا درادبیات پارسی و تازی —مغان، پیرمغان، مغبچه، می‌مغانه، دیر مغان و خرابات — وصف پذیرایی مغان). (ص ۲۸۲ - ۲٦٥

بخش ششم شامل: آیات و احادیث (ص ۲۹٤ - ۲۸۳)

بخش هفتم شامل: مزدیسنا و شعر پارسی: نخستین شعر و شاعر ایرانی —دقیقی، فردوسی، اسدی، فخرالدین گرگانی، ناصرخسرو، خاقانی — زرتشت بهرام پژد وسعدی— جامی (ص ٤۹٤ - ۲۹٤).

بخش هشتم شامل: تصوف و مزدیسنا: دیباچه، بهرهٔ ۱— نمونه اندیشه‌های عرفانی در مزدیسنا، بهرهٔ ۲ — مزدیسنا و شعر عرفانی (ص ٥۳٦ - ٤۹٥).

بطوری که دکتر معین می‌نویسد: «مزدیسنا» مورد توجه و نقد گروهی از دانشمندان ایرانی و خارجی گردید.

استادهانری کربن نظر خود را طی مقدمهٔ فرانسوی کتاب بتفصیل بیان کرده‌اند. استاد گرونبام G. E. von grunebaum در Journal of Near East Studies منتسب به‌دانشگاه شیکاگو (امریکا) در شمارهٔ ژانویه ۱۹٤۹ تقریظی نگاشت وکتاب مورد بحث را معرفی کرد، وترجمهٔ خلاصهٔ آن در مجلهٔ «خبرهای دانشگاه تهران» جلد سوم جزوهٔ هشتم ص ۱۰ ثبت گردیده است.

استاد فریتزمایر Fritz Meiar درمجلهٔ Artilus Asiae که در Ascona (سویس) منتشر می‌شود، درجلد XIII شمارهٔ ۳ (۱۹٥۰) صفحات ۲۳۰ - ۲۳۲

کتاب مزبور را مورد بحث و انتقاد قرار داد.

برخی از دانشمندان بوسیله ارسال نامه «مزدیسنا» را ستوده، و نظر خود را راجع به بعض مطالب آن اظهار کرده‌اند، از جمله آقای V. Courtois از بزم ایران Iran Society کلکته، هند (در نامهٔ شماره ۱۸ - ۱۹٤۸/۵) و استاد پیردمناش Pierre Jeande de Meanasce استاد مدرسهٔ تتبعات عالیهٔ پاریس در نامهٔ (مورخ ۲٦ ژوئن ۱۹٤۸) را باید نام برد.

دانشمندان ایرانی نیز بنوبهٔ خود نگارنده را تشویق فرموده‌اند. پارسیان هند علاقه‌ای خاص برین کتاب نشان داده‌اند:

انجمن ایران لیک در نامهٔ مورخ اول ماه مه ۱۹٤۸ و آقای Ervad Kanga محقق پارسی درنامهٔ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹٤٦ و دکتر اونوالا J. M. Unuala و بتلی‌والا Batlivala در نامه‌های مکرر خود از انتشار کتاب اظهارخوشوقتی کردند.

همچنین محققان نقدها و اظهار نظرهایی کرده‌اند. برخی (مانند استاد فریتز مایر و بعضی از هموطنان ما) از عنوان کتاب و مرور—شاید سطحی—مطالب متن پنداشته‌اند که نظر نگارنده اغراق در تعظیم و تجلیل تمدن و فرهنگ ایرانیان و مخصوصاً آیین زرتشتی و کوچک نشان دادن فرهنگهای دیگر — مخصوصاً فرهنگ اسلامی —است. این امر پنداری بیش نیست.

هدف نگارنده نشان دادن این نکته است که حملهٔ عرب با همهٔ صلابت و مهابت رابطهٔ ایران اسلامی را بالکل با ایران پیش‌از اسلام قطع نکرده است، و نمی‌توانست بکند، چه تاریخ نشان داده است که وقایع عظیم در زندگانی ملل هر قدر تأثیر شگرف داشته‌باشد، باز نمی‌تواند رابطه دوره‌های قبل و بعد را یکباره بگسلد.

نگارنده—تا آنجا که مقدور بود —کوشید تا در بحث از مطالب کتاب، بیطرف بماند، هرچند بیطرفی مطلق گویا احدی را میسر نیست.

در چاپ قبلی و چاپ کنونی کتاب حاضر جای عظمت تمدن و فرهنگ‌اسلامی —که مزجی از تمدن تازیان مسلمان، ایرانیان و ملل دیگر است—نشان داده شده است.[٤۷]

۴۷. مزدیسنا و ادب پارسی، صفحات الف و ب.

با وجود کوششی که دکترمعین در تألیف کتاب بکار برده است متأسفانه از اشتباه مصون نمانده است و علت آنهم این است که در آن روزگار سخت تحت تأثیر ابراهیم پورداود قرار داشته است. دکترعلی شریعتی هنگام انتقاد از دکترمعین گویا منظورش کتاب فوق بوده است آنجاکه گوید: «مرحوم «دکترمعین» نیز — که مرد بسیار خوب و بزرگی بود، و ترسمان همه این که خوبان و بزرگان اشتباه کنند و سخنی به‌نادرست، بگویند و بنویسند، و با پشتوانه خوبی و بزرگیشان مخلدش کنند. وگرنه چه باک از آدم بدی چون «میرزاملکم‌خان» که «لاطار» را در دوجا می‌فروشد، وکلاهبرداریش را محرز می کند، اگر سخن دروغ و اعتقاد نادرستی را بیان کند که بسادگی می‌توان ریشه‌اش را زد؟—تحت تأثیر همین نظریات قرار گرفت که مذهب زرتشت را توحید صرف خواند. در حالی که مذهب زرتشت شرک صرف است.»[۴۸]

استاد شهید مرتضی‌مطهری نقدی عالمانه براین کتاب دارد که طالبان می‌توانند برای مطالعهٔ آن به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران رجوع کنند.

چهارمقاله، تألیف احمدبن عمرنظامی عروضی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به کوشش دکترمحمدمعین، چاپ نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش. ۱۳٤ صفحه متن و ٥ صفحه مقدمه / چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۳ ش. ۱۳٦ صفحه متن و ٦ صفحه مقدمه / چاپ سوم، همراه با تعلیقات چاپ شده و یادداشتهای چاپ نشدهٔ علامهٔ قزوینی و گروهی از محققان، در ۸۸ صفحه دیباچه و ۱۳٦ صفحه متن و ٦۲۷ صفحه تعلیقات از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳ ش. / چاپ چهارم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳٤ ش / چاپ پنجم، همراه با تعلیقات، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳٦ ش. / چاپ‌ششم از انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳٤۱ ش.

کتاب مجمع‌النوادر مشهور به چهارمقاله تألیف احمدبن عمربن علی نظامی سمرقندی از جمله آثار منثور بسیار فصیح و شیوای زبان فارسی است که از چند جهت دارای ارزش و اعتبار خاص است. اولاً از جهت قدمت آن، که حدود سنه ۵۵۰

۴۸. تاریخ شناخت ادیان، درس سیزدهم صفحهٔ ۱۴۴.

هجری تألیف شده، یعنی از جمله آثار معدودی است که از دستبرد حملات مغول و ترک و غیره محفوظ و مصون مانده است. ثانیاً «از جهت ذکر گروهی از نویسندگان و گویندگان و پزشکان و منجمان شایان اهمیت بسیار است، چه عده‌ای از بزرگان در آن یاد شده است که در مآخذ دیگر نیامده. اطلاعاتی که مؤلف دربارهٔ فردوسی و خیام و معری و دیگران که معاصر یا قریب به‌عصر او بوده‌اند آورده، بسیار سودمند می‌باشد.»[۴۹] ثالثاً از حیث سبک انشاء آن در خور اهمیت است و از این‌جهت نیز عدهٔ معدودی از کتب فارسی به‌پایهٔ آن می‌رسد و به‌قول مرحوم بهار: «می‌توان گفت بعداز تاریخ بیهقی و قابوسنامه و سیاست‌نامه این کتاب خاتم کتب ادبی متقدمان است، زیرا در روانی لفظ و وضوح مطالب و مجسم داشتن معانی و وصف کامل و ایجازهای بسیار لطیف و اطنابهای لطیفتر و بیان لحن محاورهٔ عصر، و بستن جمله‌ها فراخور مقصود، و قدرت بر استعمال هر کلمه و لفظی که شایستهٔ هر مقام است، نظیری ندارد.

هرچند چهارمقاله از حیث قدمت و سبک انشاء و دیگر مزایا دارای ارزش و اهمیت فراوان است ولی متأسفانه از لحاظ تاریخی ضعیف است.

کتاب بطوری که از نامش برمی‌آید مرکب است از چهارمقاله: ۱— در ماهیت علم دبیری، ۲— در ماهیت علم شعر، ۳— در ماهیت علم نجوم، ٤— در ماهیت علم طب.

چهارمقاله در ابتدا به سال ۱۳۰۵ قمری همراه با اغلاط بسیار در تهران به‌چاپ رسید. سپس علامهٔ قزوینی درسال ۱۳۲۷ قمری به‌تصحیح دقیق متن پرداخت و آن را با توضیحات لازم منتشر نمود. سرانجام برای تصحیح مجدد و چاپ دقیق کتاب دکترمعین کمر همت بربست و متن کامل آن را با مقابله با چند نسخهٔ خطی و چاپی و افزودن بعضی حواشی چاپ شده و چاپ نشده علامهٔ قزوینی و دیگر محققان بچاپ برساند. دکتر معین قبل از تصحیح کتاب، به‌خدمت علامهٔ قزوینی می‌رسد و در ابتدا از ایشان تقاضای تدوین شرح احوال معظم‌له را می‌کند وسپس اقدام به‌تصحیح مجدد کتاب می‌نماید. دکترمعین خود در این باره چنین می‌نویسد: «نگارنده در ضمن تدوین ترجمهٔ حال مزبورمشکلات ادبی خود را نیز مطرح

۴۹. چهارمقاله، مقدمهٔ دکتر معین صفحه ۷۵.

می‌نمود، وآن حضرت با کمال صبر و حوصله در باب آنها بحث می‌کرد و گاه اتفاق می‌افتاد که یکی دو ساعت بر سر مسأله‌ای بتفحص درکتب و یادداشتها می‌پرداخت.

در اثنای تدوین ترجمهٔ احوال ایشان، از جمله آثار معظم‌له ذکر «چهارمقاله» به‌میان آمد، و شرح ذیل با نظر آن مرحوم در ترجمهٔ مزبور درج گردید[۵۰]:

«–طبع و تصحیح **چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی**، که با تصحیح و مقدمه و فهارس و حواشی و تعلیقات مفصل آقای قزوینی در سنهٔ ۱۳۲۷ قمری در لیدن (هلند) در جزو مطبوعات خیریهٔ گیب بچاپ رسیده، و متن آن بدون حواشی نیز دو بار در اروپا و دو بار در تهران: یک‌بار ضمیمهٔ گاهنامهٔ سیدجلال‌الدین‌طهرانی و بار دیگر جداگانه از طرف کتابخانهٔ «خاور» چاپ و منتشر شده است، و اغلب این چاپها چون بدقت با طبع لیدن مقابله نشده خالی از اغلاط نیست، و مخصوصاً طبع ایرانشهر در برلین که دارای اغلاط فاحش است، و هیچ کدام از این چاپها بغیراز چاپ اول در لیدن مطلقاً و اصلاً به‌تصحیح ایشان نیست، گرچه در پشت بعضی از آنها نوشته شده: «به‌تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی» (تقریر شفاهی آقای قزوینی).»

ضمناً از بعض مشکلات چهارمقاله بحث بمیان می‌آمد، مثلاً روزی در باب کلمهٔ طمیم که در حکایت ۶، از مقالت اول آمده[۵۱] و ایشان پس‌ازکلمهٔ مذکور علامت استفهام (؟) گذاشته، و در تعلیقات نوشته بودند[۵۲]: «اشکالی که هست در کلمهٔ «طمیم» است که نه ضبط آن معین است و نه معلوم است از چه لغتی است، و هیأة به کلمهٔ عربی می‌نماید، ولی در هیچ یک ازکتب لغت یافت نشد.» یکی از فاضلان معاصر حدس زد که اصل کلمه «سنمنم» بوده که در عربی به‌معنی جامهٔ آراسته و منقش است، و یکی از شیرازیان مطلع نقل کرد که در شیراز طمیم (تمیم) به‌پرده‌های سپیدی که از عربستان (عتبات) آورند و مقدسان برای کفن خود تخصیص دهند، اطلاق کنند، و این کلمه هنوز در فارس معمول است. نگارنده این مطالب را خدمت آن بزرگ عرضه داشت، فرمودند که ایشان نیز مدتی پس‌از

۵۰. رجوع شود به‌سالنامهٔ پارس سال ۱۳۲۴، ص ۵۱.
۵۱. رجوع شود به چهارمقاله تصحیح دکترمعین، ص ۳۶.
۵۲. رجوع شود به‌چهارمقاله تصحیح دکترمعین، ص ۳۶ و (چاپ لیدن ص ۱۱۰).

طبع چهارمقاله و حواشی آن، این کلمه را در مآخذی یافته‌اند، و تحقیقات ایشان را ما در حواشی کتاب حاضر[۵۳] نقل کرده‌ایم.

روز دیگر درباب حکایت ۶، از مقالت دوم بحث شد، و سخن به «دو مهره» و «دو شش» کشید. ایشان یادآور شدند که به‌هنگام طبع چهارمقاله با آنکه در اقدم نسخ درین موارد «سه» بجای «دو» آمده، به‌مناسبت آنکه در عصر حاضر در بازی نرد دو طاس بکار می‌برند تصور کردند «سه» غلط است، ولی بعدها دانستند که «سه مهره» و «سه‌شش» صحیح است.

مشکلات دیگری در چهارمقاله بود: در فصل ۵، از مقدمه در چاپ لیدن ص ۸ چنین آمده: «اما هیچ ناقص‌تر از خراطین نیست، و او کرمی است سرخ که اندر گل‌جوی بود، و او را گل خواره خوانند و به‌ماوراءالنهر غاک کرمه خوانند.» اما در هیچ یک از نسخ مأخذ «غاک کرمه» نیامده. در نسخهٔ ا «زعاک کرمه»، در نسخهٔ ب «رعاک کرمه» و در نسخهٔ ط «زعاک کربه» ثبت شده است، و مصحح ناگزیر بقرینهٔ «کرم خاکی» معمول در عصر حاضر آن را به «غاک کرمه» تصحیح کرده و در تعلیقات ص ۹۲ از چاپ لیدن — نوشته‌اند «غاک کرمه، گویا غاک لغتی باشد در خاک، و ابدال خاء به‌غین و عکس آن در زبان فارسی متداول است: چون چرغ و چرخ و ستیغ وستیخ و نحوهما، بنابراین غاک کرمه یعنی کرم خاک.» و مرحوم ملک‌الشعراء بهار نیز در سبک شناسی ج ۲ در بحث از سبک چهارمقاله در عنوان «لغات و ترکیبات تازه» ص ۳۰۵ نوشته‌اند: غاک کرمه[۵۴] به‌معنی خراطین، و در خراسان آن را (کخ لوجویی) یعنی کرم لب جویی خوانند.»

با این همه در مأخذی دیگر «غاک» به‌معنی خاک دیده نشده، و نسخ چهارمقاله هم همه پیش‌از «غاک» و «عاک» دارای «ز» یا «ر» هستند. از سوی دیگر در لغت فرس اسدی می‌خوانیم:

«زغار» زمین نمناک و زنگ برآورده بود، شاعر گوید:

توشان زیر زمین فرسوده کردی زمین داده مرایشان را زغار!

و در برهان قاطع آمده: «زغاز، بر وزن بهار، به‌معنی زمین نمناک باشد.» و نیز در همان کتاب آمده: «زغارکرم — کرمی است که آن را خرطین و امعاءالارض

۵۳. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین، ص ۳۳.
۵۴. در سبک‌شناسی «خاک» چاپ شده.

گویند، و آن کرم سرخی است که در میان گل نرم متکون می‌شود، با پیه مرغابی درد گوش را نافع است.»

بنابراین تقریباً شکی نمی‌ماند که «زغار کرمه» صحیح است به‌معنی مذکور.

نظایر این مطلب درین کتاب کم نیست. ناگفته نماند که چهار مقاله چاپ لیدن در ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۱۹۰۹ مسیحی —یعنی چهل‌وهشت سال قبل—چاپ شده و درین مدت کتب بسیار طبع و نشر گردیده، و تحقیقات بسیار بعمل آمده، بنابرین سعی علامهٔ مرحوم محمدقزوینی مشکور و تقدم فضل و فضل تقدم وی برهمگان آشکار است.

بدین ملاحظات نگارنده در ضدد تصحیح مجدد و شرح چهارمقاله برآمد. نخست مقالهٔ دوم از چهارمقاله را با حواشی در شرح لغات در سلسلهٔ «شاهکارهای‌ادبیات فارسی»در ۱۳۲۶ شمسی در چاپخانهٔ دانشگاه بطبع رسانید. سپس مجموع چهارمقاله باتصحیح مجدد در ۱۳۳۱ از طرف کتابفروشی زوار و بار دیگر با تجدید نظر در ۱۳۳۳ از طرف همان کتابفروشی منتشر گردید. وکتاب حاضر[۵۵] مجلدی است که متن آن با نسخهٔ نخجوانی و دستورالکاتب مقابله شده و با افزودن بعضی حواشی و مقدمه علامهٔ قزوینی و دیباچهٔ حاضر به‌علاوه تعلیقات چاپ شده مرحوم قزوینی (با تجدید نظر) و همچنین تعلیقات چاپ نشدهٔ وی و یادداشتهای گروهی از فاضلان با فهرستهای آیات و احادیث و جملات عربی و لغات و اصطلاحات و نکات دستوری و سبک و اعلام منتشر می‌شود.»[۵۶]

کتاب در چهار بخش تدوین شده است:

۱— **مقدمه** —شامل:

الف: مقدمهٔ علامه قزوینی (از صفحه چهار تا صفحه بیست‌وهفت) پیرامون ارزش کتاب، شرح حال نظامی عروضی، نسخ چهار مقاله وکیفیت طبع چهارمقاله.

ب: دیباچهٔ دکتر معین (از صفحه بیست‌وهشت تا صفحه هشتادوهشت) شامل زندگانی و آثار مصنف، ارزش و اهمیت کتاب، سبک کتاب، بعضی از مطالب دستوری و ادبی نسخ خطی و چاپی که مورد استفادهٔ خود و علامه قرار گرفته است.

۵۵. چاپ سوم.
۵۶. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین چاپ پنجم صفحه بیست‌وهشت تا سی‌و دو.

۲— **متن چهارمقاله** —با تصحیح مجدد و نسخه‌بدلها و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی. (۱۳۶ - ۱).

«ترتیب چاپ و تصحیح کتاب چنان است که مؤلف برای هرصفحه دو ذیل قرار داده که در قسمت نخستین نسخه بدلها و پاره‌ای از تصحیحات مرحوم‌علامه و توضیحات خود را آورده و در ذیل بعد به‌معنی لغات و ایراد توضیحات و ذکر قواعد دستوری و مشخصات سبک شناسی پرداخته است.

لغات کتاب ازکتب متعددی ازقبیل اقرب‌الموارد، و شرح قاموس، و غیاث‌اللغات، و قطرالمحیط، و منتهی‌الارب و جز آن استخراج شده و در بعضی از آنها ریشهٔ سانسکریت یا ریشهٔ اوستایی و پهلوی لغت نیز آمده است و از این حیث فوائد لغوی بسیار، برحواشی کتاب مرتب است.

همچنین در بسیاری از موارد معادل عربی و انگلیسی لغت از ترجمه عربی و انگلیسی چهارمقاله نقل شده و در بسیاری از موارد شعر یا گفته‌ای از بزرگان ادب نیز به‌عنوان شاهد آمده است. برای توضیح و بیان مشکلات و تعبیرات آن نیز مصحح محترم علاوه براطلاعات و ممارست شخصی ازکتب و منابع و مراجع بسیار بهره برده و همه را با ذکر مأخذ نقل کرده است.»[۵۷]

۳— **تعلیقات** — شامل حواشی چاپ شده علامهٔ قزوینی در چاپ قاهره و یادداشتهای چاپ نشدهٔ آن مرحوم که در نسخهٔ چاپی متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات و نسخهٔ چاپی متعلق به کتابخانه استاد مجتبی مینوی ثبت شده، همچنین یادداشتهای گروهی از فضلا و دانشمندان معاصر. (۴۷۶ - ۱) استاد دربارهٔ تعلیقات کتاب چنین می‌نویسد: «غالب مطالب تعلیقات به‌قلم علامهٔ مرحوم محمد قزوینی است که بعضی ازآنها درچاپ لیدن نقل شده و بخش دیگر از یادداشتهای آن مرحوم در حواشی دو نسخهٔ چاپی —که نخستین اکنون متعلق به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات است و دوم در تصرف آقای مجتبی مینوی است — استنساخ شده است، و یادداشتهای فاضلان بنام مانند آقایان: علی‌اکبر دهخدا، سیدحسن تقی‌زاده، بدیع‌الزمان فروزانفر، عباس اقبال آشتیانی، مرحوم ملک‌الشعراء بهار، سعیدنفیسی، مجتبی‌مینوی، سیدمحمدفرزان، ادواردبراون، بدانها افزوده و یادداشتهای نگارنده

۵۷. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، سال چهارم شماره ۲ دی‌ماه ۱۳۲۵، صفحه ۹۹ - ۹۸.

برین مجموع اضافه شده است.»[۵۸]

تعلیقات جامع و تحقیقی استاد در همه جای کتاب بخوبی نمایان است تا جایی که هرکس با ملاحظهٔ نمونه‌ای از آن، زحمات و کوشش استاد را در جمع‌آوری و تحقیق بعض مطالب دشوار کتاب تحسین خواهد کرد.

روش استاد در افزودن تعلیقات بدین شرح است که هرنکته‌ای از نکات کتاب را که ممکن بوده برای خواننده مبهم و دشوار بوده باشد، با تحقیقات فاضلانهٔ خود شرح و بسط داده، بدین ترتیب برارزش و اهمیت کتاب افزوده است. مثلاً اگر نامی از یکی از مشاهیر برده شده شرح حال و آثار او نیز درتعلیقات کتاب آمده است، یا اگر نامی از شهری یا شهرستانی یا آبادیی در متن آمده دربارهٔ موقعیت آن ناحیه از نظر جغرافیایی و تاریخی بحث شده است.

بدین ترتیب دربارهٔ بسیاری از مشاهیر، اماکن جغرافیایی، لغات دشواره اصطلاحات و عبارات پیچیده و معضل و مطالب دیگر بحث و گفتگو شده است.

۴— **فهرستها** — شامل فهرست موضوعات متن، فهرست لغات و اصطلاحات، فهرست آیات و اخبار و احادیث و جملات عربی، فهرست اشعار فارسی، فهرست امثال و حکم، فهرست نکات دستوری، فهرست نکات مربوط به‌سبک، فهرست اعلام. (۶۱۱ - ۴۷۹).

در خاتمه کتاب نیز توضیحاتی دربارهٔ بعضی از نکات و مطالب مقدمه، متن و تعلیقات که بعداً استاد به‌آنها دست یافته درج گردیده است. (۶۲۷ - ۶۱۲).

عبهرالعاشقین - تصنیف روزبهان بقلی‌شیرازی، به‌تصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسوی دکترمعین و هانری کربن قطع وزیری (۱۱۳)+ ۲۴۴ + ۱۲۸ صفحه و ۶ تصویر، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۷ ش. (گنجینهٔ نوشته های ایران، شماره ۸).

روزبهان تألیفات متعددی به‌نظم و نثر در تفسیر و تأویل، شرح احادیث، فقه، اصول و تصوف دارد که اکثر آنها امروزه در دست نیست ولی از میان آثار متعدد او کتاب عبهرالعاشقین— که از متون فارسی قرن ششم است —از چند جهت دارای ارزش و اعتبار خاصی است و به‌همین جهت نشر این اثر نفیس از هر نظر

۵۸. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین بخش ۳ تعلیقات صفحه (۱).

شایسته و بایسته بوده است.

«عبهرالعاشقین کتابی است صوفیانه مبتنی برعشق، و به‌عبارت دیگر داستانی از عشق صوفیانه. روزبهان در حالات و مقامات خاص عرفانی این کتاب را نوشته است. وی همانگونه که می‌اندیشیده، سخن گفته، و شاید موفق نشده است که بار دیگر در آن تجدید نظر کند.»[۵۹]

دکترمعین برای نشر این اثر نفیس که از گنجینه‌های زبان فارسی است از چند نسخهٔ خطی موجود استفاده کرده، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده، اختلافات نسخ را با یکدیگر در حاشیه آورده، بدین ترتیب بر ارزش کتاب افزوده است. استاد علاوه برتصحیح کتاب مقدمه‌ای درحدود ۱۱۳ صفحه درباره: ۱ـ ترجمه احوال، ۲ـ استادان و وابستگان، ۳ـ تصوف، ٤ـ آثار روزبهان، ٥ـ عبهرالعاشقین، ٦ـ مآخذ، نگاشته که درخور دقت و تأمل است.

دکترسیدصادق گوهرین را در بررسی این کتاب مقاله‌ای است که از نظر می‌گذرانیم: «این کتاب گران‌قیمت به‌تصحیح و مقدمهٔ فارسی توسط استادمحمد-معین و مقدمه و ترجمهٔ فصل اول به‌زبان فرانسوی به‌وسیلهٔ پرفسور هنری کربن در اردیبهشت ماه سال جاری (۱۳۳۷) در قسمت ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه جزء هشتمین گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی در تهران به‌حلیه طبع آراسته شده است و کوشش فراوان شده است که در بهترین کاغذها و بهترین و دقیق‌ترین چاپخانه‌های این کشور یعنی چاپخانهٔ انستیتوی ایران و فرانسه با توجه و دقت هرچه تمامتر به‌چاپ رسد. به‌همین جهت اغلاط مطبعه‌ای بسیارکم دارد و از لحاظ زیبایی چاپ و فواصل کلمات بسیار بدیع و نوظهوراست و نیز در نقطه گذاری وسایر محسنات لازمه دقت کافی نموده‌اند و حقاً کتابی زیبا و شایسته در دسترس مشتاقان اینگونه معانی گذاشته‌اند.

موضوع کتاب عشق و زیبایی و ملازمهٔ این دو در تصوف ایران است که از نظر تصوف بسیار دلکش و جالب است. براین کتاب آقای دکترمحمدمعین استاد دانشکدهٔ ادبیات مقدمه‌ای بس شیوا و راه برندهٔ بمقصود در ۱۱۳ صفحه نگاشته‌اند که خواننده را دربارهٔ شرح احوال مصنف و موضوع کتاب کاملاً بهره‌مند

۵۹. عبهرالعاشقین، مقدمه دکتر معین، صفحه ۹۹.

می‌نماید. این مقدمه که بسیار ساده و شیوا نوشته شده، شامل چند قسمت یا فصل است به‌قرار زیر:

الف — ترجمهٔ احوال مصنف که شامل این عنوانهاست:

۱ — در اسم و کنیه و لقب و وجه تسمیه و ترکیب اسم مؤلف (ص ۱).

۲ — تعدد روزبهان‌ها و اینکه مصنف کتاب کدام یک بوده است (ص۳).

۳ — تاریخ تولد و کودکی مؤلف (ص ۷).

٤ — سفرها و تحصیلات او (ص ۹).

٥ — وعظ و تذکیر (ص ۱۲).

٦ — اواخر عمر و صورت شیخ و مرض و وفات او (ص ۱٤).

۷ — آرامگاه او (ص ۱٥) و شرحی از توجه نویسنده به‌مزار روزبهان و رنجی که در جمع آوری کتیبه ها و نقوش قبور روزبهان و اولاد او تحمل نموده تا تاریخ قطعی وفات او و خاندانش را به‌دست آورده است و با نقل آن در این کتاب آن را ازدستبرد زمانهٔ جافی مصون داشته است.

ب — استادان و بستگان — در این قسمت نویسنده اسامی و شرح احوال یکایک استادان روزبهان (ص ۱۸) و پیران و مرشدان و معاصران (ص ۲۱) و اسامی خاندان (ص ۳٥) او را با تحقیق و تفحص و موشکافی خاصی جمع‌آوری نموده است و در آخر فصل شرحی مشبع و مستوفی دربارهٔ کتاب تحفةالعرفان (ص ٤۰) که ظاهراً در شرح احوال و مقامات شیخ روزبهان بقلی است به‌نام «تحفةاهل‌العرفان فی‌ذکر الشیخ روزبهان» یا «تحفةالعرفان فی‌ذکر سیدالاقطاب روزبهان» به قلم نبیرهٔ او شیخ شرف‌الدین ابراهیم آورده است که برای معرفی این کتاب که نسخهٔ منحصر آن در ملک کتابخانه ملک است بسیار لازم و ضروری می‌نماید و خواننده را به کیفیت این کتاب که مسلماً از امهات مقامات و تذکرهٔ احوال صوفیان است آشنا می‌سازد.

ج — تصوف، مهمترین قسمت مقدمهٔ دکترمعین را تشکیل می‌دهد. در ذیل این عنوان از ریاضات شیخ (ص ٤۸) و خرقه و شجرهٔ تصوف او (ص ٥۰) و سلسلهٔ روزبهانیه (ص ٥۱) و رباط و سماع او (٥۲) سخن رفته است و فصلی نسبتاً مفصل به‌عشق صوفیانه و جمال در نظر عارفان (ص ٥٦) تخصیص داده شده است. درین فصل از جمال در نظر پیغمبراسلام و کیفیت تحول آن در تصوف

اسلامی و توجه خاص شیخ روزبهان و بسیاری از اقطاب زیباپسند صوفی به‌این لطیفهٔ غیبی اشاره شده است. در خاتمهٔ این فصل ذیل عنوان «حافظ و روزبهان» به کتابی که در مناقب خواجهٔ شیراز نوشته‌اند و امروز متأسفانه در دسترس نیست و شیخ ارشاد او که شیخ‌محمد و عطار شیرازی مشهور به(پیرگلرنگ) که از سند خرقهٔ او با یک فاصله به‌شیخ فخرالدین روزبهان پسرصاحب تألیف می‌رسد اشاره شده است که مسلماً پرده‌ای از روی زندگانی پر ابهام خواجه حافظ برمی‌دارد.

د ــ آثار روزبهان ــ در این فصل از آثار قلمی روزبهان سخن رفته است و این آثار مشتمل برنثر و نظم است که آثار نثری او عبارت است از تفاسیری چند برقرآن کریم (٦٤) و شروحی بر احادیث مصطفی ص (٦٧) وکتب و رسالاتی در فقه و اصول (٦٧) و چندین کتاب و رساله در تصوف و شرح حالات و مقامات مردان خدا که از یکایک نسخ این جمله و مآخذ آنها نام برده شده است و نیز اشعاری ازین صوفی صافی که آن هم شامل چندین قصیده و غزل و رباعی و مثنوی است به‌سبک و سیاق صوفیان (ص ۷۷).

ه ــ قسمت آخر مربوط است به کتاب مورد نقد که از وجوه مختلف دربارهٔ آن بحث و تحقیق شده است. از جمله وجه تسمیه کتاب (۸۳) و مزایای آن (ص ۸٤) و آدم‌ابوالبشر از نظر عشق و زیبایی و آنچه شیخ روزبهان افاده کرده است (ص ۸٥) و محمدرسول‌الله ص (ص ۸۸) و علو مقام و مرتبهٔ او در نظر مؤلف و سایر صوفیان بزرگ و علت و سبب تألیف عبهرالعاشقین (ص ۹٤) و سبک و سیاق این کتاب (ص ۹۹) از لحاظ لفظ و معنی و حواشی که برین تصنیف نوشته‌اند (۱۰۷). در این قسمت استاد محترم شرحی بسیار مبسوط و محققانه راجع به لغت «ترک» و معنی این کلمه و کیفیت تحول آن در زبان فارسی و توجه صوفیان خاصه شیخ روزبهان به‌این کلمه و مترادف شدن آن با لفظ زیبایی و نظر خاص شیخ بقلی به‌این لفظ آورده‌اند که بسیار جامع و مفید است.

اما متن کتاب شامل فصولی است مربوط به‌عشق و عاشقی و کیفیت این حال عظیم در تصوف که رکن و اساس و اصل این مکتب روحانی است. روزبهان درین کتاب به بحث دربارهٔ عشق و عاشقی و کیفیت ارتباط و یگانگی این سه و التزام زیبایی و عشق و جدا نبودن این دو لطیفهٔ غیبی از یکدیگر و اینکه قوام وجود و هستی بر آن استوارست و برتری جمال انسانی پرداخته است. این بحث

شگرف که با رساترین عبارات فارسی و شیواترین اشعار این زمان بهم آمیخته است بحدی دلکش و جذاب است که شرح آن در حوصلهٔ این مختصر نمی‌گنجد، چه حال صوفیانهٔ روزبهان که به‌قول خودش سرچشمه‌ای غیبی و منبعی روحانی دارد با وجد و ذوق وکشش خاص او چنان پرتوی به‌عبارات کتاب انداخته است که اگر فی‌المثل بگوییم اغلب عبارات او جان گرفته‌اند و به‌دست‌افشانی و پایکوبی برخاسته‌اند پراز جاده صلاح و صواب منحرف نشده‌ام.

در زبانهای مختلف بشر عبارات و جملاتی هست که دربارهٔ آنها نمی‌توان شرح و توضیح داد، چون آیات قرآن کریم و احادیث مصطفی (ص) و اشعار خواجه شیراز و بسیاری از غزلیات مولاناجلال‌الدین بلخی و عبارات نهج‌البلاغه و امثال آن. اینگونه آثار به‌حدی شیوا و رسا و تا آنجا دلنشین و جذاب‌اند که در وعاء توضیح و تشریح نمی‌گنجد و خواننده باید فراخور حال خود از آن لذت برد و آنچه دانستنی است دریابد بقول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وی رومتاب
سایه از وی گر نشانی می‌دهد   شمس هردم نورجانی می‌دهد

عبارات کتاب مورد بحث نیز ازین قماش است و چنانکه آقای دکترمعین درمقدمه آورده است «جمله‌ها و عبارتها تاب معانی لطیف و نغز و دلکش روزبهان نمی‌آورد. گفتار او همچون گلی است که تا در دست بگیرند پرپر می‌شود، و یا چون ماده‌ای کیمیاوی است که به‌مجرد رسیدن اندک حرارت بخارگردد. زبان او زبان احساسات است: زیبا و زیبایی را می‌ستاید و به‌هر دو عشق می‌ورزد.» (ص ۱۰۰ مقدمه)

بدیهی است چنین کتابی با چنان عباراتی به‌علت علو معانی و سترگی‌نهایت و مقصود بطوری که مصحح درمقدمه آورده‌است «در چنین حالی، آشکار است که لفظ فدای معنی می‌شود، قواعد دستور زبان وفصاحت و بلاغت مهمل می‌ماند. این است سرخرده‌هایی که ممکن است از لحاظ فنون ادبی برمندرجات این کتاب‌گرفت» (ص ۱۰۰).

این کتاب شامل سی‌ودو فصل است که تمام آن چنانکه اشاره شد به‌وصف عاشق و معشوق و زیبایی و فرق میان عشق انسانی و الهی و تأثیر این دو عشق در سالک ربانی وکیفیت نزول این بار امانت برقلب و جان و عشق و احوالی که عاشق جانباز پیدا می‌کند و مکاشفه و مشاهده‌ای که عاشق واصل را دست می-

دهد اختصاص داده شده است. این توصیف با اشعار فارسی و عربی و آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و گفتار اولیاء حق و سخنان مردان کامل و عبارات لطیف عاشقان جمال غیب که از عقبات صعب سلوک گذشته‌اند و وادیهای پر خوف و خطر عرفان را به‌پای همت سپرده‌انـد آمیخته است. همین آمیختگی به کتاب حالتی خاص داده است که چنانکه گذشت شرح و توضیح دربارهٔ آن کار این بی‌بضاعت در معرفت نیست.

کتاب با حواشی از نویسنده ناشناس ختم می‌شود (از ص ۱۴۷ تا ۲۰۳). نویسنده این حواشی هم صوفی بوده است و با این‌گونـه مقامات سروکار داشته است، چه عباراتش صوفیانه و مشحون به‌اصطلاحات و تعبیرات این طایفه است. برین کتاب نفیس فهرستهای گرانبها نوشته‌اند که نه تنها برای هر خواننده‌ای مفید است بلکه برای آنهایی کـه دربارهٔ این مکتب تحقیق و تفحص می کنند بسیار گرانبها و ذی‌قیمت است و این فهرستها عبارتند از ۱ــ فهرست آیات و احادیث و اقوال عارفان (ص ۲۰۳)، ۲ ــفهرست نامها و لغات و اصطلاحات (ص ۲۱۳ تا ۲۳۹)، ۳ــ فهرست عنوانهای کتاب (ص ۲۴۲). پرفسور هنری کربن استاد محترم سوربن مقدمه‌ای به‌زبان فرانسه با ترجمهٔ فصل اول این کتاب که بر ۱۲۸ صفحه بالغ است بر کتاب اضافه نموده است که متأسفانه به‌علت عدم آشنایی این ناچیز به‌آن زبان شیرین و غنی و رسا دربارهٔ آن کمترین توضیحی نمی‌توانم داد و مسلماً خوانندگانی که با زبان فرانسه آشنا هستند از آن بهره‌ها خواهند برد.»[۶۰]

جامع‌الحکمتین- تصنیف ناصرخسرو قبادیانی مروزی، به‌تصحیح و مقدمهٔ فارسی و فرانسوی دکترمحمدمعین و هنری کربن، قطع وزیری ۲۰+۳۴۸ ص (متن و مقدمه فارسی) +۱۴۴ ص (مقدمه و ترجمه به‌زبان فرانسه)، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۲ ش. (گنجینهٔ نوشته های ایرانی شماره ۳).

ابومعین ناصرخسرو قبادیانی در سال ۳۹۴ هـ. ق در قبادیان بلخ دیده به‌جهان گشود. دوران جوانی را به‌تحصیل علوم و مطالعهٔ اشعار ایران و عرب پرداخت. هنگام چهل‌سالگی به‌دربار محمود و مسعودغزنوی راه یافت و پس‌از مدتی سفر هفت سالهٔ خود را به ممالک اسلامی آغازکرد. در همین سفر بود که

۶۰. مجله راهنمای کتاب، سال دوم شماره اول بهار ۱۳۳۸.

مذهب اسمعیلی را اختیار کرد. هنگام مراجعت از این سفر به‌بلخ رفت و به‌نشر و تبلیغ عقاید اسمعیلی پرداخت اما «... برخلاف آنچه چشم می‌داشت در مردم شوری و شوقی ندید. اکثر دعوت او را به سردی و خموشی تلقی کردند و بعضی با ترس و نگرانی پذیرفتند، پاره‌ای در آن سخنان با طعن و انکار نگریستند و برخی در صدد آزار او نیز برآمدند، او را قرمطی و قاطبی و شیعی و علوی و باطنی و غالی خواندند و به بدمذهبی و بی‌عقیدتی و ماجراجویی متهم کردند.»[۶۱] مخالفت با او و عقاید او بجایی رسید که «جمعی حاضر بودند برای کشتن او و یا پیروانش کسب و کار خود را رها کنند و قتل او را موجب اجری و ثوابی عظیم بشمارند.»[۶۲]

سرانجام این حکیم آواره به بدخشان پناه برد و در آنجا عزلت جست تا در ۴۸۱ ه. ق پس از ۸۷* سال زندگی مرگش فرا رسید.

هرچند ناصرخسرو بواسطه اعتقادات خود مورد طعن و لعن افراد بود ولی با وجود این در اثبات عقاید اسمعیلی آرام ننشست و در این زمینه چند جلد کتاب تألیف نمود که از آن جمله می‌توان جامع‌الحکمتین را نام برد که به‌سال ۴۶۲ به درخواست امیر بدخشان تصنیف گردیده است.

جامع‌الحکمتین بطوری که مؤلف می‌نویسد کتابی است در گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی و آراء حکماء یونان. اما تصحیح کتاب. دکترمعین علاوه بر تصحیح کتاب مقدمه‌ای در بیست صفحه در سبب تألیف کتاب و وجه تسمیه آن و اینکه ناصرخسرو کیست و سال تألیف کتاب چیست و برای چه کسی تألیف شده و خواجه ابوالهیثم جرجانی که بوده نگاشته است.

پرفسور هانری کربن ایرانشناس بزرگ فرانسوی نیز مقدمه‌ای در حدود ۱۴۴ صفحه به‌زبان فرانسه «درباره آیین اسمعیلی، زندگی و آثار ناصرخسرو، نکاتی دربارهٔ جامع‌الحکمتین و هماهنگی‌میان فلسفه یونانی و آیین اسمعیلی نوشته است که حاوی نکات جالب و دقیق است.»[۶۳]

دکترمعین در تصحیح بعضی از مشکلات از علامه دهخدا، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و استاد جلال‌الدین همایی کمک گرفته است.

دکتر عباس زریاب‌خویی را در انتقاد و بررسی کتاب مقاله‌ای است که از

۶۱ و ۶۲. با کاروان حله تألیف دکتر زرین کوب، صفحه ۶۸ و ۶۹.

۶۳. مجله مهر، سال نهم شماره ۲ خرداد ۱۳۳۲، صفحه ۹۲.

نظر می‌گذرانیم:

«این کتاب سومین کتاب از سلسله گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی است که آقای هنری کربن رئیس قسمت ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه آن را به‌طرزی خوب و نفیس چاپ کرده است، این عمل انستیتوی ایران و فرانسه در نشر نوادر کتب فارسی با بهترین اسلوب بسیار شایستهٔ تحسین و تمجید است و موجب سپاسگزاری کلیهٔ ایرانیان علاقه‌مند به‌علم وادب است. کتاب جامع‌الحکمتین پاسخ نودویک سؤال «فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی، دینی و تأویلی »است و ناصرخسرو به‌درخواست امیر بدخشان به‌این سؤالات پاسخ داده است وچون مشتمل بردو جنبه دینی و فلسفی بود آن را جامع‌الحکمتین نام نهاده است.آقای دکتر معین مقدمه‌ای به‌فارسی در ۲۰ صفحه در معرفی کتاب و مؤلف آن و نیز معرفی ابوالهیثم صاحب قصیده و تاریخ تألیف کتاب و مطالب دیگر مربوط به‌این کتاب نوشته‌اند. مقدمهٔ فرانسوی آقای کربن ۱٤٤ صفحه است و حاوی مطالبی دربارهٔ مذهب اسماعیلی در زبان فارسی و زندگانی و مؤلفات ناصرخسرو و معرفی کتاب جامع‌الحکمتین و تطبیق فلسفهٔ یونانی با مبادی اسماعیلی است. متن کتاب ۳٤۸ صفحه است. رعایتی که در نفاست طبع و کاغذ شده شایان توجه است و دقتی که در تجزیهٔ مطالب به فصول و نمره‌گذاری و مخصوصاً علائم نقطه‌گذاری شده فهم مطالب کتاب را آسانتر می‌سازد و همه را برای مطالعهٔ آن بسر رغبت می‌آورد. در تصحیح اصل نسخه که مغلوط بوده کوشش فراوان بکار رفته و حد اعلای مراقبت بعمل آمده است و اگر پاره‌ای اوقات اشتباهاتی در تصحیح دیده می‌شود نسبت به‌حجم کتاب وسقیم بودن اصل ناچیز است. اینک بعضی ملاحظات در تصحیح بعضی از موارد که ضمن مطالعهٔ دویست‌وپنجاه صفحه از اول کتاب یادداشت شده است:

ص ٦٤ س ٦ تا ۸. و اگر این متکلمان مرخدای را سبحانه شنوا ثابت کردند خدای تعالی همی بندگان خود را شنوا ثابت کرد بدین آیت؛ قوله «حتی عاد کالعرجون القدیم»، این آیه که در سوره یس است راجع به‌حرکات و منازل قمر است که عربها بیست‌وهشت منزل برای ماه در حرکت آن به‌دور زمین قائل بودند و در آن کوچکترین اشاره‌ای و کنایه‌ای—حتی به‌تأویلات دورو دراز ممکن— به‌شنوایی بندگان خدا نیست و بدون تردید بین این آیه و عبارت قبلی مطالبی بوده که از نسخه سقط شده است و خوب بود که درحاشیه به‌آن اشاره می‌شد.

ص ۷۹ س ۶: و من یضلل الله فماله‌من هاد. این آیه که در سورهٔ الزمر واقع است کلمه یضلل در آن بدون تشدید لام یعنی از باب افعال است در صورتی که در متن روی لام نخستین تشدید گذاشته‌اند و قطعاً اشتباه است.

ص ۹۱ س ۱۴ و ۱۵ (در بیان معانی کون و فساد): و نیز گفتند که کون پذیرفتن هیولی است مرصورتی شریف را و پوشیدن مرصورتی خسیس را.

این عبارت به‌این شکل بیمعنی است و چند کلمه از آن سقط شده است و صحیح چنین است: «کون پذیرفتن هیولی است مرصورتی شریف را و فساد پوشیدن هیولی است مرصورتی خسیس را».

ص ۱۱۱ س ۱۶: و برعقب «رسول؟» خویش منقلب نشدند.

از اینکه کلمه رسول با علامت استفهام میان دو راده‌گذاشته شده معلوم می‌شود که تصحیح کنندگان این کلمه را با قید تردید برای درست شدن معنی جمله اضافه کرده‌اند و بدون آن معنی را ناتمام دانسته‌اند در صورتی که جمله به‌همان شکل اصلی بدون کلمهٔ رسول صحیح است و اشاره‌ای است به‌آیهٔ افان‌مات او قتل انقلبتم علی‌اعقابکم ومن ینقلب علی‌عقبیه... و معنی حقیقی «انقلاب برعقب» روی پاشنه برگشتن است و معنی مجازی آن ارتداد می‌باشد خلاصه اینکه کلمه عقب به‌معنی پاشنه است نه «پشت سر» و «دنبال».

ص ۱۱۱ س ۱۸ و ص ۱۱۲ س۱و ۲ و ۳: و چنانکه برآسمان دنیا هفت نور مشهور است که نامهای ایشان گفتیم، برآسمان دین، نیز هفت نور مشهور از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و خداوند قیامت... و این برهانی منطقی است به مقدمات خلقی.

در اصل نسخهٔ ایاصوفیا خلقی (با قاف) بوده ولی آن را به‌خلفی (به‌ضم‌خاء بافاء) تصحیح کرده‌اند و گویا نظر به‌قیاس خلف داشته‌اند.

اولاً قیاس خلف به‌فتح‌خاء است نه ضم آن (رجوع شود به‌کشاف اصطلاحات الفنون طبع سپرنگر ص ۴۴۰) و خلف به‌معنی پشت سر است و قیاس خلف در مقابل قیاس مستقیم است (همان کتاب) ثانیاً قیاس خلف نوعی از قیاس استثنائی است که در آن مطلوب را از راه ابطال نقیض آن ثابت کنند و از ملاحظهٔ اصل عبارت که در فوق ذکر شد مسلم می‌شود که هیچ‌گونه قیاس استثنائی که بوی قیاس خلف از آن بیابد در متن نیست و بدون تردید کلمهٔ خلفی نمی‌تواند در

اینجا معنی داشته باشد.

اما اصل نسخه که خلقی بوده کاملاً صحیح است برای اینکه یکی از اصول شایع و رایج اسماعیلیان تطبیق ظواهر خلقت و طبیعت با امور دینی است و خود این کتاب پراست از این قبیل تطبیقات و اصطلاح خلقی در مقابل دینی در این کتاب مکرر آمده شاهد خوبی برای این مدعاست و آن حدیث این است «ان الله اسس دینه علی مثال خلقه لیستدل بخلقه علی دینه...». در عبارت فوق نیز از هفت سیاره که در آسمان خلقت است به هفت نور آسمان دین استدلال کرده است پس جای شک باقی نمی‌ماند که صحیح همان مقدمات خلقی است.

ص ۱۲۹ س ۸ و ۹ — از موالید نباتی بعضی آن است که مراورا تخمی است و بعضی آن است که مراورا اصلی و تخمی نیست چو کشمش و سماروغ.

کشمش تصحیح قیاسی است و در اصل نسخهٔ ایاصوفیا کشمک نوشته شده است. و نیز در ص ۱۳۱ س ۱٤ و ۱۵ آمده است: «و برابر نباتها اصلی مرطبیعت را سماروغ و کشمش و جز آنست...» اینجا نیز در اصل نسخه کشمک بوده و در نسخه چاپی آن را به کشمش بدل کرده‌اند.

سماروغ به‌معنی قارچ است که به‌عربی کماة و فطر و فقع نامیده می‌شود و مقصود مؤلف آوردن اسم نباتاتی است که ظاهراً اصلی و تخمی ندارند پس کلمه کشمک که در اصل نسخه بوده به‌معنی نباتی بوده از قبیل قارچ که اصل و تخم ندارد و تصحیح آن به کشمش صحیح نیست زیرا کشمش که از انگور بعمل می‌آید میوهٔ نباتی است که اصل و نهال دارد و آوردن آن در ردیف سماروغ (قارچ) بی‌معنی است.

حال باید دید کشمک که در اصل نسخه است چیست. نزدیکترین کلمه لفظاً و معناً به‌آن کلمه کشنج (کشنک) یا گشنه است که یکی از انواع قارچ است و آن را امروز دنبلان گویند (رجوع شود به‌مفردات ابن‌البیطار ج ٤ ص ۷۱ طبع مصر ۱۲۹۱) در تحفهٔ حکیم مؤمن ذیل کلمه فقع گوید: «به‌ترکی دنبلان و به فارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن می‌باشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون می‌شود...»

در فرهنگ رشیدی گوید: «کشنه بالفتح سماروغ و معرب آن کشنج» بنابراین به‌احتمال قوی می‌توان گفت که در اصل همان کشنه یا کشنج یا کشنک

بوده است علی الخصوص که ابن‌سینا در قانون گوید در ماوراءالنهر و خراسان (که مولد و موطن ناصرخسرو بوده) فراوان است (در نسخه‌های قانون بغلط گاهی کشیخ و گاهی کستخ چاپ شده است).

ص ۱۳٤ س ۳ و ٤ و ٥ « آنگاه مرآن شیشه را سر استوارکنیم و بجنبانیم آن را سخت بسیار، چنانک همه بریکدیگرآمیزد (هوا و خاک و آب) تا جف خیزد و آب و خاک و هوا همه بیامیزد یکی شود.» در اصل نسخه حف بوده و آن را با قید تردید به‌جف تبدیل کرده‌اند.

صحیح کف است. کف یا حباب نوعی اختلاط آب (یا مایع دیگر) با هواست و اگر شیشه‌ای که مقداری خاک و آب و هوا در آن است سخت حرکت داده شود تا این سه بهم مخلوط شود جز با برخاستن کف ممکن نشود.

ص ۲۳٥ س ۱۲ و ۱۳: نبینی که اگر جزو نباشد کل نباشد، و اگر کل نباشد جزو نباشد، و اگر یکی نباشد پنج نباشد ولکن اگر پنج نباشد یکی باشد.

وجود کل منوط به وجود اجزاء است اما جزء یا اجزاء منوط به‌وجود کل نیست و صحیح این است: «و اگر کل نباشد جزو باشد» چنانکه بعد می‌گوید: «اگر پنج نباشد یکی باشد.»[٦٤]

جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات ـ تألیف سدیدالدین محمدعوفی، به‌تصحیح و اهتمام دکترمحمدمعین بخش اول ۱۲۹ صفحه + ۸۰ صفحه مقدمه به‌قطع وزیری (شماره ۳٤۲ انتشارات دانشگاه تهران)، ۱۳۳٥. چاپ دوم، به‌سرمایه کتابخانه ابن‌سینا، تهران، ۱۳٤۰.

جوامع الحکایات که بزرگترین اثر داستانی قرن هفتم می‌باشد، کتابی است در چهار جلد متضمن بیست‌وپنج باب و مشتمل بر دوهزارویک‌صد و چند حکایت ادبی و تاریخی و اخلاقی که درحدود سال ٦۳۰ تألیف شده است.

مرحوم ملک‌الشعراء بهار دربارهٔ ارزش کتاب چنین می‌نویسد:

«جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات یکی از مهمترین کتب فارسی است که اگر بگوییم در میان کتب نثر فارسی به ارزش و جامعیت و پرفایدگی این کتاب، کتابی نتوان یافت نباید بر اغراق حمل گردد. زیرا دارای فواید فراوان تاریخی

۶۴. مجلهٔ سخن دورهٔ چهارم شماره ۸ تیرماه ۱۳۳۲.

و ادبی است و اسنادی در او هست که در هیچ کتابی نیست. چه مآخذی در دست داشته که امروز همهٔ آن مآخذ از میان رفته است و تنها در این کتاب موجود است. علاوه براین مزایا روشی زیبا در طرز تحریر و اتقان و پختگی مخصوص در طریقه و سبک انشاء دارد که در عالم خود کم نظیر است و غالباً از تکلفات لفظی و ایراد مترادفات و زواید عبارت خالی است و تتبع در این کتاب دانشجویان را در پختگی سبک نثر و آشنایی با صرف و نحو فارسی یاری می کند و پیشنواهای خوبی است.»[۶۵]

برای نشر و طبع این کتاب برای اولین بار مرحوم بهار کمر همت بربست و «قسمتی از جوامع‌الحکایات را که شامل احوال پادشاهان پیشدادی و کیانی و ساسانی و ظهور پیامبر و خلفای راشدین و اموی و عباسی و یعقوب‌لیث است تلخیص کرد و با حواشی راجع به‌لغات و اعلام، به‌نام منتخب جوامع‌الحکایات در ۱۳۲۴ (جزو انتشارات وزارت‌فرهنگ) بطبع رسانید و چنانکه در مقدمهٔ آن کتاب نوشته منتخب جوامع را در چهار مجلد تقسیم کرد و کتاب مذکور مجلد اول آنست.»[۶۶]

متأسفانه مرحوم بهار فرصت پیدا نکرد تا سه جلد دیگر را منتشر سازد.

پس‌از بهار مرحوم رمضانی نیز قسمتی از این کتاب را با چاپ سنگی انتشار داد. اما نشر این دو چاپ نتوانست طالبان متون کهن را قانع سازد؛ از این‌رو سرانجام دکترمعین به‌نشر این کتاب اقدام نمود و باب اول جوامع‌الحکایات را —که در معرفت آفریدگار است—با فهرست موضوعات، فهرست‌لغات،فهرست نامها، فهرست آیات و احادیث و جملات عربی و فهرست اشعارفارسی بطبع رسانید.

مجله دانشکده ادبیات دربارهٔ مزایای تصحیح کتاب چنین می‌نویسد: «مصحح محترم در مقدمهٔ جامع و مبسوط خود نخست به‌تحقیق در اسم و نسب و شهرت و لقب مؤلف می‌پردازد و غلط بودن لقب «نورالدین» را برای وی که گویا نخستین مرتبه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است، با دلایل انکار ناپذیر ثابت می کند. آنگاه شرحی مستوفی از ترجمهٔ احوال و تحصیلات و سفرها و مشاغل وی می‌آورد و معاصران او را از پادشاهان و شاهزادگان و وزیران و دانشمندان

۶۵. منتخب جوامع‌الحکایات، بخش نخست به‌اهتمام ملک‌الشعراء بهار، صفحه ه.
۶۶. جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، تصحیح دکتر معین، صفحه ۶۸.

شرح می‌دهد و سپس آثار شعری او را باز می‌نماید و آنگاه در مقام معرفی کتب مشهور عوفی (ترجمه الفرج بعد الشدة تنوخی، و لباب‌الالباب، و جوامع‌الحکایات) و بیان سبک عوفی برمی‌آید و راجع به‌مزایای جوامع‌الحکایات و کتبی که از آن اقتباس کرده‌اند شرحی جامع ذکر می‌نماید.

متن کتاب را مصحح دانشمند با مقابله و مقایسهٔ سه نسخه از نسخ کتابخانه ملی پاریس و نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تصحیح کرده‌اند و گاه برای حل بعضی اشکالات ازمراجعه به بعض نسخ دیگر نیز کوتاهی نکرده‌اند...

روش تصحیح مانند بعض دیگر از آثار مصحح چنان است که برای هرصفحه دو ذیل قرار داده است.

در ذیل اول نسخه بدلها ذکر می‌شود. و چون اختلافات بین جوامع بسیار زیاد است، بخش قابل ملاحظه‌ای از هرصفحه راهمین ذیل اشغال کرده است. در ذیل بعد شرح معانی لغات و ترجمهٔ آیات قرآنی و احادیث و نکات دستوری وتاریخی و جغرافیایی و غیره می‌آید و همین توضیحات است که نقاب ابهام و تعقید از چهرهٔ معانی کتاب برمی‌دارد و برمنافع کتاب می‌افزاید. در تصحیح و چاپ و رسم‌الخط کلمات، و اعراب آیات و اشعار و جمله‌های عربی نیزکمال دقت و اهتمام بکار رفته است.»[۶۷]

درخاتمه ناگفته‌نماندکه‌این کتاب از طرف آکادمی‌لنینگرادترجمه شده‌است.

یادنامهٔ پورداودـ ترجمهٔ احوال پورداود به انضمام مجموعه مقالات دربارهٔ فرهنگ و تمدن ایران، تألیف دکترمحمدمعین وجمعی از نویسندگان. جلد نخست مقالات فارسی ۲۳۲ صفحه متن +نه صفحه مقدمه از انتشارات انجمن زرتشتیان، تهران ۱۳۲۵ ه. ش.

همانطورکه قبلاً گفته شد ابراهیم پورداود در بهمن‌ماه ۱۳۱۶ پس از بیست‌ونه‌سال مسافرت به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به‌سمت استادی بتدریس پرداخت.

در اواخر سال ۱۳۲۲ انجمن زرتشتیان برآن شد تا به‌مناسبت شصتمین سال

۶۷. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شماره ۱ و ۲ سال پنجم مهرودی ۱۳۳۶ صفحه ۲۴۱ و ۲۴۲.

ولادت وی یادنامه‌ای مانند یادنامه‌های اروپایی تدوین کند، برای انجام این مقصود دکترمعین انتخاب شد. وی نیز نامه هایی برای دانشمندان ایرانی و خاور-شناسان کشورهای اروپا و امریکا فرستاد تا جمعی از بزرگان برای نشر اولین یادنامه در زبان فارسی مقالاتی ارسال دارند، پس‌از چندی گروهی از نویسندگان و دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی مقالات خود را ارسال داشتند تا در یادنامهٔ مزبور منتشر گردد ولی براثر افزایش مقالات یادنامه در دو مجلد تدوین شد.

مجلد اول: شامل مقالات به‌زبان فارسی.

مجلد دوم: شامل مقالات به‌زبانهای اروپایی.

دکترمعین در جلد اول یادنامه شرح مفصلی دربارهٔ زندگانی و آثار پورداود نگاشته است (۹۹-۱ صفحه) که شامل فصول زیر می‌باشد:

۱— دورنمای زندگی ص ۱، ۲— مسافرتها ص ۶، ۳— تحصیلات ص ۱۱، ٤— پورداود و خاورشناسان ص ۱۵، ٥— پورداود ودانشمندان مسلمان ص ۱۸، ٦— پورداود و پارسیان ص ۲۱ ۷—نامه نگاری ص ۲۹ ۸ — شاعری ص ۳۲ ۹ —نویسندگی ص ٤۲، ۱۰— استادی ص ۵۳، ۱۱— سخنرانی ص ۵۵، ۱۲ —خوی پورداود ص ٦۰، ۱۳ — عقاید ص ٦۷، ١٤ — اهمیت و شهرت ص ۷۲ ۱۵ — داوری دانشمندان ص ۸۰، ۱٦ —آثار پورداود ص ۸٦.

پورداود در یادداشتی که به‌آخر یادنامه نوشته است دربارهٔ دقت و امانت-داری دکترمعین چنین می‌نویسد: «شرح حالی که در این نامه از نگارنده به‌رشته تحریر در آمده، مطالبی است که آقای دکترمحمدمعین از تألیفات خود نگارنده یا از نوشته های دیگران دربارهٔ نگارنده استخراج کرده‌اند بخشی از این مطالب را در مدت معاشرت شش ساله از خود نگارنده شنیده‌اند، خواه در کلاس دورهٔ دکتری ادبیات و خواه در هنگام تحقیق و تألیفی و یا در مجالس شخصی و معمولی.

قهراً در طی صحبت، در هرموضوعی که باشد، گوینده از خود سخنی به‌زبان می‌راند و به‌مناسبتی از گذشته و زندگی خود یاد می کند، بدون اینکه مقصود خاصی داشته باشد. این شرح که صد صفحه این نامه را فرا گرفته از اوراق پراکنده و سخنان خود نگارنده به‌قلم آورده شده است. ناگزیر هرکس درطی عمر خود، چه کوتاه و چه بلند، پیش‌آمدهایی دارد، زندگی آدمی عبارت است از همین پیش-آمدهای خوب و بد، به نگارنده هم مانند همهٔ مردم زشت و زیبایی‌گذشت و این

شگفت‌انگیز نیست، شگفت در این است که کسی دربارهٔ یکی از معاصران معاصرین خود صبر و حوصله مخصوصی بکار برد و آنچه از او خوانده و شنیده به‌رشته تحریر در آورد. بیشک از برای انجام چنین کاری علاقه و محبت مخصوصی لازم است: جملاتی که در این نامه دربارهٔ صفات نگارنده نوشته شده و در هر مورد اندیشه و گفتار و کردارم به‌نیکی یاد گردیده گویای همین علاقه است.»[۶۸]

برگزیدهٔ شعر فارسی- به‌کوشش دکترمحمدمعین،ج ۱، ازانتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۱ ش./ چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳٤ ش. ۷۲ صفحه.

همانطوری که می‌دانیم در سالهای اخیر گروهی به جمع‌آوری نمونه‌های نظم و نثر شعرا و نویسندگان قدیم و جدید پرداخته‌اند تا به‌این وسیله عدهٔ زیادی بتوانند با آثار ادبی زبان فارسی آشنا گردند. متأسفانه اکثر این مجموعه‌ها تنها از جهت کمی قابل ملاحظه‌اند نه از لحاظ کیفی.

شکی نیست که اقدام به‌تألیف چنین مجموعه‌هایی کاری است ضروری و مهم. ولی ناگفته نماند که زمانی چنین آثاری مفید واقع می‌شود که اولاً درانتخاب اشعار و مقالات دقت شود و ثانیاً با شرح و توضیح همراه باشد تا خواننده برای مطالعهٔ آنها احتیاج به منابع و مآخذ گوناگون پیدا نکند.

نویسندگانی که چنین مجموعه‌هایی جمع‌آوری نموده‌اند بعضی ترتیب درج اشعار و مقالات را برحسب دوره‌های تاریخی و گروهی برحسب سبک و جمعی دیگر برحسب نوع مقاله یا شعر انتخاب نموده‌اند.

اما کتاب فوق مجموعه‌ای است از اشعار شعرای دورهٔ طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل‌بویه (قرنهای سوم و چهارم هجری) که در آن اشعاری از حنظله بادغیسی، شهید بلخی، رودکی، دقیقی و فردوسی و... درج شده است. روش دکتر معین در جمع‌آوری اشعار به‌این ترتیب است که ابتدا اشعار را ذکر نموده و سپس در حاشیه بشرح لغات و عبارات مشکل و توضیح نکات ادبی پرداخته است. هنگام توضیح لغات دشوار نیز مثالهایی از سایر کتب ادبی آورده است. علاوه بر-این اشعار را با مآخذ گوناگون سنجیده و اختلافات مآخذ را در حاشیه‌ای جداگانه

۶۸. مجلهٔ ویسمن، سال اول، شمارهٔ سوم آبان ۱۳۵۲، صفحهٔ ۴.

ذکر کرده است.

در خاتمه ناگفته نماند که دکترمعین در شرح و توضیح نکات ادبی کتاب **برگزیدهٔ نثر فارسی** نیز همین شیوه را بکار برده است.

مجموعهٔ اشعار دهخداـ به‌اهتمام دکتر محمدمعین در ٤ + ۱۳۰ صفحه و ۷ تصویر از دهخدا، به‌سرمایه کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳٤ ش.

دهخدا بیشتر به‌عنوان یک لغوی بزرگ یا نویسندهٔ مقالات انتقادی «چرند و پرند» شناخته شده تا یک شاعر!

هرچند وی برای تألیف اثر عظیم و ارزندهٔ خویش (لغت‌نامه) قسمتی از عمر گرانبهای خود را صرف تحقیق وتتبع در دواوین شعرای قدیم نموده، مع هذا کار وی بیشتر در زمینهٔ نثر بوده تا نظم؛ از این‌رو انتظار هم نمی‌رود که دهخدا را به‌عنوان یک گویندهٔ بزرگ بشناسند. اما با این وجود، دهخدا گاهی از سر تفنن به سرودن اشعاری راغب می‌شد که حاصل آن مجموعه‌ای است که محتویاتش را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: «نخست اشعاری که به‌سبک متقدمان سروده. بعضی ازین نوع دارای چنان جزالت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته‌های شعرای قدیم دشوار می‌نماید.

دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته است، و شاید مسمط «ای‌مرغ سحر! چو این شب تار...» او را بتوان نخستین نمونهٔ شعر نو بشمار آورد.

سوم اشعار فکاهی که تعمداً به‌زبان عامیانه پرداخته است.»[٦٩]

تبحر و تخصص دهخدا درآشنا بودن به‌لغات کهنه موجب شده که در پاره‌ای موارد وجود تعبیرات و اصطلاحات و لغات پیچیده و مبهم فهم معنی شعرش را دشوار سازد، تا جایی که خواننده می‌بایست برای پی‌بردن به‌معانی اشعار به کتب لغت مراجعه کند. مثنویات «ان‌شاءالله گربه است» و «در چنگ دزدان» و «آب دندان بک» و... از این گروهند. «مع هذا درین اشعار، اصالت و ابتکار هست و به‌هیچ‌وجه آنها را نمی‌توان با آثار آن دسته از ادیبان که جز پس‌وپیش کردن الفاظ و قوافی متقدمان کاری نمی‌کنند مقایسه کرد. این اشعار به‌هیچ‌وجه تقلیدی نیست، الهامی و ابداعی است. امـا نکته‌ای که اصالت این اشعار را بیشتر جلوه

٦۹. مجموعهٔ اشعار دهخدا، به‌اهتمام دکتر معین، صفحه ۱۰ و ۱۱.

می‌دهد این است که در ورای این کهنگی ظاهری (archoisme) روح تجدد و تازه‌جویی همه‌جا جلوه دارد نه فقط معانی و الهامات اکثراً تازه است، بلکه در اکثر آنها نویسنده با خرافات و اوهام و تقالید و تعصبات، سخت مبارزه کرده است. آنچه زشتی و بیدادگری و گمراهی است، مورد طنز و طعن و ریشخند اوست و آنچه زیبایی و خردمندی و درستی است مورد مدح و تحسین او. اما غزلهای دهخدا اغلب عارفانه یا سیاسی است و یا مخلوطی از پند و شیوه است، و بندرت اتفاق می‌افتد که قصد شاعر در غزل فقط بیان معانی و افکار غرامی و عاشقانه باشد. این غزلها با آنکه همه بیش و کم به‌شیوهٔ متقدمان گفته شده است از معانی تازه خالی نیست. علی‌الخصوص غزلهای «مردم آزاده» و «نمی‌خواهم» که غالباً از حدود متعارف غزل هم تجاوز کرده است مشحون از معانی و افکار اجتماعی و سیاسی است.»[۷۰]

با ذکر مقدماتی که گذشت می‌توان به‌اهمیت نشر مجموعهٔ اشعار دهخدا پی‌برد. ناگفته نماند که فقط قسمتی از اشعار دهخدا بوسیله مجله‌های مهر و یغما و صوراسرافیل منتشر شده است که دسترسی به‌آنها نیز کار سهل و آسانی نیست.

سرانجام برای نشر دیوان دهخدا دکترمعین کمر همت بربست و آن را با مقدمه‌ای در شرح حال و آثار دهخدا —به‌سال ١٣٣٤— منتشر ساخت.

دکترمعین علاوه بر جمع‌آوری اشعار همانطورکه گفته شد در دیباچه کتاب در پیرامون زندگانی و آثار منتشر شده و نشده دهخدا بحد کافی سخن گفته است.

آنچه که در مقدمهٔ کتاب حائز اهمیت است توضیحات مفصلی است که دکترمعین دربارهٔ لغت‌نامه و داوری دانشمندان دربارهٔ این اثر عظیم داده است. علاوه براین کار مهم دیگر دکترمعین این است که معانی لغات و اصطلاحات پیچیده و دشوار راکه از دسترسی بعضی از خوانندگان بیرون است شرح و توضیح داده است.

در خاتمه ناگفته نماند با تمام کوششی که دکترمعین در جمع‌آوری اشعار نموده است، متأسفانه شعر «مکتوب از قزوین»[۷۱] از قلم افتاده است.

۷۰. انتقاد کتاب، شمارهٔ ۴ فروردین‌ماه ۱۳۳۵.

۷۱. شعر مزبور در کتاب تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت تألیف پرفسور ادوارد براون ترجمه و تحشیه محمد عباسی صفحه ۱۴۲ - ۱۴۰ درج شده است.

ایران از آغاز تا اسلام- تألیف دکتر ر.گیرشمن، ترجمه دکتر محمدمعین در ۴۲۰ صفحه متن + ۸ صفحه مقدمه، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶ ش./ چاپ دوم ۱۳۴۴ ش ۱۱/ چاپ سوم ۱۳۴۹ ش در ۵۰۰ صفحه متن + ۲۴ صفحه دیباچه (مجموعهٔ ایرانشناسی، ش ۱).

مؤلف کتاب ایران‌شناس معاصر دکتر ر. گیرشمن فرانسوی است که به‌سال ۱۸۹۵م. متولد شده و پس از گذراندن «دانشگاه سوربن» و «مدرسه مطالعات عالیه» و «مدرسه لوور» به‌تحقیقات و مطالعات باستانشناسی پرداخته است.

دکتر گیرشمن مطالعات و تحقیقات ذیقیمتی در شناخت تاریخ ایران قبل‌از اسلام انجام داده که حاصل ربع قرن مطالعه و مشاهده خود را درکتاب «ایران از آغاز تا اسلام» جمع آوری نموده است.

دکترمعین دربارهٔ ارزش کتاب می‌نویسد: «مؤلف در این کتاب کوشیده است که گذشته ایران را از حدود پانزده‌هزار سال قبل‌از مسیح تا حملهٔ عرب شرح دهد. وی دست خواننده را می‌گیرد و به‌درون غارها، اعماق طبقات زیرزمینی، بالای تپه‌ها و پشته‌ها می‌برد، فرهنگ و تمدن اقوام و ملل —ایرانی و غیرایرانی— را بدو نشان می‌دهد. از سادگی نخستین جوامع بشری شروع می‌کند و تا دوران تجمل شاهانهٔ اقوام را در اوج قدرت آنان، پرده به‌پرده از نظر خواننده می‌گذراند، مؤلف شالدهٔ کار خود را برشش موضوع گذاشته است: ماقبل تاریخ، ورود ایرانیان، شرق ضد غرب، غرب ضد شرق و عکس‌العمل مشرق، توسعهٔ تمدن ایرانی، نتیجه. وی در زمینهٔ کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی: سکاییان، مادها، پارسیان، پارتیان، ساسانیان، کوشانیان و هندوان بحث می‌کند؛ و در حاشیهٔ تصنیف خویش از اقوام و ملل غیر آریایی: سومریان، اکدیان، بابلیان، آشوریان، عیلامیان، یهودیان، یونانیان، رومیان و چینیان در عرض اقوام نخستین سخن می‌راند، مع هذا هدف اصلی او اقوام آریایی ایرانی و بالاخص —چنانکه در دیباچهٔ خود برمتن فرانسوی یادآوری کرده— قوم پارس است.

مزیت دیگرکتاب حاضر آن است که تنها به‌ذکر پادشاهان و جنگهای آنان قناعت نورزیده است، بلکه درهرمبحث از: ادیان، هنرها، ادبیات و علوم، زندگانی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث می‌کند.

خواننده از اصول آیینهای زرتشتی، مسیحی، مانوی و مزدکی آگاهی می-

یابد. انواع هنرها از ظروف سفالین، ابزارهای ضروری زندگی و لوازم آرایش گرفته تا نقاشی، مجسمه‌سازی و معماری در طی قرون مورد بحث قرار می‌گیرد. مؤلف جای‌جای از ظهور انواع خطوط و ترویج علوم گفتگو می‌کند. زندگانی طبقات اجتماعی در هر دوره و روابط کارگر با کارفرما و طبقهٔ سوم با طبقه اول همواره از نظر خواننده می‌گذرد. وضع کشاورزی و بازرگانی در هرعهد تشریح،و نشان داده می‌شود که ایران در همهٔ اعصار واسطهٔ تجارت و ترانزیت شرق و غرب بوده است. پیوسته شرق با غرب، ایران با یونان یا روم — جانشین یونان — مقایسه و وجوه اشتراک و افتراق آنها بیان می‌شود.»[۷۲]

دکتریارشاطر نیز دربارهٔ ارزش و اهمیت کتاب می‌نویسد: «امتیاز این کتاب یکی آن است که تاریخ ایران را از قدیمیترین ازمنه تا آغاز اسلام به‌صورت داستان مسلسل و پیوسته‌ای بیان می‌کند. بخلاف بعضی تواریخ که تاریخ ایران را از آمدن آریائیها به‌ایران شروع می‌کنند و تاریخ عیلامی و کاسیها و سکاهای غربی و مردم دیگری که در این سرزمین بسر برده‌اند جدا محسوب می‌دارند، آقای دکتر گیرشمن آنچه را در سرزمین ایران گذشته — هرچند مربوط به‌نژادهای غیر آریایی باشد — تاریخ ایران می‌شمارد. با مطالعه آن، خواننده وحدتی را که در زندگی مردم این سرزمین وجود داشته و عواملی را که با گذشت ایام در آن تأثیر کرده است درمی‌یابد.

امتیاز دیگر این کتاب از لحاظ ما این است که آقای دکتر گیرشمن بی‌آنکه در ایران‌دوستی تعصب بورزد، تاریخ ایران را با اعتقادی راسخ، به اهمیت و عظمت تمدن ایران نوشته است.

از همهٔ صفحات کتاب به‌آسانی می‌توان شوق و علاقهٔ مؤلف را به‌تمدنی که در این سرزمین روییده و شکفته دریافت.

سهمی که ایرانیان در توسعه و تکمیل تمدن دنیای قدیم دارند همه‌جا با بیانی رسا تأکید شده.

در نتایجی که آقای دکترگیرشمن بدست آورده‌اند، توجه خود را بیشتر به جنبه‌های اقتصادی تاریخ ایران معطوف داشته‌اند، و این خود از امتیازات مهم

۷۲. ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۵.

این کتاب است.

از هزارهٔ چهارم پیش‌از میلاد منظماً تأثیر کشف فلزات جدید و مصالح ساختمانی و پیشرفت فنون و ایجاد راههای تجارتی در زندگی عمومی مشرق، خاصه ایران، بیان شده و به‌تغییر هزینه زندگی و تغییر نرخ پول و تسهیل معاملات تجارتی و صادرات و واردات این کشورها اشاره گردیده، و با آنکه غالباً خواننده تردید می‌کند که از منابع موجود بتوان اینهمه نتایج قطعی درباب زندگی‌اقتصادی و کیفیت معاملات ازمنهٔ قدیم بدست آورد، تصویر عمومی که از حیات اقتصادی ایران و کشورهای همسایه طرح شده تصویری زنده و روشن و منطبق با موازین تاریخی است.»[۷۳]

با تمام فواید و محاسنی که دربارهٔ تألیف کتاب شمرده شد دکترمعین از حواشی تحقیقی و پاورقیهای سودمند خود خواننده را بی‌نصیب نگذارده است. دکتر خوانساری در این باره می‌نویسد: «... ترجمه کتاب گیرشمن برای طالبان تحقیق در اوضاع و احوال ایران باستان بی‌اندازه سودمند و جالب است. خاصه که این ترجمه را استاد دقیق پرمایه‌ای مانند آقای دکترمحمدمعین دوست آقای دکتر گیرشمن بعهده گرفته و نهایت دقت و امانت و مهارت را در ترجمه بکار برده است و البته چنان تألیفی را چنین ترجمه‌ای باید. عبارات ترجمه بسیار روان و سلیس و یکدست است و بخوبی براهل فن مشهود است که مترجم در یافتن معادل بسیاری ازکلمات (خاصه آنها که معادل رایج سائری در زبان فارسی ندارد) تا چه حد از دقت و حسن سلیقهٔ فطری، و تجربیات و مطالعات شخصی استفاده کرده است و بی‌سبب نیست که آقای دکتر گیرشمن پس‌از اظهار خشنودی از تصمیم بنگاه ترجمه و نشر کتاب مبنی بر ترجمه کتاب حاضر می‌نویسد: «... آنگاه که شنیدم دوست بسیار فاضلم دکتر معین استاد دانشگاه ترجمهٔ کتابی را که معرف ثمره ربع‌قرن تحقیقات من در سرزمین ایران می‌باشد بعهده گرفته است، به هیچ‌وجه شایبهٔ خود-پسندی، این خشنودی را مشوب نکرد.»[۷۴]

مترجم دانشمند به‌ترجمهٔ ساده متن قناعت نورزیده، بلکه با توضیحات و ذیل-

۷۳. مجله دانشکده ادبیات، سال سوم شماره ۱ و مجله سخن سال ششم شماره ۸.

۷۴. ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۲.

هایی که به کتاب افزوده و منابعی که به‌خواننده معرفی کرده به فواید متن افزوده است.»[۷۵]

دکترسیدصادق گوهرین دربارهٔ مزایای ترجمه کتاب چنین می‌نویسد:

«این اثر گرانبها سال گذشته توسط استاد دانشمند و فاضل ارجمند آقای‌دکتر محمدمعین استاد محترم دانشگاه‌تهران به‌زبان فارسی ترجمه شد و به‌همت بنگاه ترجمه و نشرکتاب با بهترین و نظیفترین وسایل چاپ ممکن در این کشور به حلیه طبع آراسته گردید و بتازگی در دسترس ارباب هنر گذاشته شده است. به‌علت آشنایی ممتدی که نگارنده را با مترجم کتاب است می‌دانم که آنچه ایشان را به ترجمهٔ این اثر نفیس برانگیخت آن بود که هموطنان عزیز خود را با گذشتهٔ بسیار دور و مردمانی که در این سرزمین می‌زیستند خاصه اقوام آریایی که برای ابد این مرزوبوم به‌نام آنها خوانده می‌شود، آشنا سازد و چه بسا که این آشنایی در نفوس مردمان مستعد اثری باقی گذارد و آنان را بسر منزل عافیت دلالت نماید.

آقای دکترمعین تنها به‌ترجمهٔ متن کتاب کفایت نکرده است بلکه تا آنجا که در حوصلهٔ خوانندگان می‌گنجد در شرح مطالب و توضیح موضوعات مهم و تفسیر موارد لازم کوشیده است و به‌همین دلیل این ترجمه را بر متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن مزایایی است که منحصراً به آن اشاره می‌شود:

۱ــ مؤلف را براین ترجمه دیباچه‌ای است که در متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی نیست. بدیهی است که این دیباچه با آنکه بسیارکوتاهست از نکات و اشارات سودمند خالی نیست.

۲ــ مترجم را براین کتاب دیباچه‌ای است که شامل معرفی مؤلف و متن فرانسوی و انگلیسی می‌باشد. وشرحی راجع به موضوع کتاب ومزایای ترجمهٔ فارسی نگاشته شده است.

۳ــ در ترجمهٔ کتاب، متن فرانسوی و ترجمهٔ انگلیسی باهم مقایسه شده است و اگرکسر و اضافه‌ای در آنها بوده است در حواشی تذکر داده شده است، خاصه آنکه در مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی مترجمان اشاره کرده‌اند که به‌دلایلی بعضی قسمتها و موارد غیر ضروری کتاب را حذف کرده‌اند (رجوع شود به‌ترجمهٔ انگلیسی

۷۵. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال پنجم شمارهٔ ۱ و ۲.

چاپ پلیکان صفحه ۱۸) در اینجا باید متذکر شد که ترجمهٔ انگلیسی کتاب توسط «مارگارت مون‌رانکین»[۷۶] دانشیار باستان‌شناسی خاورنزدیک در دانشگاه کمبریج (انگلستان) به‌انگلیسی‌ترجمه شده و «دیانا کرک براید»[۷۷] درآن تجدید‌نظر و اصلاحاتی کرده و«مالوان»[۷۸] استاد باستان‌شناسی آسیای‌غربی در دانشگاه لندن که سمت ناشرکل بخش باستان‌شناسی خاور نزدیک و آسیای‌غربی را در سلسله کتب پلیکان Pellican نیز داراست برآن دیباچه‌ای نوشته است.» (ص ۶ ترجمه فارسی).

۴ــ بطوری که در «دیباچهٔ مترجم» اشاره شده در این کتاب «اصطلاحات جدید ونیز لغات معمول در مورد مفاهیم تازه بکار رفته که فقط بین اهل فن متداول است و هنوز در فرهنگها وارد نشده است. مترجم در این مورد با مؤلف مذاکره کرد و در نتیجه اصطلاح یا جمله‌ای را فراخور اصل انتخاب نمود.» (ص ۷ ترجمه فارسی).

۵ــ در مورد اسماء خاص سعی شده است نامهایی راکه ایرانیان با آنها بیشتر مأنوسند در متن کتاب و تلفظ فرانسوی و انگلیسی آن در ذیل هرصفحه نقل شود تا خواننده را هنگام قرائت ملالت نیفزاید چون کلمهٔ «یهودیه» Judea - Judé درص ۸۷ یا«قزل ایرماق» Helys درص ۸۵ یا «ری» Rhages در ص ۱۰۴.

۶ــ بطوری که در دیباچه ذکر شده است «در برخی موارد که محققان معاصر نظرهای دیگری ــجز آنچه مؤلف آورده ــدارند، ما آنها را در حاشیه نقل کردیم.

مترجم لازم دید که گاه اصطلاح یا اسم خاصی را برای خوانندگان ــ که شاید بعضی آنان از مطالب مورد بحث آگاهی نداشه باشندــ مختصراً در حاشیه شرح دهد.» (ص ۷ ترجمه فارسی).

در ذیل بسیاری از صفحات کتاب شروح و نظرهای مذکور دیده می‌شود و خواننده با مطالب دیگر و احیاناً تازه‌تری آشنا می‌شود. (برای نمونه رجوع شود به‌حاشیه صفحات ۵۷ و ۱۰۲ و ۱۱۵ و ۲۰۸ و ۲۹۶).

۷ــ در ذیل بسیاری از صفحات کتاب مترجم برای موضوع متن مراجعی

76. Miss Margaret Rankin 77. Miss Diana Kirkbride
78. Prof. M. E. Mallowan

ذکر کرده است که از نظر تحقیق برای خوانندگانی که طالب آنگونه مطالب هستند بسیار مفید و سودمند است. (محض نمونه رجوع شود به ص ۱۱۰ و ۱۲۷ و ۱۴۳ و ۱۴۸ و غیره).

۸ــ در بسیاری از موارد مترجم شروحی بر موضوعات مرقوم درمتن نوشته است که شاید بدون آن شروح خواننده نتواند از متن استفاده کامل نماید. (چنانکه در ذیل صفحه ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۹۷ و ۲۳۴ و غیره).

۹ــ در متن و حواشی کتاب گاهی لغات تازه‌ای بچشم می‌خورد که مترجم آنها را بجای لغاتی که بیجا متداول شده بکار برده است و اغلب در ذیل صفحات علت استعمال اینگونه کلمات را ذکر کرده است چنانکه در متن صفحه ۱ لغت «نجد» بجای فلات که اخیراً متداول شده است استعمال شده و علت این استعمال را در ذیل صفحه بتفصیل می‌توان دید. یا استعمال لغت «مسبک» در صفحه ۹۵ که علت استعمال آن را در ذیل همان صفحه می‌توان ملاحظه کرد.

۱۰ــ در آخر کتاب فهرستی به‌نام «فهرست منابع موضوعات کلی» چاپ شده است که این فهرست در متن فرانسوی و ترجمهٔ انگلیسی کتاب نیست. این فهرست برای کسانی که بخواهند درتاریخ ایران باستان مطالعه نمایند بهترین وسیله است و نیز برای طالب علمانی که دراین رشته از تاریخ به‌غور و بررسی مشغولند مطالعهٔ این منابع واجب وضروری و مفید است.

۱۱ــ پس‌از فهرست منابع در آخر کتاب فهرست جامعی از نام مردان و زنان و جایهایی که در متن ذکر شده است بطبع رسیده که برای خوانندگان و محققان بسیار سودمند است. در ترجمه‌های کتب به‌فارسی کمتر مترجمان متوجه این نکته شده‌اند که فهرست نامها تا چه حد برای خوانندگان و آنان که اهل مطالعه‌اند ضروری است.

۱۲ــ در انتهای کتاب بر روی هجده ورقه تصاویری که درمتن به‌آنها اشاره شده است بچاپ رسیده و زیر هرتصویر مطابق شرحی که در متن کتاب داده شده نمره‌گذاری شده است. این تصویرها بطوری که در دیباچهٔ مترجم اشاره شده است «روی کاغذ مخصوص طبع شده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب کلیشهٔ آنها را از بنگاه ناشر ترجمهٔ انگلیسی خریده و برای کتاب حاضر مورد استفاده قرار داده است.» (دیباچه مترجم ص ۸).

این بود شمه‌ای از مزایای ترجمهٔ فارسی کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» بر متن اصلی فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن. کسانی که با ترجمه سروکار دارند خاصه آنها که این کتاب را در متن اصلی یا ترجمهٔ انگلیسی آن خوانده‌اند می‌دانند که آقای دکترمعین در ترجمهٔ این کتاب چه رنجی برده است و تا چه اندازه این ترجمه از لحاظ حواشی که برآن نوشته شده است براصل مزیت و امتیاز دارد. عبارات متن، به‌علت معانی وسیع وکمی حجم کتاب اصولاً مشکل و احیاناً پیچیده و معقد ازکار درآمده است خاصه آنکه اصطلاحات تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی و دینی و غیره نیز در آن به‌حد وفور بکار رفته است و نیز یک سلسله اصطلاحات جدید باستان‌شناسی و تاریخی و اقتصادی در این کتاب بچشم می‌خورد که به‌علت تجدد و حدوثشان شاید پیدا کردن لغات معادل آنها در فارسی متعذر و متعسر باشد. به‌همین جهت کمتر خواننده‌ای است که متن فرانسوی و حتی ترجمه انگلیسی این کتاب را بخواند واحتیاجی به مراجعهٔ کتب لغت پیدا نکند و یا برای فهم بسیاری از مسائل مورد بحث به کتب مربوط به‌موضوع با کسانی که با اینگونه علوم سروکار دارند مراجعه ننمایند. آقای‌دکترمعین به‌علت مطالعات عمیقی که در تاریخ باستانی ایران دارند با صبرو حوصله و تأنی و پشت کار عجیبی این مشکلات را مرتفع کرده‌اند و باید گفت که علاوه برترجمه، متن اصل کتاب را از تعقید و ابهام بیرون آورده‌اند وکتابی بسیار نفیس با عبارات سخت شیوا و راه برنده بمقصود به‌جامعهٔ اهل معرفت تقدیم داشته‌اند.»[۷۹]

۷۹. مجلهٔ سخن، دورهٔ هشتم شمارهٔ هفتم، آبان‌ماه ۱۳۳۶.

زندگینامه دکترمعین به قلم خودش

۱	**نام و نام خانوادگی**	محمد معین
۲	**نام پدر** **تاریخ و محل تولد**	ابوالقاسم ۱۲۹۶ هجری شمسی ــ رشت
۳	**تاریخ ازدواج** **و تعداد فرزندان**	۱۳۲۱ هجری شمسی ۴
۴	**تاریخچه مختصری از دوران تحصیلی**	دورهٔ ابتدایی و سیکل اول‌متوسطه را در رشت بپایان رسانید. دورهٔ دوم متوسطه (ادبی) را در دبیرستان دارالفنون تهران بپایان برد. در سال ۱۳۱۰ در دانشکدهٔ ادبیات و دانش‌سرای‌عالی وارد رشتهٔ ادبیات وفلسفه و علوم تربیتی گردید ودرسال۱۳۱۳ لیسانسیه شد. درسال ۱۳۱۸ وارد دورهٔ دکتری ادبیات فارسی گردید و در سال ۱۳۲۱ اولین دکتر ادبیات فارسی شناخته شد.
۵	**مشاغل و مأموریتها و مسافرتهایی که تا کنون داشته‌اید با ذکرشغل فعلی**	دبیر زبان و ادبیات فارسی در دانشسرای مقدماتی اهواز و دبیرستان شاهپور اهواز، رئیس دانشسرای شبانه‌روزی اهواز، رئیس پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم، عضو تحقیق اوقاف استان ششم، معاون ادارهٔ دانشسراها(وزارت‌فرهنگ، تهران)، دبیرادبیات فارسی در دانشکدهٔ ادبیات، دانشیار ادبیات فارسی‌در دانشکدهٔ ادبیات، استادکرسی «تحقیق در متون» در دانشکدهٔ ادبیات و دانشسرای عالی، استاد پارسی باستان درآموزشگاه‌عالی ایرانشناسی، ریاست‌سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه پرینستون (امریکا) و اکنون هم‌استاد دانشکدهٔ‌ادبیات و رئیس سازمان لغت‌نامه است.
۶	**فعالیتهای اجتماعی، علمی و ادبی و موفقیتهایی که دراین زمینه‌ها کسب فرموده‌اید**	عضویت شورای‌عالی فرهنگ ــ شرکت درکنگرهٔ‌هزارهٔ ابن‌سینا، هفتصدمین سال نصیرالدین طوسی، آزادی فرهنگ (تهران)، سمینار تابستانی دانشگاه هاروارد (امریکا) کنگرهٔ خاورشناسان (مونیخ)، کنگرهٔ خاور شناسان (مسکو)، مؤتمراسلامی (لاهور). تاکنون ۸۲ جلد از مجلدات لغت‌نامه مستقیماً تحت‌نظراین جانب تدوین و چاپ شده. یك سلسله‌کتب بهمراهی پرفسور هانری‌کربن فرانسوی در انستیتو ایران و فرانسه تنظیم‌شده وبچاپ‌رسیده که ازآن جمله جامع‌الحکمتین به‌اخذ جایزه از آکادمی فرانسه نایل آمده.

زندگینامه دکترمعین به‌قلم خودش

ستارهٔ ناهید، حافظ شیریـن سخن، یك قطعه شعر در باستان، یوشت‌فریان(مرزبان‌نامه) علامه‌محمدقزوینی، شاهان کیانی و هخامنشی، ارداویرافنامه، روزشماری در ایران باستان، پورداود، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پـارسی، تحلیل هفت‌پیکر، حکمت اشراق و فرهنگ ایران، سلسله رساله‌های دستوری، امیرخسرو دهلوی، برگزیدهٔ نثر فارسی، بـرگزیدهٔ شعر فارسی، آیینه اسکندر، فرهنگ فارسی (در ۴ جلد)، تصحیح برهان قاطع (۵جلد)، دانشنامهٔعلایی (الهی)، چهار-مقاله، مجموعهٔ اشعار دهخدا، جامع‌الحکمتین و شرح قصیدهٔ ابوالهیثم و عبهرالعاشقین (بهمراهی پرفسور کربن) جوامع‌الحکایات.	تألیفات و تصنیفاتی‌کـه تاکنون داشته‌اید	۷

یادنامه

پس‌از درگذشت دکترمعین برخی از دوستان فاضل او مقالاتی را پیرامون شخصیت علمی و اخلاقی وی منتشر ساختندکه ما در این گفتار برخی از آنها را نقل می‌کنیم. البته در ابتدا برای اطلاع خوانندگان فهرستی از تمامی آن مقالات را در اینجا درج می‌کنیم:

علی‌اشرف صادقی: یادی ازمحمدمعین

صدرالدین الهی: پیوند ابدی سیمرغ

سید محمدعلی جمالزاده: وفات دکتر معین

نرگس روانپور: آن یگانه

ابوالقاسم سری: دکتر محمدمعین

شبگیر: مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

سیدجعفر شهیدی: بیاد شمع مرده

عیسی صدیق اعلم: زندگانی دکترمعین

خسرو فرشیدورد: یادی از دکتر معین

محمدجعفرمحجوب: یاد آر زشمع مرده یاد آر

مظاهرمصفا: مردی که سکه شرف و علم را به‌نام خود کرده بود

وحید دستگردی: محمدمعین

روزنامه «طالب‌حق» نیز به مناسبت دومین سالگرد رحلت دکتر معین شماره ۸۱۰ روزنامه خود را با مطالبی در شرح احوال و آثار دکترمعین به‌عنوان

یادنامه منتشر ساخت. در این یادنامه مقالات زیر منتشر شد.

سرمقاله: به‌یاد علامه استاد دکتر معین

مهدی آستانه‌ای: به‌گیتی مرد زین سان ندید

محمودپورصالح: یادنامه

هادی جلوه: زندگی پس‌از مرگ

احمدعلی دوست: یادآر ز شمع مرده یادآر

شهبازی: یادبودنامه

در تیرماه ۱۳۵۶ نیز به‌مناسبت شمشین سالگرد درگذشت دکترمعین در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران مجلس یادبودی برپا شد که درآن چندتن از پژوهشگران سخن گفتند. از جمله باید از دکتر مهدی محقق، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر ذبیح اله‌صفا نام برد.

۹

اشعار

قبل از مرگ ـ بعداز مرگ

دکتر مظاهر مصفا

تصویری از معین

سلطان سریر بی‌نیازی — شاهنشه ملک پاکبازی
دفتر آرای دفتر دل — فرمان فرمای کشور دل
پیکر آرای هفت کشور — یکتا مانده به هفت کشور
گوهر آرای گنج مردم — رنجور شده ز رنج مردم
گنجور خزانه‌های یاران — خرمن کن دانه‌های یاران
گنجینه‌بان مرد در خواب — هرشب ناکرده تا سحرخواب
ازکف بنهاده دهخدایی — یاران را داده دهخدایی
چون غنچه راز خود نهفته — تا غنچه دوستان شکفته
روشن کن تیره نظامی — رنجور ز پختگی و خامی
ناخورده لبی ز پخته خویش — خورده طعنه ز خام‌اندیش
دل سوخته جان به کف نهاده — سر در پای شرف نهاده
ز آتش خود ندیده جز دود — برده خلق از زیان او سود
نه آسوده، نه آرمیده — جان در لفظ دری دمیده
در بسته قرنها گشوده — پوشیده دورها نموده
از هر تار زبان و فرهنگ — بیرون کرده هزار آهنگ
تن کاسته جان به‌خلق داده — نیروی زبان به‌خلق داده
با کلک از بس درست بسته — بازار درست زر شکسته
از بس زر ریخته ز خامه — لوح زرکرده روی نامه

بیرون شده بهتر از در آمد / در دیباچه زدن سر آمد
هرجا دیباچه کرده آغاز / دیباچه نکرده، کرده اعجاز
نابسته ز مدح کردن خوک / عقد پروین به گردن خوک
در بر آز و نیاز بسته / امید به چاره‌ساز بسته
خیمه زده در زمین تقوی / یکتا در سر زمین تقوی
آسوده ز منت خدیوان / در خویش گریخته ز دیوان

*

همنام پیامبر محمد / از همنامان خویش احمد
خصم غولان معین مردم / شایسته آفرین مردم
دردآشامان باده درد / دانند که نیستش هماورد
صاحب نفسان و اهل دردان / دانند او را زهفت مردان
در خورد ثنای ما که مردیم / صاحب نفسیم و اهل دردیم[1]

فروردین ۱۳۴۲

دکتر حسین بهزادی

به‌یاد استاد بیمار دکتر محمدمعین

هرگه که دل ز غصه هوای تو می‌کند
هی زار زار گریه برای تو می‌کند
با نغمه‌ای شکسته و بنشسته در گلو
می‌نالد و بناله صدای تو می‌کند
ای مهر راستین دل از شام جان بتاب
جانها ببین که یاد وفای تو می‌کند
ای ماه معرفت بنما رخ که دل به‌شکر
جان برخی خجسته لقای تو می‌کند
ای فیض‌بخش اختر معنی، سپهر فضل
تاری گرفت و یاد ضیای تو می‌کند

۱. اطلاعات، صفحه ۷ سه‌شنبه ۱۵ تیرماه . ۱۳۵ شماره ۱۳۵۳۷.

کاش ای به‌رنج خفته، به‌ما هدیه می‌نمود
دردی‌که دهر صرف فنای تو می‌کند
بر دل چگونه داغ تو ننشیند ای که جان
کسب بها ز فر و بهای تو می‌کند[۲]

دکتر خسرو فرشیدورد

در سوگ استاد معین

هیچ‌کس نیست‌که از مرگ تو گریان‌نشود
هیچ دل نیست‌که از داغ تو بریان نشود
هیچ‌کس نیست‌کزین درد گریبان ندرد
هیچ‌کس نیست‌کزین سوگ پریشان نشود
آه یک لحظه رها سینهٔ مردم نکند
اشک یک لحظه جدا از رخ یاران نشود
دیده‌ای نیست‌که از ماتم تو دریا نیست
سینه‌ای نیست‌که آشفته چو طوفان نشود
بعداز این هیچکسی با لب خندان نبود
بعداز این هیچ دلی خرم و شادان نشود
بعداز این عید نخندد به‌رخ مردم دهر
گل نروید به‌گلستان و بهاران نشود
در ادب چون توکسی لب نگشاید به‌سخن
در لغت چون توکسی صاحب برهان نشود
شاخ تقوی و شرف بی‌تو دگر بر ندهد
باغ فرهنگ و هنر بی‌تو گل افشان نشود
کار دستور و لغت بی‌تو به سامان نرسد
بی‌تو این مشکل پر پیچ‌وخم آسان نشود
اوستادان ادب یکسره شاگرد تو اند
سور خردی همه دانند سلیمان نشود

۲. مجلهٔ رنگین‌کمان، سال چهارم شماره ۱۵، اسفند ۱۳۴۹.

قرنها بگذرد و چون تو نیاید دیگر
مشعلی چون تو فروزنده به ایران نشود
چون تو دیگر نتوان یافت به‌اقلیم وجود
اختری چون تو پدیدار به‌کیهان نشود
مرگ تو برتن و جان ادب و شعر و سخن
درد بنیان‌کن صعبی است که درمان نشود
مرگ تو مرگ جوانمردی و علم است و ادب
غنچهٔ علم و ادب بی تو شکوفان نشود
آن معین هنر و دانش و تقوی و شرف
حیف دیگر که بر این جمع نمایان نشود
آن محمد که امین بود به راه تحقیق
گوهری بود که دیگر به‌کف ارزان نشود
ناکسان در طرب و ناز و تو در خاک چرا
هیچکس آگه از این بازی دوران نشود
دیگر آن مهر ادب از چه نتابد بر ما
دیگر آن شمع هنر از چه فروزان نشود
خیز تا یوسف دانش به وطن گردد باز
خیز تا خانهٔ ما کلبهٔ احزان نشود
خیز تا دختر غمدیده شود خرم و شاد
خیز تا همسر آزرده پریشان نشود
خیز تا باغ ادب خشک نگردد ز غمت
خیز تا کاخ سخن یکسره ویران نشود
همه در سوگ تو ماتمزده خونین جگرند
هیچکس نیست که از مرگ تو گریان نشود
زنده‌ای لیک در این دهر و نمیری هرگز
نام مرد هنر از خاطر مردان نشود[۳]

۳. مجلهٔ هلال، شمارهٔ ۶ مهرماه ۱۳۵ .

دکتر حسین بهزادی

به یاد معین

شب، ای شرنگ جـــان شکـــر زندگی
من، این ملـول گشتـه ز دل، می‌پـرستمت
ای ساغـر سیـاه و تـب‌آلـود زنـــدگی
گر مست‌کـن نبودی خـوش می‌شکستمت

*

چون قوی پر شکسته‌که در واپسین نفس
جـان زیـر پـر گرفتـه سوی مـوج پـرکشد
مـن نیـز جـان خسته بـه پای شب افکنم
تـا جـان بهـا، فسرده تنم را بـه برکشد

*

دوش این سیاه موج ز محنت گرفته رنگ
غرید وکف بلب زد و توفید و گشت مست
جـان بردمش بـه‌هدیه، نپذرفت و بافسوس
جان ز غـم ملـول مـرا، خوار خواند و پست

*

تا آن زمان‌که خود روی دامان‌که نشست
بیـدار مـانـد شب‌کـه سپاس آورد به روز
زان جـان روشنی‌کـه بـه‌پیوست روزگار
بـا گیسوی سیـاه شب و روز دلفـــروز

*

روحی چـوکبـریایی شب پـاک و بی‌نیاز
جـانی چـو جلوه بخشی صبح از صفا عجین
مـرد خدا،کـه نیست خدا جز بـه‌جان مرد
مرد خـرد،کـه مرد، خرد را شود معیـــــن

*

آوخ نمانـد آنکـه خرد زو گـرفت رنگـک
آوخ بمـرد آنکـه ادب زو فزود نــــام
او مـانـد تـا بـه‌زنـدگی مـا بهـا دهـــد
او مـرد تـا پـدید کند خـوی ایـن مقام[۴]

احمد شاهد

در رثای شادروان دکتر محمد معین

شاهبـــاز عـــرصه ملک سخـن رفت بـا تقـدیـر حی ذوالمنـــن
سالهـا در بستـر اغمـــا بخفت تـا ز بیمـاری شدش فرسوده تـن
بـود یکتـا در فنـون نظـم و نثر شهـره گیتی شد او در این دو فن
گشت نـامش زنـده گیتی بعلـــم گـرچه بیرون شد روانش از بدن
شرح آثـارش نگنجـد در بیـــان علـم بـا جـان معیـن بـد مقترن
شارح فـرهنگ و استـــاد لغت کم چـو او بودست در ملک سخن
خودبعمری‌چون دراین ره رنج برد زان بنازد بر وجـود او وطـــن
کلک «شاهد» زد رقـم مرگ ورا تا کند یاد از معین در انجمـــن
یک نگـه افزود برجمع و نزیست تـن رهـا کـرد او ز قید پیرهـن[۵]

۱۳۷۵+۷۵=۱۳۵۰

سید محمدعلی ریاضی یزدی

یادی از استادفقید دکتر محمدمعین

استـاد معیـــن از یــن جهـان رفت سیمــــرغ بلنــــد آشیـان رفت
آن مشعل علـم و معـــرفت سوخت وان شمع مــزار عـارفـان رفت
زین تنگ مکـان سراچـه خـــاک تـا ساحت قـدس لامکـان رفت
چـون فره نـــور ایـزدی داشت تــا چشمـه نـــور جـاودان رفت
آن طـایـر قـدس آسمـــان سیـــر پـروازکنـــان بـــه‌آسمـان رفت

۴. مجلهٔ رنگین کمان، سال چهارم شماره بیست‌ونهم تیر ۱۳۵۰.
۵. مجلهٔ ارمغان، سال پنجاه‌وسوم شماره هشتم مهرماه ۱۳۵۰.

با همت و رای بیکرانه — تا اوج فضای بیکران رفت
افراشته باد پرچم غم — کز کاخ هنر نگاهبان رفت
فرهنگ و هنر چرا نگرید — استاد معین ازین جهان رفت
دریا دریا در و گهر بود — این گنج گران چه رایگان رفت
مرغان چمن سیاه پوشند — کان سرو روان ز بوستان رفت
آهنگ عزا نواخت بلبل — کان خرمن گل ز گلستان رفت
بنشسته سرشک شبنم اشک — بر چهره گل که باغبان رفت
گو ندبه کنند هزار دستان — استاد هزار داستان رفت
استاد محمدمعین مرد — وان مرد امین نکته‌دان رفت
از خواب گران پنجساله — بیدار شد و سوی جنان رفت
راهی است ره اجل که در خواب — با دیده بسته می‌توان رفت
هفتاد صحیفه از معارف — بگذاشت میان و از میان رفت
خوش بخت کسی که این چنین زیست — خوشنام کسی که آنچنان رفت
تاریخ وفات را «ریاضی» — برطبع لطیف خوش بیان رفت
بس رنج ز گردش قمر دید — استاد معین دوای جان رفت[۶]

دکتر حسن احمدی گیوی

به‌مناسبت سالگرد استاد آزاده دکتر محمدمعین

سالی که بی‌تو رفت به‌آه و فغان گذشت — با درد بیشمار و غم بیکران گذشت
افسرده برگ را چه رسید از دم خزان — از سوک جانگذار تو ما را همان گذشت
سوز دل برادر و فرزند و همسرت — آتش به‌جان وتن زد و ازاستخوان گذشت
جمع پریش و زار لغت‌نامه از غمات — این سال همچو طایر بی‌آشیان گذشت
چندین هزار غمزده شاگرد را چو من — اندوه و درد و رنج ز شرح و بیان گذشت
آری توان گذشت ز ملک جهان ولی — زان مظهر کمال و ادب کی توان گذشت

*

رکن رکین نثر شکست و نظام نظم — آن سیل سهمگین که به کاخ زبان گذشت

۶. روزنامهٔ کیهان پنجشنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۵۰.

از دست داد گلشن فرهنگ فر خویش / بر گلستان علم، سموم خزان گذشت
افسرده شد شکوفهٔ دستور پارسی / زان صرصر دمان که بدین بوستان گذشت
استاد دهخدا و بهار و قریب را / همراه شد معین و مهین کاروان گذشت

*

در راه بسط شعر و ادب رنجها کشید / وز بهر فضل و فضیلت ز جان گذشت
تا بود حق گرای و حقیقت‌پرست بود / پیروز و سرفراز از این امتحان گذشت
هرگز به‌زور و ذلت و بیداد تن نداد / با یک جهان‌مناعت‌ازین خاکدان‌گذشت
بگذشت از تعلق دنیای دلفریب / با همتی که از سر عالم توان گذشت

*

نام اوستاد کز ره آثار ژرف و نغز / پاینده پایگاه تو از آسمان گذشت
نام تو جاودان و روان تو شادباد / کاوازه‌ات ز حد زمان و مکان گذشت

تیرماه ۱۳۵۱

ضیاء سعید

یادی از استاد فقید دکتر محمدمعین

بجز ذات خدای جاودانی / نپاید هیچ کس را زندگانی
خوش آنکس بذر نیکی را فشاند / درین بستان که می‌باشد امانی
ولیکن میوه‌اش را باغ دیگر / بچیند زامر حق با شادمانی
خوش آن عالم رود با زادو توشه / جوار حق از این دنیای فانی
چو استاد و ادیب و علم پرور / معین آن معدن فضل و معانی
سروکارش ز خردی بود با درس / نبوده دور از فرهنگ آنی
خردمند و خطیب فحل ودانا / هم او را بود سحرآسا بیانی
معین ار نیست اکنون بین این‌جمع / به‌نزد ماست روحش هرزمانی

*

معینا روح پر شورت بود شاد / که با نام محمدص هم نشانی
ز آثارت فروزان است دلها / چو خورشید جهان باستانی
ز فرهنگ بزرگت فخر بر ماست / ندارد در جهان تالی و ثانی

از این‌رو گشته‌ای استاد ممتاز — که در فرهنگ ایرانی یگانی
شناساندی تو ایران را به‌دنیا — چو بودی آشنا برهر زبانی
همه عمرت براه خیر شد طی — رساندی نفع خود را رایگانی
همه روح و روانت عاشق علم — نیاسودی دمی در زندگانی
زعلمت گرچه جان بگرفت جانها — ولی شد از تو آخر جانستانی
اگر جسم تو اکنون زیر خاک است — کند روح تو سیر آسمانی
خبر بودت مگر زین عمر کوتاه — که رفت از کف ز تعجیل تو جانی
وگرنه بوده‌ای واقف بدین امر — که باشد هر بهاری را خزانی
معینا یافتی از نور دانش — حیاتی تازه درکوی جنانی
چو نامت درصف عشاق شد ثبت — که باشد نام عاشق جاودانی
شدی مشمول لطف ذات یزدان — به‌ارض قدس حق داری مکانی
جلال‌الدین اشرف پور موسی — عطا کردت به قربش سایبانی
معینا شاد زی بر درگه حق — چو در ظل امیر مؤمنانی
(سعید) این پندکن آویزهٔ گوش — بیفشان بذر نیکی تا توانی

تیرماه ۱۳۵۲

۱۰

مقالات

علی‌اشرف صادقی

یادی از محمدمعین

درگذشت استاد دکتر محمدمعین بی‌تردید یکی از اسفناک‌ترین ضایعات علمی و ادبی سالهای اخیر است. شاید علاقه‌مندان به‌زبان و ادب فارسی در مرگ کمتر کسی از استادان این رشته به‌این حد متأثر شده باشند. علت این امر آن است که مرحوم دکترمعین به‌عنوان یک انسان دارای خصائلی بود که او را در میان همکارانش ممتاز ساخته بود.

از نظر علمی نیز روش کار او سرمشق بسیاری از شاگردان و همکاران او بود. دکترمعین یک دانشمند به‌معنی واقعی کلمه بود. از آن عالمان با عمل بود که نظیرشان در این روزگار سخت نادر است. کسی بود که جز علم و تحقیق هیچ چیز نمی‌شناخت و مقامات و حطام دنیایی که عدهٔ بسیاری از درس‌خوانده‌های ما را شیفته ساخته و به‌خود مشغول کرده است نتوانست او را بفریبد. دکترمعین عاشق علم و تحقیق بود و جان خود را برسر آن نهاد.

ممکن است تصور شود که چون او دیگر در میان ما نیست و چون مرگ معمولاً خطاها و نقایص را به‌فراموشی می‌سپارد قلم در وصف او راهی جز طریق حقیقت بسپرد. ولی امیدوارم سه‌سال شاگردی من در محضر او در دانشکدهٔ ادبیات و ارادت خاصی که به‌او داشتم مرا از ترسیم چهرهٔ حقیقی او باز ندارد.

معین همیشه می‌گفت استاد دانشگاه نباید غیراز تدریس و تحقیق به‌کار دیگری بپردازد و خود چنین کرده بود. از بازرگانانی که به‌لباس استادی درآمده و این شغل را نردبان «ترقی» خود ساخته بودند به‌خوبی یاد نمی‌کرد. برعکس

کسانی که با حقوق ناچیز استادی ساخته بودند و در جستجوی جاه و مقام نبودند بسیار مورد احترام او بودند. علو طبع و شخصیت بلند و روح بزرگش او را چنان ساخته بود که در برابر مقام سفلگان هیچ‌گاه سرفرود نیاورد. وی دارای نوعی حجب ذاتی و شرم حضور بود که ممکن بود بعضی در برخورد اول او را به‌تکبر منسوب کنند. کثرت مطالعه و اجتناب از اتلاف وقت او را همیشه برآن می‌داشت که از شرکت در مجالسی که محل تظاهر بود و قدر در و خزف معلوم نمی‌شد بپرهیزد. بسیار تند راه می‌رفت و زیاد به‌این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کرد و هدفش از این کار چیزی جز صرفه‌جویی در وقت نبود. کار زیاد اعصابش را تا حدی فرسوده کرده بود. در کلاس همیشه جدی و تا اندازه‌ای خشک بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که در موقع صحبت با میهمانان خود مشغول یادداشت برداشتن از لغات و اصطلاحات یا مطالبی بشود که در سخنان آنان او را جلب کرده بود. در نقل مطالب دیگران بی‌نهایت امانت دار بود حتی اگر شاگردان وی مطلبی را به وی توضیح می‌دادند درموقع نقل بدون استثناء نام آنان را ذکر می‌کرد. برعکس کسانی که تاب هیچ‌گونه انتقاد خصوصاً از جانب شاگردان خود ندارند، وی درباب نوشته های خود حتی از شاگردان خود نظر می‌خواست. وقتی در نامه‌ای از پاریس ضمن چند توضیح لغوی برای او نوشتم که کلمهٔ «نهیب» که در حاشیهٔ برهان قاطع عربی و ممال «نهاب» جمع «نهب» دانسته شده فارسی است و در متون پهلوی آمده[1] نامه‌ای نوشت و مرا تشویق بسیار کرد.

در طول مدتی که در اروپا مشغول تحصیل بودم مرتباً با او مکاتبه داشتم و اکثر مطالبی که در مکاتبات ما مطرح می‌شد مسائل لغوی و دستوری و ادبی بود. مدتی بحث برسر «چند» یا «چند» و «باز» یا «باز» بود. ابتدا من تصور می‌کردم که این کلمات را باید بدون کسرهٔ اضافه خواند و برای این مطلب دلایلی داشتم ولی وی مثالهایی آورد که مؤید لازم‌الاضافه بودن «باز» است و بعضی از

۱. این کلمه که صورت دیگر آن در فارسی «نهیو» است یک‌بار در «ارداویرافنامه» به کار رفته است. مرحوم دکتر معین بر اساس یادداشت نگارنده، در جلد چهارم فرهنگ فارسی این اشتباه را اصلاح کرده است. از قضا این روزها دیدم میهنی در «دستور دبیری» (نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که در ۵۸۵ کتابت شده نیز نهیب را ممال نهاب دانسته.

آنها را در نامه‌ای از او که عکس آن در همین جا چاپ شده، می‌بینید.

دکتر معین یکی از پرکارترین استادان زبان و ادبیات فارسی بود و همیشه کوشش می‌کرد تا کارش به‌اصول علمی متکی باشد. برعکس شیوه مرسوم یعنی اتکا به‌حافظه که هنوز هم عده‌ای از معلمان دانشگاههای ما پیرو آنند. مرحوم دکتر معین با اصول صحیح فیش‌نویسی کار می‌کرد و سعی داشت بهیچ چیز بدون مراجعه به‌فیشهای خود پاسخ قطعی ندهد.

در ارائه نظریات جدید علمی بی‌پروا نبود. همیشه سعی داشت در وهلهٔ اول تحقیقات دیگران را نقل کند و بعد نظر خود را بیاورد و در این کار بقدری وسواس و اصرار داشت که گاهی ممکن بود خوانندهٔ عادی از خواندن نوشتهٔ او ملول شود. تقریباً از همهٔ تحقیقاتی که در زمینهٔ کارش به‌زبان فارسی نوشته شده بود خبر داشت و زبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی را خوب می‌دانست و تا سرحد امکان و تا آنجا که آثار و نوشته‌های غربیان را در اختیار داشت از تحقیقات آنان استفاده می‌کرد. پیوسته در حال مطالعه بود و این نکته از بررسی چاپهای متعدد کتابهای او که همیشه در چاپ جدید مطالب و مخصوصاً شواهدی افزون برچاپ قبل دارد بخوبی مشهود است. زمینهٔ کار او بسیار وسیع بود. در آغاز کار به‌ادبیات مزدیسنا و زبانهای ایران قدیم پرداخته بود. رسالهٔ دکتری او «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» در خصوص تأثیر آیین زرتشتی و رسوم ایران قبل‌از اسلام در ادبیات ایران عهد اسلامی است و حق مطلب را در آن بخوبی ادا کرده است. طبق شیوهٔ خود در چاپ دوم مطالب آن را گسترش داده و آن را در دو جلد تنظیم کرده بود که متأسفانه عمرش کفاف نکرد تا جلد دوم آن را به‌چاپ برساند. زبان پهلوی را آموخته بود و رسالهٔ «خسرو قبادان» را از آن زبان به‌فارسی ترجمه کرده و بعضی از مشکلات آن را حل کرده بود. اما بعدها این رشته را رها کرد و به‌زبان و ادبیات فارسی خصوصاً لغت و دستور پرداخت. در دستور زبان به‌همان شیوهٔ سنتی جزوه‌ها بل کتابهایی در خصوص «اسم مصدر»، «اضافه»، «مفرد و جمع»، «معرفه و نکره» منتشر کرد که تا حد زیادی راه را برای تحقیقات بعدی در این‌باره‌ها هموار کرده است. وی قصد داشت در این باره دنبالهٔ مطلب را بگیرد و رسالات دیگری در خصوص موضوعات دستوری تدوین کند ولی پرداختن به‌کار لغت او را از این کار بازداشت و سایر کارهای او را نیز تحت‌الشعاع قرار داد.

دکتر معین تعدادی از متون فارسی را به‌شیوهٔ انتقادی تصحیح کرد و با توضیحات مفصل و مفید به‌چاپ رسانید. از این میان «چهارمقاله» از همه ممتازتر است و حواشی و تعلیقات آن به‌چند برابر متن می‌رسد. رسالات و مقالات متعددی نیز در شرح حال شعرا و نویسندگان و موضوعات مختلف تاریخی و ادبی و جز آن نوشته که همگی مفید و ارزنده و قابل استفاده است. اما مهمترین کار او در زمینهٔ لغت است. ابتدا «برهان قاطع» را در چهار مجلد با حواشی مفصل در تصحیح تصحیفات و توضیح مطالب متن و اشتقاق بعضی از لغات و مطالب گوناگون دیگر به‌چاپ رسانید.

در آن زمان معین در نظر داشت برهان را به‌صورت یک فرهنگ امروزی درآورد و به همین جهت است که می‌بینیم بسیاری از لغاتی را که در متن کتاب نیامده و پاره‌ای اعلام تاریخی و جغرافیایی را در حاشیه اضافه کرده است. اما بعدها چنانکه در مقدمهٔ جلدچهارم همین کتاب (ص هشت) آمده تصمیم به‌تألیف چند دوره فرهنگ مستقل گرفت که در زمان حیات خود فقط موفق به نشر فرهنگ متوسط آن شد. بی‌شک تألیف این فرهنگ شش جلدی فقط از همت والا و کار شبانه‌روزی و توان فرسای دکترمعین ساخته بود. این فرهنگ تا حد زیادی خلائی را که در این زمینه وجود داشت پر کرده است. با همهٔ نقایصی که براین کتاب شمرده‌اند و خواهند شمرد این فرهنگ فعلاً مهمترین و دقیق‌ترین فرهنگ فارسی است و مسلماً تا سالهای سال هم چنین خواهد بود. تصور نمی‌کنم به‌این زودیها کسی پیداشود و دامن همت به کمر زند و یک تنه عمر گرانبها را بر سر تألیف فرهنگی در این حد بنهد. بررسی این کتاب از نظر فنی محتاج بحثی دیگر است که اینجا جای آن نیست.

باری مرحوم دکترمعین با اینکه بیشتر عمر خود را برسر تألیف و تصنیف در زمینهٔ ادبیات قدیم و تصحیح متون و تدوین دستور و لغت فارسی نهاده بود به ادبیات امروز ایران نیز علاقه و توجه داشت. در سال اول دانشکدهٔ ادبیات برای هریک از دانشجویان موضوعی تعیین می کرد و مآخذ مربوط را به‌آنان می‌داد تا در آن باره رساله‌ای بنویسند. به‌خاطرم هست که بعضی از این رسالات دربارهٔ شعر نو و ادبیات معاصر ایران بود. آنچه در دکتر معین خیلی جالب بود و در کمتر کسی از همکاران او دیده می‌شد نداشتن تحجر و عدم تعصب بود. ذهن او همیشه آمادهٔ پذیرفتن مطالب و تحقیقات جدید بود و بهیچ وجه با نوآوری مخالفت نداشت. بر

عکس بعضی از استادان و ادبای ما که فقط برای دانسته‌های خود قدر و قیمت قائلند و آنچه را دیگران می‌دانند تخطئه می‌کنند و ناچیز می‌شمارند، دکترمعین به‌معلومات و کار دیگران در هر زمینه‌ای که بود احترام می‌گذاشت. اما مهمتر این است که با این مقدار کار تحقیقی که رونویس کردن آن خود عمری می‌خواهد از دنیای پیرامون خود بی‌خبر نبود. از آن دانشمندانی نبود که جز از چهاردیواری خانهٔ خود از چیز دیگری خبری ندارند.

دکترمعین رفت اما بسیار زود رفت. سالها طول خواهد کشید تا چون او کسی با آن مایهٔ علمی و آن خصایل انسانی در جامعهٔ ادب ما ظهور کند. چنین مردان خودساخته مسلماً نمی‌توانند با قیل‌وقال مدرسهٔ ما پرورش یافته باشند.[۲]

دکتر صدرالدین الهی

پیوند ابدی سیمرغ و کیمیا

۱- چهره

«کوته بالا بود و بی‌لبخند. سریع می‌آمد با قدمهای ریز و محکم و کتابی چند بهمراه. پشت کرسی استادی که می‌نشست تو پنداری که وطواط بود. سر بزیر می‌انداخت کتابی را می‌گشود و به‌ناشناسی می‌گفت:

— بخوانند.

تازه دلهره آغاز می‌شد. کیست آنکس که جرأت کند و بخواند. چند بچه درس‌خوان ردیف اول داشتیم. آنها که مسابقه جلب نظر می‌دادند. یکی می‌خواند. بزحمت یک مصرع یا یک جمله که باران هزار ویک ایراد صرفی و نحوی و تلفظی برسرش می‌بارید.

او ابرو درهم کشیده سر بزیر افکنده کلمه‌ها را پس وپیش می‌کرد.

ریشه‌های پهلوی و دورتر را روی تخته می‌نوشت. شأن نزول برخی از کلمات را بیان می‌داشت و درما این سؤال و اندیشه بود که اینها را ازکجا می‌داند؟ وحال که او می‌داند دانستن به‌چه کار می‌آید؟

گاهی که سر برمی‌داشت در پی زمزمه‌ای درکلاس گرد گورستان می‌پرا کنند

۲. مجلهٔ راهنمای کتاب، سال چهاردهم شماره ۹ - ۱۲ آذر، اسفندماه . ۱۳۵ .

آن کوچک اندام نگاهی تیزتر از خنده تیغ در برق آفتاب داشت.

متن می‌خواندیم از قدیمترین شعر و قدیمترین نثر و در سر به‌این اندیشه که پانویسهای متعدد شاهنامه ابومنصوری ما را به‌چه کار آید؟ و آن نثر صافی درشت‌تر از ریگ آموی چرا باید که پای خنگ راهوار جوانی ما را رنجه کند؟ روزی این معنی را به‌هزار احتیاط با او در میان نهادیم. گفت:

— این زبان که امروز به‌آن سخن می‌گویید از شگفتیهای روزگار است. زبانی که هزار سال باقی مانده باشد حکایت از اصالت و جاودانگی دارد، کلمه‌ها در زبان ما بجا مانده‌اند و ارزشهایشان را حفظ کرده‌اند.

باید اینها را بشناسید تا با مردم بتوانید حرف بزنید.

به‌دشواری باورمان می‌آمد چرا که شنیده بودیم:

«معین مردی اهل لغت و خشک و متقید است. خوب شعر نمی‌گوید و شعرهایی که می‌خواند «حال» ندارد.»

سال اول دانشکده ادبیات بودیم.

۲ـ آشنایی

سال دوم شیوهٔ نگارش بود و باز هم تحلیل متن. حالا تک و توکی را می‌شناخت. ظاهراً آنها که نمره خوب از او گرفته بودند:

بدرالزمان قریب، مهرداد بهار، حمید محامدی و محترم مردی بلند بالا و خوش‌سیما از مردم کردستان با موهای جوگندمی همکلاس ما و صاحب کلی مطالعه در ادب عرب، اگر غلط نکنم فیاض نام.

اینها هیچ کدام شاگرد درس خوان نبودند. ردیف اول هم نمی‌نشستند، اما می‌دانستند. و او دانستن را دوست می‌داشت. یاران مسابقه‌ای داشتند برای آنکه یک «آفرین» به‌کسر فاء از او جایزه بگیرند.

وقتی آفرین می‌گفت گل از گل آفرین گیرنده می‌شکفت، یکدفعه من تقلب کردم و آفرین بدرالزمان قریب را دزدیدم. سه‌ماه با من قهر بود.

معین گفت صفتی در این بیت هست پیدایش کنید.

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار   چون گوش روزه‌دار برالله‌واکبر است

کلاس درماند، قریب آهسته گفت منظور دروازه الله‌واکبر شیراز است. مطمئن نبود.

من ریسک کردم و آفرین گرفتم.

سال دوم خوب شده بود گاهی شوخی می‌کرد و گاهی لبخند می‌زد. در تحلیل شعر رودکی یکی از نخاله‌ها به‌گمانم مسعود فقیه هنگام خواندن شعر:

مادر می را بکرد باید قربان — بچه او را گرفت و کرد بزندان

تأکیدی خاص روی فعل اول و خطایی مخصوص به کلمهٔ قربان داد. نو نبود قبلاً هم گویا کرده بودند. با اینهمه او خندید و گفت:

— اشکالی ندارد ولی آنقدر زور نزنید.

که کلاس از خنده واشد. یکی دو بار هم خنده او را بقهقهه دیدیم وقتی که جاهلی درکمال جهل لغتی یا استعاره‌ای را آنچنان «پرت» عنوان می‌کرد که طاقت ازکفش می‌رفت. اما خنده‌اش هرگز رنگ تمسخر نداشت.

وعده داد که سال بعد برایمان حافظ بگوید.

۳- جرات

بچه‌های آن کلاس حتی به مکابرهٔ شاملو و فرزاد در این دوران اخیر سخت چشم دوخته‌اند. من که اینکار را کردم. زیرا از بد یا خوش حادثه این دو برسر غزلی بهم درافتادند که معین در آن سال برای ما تحلیل کرد.

چهرهٔ او را در هنگام تحلیل حافظ شناختیم. که «حافظ شیرین سخن»اش به یقین جامع‌ترین تحقیقی است که دربارهٔ حافظ و عصر او آغاز شد و بپایان نرسید. خود او گفت:

— کار من نبود. کار یک تن نیست شاعری که در امتداد قرون زیسته است باید که فرزندان هر زمان به‌تناسب ادراک خویش از خرمن پر برکتش خوشه‌چینی کنند.

در این زمان سیدی عمامه بر سر را با خود به کلاس می‌آورد. در ردیف اول می‌نشست و هرجا که کلاس در می‌ماند او رو به‌همراهش می‌گفت:

— شما بفرمایید.

سید جوان بود و در ادب عرب بی‌مانند. ما را عقده‌ای کرده بود. نخاله‌ها می‌گفتند: «چرا برای خودش پامنبری‌خوان می‌آورد.» تحملش می‌کردیم. دخترهای کلاس گاهی سر بسرش می‌گذاشتند و او دوره دکتری را تمام کرده بود. معین

ورزشش می‌داد، ورزش معلمی. می‌گفتند مجتهد جامع‌الشرایط است از نجف و اینهمه دانستن با آن سن کم فقط غصه‌آور بود برای نادانها. عصرها کلاس داشتیم ساعت چهار بعدازظهر. اوایل پائیز بود که رسیدیم به‌این بیت:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

و مجلس گرم شد. با این فکر که آیا باید اسرار را هویدا کرد؟ معین گفت:

— آقای شهیدی شما بفرمایید. سید دانشور بیان مضمون کرد بیشتر در مایه‌های عرفانی ظاهراً راضی نشد گفت وگفت درباره یار و دار و سربلندی دار و آنگاه اینکه:

پوشیده کاری و پنهان داشتن کار ترس است. مرد با جرأت زاییده می‌شود و فرق‌اش با سوش در همین است. وسوسه ترس را فراموش کنید. بی سر دار از اینهمه جرأت سر بلند خواهد بود.

۴ـ قلعه سقریم

جانشین دهخدا شدن برایمان چندان شگفت‌آور نبود چرا کـه این سالهای آخر عمر دهخدا بهمراهی این مرد آزاده گذشته بود. وقتی معلوم شد که نیما او را به‌وصایت خویش برگزیده است حیرت کردیم. مگر این معین خشک و بی‌ذوق نبود که صاحبان ذوق به‌شعر نشناسی ملامتش می کردند؟ پس چطور آن پیر یوش ندیده و نشناخته او را به‌کشتیبانی آن دریای مواج شعر برگزیده بود؟ پیرمرد رند بود وآدم شناس، بصرف امانت صرف شعرش — این پاجوش فرح‌انگیز و خرم‌درخت شعر کهن را — آسان بدست هر کس نمی‌سپرد.

سالی چند بود که ندیده بودمش.رفتم در این باره بپرسم. به‌اقتضای حرفه در سازمان لغت‌نامه کار می کرد گرمای تابستان بود یک پنکه جنرال‌الکتریک سیاه مال اتاق ماشین‌نویسهای زمان وزارت دارایی مرحوم بدر اتاقش را خنک می‌کرد. کتش را کنده دست به‌پیشانی داشت که وارد شدم.

سلامی ترسان که لبخندی مهربان پاسخش بود. به‌اسم صدایم کرد. بعداز شش سال عجب کردم. چرا که از ردیف قریب و بهار و محامدی نبودم.

نشستیم و چای بود و پرسش از حال من. گفتم که گرفتار روزنامه‌ام با همه عوارض آن. بعد سؤال کرد که این سپیده که در تهران مصور داستان یک مرد و

سه‌چهره را می‌نویسد کیست؟ مثل وقتی بود که سر کلاس می‌پرسید. ترسیدم و دروغ نتوانستم گفت. تعجب کرد و بعد تحسین و مرا غرق شادی که قصه را با حوصله می‌خواند. شاید یکی از علل ماندن من در کار قصه همین محبت معلمانه او بود که ما دیر فهمیدیم فقط یک محبت است.

از نیما پرسیدم، گره غمگینی بر پیشانی‌اش افتاد. از بزن بکوبهای میان مرده ریگ خواران و اینکه او در این میان به حکم شرع و اخلاق مقید است به من گفت:

— این قلعه سقریم یک چیز فوق‌العاده است. افسوس که مخدوش است و پراکنده.

و بعد از شعرهای عربی نیما و مدایح او دربارهٔ ائمه اطهار حرف زد وآنها را جالب توصیف کرد. در آخر حرفهایش گفت:

— بزرگترین افسوس من این است که هرگز نیما را ندیده‌ام.

۵- غم لغتنامه

سالی بعداز آن به‌من تلفن زد. دلتنگ و غصه‌دار. در کار فرهنگ بزرگ ابتدا اخلال می‌کردند، گرفتاری تقلیل بودجه داشت. گرم و آتشین گفت:

— برای رقاص‌خانه‌ها پول می‌دهند و برای لغتنامه جنغولک بازی در می‌آورند. یک کاری بکنید. شما شاگرد من بوده‌اید، من شاگرد دهخدا.

من به‌شیفته گفتم، همان هفته روی جلد تهران مصور را به‌لغت‌نامه‌اختصاص دادیم. شیفته مقاله مؤثری نوشت. مقاله را با عجله برایش فرستادم، نامه‌ای را که می‌بینید درجوابم نوشت و من عاشقانه حفظش کردم.

یک روز رفتم به‌سراغش مطلبی می‌خواستم بنویسم در همین سپیدوسیاه خودمان، آن زمانها که یادش بخیر باد دهخدا را در یک گزارش بزرگ معرفی می‌کردم. چیزهایی گفت یادداشت کردم؟ خواهش کرد مطلب را قبل‌از چاپ ببیند.

باز هم تابستان بود و گرم. در اتاق را بست و گفت: «بخوانید». با همان ترس کلاس خواندم. جلو رفتم. صفحه چهارم بود که صدای آرامی شبیه نفس‌زدن کوتاه متوقفم کرد. سر بلند کردم. آن کوتاه بالای بی‌لبخند خشک را دیدم که

مثل باران بهار اشک می‌ریخت. می‌کوشید تا احساس تندش را پنهان دارد و موفق نمی‌شد، و من موفق شده بودم. دهخدای زنده‌ای ساخته بودم که یادش نزدیکترین یارش را به‌گریستن واداشته بود.

تمام که شد برخاست و مرا بوسید و گفت:

— خداوند به‌شما توفیق دهد که ادای دین کردید.

آن مرد خشک و عصبانی و ناآرام، آرام گرفته بود، عکس قلمی دهخدا را به‌من امانت داد که برای مجله بیاورم که روی جلد درست کنیم جلو در دانشکده حجت نگهبان پیر جلوم را گرفت که «اموال دولتی» را نمی‌توانی خارج کنی. هرچه گفتم معین گفته، گفت قانون است. معلوم شد که حرف معین در چشم قانون کمتر از قدرت حجت است. تا کاغذ ننوشت حجت رضایت‌نداد و من اشکهای آن روز او را هرگز از یاد نمی‌برم.

۶ـ وقف

یک روز رفتم برای خداحافظی پیشش عازم فرنگ بودم. خوشحال بود که فرهنگش درآمده و غمگین که تنی چند برآن خرده گرفته‌اند.

دستم را گرفت و برد توی اتاقی که فیشهای فرهنگ را جمع کرده بود. با چه حوصله‌ای و چه ذوقی داشت که اگر عمری باشد فرهنگ متوسط و بعد فرهنگ بزرگ را هم چاپ خواهد کرد.

نشانی دو نسخهٔ خطی فرهنگ درکتابخانه ملی فرانسه را به‌من داد که اگر فرصت کردم مشخصات دقیق‌تری از آنها را برایش بنویسم. تا نسبت به‌تهیه عکس آنها اقدام کند.

آن روز از او پرسیدم:

— استاد چرا آنقدر در دنیای لغت غوطه می‌خورید؟ دنیاهای دیگری هم هست. آزرده نگاهی کرد و گفت:

— خیلی خواسته‌اند مرا به‌آن دنیاها ببرند، بزمی ساخته‌اند، منقل و گرد آورده‌اند خواسته‌اند که من هم آنطور باشم. اما آقای الهی من خودم را وقف مردم و خدمت به‌مردم کرده‌ام. خیلی مقامها را دو دستی برایم آورده‌اند اما من دنبال کار خودم هستم. شما نمی‌دانید که ما چقدر به‌فرهنگ فارسی بدهکاریم.

بعد افسوس خورد برای پرفسوری که آلوده‌اش کرده‌اند. و پرت می‌گوید این عین جمله اوست که گفت:

— این مرد را اگر به‌مخدرات و مخمرات آلوده نکرده بودند بوعلی سینای زمانه بود. برایم آرزوی موفقیت کرد و جلو درگفت:

— یواش یواش کارهای جدی‌تری بکنید حیف است... حیف. حیف که چه بد شناخته بود مرا حیف.

۷- چو سیمرغ و کیمیا

در فرهنگ شنیدم که افتاده است مثل درختی اما بجای آن که بالنده باشد کاهنده است، برگشتم و پرسیدم حکایات متفاوت بود، برخی آن را محصول حذاقت طبیب پرمدعایی دانستند و گروهی معتقد بودند که «غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای».

حکایت کهنه شده بود. کسی یادی از او نمی‌کرد. در بیمارستان فقط بانوی بزرگوارش بود آنهم در اتاقی دیگر. وارد که شدم. نگاهم می‌کرد. با همان‌چشمها، تخت را دور زدم با نگاهش دنبالم کرد. و بعد ناگهان گریستن سخت او را درگرفت.

گفتند که این یک عکس‌العمل است، مثل عکس‌العملهای غیر ارادی. اما من بوحشت در افتادم چرا که باورم نیامد. و با خود اندیشیدم، که اگر آن دریا که موج‌موج برای مقاله دهخدا اشک می‌ریخت بشناسد و بداند و نتواند که لب بسخن بگشاید چه غم‌انگیز است. من که این باور را داشتم و هنوز نتوانسته‌ام خود را از چنگ آن برهانم.

در آن خواب یا بیداری و در آن بیخبری یا هشیاری همان نگاه بود همان برکشیده تیغ پیش آفتاب، به‌خانه که برگشتم ساعتها به‌مردی که به‌من جرأت را آموخت اندیشیدم. دیگر به‌دیدارش نرفتم. هنوز که چشم می‌بندم. او را می‌بینم، مصب پرشوکتی را که دو شط بزرگ ادب معاصر ما در آن بهم پیوستند و این از شکوه این بستر مطمئن حکایت می‌کند. مردی که فرزند بزرگ عصر ما بود و هر روز که بگذرد درخت نام او برومندتر و خاطره‌اش خرم‌تر خواهد بود.

معین مردی در ارتفاع واقعی انسان بود، از آنها که از دل افسانه می‌آیند، دست طمع کوتاه می‌کنند و آستین همتشان چشمه خورشید را شرمنده می‌سازد. در

خانه چهارصد دستگاه زندگی می کرد و اهل معامله نبود. یادش فروزنده باد که به روزگار ما نسل سیمرغ را در قاف افسانه باید جست و کیمیای بندگی پیر مغان به دست هر کس نمی‌افتد، و او سیمرغ و کیمیایی چون دهخدا و سینا را در قاف همت و خزانهٔ امانتش داشت و این هردو را به‌پیوندی جاودانه بسته بود.»[۳]



۳. مجلهٔ سپید و سیاه، چهارشنبه . ۲ تیرماه ۱۳۵۲ شماره ۱۰۲۸.

دکتر نرگس روان‌پور

آن یگانه...

مرگی نادر و شگفت، همچون زندگیش...

هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا برآثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.

آزادگی و وارستگی، جلای دانش او بود از این‌رو خوشامد گویی و مجامله را هرگز در زندگی استاد راه نبود، نه می‌شنید و نه می‌گفت.

چه ناگزیری دردناکی است، بحر را در کوزه‌ای ریختن یا عظمتی چنان احترام‌انگیز و رعب‌آور را در صحیفه‌ای گنجانیدن.

در فضایی که بیچارگی و ناتوانی واژه‌ها چنان نمایان و ملموس است که چاره‌ای جز بدورافکندن خامه نیست وسر اندوه و نومیدی دردست گرفتن... درسوک آن یگانه، آن گرانمایه استاد، هیچ کلامی چون خاموشی گویا نیست.

آن عظمت، آن انسانیت و آن دانش را چگونه می‌توان تصویر کرد؟عظمتی که می‌کوشید با آمیزه‌ای از لطف، هراس تورا تعدیل بخشد، انسانیتی که از خویشتنت شرمگین می‌ساخت و دانشی که انگیزهٔ اعجابها بود.

اینک: آن حیات بارور، آن وجدان بیدار، به‌آرامشی ابدی پیوسته است.

مرگی نادر و شگفت، همچون زندگیش...

شاید هم آن شیوه کار توانفرسا، آن امانت خدشه‌ناپذیر و آن دقت نظرهای وسواس‌آمیز خوابی چنان طولانی را ایجاب می‌کرد... آن دیدگان سرشار از هوش و تیزبینی برای همیشه فرو خفت، دیدگانی که کمتر کسی را یارای نگریستن مستقیم در آنها بود.

*

استاد کمتر سخن می‌گفت و تقریباً هرگز نمی‌خندید. اما برخلاف آنچه ظاهر-بینان را بسادگی می‌فریبد ظاهر آرام وی از درونی بی‌انعطاف مایه نمی‌گرفت. رقت احساس آن گرانمایه را هنگامی که دربارهٔ استاد از دست رفته‌اش (دهخدا) سخن می‌گفت و از لرزش صدا و غلتیدن قطرات اشک برچهره، خودداری نمی‌توانست، به‌روشنی و شگفتی می‌دیدی، آنچه برای شاگردانش باور نکردنی بود، زیرا در استاد حشمت ابهتی تأثر ناپذیر می‌دیدند و این پندار بی‌تردید از جو احترام انگیز و پر-

هیبت کلاس وی ناشی می‌شد.

ورود او به‌پرهیاهوترین کلاسها، فرمان سکوتی بود ناگهانی و بی‌مقدمه، فرمانی که هرگز در کلامی یا تذکری جلوه نکرده بود.

گریز شتاب‌آلود عمر را با بینشی استثنائی می‌دید و نگران لحظه‌ها بود تا بیهوده نگذرند از این‌رو همهٔ دقایق کلاس او پر بود و سرشار، می‌آموخت و بهره‌مند می‌ساخت بی‌آنکه ادعایی داشته‌باشد.

هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا برآثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.

با آنکه هریک از آثار بجای مانده از او، به‌تنهایی کافی است که به‌موجودی جاودانگی بخشند، هیچ‌گاه این اعتلا خرسندش نمی‌کرد و این احساس نارضایی از حاصل کارهایی آنچنان خطیر که از سرمایه‌های ارزنده و کم‌نظیر زبان و ادب پارسی بشمارند در این عبارت کوتاه وی در مقدمه برهان‌قاطع ـ فرهنگ فارسی نمایان است.

«این کاری است که توانسته‌ایم، ولی آن نیست که خواسته‌ایم» سالهای بیماری و خاموشی استاد، همگام انتظاری دردناک و دیرپا گذشت در انتظار معجزه؛ هیچ کس نمی‌خواست این حقیقت را که استاد از دست رفتنی است، بپذیرد زیرا کسی نمی‌توانست باور کند که آن یگانه،با همهٔ عظمتش درمحاصرهٔ نیرویی عظیم‌تر قرار گرفته است، نیروی مرگ.

اما آن معجزه هرگز به‌وقوع نپیوست...

*

در روزهای نخستین بیماری استاد که بستگان، همکاران و شاگردان وی لحظه‌ای سالن بیمارستان را خالی نمی‌گذاشتند، از شاگردان پیشین استاد، مردی که اکنون پدر دو فرزند بود با هیجان و خلوصی تکان دهنده در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده بود، می‌گفت: «خدا می‌داند که با تمامی وجودم حاضرم که یکی از کودکانم را با سلامت استاد معاوضه کنم».

بی‌شک دانش تنها نمی‌تواند انگیزهٔ چنین ارادت وعبودیت اعجاب‌آوری باشد.

آزادگی و وارستگی، جلای دانش او بود از این‌رو خوشامدگویی و مجامله را هرگز در زندگی استاد راه نبود، نه می‌شنید و نه می‌گفت. آنچنان در شکوه کارش

غرق بود و بدان عشق می‌ورزید که در روحش جایی برای اندیشیدن به‌مسائل مادی یا پذیرش مقامهای اجتماعی و اداری وجود نداشت. از این‌رو به‌ساده‌ترین شکلی می‌زیست و می‌کوشید تا آنجا که ممکن است وقت کمتری به‌مسائل گوناگون زندگی اختصاص دهد و از کار خطیرش باز نماند.

تنها کار و کار، و نه کمترین مجالی برای استراحت و تفریح، حتی مسافرتهایش نیز به منظور مطالعه و تحقیق یا شرکت در کنفرانسها و کنگره‌هایی بود که بنحوی به‌زبان و ادب پارسی مربوط می‌شد و طبعاً در چنین سفرهایی هم مجالی برای استراحت و آرامش نبود. هراسی که از شتاب عمر و ناتمام ماندن کارها داشت انگیزه آنگونه تلاش مداوم و بی‌وقفه بود. تمام جسم و روحش را به کارش بخشیده بود. و اصولاً مگر بی‌چنان ایثاری، کاری چنین باشکوه صورت‌پذیر بود؟

در کارهای علمی و پژوهشی او، شرف و امانتی کم نظیر جلوه‌گری می‌کرد و می‌کوشید که ضمن تعیین رسالات دانشجویان این اصل دقیق و احترام انگیز را بدانها نیز بیاموزد: «مأخذ را ذکر کنید».

هیچ شاگردی نیست که لااقل یکبار این عبارت را از استاد نشنیده باشد. در این مورد هرگز خطایی را نمی‌بخشود.

حاصل کار دانشجویان را —هرچند کم مایه— به‌دقت می‌خواند و ارزیابی می‌کرد، از این‌رو هیچگاه دانشجویی تکلیف وی را سرسری نمی‌گرفت و طبعاً از کار و مطالعه ناگزیرانهٔ خود بهره‌ها می‌اندوخت. نمره‌های او بهترین معیار دانسته‌های شاگردان بود؛ بی‌هیچ تردیدی. از این جهت هرگز کسی را اعتراضی یا گله‌ای حتی قلبی از نمرهٔ وی نبود زیرا همه می‌دانستند که نمره‌های استاد حاصل جمع نقطه‌هایی است که در مقابل هر کلامی و هرپاسخ آنان منظور شده است. از این‌رو نمرهٔ خوب استاد شادی و هیجان بی‌مانندی در دلهای شاگردان می‌آفرید و بدانها شخصیتی پرارج در چشم دیگران می‌بخشید.

تحسین استاد دربرابر تیزهوشی، نکته‌سنجی و دریافتهای استثنائی «آفرین» های دل‌انگیز بود که تا جاودان روح و یاد شاگردانش را می‌نوازد.

شاید استاد از شخصیتهای انگشت‌شماری باشد که عالیترین خصوصیات انسانی شرف، ایمان به‌هدف، دقت امانت و آزادگی را بی‌توسل به‌سخن به

شاگردانش آموخته، زیرا او خود تجسم انکار ناپذیری از این فضایل بود.
دریغ که جای خالی آن یگانه به‌روزگاران پرنخواهد شد.[۴]

ابوالقاسم سری

دکتر محمد معین

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست　　خام بدم پخته شدم سوختم

سرانجام سیزدهم تیرماه سال ۱۳۵۰ فرارسید که سال خاتمه کار این ابرمرد نادره کار بود... و خبر مرگش نعیق غرابی شوم بود که از درگذشت قافله سالار دانش و هوش خبر می‌داد.

خبر را روزنامه و دستگاه رادیو و تلویزیون دادند. هزاران تن از شاگردان و دوستداران این مرد که از دورو نزدیک مترصد حالش بودند، خبر را شنیدند و در خود فرو رفتند، از سرنوشت این مرد افسرده شدند، سرنوشتی که براستی دردناک و حیرت‌انگیز بود. از لفاظی و مرده‌پرستی — که شیوه ماست — بگذریم می‌بینیم مردی که از میان ما رفت نظیر نداشت، نه تنها در رشته دانش خود از نوادر روزگار بود بلکه از نظر خصوصیات اخلاقی و طرز رفتار با شاگردان و دوستدارانش نیز استادی بود به‌معنای واقعی کلمه، با طرزی تازه در تدریس. کلاس او نزهتگهی بود پرصفا که نفس گرم او همچون نسیمی روح‌نواز و دل‌انگیز در آن می‌وزید و خاطر مجلسیانش را آرامش می‌بخشید، کلاسی پرشکوه داشت که متانت پرجبروتش بر شکوه آن می‌فزود، نرم وسبک و پرهیمنه وهیبت چون سیل می‌رسید و چون کوهی — با همه خردی جثه — بر کرسی استادی می‌نشست و کسانی که در کلاسش بودند، همه شیفتگانی بودند که می‌خواستند — و از دل و جان می‌خواستند — محضر استاد را درک کنند. اغلب دانشجویان، درسهای دیگرشان‌را تعطیل می‌کردند و مشتاقانه در کلاس استاد به‌انتظار او می‌نشستند و چون استاد آغاز سخن می کرد همه‌گوش می‌شدند ساکت، خاموش ـ سراپا گوش؛ بدون مقدمه‌ای و ژستی و تفاخری و سخنی از خود؛ که رسم اغلب کرسی مداران است درس‌آغاز می‌شد، استاد شاگردی را به‌نام می‌خواند تو گفتی در قالب کلاس روح فضیلت و نفس تحقیق و مباحثه

۴. مجله تلاش، شماره بیست و نهم تیر ـ مرداد ۱۳۵۰.

دمیده شده است، آرام و پرشکوه با نگاهی نافذ و دقتی شگرف نبض کلاس را در دست داشت و آنچنان شیفته تدریس و تعلیم که نپرس، هرجا شاگرد در می‌ماند استاد خود به‌توضیح می‌پرداخت و نمی‌گذاشت که او خفت شرم را متحمل شود و بعد می‌آموخت که چگونه باید برسر هر کلمه توقف کرد و سرسری نگذشت، می‌آموخت که چگونه باید معنی و جان کلام را دریافت. او در حقیقت به شاگردان خود شیوهٔ تحقیق و تعمق را یاد می‌داد، شیوه غور و بررسی و خوض درمطالب و اخذ معانی را و این شیوه در طالب علمی که بخصوص تحصیل نمره‌ای دبیرستانی را پشت سر گذاشته و به‌محضر استاد رسیده بود شگفتی برمی‌انگیخت. تحت تأثیر متانت و غور استاد در ریشه کلمات و عمق معانی غوطه می‌زدی که ناگاه صدای رسایش در فضای کلاس طنین می‌فکند: «کافی است، حاشیه را بخوانید!»

و در پرداختن به‌حاشیه بود که استاد مجال می‌یافت تا به‌حواشی بپردازد و مطالبی سخته جز آنچه درکتاب درسی می‌توانستی یافت بگوید و چه شیرین و جذاب و گیرا می‌گفت و چه دور بوداز خودستایی و غرور علم، و چه دلباخته بود به کارش، با چه صمیمیتی و با چه حذاقتی و با چه تصمیم و اراده‌ای! انگارکه در وجود کوچک این مرد تیز چشم سریع مصمم دریایی از آهن و فولاد عزم موج می‌زند و توکه ناظر بودی برکارش — هرکس که بودی و از هردیار و با هرطرز فکر—صداقتش را تصدیق می‌کردی و بی‌ریائی‌اش را و دلباختگی‌اش را در راه علم و دلت گرم می‌شد به‌رشته‌ای که انتخاب کرده بودی «ادبیات» که گهگاه مورد طعن از مابهتران واقع می‌شد و می‌شود، وقتی درس تمام می‌شد و می‌رفتی که از او مشکلات خود را بپرسی روی گشاده و نرمخویی وصمیمیتش ترا مجذوب می‌کرد و خود را به‌او نزدیک می‌دیدی و دلت می‌خواست که بیشتر بپرسی و گاه با حیرت می‌دیدی که استاد هم نکته‌ای از تو می‌پرسد دربارهٔ شهری دربارهٔ جایی دربارهٔ چیزی و... می‌آمدی بیرون ملتهب، پرحرارت، پرشوق ازدم گرم استاد و محبت بی‌دریغش گرم شده بودی دلت می‌خواست بدانی نه برای نمره و گواهینامه...

این نه‌تنها گفتار او بود که معلم و آموزنده بود رفتار او نیز آموزگار بود، آموزگاری بزرگ، هرجا درکلاس سخن به‌انتقاد یا عیب‌جویی از فاضلی یا استادی یا دیگرکسی کشانده می‌شد استاد لب از سخن می‌بست و می‌گفت: «چون اسم برديد سخن نمی‌گویم.» و هیچ‌گاه نشنیدیم که از خود یا دیگری سخنی بر زبانش

بگذرد.

ما، معین را، آن مرد بزرگ را تا حدی که شناختیم از کردارش شناختیم نه از گفتارش و با چه ایمانی و با چه شوری! یکبار در آغاز سال تحصیلی به خاطرم هست دو تن از مجلسیان در حین سخن استاد به‌صحبت پرداخته بودند و او تذکری داد، نشنیده گرفتند، باز تذکر داد و اینان که از دبیرستان آمده بودند باز ادامه دادند. ناگهان استاد را دیدیم با سر و روی برافروخته و درنهایت خشم اما در نهایت وقار و متانت از جا برخاست و طول تختگاه استادی را چند بار پیمود و گفت: «به‌احترام علم شما را از کلاس بیرون نمی‌کنم.» و از آنها خواست که آیین ادب نگاه دارند و طی سالیانی که به محضرش ترددی داشتیم از این اسائه ادبها ندیدیم که ندیدیم، همیشه نفسها در سر کلاسش درسینه‌ها حبس بود، نه از روی اجبار که به‌خاطر دقت و شوکت و شکوه درس، حرمت استاد را نگه می‌داشتند که نگه داشتنی بود... در هیچ جا او را خالی از مشغله‌ای نمی‌دیدی مدام در تلاش و تحرک بود و لحظه‌ای را به‌عبث نمی‌گذاشت. عدالت و انصاف او را در نمره دادن به‌شاگرد هیچ یک از شاگردانش نمی‌توانند نادیده بگیرند، که سرمشقی‌بود، آنچنان که تو خود در نفس خود تصدیق می‌کردی که سرمویی اجحاف یا افراط و تفریط روا نداشته است و با دقت و حوصله و سنجیدگی خاص یک استاد محیط عادل، میزان و مایه شاگرد را در ترازوی انصاف بدقت بررسی کرده است. در یکی از همین جلسات امتحانی که نگارنده اندکی در پاسخ به‌سؤالات او طفره می‌رفت از وضع زندگیم پرسید تو گفتی می‌خواست علت کاهلی را در مسائل و مشکلات روزمره زندگیم پیدا کند چه، می‌دانست که درس او را «باری بهرجهت» نمی‌گیرند و چه خوب درد را می‌شناخت و چه درست قضاوت می‌کرد! بگذریم از این افسوس و درد و دریغ که معین گذاشته است و او را از این رهگذر سودی نیست. در اینجا می‌خواهم به‌عنوان یک شاگرد به‌معینی که دیگر نیست، ادای دین کنم و به‌او که شبح‌وار درفضای خاطرم جولان دارد بگویم که: «زها زه استاد! خوب زیستی و در دل صدها تن از شاگردانت چراغی برافروختی و مصباحی، درود برتو! اما ندانستم که این خواب طولانی، این خواب اصحاب کهف، چرا برتو گذشت؟ و چه گستاخ و دراز مدت بود این شکنجه که بر بی‌آزارترین و نجیب‌ترین انسان ارزشمند روا دانستند و می‌پرسم که: این بیداد از کدام بارگاه و ازکدام عدالت بود؟ و چه

ظالمانه است این مرگ. این مرگ تدریجی... یادت را گرامی می‌داریم و از شرق تا غرب هرجا کسی هست که نفسش با کلمات پارسی برمی‌آید و ترا دیده است و از محضرت سود جسته یا آثارت را دیده است و می‌بیند یادت را گرامی خواهد داشت.

و باری کسانی جز صاحب این قلم از شاگردان و دوستان وفادار استاد —از جمله آقایان دکتر شهیدی و دکتر مظاهر مصفا دراین مقوله بکمال سخن گفته‌اند که سزاست روزی در مجموعه‌ای به‌صورت یادنامه او فراهم آید و نیز مجله کاوه شماره ۳۶ نوشت:

«معین اینک روی در خاک کشیده است و اما از هر زنده‌ای زنده‌تر درما می‌نگرد و فنای مروت و مردانگی را به‌چشم درون می‌بیند، دریغ از این بیدار خوابی و این خفتگان بظاهر زنده...»

و مجله فرهنگ و زندگی شماره ٦: «در ابتداء، کلمه بود، و معین روح کلمه بود، و تشریف کلام معطوف به‌شرف مردی چون او. از معین چگونه باید سخن گفت که هر کلمه بدانسان مدیون اوست، و معتبر به‌اعتبار او، که از ابزار مرثیه‌ای برای او بودن، سر باز می‌زند و چنین است که مرده‌ستایی زیبندهٔ «معین» معلم وارسته عصر ما نتواند بود.»

... و بعد... پس‌از درگذشت استاد یکی از «پرتیراژها» درباره او شرحی نوشته و اظهار تأسف و تحسری کرده بود از قلت عدد مشایعان تابوت استاد. با خود گفتم چه اصراری هست براینکه همه‌چیز را در رشته عرف و عادت متظاهرانه به رخ این و آن بکشیم؟ مگر استاد یک مقام صاحب جاه و جلالی بود که مراسم رسمی برایش راه بیفتد با شیپور و بوق و... او مثل همه بزرگ مردان این سرزمین و سرزمینهای دیگر آزاده‌ای بود که در تنهایی و غربت جان سپرده بود و از دور و نزدیک هزاران چشم دل از بیداردلان حقیقت شناس او را — اگر چه نه بقدم تن — تا آستانه اشرفیه همراهی کردند. و بدینسان مردی که با تلاش مداوم به‌قله قاف عزت و جبروت علمی و ادبی خود رسیده بود در اوج باروری و ثمربخشی به‌تندباد خزان مرگ از پا درافتاد و درآستانه اشرفیه آرام گرفته.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی　　　خوش درخشید ولی‌دولت‌مستعجل بود[۵]

۵. بخشی از این مقاله برگرفته از مقاله‌ای است که درسوگ استاد نوشته بودم و در تاریخ ۱۳۵۰/۴/۱۲ در روزنامه‌ای به‌نام کس دیگری بچاپ رسیده است؟!

درخاتمه از آنجا که استاد براغلب آثارخود پس از چاپ تصحیحات و اضافاتی به خط خود در نسخه های شخصی بعمل آورده‌اند و ضمناً بیشتر این آثار چاپ شده نایاب شده است. امید است که به‌همت شاگردان و دوستان وفادار ایشان از جمله آقای مرتضی صراف و نیز به‌همت ناشران محترم این مهم بار دیگر مورد توجه قرار گیرد و آثار مزبور به‌اضافه تصحیحات و حواشی بعدی که خود استاد برآنها نوشته‌اند بار دیگر بوضعی منقح و مطلوب بچاپ برسد و با قیمتی مناسب —همچنانکه نظر استاد بوده است —بار دیگر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

وشاید بی‌مناسبت نباشد که به‌اداره اوقاف پیشنهاد شود قطعه زمینی را برای ایجاد کتابخانه‌ای به‌نام دکترمعین اختصاص دهد تا با کمک دوستان و شاگردان او و نیز پایمردی خادمان به‌مؤسسات فرهنگی کتابخانه‌ای تأسیس شود و با انتقال آثار و یادبودهای استاد بدانجا دوستداران ادب و فرهنگ ایران بتوانند بسهولت از آثار او استفاده کنند. و نیز به‌منزلهٔ تقدیر وبنای یادبودی باشد برای این «معلم وارسته و بی‌نظیر عصر ما».[6]

شبگیر

مرگ چنین خواجه نه‌کاری است خرد

با مرگ فروزانفر، در بهار ۴۹، و مرگ معین به‌فاصله یک سال پس‌از او «زبان» و «ادبیات‌فارسی» دو چهرهٔ برجسته و ممتاز خویش را از دست داد. بی‌گمان به‌سالیان و سالیان، تکرار این دو چهره در حوزهٔ فرهنگی و دانشگاهی ما —با آگاهی و توجهی که به‌تنزل محیط دانشگاهی و تحقیقاتی روزگار خود داریم— از اموری است که به‌آسانی روی نخواهد داد. با اینکه فروزانفر و معین از دو نسل بودند، و با اینکه زمینهٔ کار آن دو جدا از یکدیگر بود، در یک نقطه با یکدیگر اشتراک داشتند و آن نوعی «مظهریت» و «محور بودن» است که به‌خاطر همین نکته من در این یادداشت «زبان» را از «ادبیات» جدا کردم. فروزانفر محور تحقیقات در حوزهٔ «ادب‌فارسی» بود: در شاخهٔ تاریخ ادب، تاریخ عرفان و تصوف، نقد ادب و آنچه بدان وابسته است. و درهیچ یک از این زمینه‌ها کار دیگران را با

۶. نشریه «آشنایی با کتاب» شماره ۲ خردادماه ۱۳۵۲.

آثار او نمی‌توان سنجید و معین در حوزهٔ «زبان‌فارسی» اینگونه مظهریت و محور بودن را — در عمر نسبتاً کوتاه خویش — بدست آورده بود. نامش یادآور زبان فارسی است —زبان در معنی علمی و حوزهٔ لغوی و دستوری آن. هرگاه از شخصی دربارهٔ واژگان زبان پارسی سخن به‌میان می‌آمد نخستین مرجع —و حتی آخرین سند —نوشته‌های اوست. برای نسل جوان ما که از تحقیقات علمی در دو زمینهٔ «ادب» و «زبان» فارسی آگاهی درستی ندارند،و —آنچه می‌دانند،منشآت‌روزنامه‌هایی است که نویسندگانش فرهنگی بیشتر از خود آنها، ندارند —نشان دادن اینکه محمدمعین در تاریخ تحقیقات علمی این سرزمین چه اهمیتی دارد، از دشوارترین کارهاست. چراکه واحدی برای سنجش این کار دراختیار آنان نیست تا با ضریبی مشخص، حدود کارها و زحمات آن بزرگوار را بررسی کنیم. حتی برای اغلب مردم جامعهٔ ما —از عامی تا دانشگاهی هنوز مسأله اهمیت زبان، در پاسداری ملیت و آنچه مایهٔ بقاء قوم ایرانی بوده است، بدرستی روشن نیست. و اینان، اغلب، نمی‌دانند که ظرفیت اصلی حفظ ملیت، جز زبان، چیز دیگری نیست و غنای مدنیت و فرهنگ یک ملت جز در حوزهٔ زبانی او تجلی نمی‌کند.

دکترمحمدمعین، مظهر تلاش برای گسترش و سلامت و پاسداری زبان فارسی بود و این مقام به‌آسانی ارزانی کسی نمی‌شود. بسیارند کسانی که در روزگار ما به کارهای لغوی و دستوری توجه دارند و مقالات و کتابها. اما از میان ایشان هیچ کس نیست که نامش با زبان فارسی اینگونه پیوند خورده باشد، چندان که ذهن هر جوینده‌ای، در مسائل زبان متوجه کارها و نام او باشد، و نام او یادآور زبان فارسی. استادان بسیار و مدعیان بسیارتر، امروز روز، از زبان فارسی ارتزاق و زندگی می‌کنند، اما اکثریت ایشان، یکهزارم رنجی را که معین در راه گسترش و اصلاح زبان پارسی تحمل کرده است، در خویش احساس نکرده‌اند.

دلبستگی او به‌زبان فارسی و شور وعلاقه خاصی که وی در این راه از خود نشان می‌داد بحدی بود که بعضی از آشنایان —به‌اغراق — کار او را نوعی جنون می‌دانستند و هنگامی که آن حادثه ناگوار در آذر ماه ۱۳۴۵ روی داد همگان گفتند که: «این رویداد، جز حاصل آن مایه بیدار خوابیها و رنجها نیست. اگر وی اندکی راه اعتدال را در پیش گرفته بود، اینگونه از پای درنمی‌آمد» و این نکته —برای آنها که با زندگی معین از نزدیک آشنایی داشتند —سخنی چندان اغراق‌آمیز

نمی‌نماید.

از آغاز جوانی خویشتن را وقف زبان پارسی کرد. دوستانش به‌کارهای «سیاست» و «ریاست» روی آوردند و انواع مشاغل سیاسی و اداری را زیر پای در نوشتند، اما او جز به‌کتاب و درس دانشگاهش توجهی نکرد. زندگی محقری‌داشت، در یکی از خیابانهای شلوغ تهران، در محله چهارصددستگاه ژاله، و هیچ‌گاه آرزوی داشتن منزلی درمحلات شمالی تهران و قرای دور ونزدیک را در خویش نپرورد. تا همین اواخر، نه چندان دور، با اتوبوس خط رفت و آمد می‌کرد و آرزوی اتومبیل مدل فلان را بدل‌راه نمی‌داد (این نکته را من از بعضی شاگردان قدیمی او شنیدم.) با اینکه فراهم آوردن اینگونه وسایل زندگی، برای مردی چون او، خواستنی بود و توانستنی.

دکتر محمدمعین، آنسوی مرز تحقیق وتصنیف، استاد یگانه‌ای بود که در حوزهٔ درس دانشگاه نیز بی‌مانند بود. برای کسانی که با محیط درسی دانشگاهی ما آشنایی ندارند، و نمی‌دانند که چه عمری در سرکلاسهای درس، تضییع می‌شود و هنوز ثبت‌نام دانشجو بپایان نرسیده امتحانات ترم اول آغاز می‌شود و هنوز استاد سخنش را آغاز نکرده صدای زنگ—هرسه ربع یک‌بار—دانشجویان را به«تریای دانشکده» دعوت می‌کند، گفتن اینکه دکترمعین تا چه حد از وقت کلاس به‌سود دانشجو وعلم استفاده می‌کرد، کار آسانی نیست. درتمام مدتی که شاگرد او بودم، یک جمله بیرون از حوزهٔ درس و موضوع اصلی از او نشنیدم. به‌محض ورود به کلاس با ابهت خاصی که داشت، موج انبوه دانشجویان و قیل و قالهایشان را به سکوتی ممتد وامی‌داشت، بی‌آنکه در این باب سخنی بگوید. حضورش آرامش‌بخش و متین بود. با اینکه دلی نرم و خویی فروتن داشت، درکلاس درسش، مجال کوچکترین بحثی—بیرون از حوزهٔ درسش—به‌کسی نمی‌داد تا وقت دیگران تضییع نشود—و این وقار خاص را، من درکمتر استادی از استادان دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران دیده‌ام.

بیرون ازکلاس درس پدری مهربان بود، جویای مشکلات و زوایای روح دانشجو، و درجستجوی حل مشکلات او. دانشجویانی راکه اهل استعداد تشخیص می‌داد به‌طرق مختلف تشویق می‌کرد و چه بسیار تحقیقات و رسالات که به‌زبان پارسی سپرده شده و حاصل تشویقهای اوست. ارزشی که برای وقت خویش قائل

بود و احترامی که به‌عمر دیگران می‌گذاشت یکی از ویژگیهای ممتاز روح او بود و از این بابت شباهتی داشت به بدیع‌الزمان فروزانفر، با اینکه در روح فروزانفر نوعی خصیصهٔ طنز و شوخ طبعی و بی‌اعتنایی به‌بعضی مسائل دیده می‌شد.

جدی‌ترین مردی بود که در زندگی و دوران تحصیل دانشگاهی خود دیدم و اگر نه چنین بود، فراهم آوردن اینهمه آثار گرانمایه آیا امکان‌پذیر بود؟

خوب به‌یاد دارم که در آخرین روزهای سلامت خویش، یک روز به‌منزل یکی از دانشمندان بزرگ و اساتیدی که او نیز در راه و رسم خویش مردی یگانه است، آمده بود. نواری از «نوای نی»یی که درویشان بر سرگور مولانا جلال‌الدین در قونیه نواخته‌اند در آنجا بود، گفتند بشنویم و همه موافقت کردند، در فاصلهٔ کوتاهی که آن نی نواخته می‌شد، دیدم و دقت کردم که معین می‌کوشید تا ضمن لذت بردن از نوای آن نی، کار اصلی خود را نیز، که یادداشت برداشتن از کتابی بود ادامه دهد. از هرگونه فرصتی برای کمال بخشیدن به‌طرح بزرگی که برای فرهنگ زبان‌فارسی پیش چشم داشت، استفاده می‌کرد.

امین بود و دقیق، و در این راه کارش به‌حد وسواس می‌کشید. کوچکترین نکته‌ای اگر ازکسی می‌شنید به‌نام او یادداشت می‌کرد. و به‌نام همان شخص چاپ می‌کرد. حواشی برهان‌قاطع بهترین شاهد این شیوهٔ کار اوست. هرجا لغتی از لهجه‌ای شنید، از هرکس شنیده، به‌نام او یادداشت کرده است. اگر شاهدی از متنی از متون کسی به‌او داده، همچنین به‌نام آن شخص در آنجا ضبط شده است و این روش را در همه آثار او ملاحظه می‌کنید. این مایه امانت در روزگاری که فضلای محترم معاصر —بخصوص نسل جوان— کتابها را از ریشه می‌دزدند و به نام خود چاپ می‌کنند، کارهای فراموش شدهٔ خاورشناسان نسل پیشین را که نسخه‌های آن کمیاب است عیناً به‌نام تألیف و تصحیح و تحقیق و گردآوری و به نام خود چاپ می‌کنند، ترجمه را به‌نام تألیف عرضه می‌دارند، از آیات عظمت روح و بزرگواری اوست.

همین امانت و شرف علمی دکترمعین بود که دهخدای بزرگ —آن قهرمان پاکباز و آزادهٔ تاریخ تمدن و فرهنگ ما— را وادارکرد تا سامان بخشیدن به کار «لغت‌نامه» را پس از مرگ خویش به‌دست معین بسپارد و او نیز با توانایی خاص خویش تا آخرین روزهای سلامت بر سطرسطر مطالب آن —که بوسیلهٔ گروه

نویسندگان لغت‌نامه تهیه می‌شود —نظارت کند و این امانت را گرامی بدارد، و نیز همین امانت و شرف علمی بود که سبب شد نیمای بزرگ نیز، میراث شعری و ادبی خویش را به‌دست وی بسپارد تا آثارش را پس از مرگ از گزند حوادث مصون بدارد و با امانت و دقت علمی خویش آنها را چاپ و منتشر کند.

دریغا و حسرتا که آن بزرگ، پیش‌از آنکه به‌آرزوی اصلی خویش —تهیه فرهنگ تاریخی زبان‌فارسی —برسد جان برسر این کارنهاد و آرزوی داشتن چنین فرهنگی را —با مرگ خویش —تا روزگارانی دراز برای ملت ما به‌گونه آرزویی محال درآورد. کاری که وی یک تنه، بی‌هیچ سرمایه دولتی یا ملی، به‌سامان رسانید کاری است که بسیاری از مؤسسات دولتی و غیردولتی پولها برای آن خرج کرده‌اند و یک صفحه نتوانسته‌اند فراهم آورند. با اینهمه او به‌تنهایی —با کمک‌یارانی که از جان و دل به‌هدف او ایمان داشتند —آن کار را بپایان رسانید و آن فراهم آوردن فرهنگ بزرگ شش جلدی معین است که امروز مرجع اصلی همهٔ تحقیقات لغوی فارسی در سراسر جهان بشمار می‌رود. درهر مؤسسه شرق‌شناسی دنیا —که با ایران و ایرانشناسی سروکار داشته‌باشد —دورهٔ فرهنگ فارسی معین از نخستین مراجع و منابع بشمار می‌رود.

حواشی‌او بر برهان قاطع، تنها مرجع فقه‌اللغه فارسی است که همهٔ ادیبان و استادان عصر ما از آن بهره می‌برند وحواشی او بر برهان قاطع به‌مراحل از اصل آن کتاب ارزنده‌تر و گرامی‌تر است.[7]

دکتر سیدجعفرشهیدی

به‌یاد شمع مرده

ساکنانی که جمله چون روح‌اند — مرهم سینه‌های مجروحند
همه را گشته سر غیبی کشف — جان و تن کرده در بلایش‌وقف
لوح روحانیان زبر دارند — پایه از مه بلندتر دارند
سرورانند بی‌کلاه وکمر — خسروانند بی‌سپاه و حشر

۷. مجلهٔ تماشا، شماره هفدهم ۲۴ تیرماه . ۱۳۵ و مجلهٔ خواندنیها، شماره ۸۸ سال سی‌ویکم سه‌شنبه ۲۹ تیرماه . ۱۳۵.

زده در رشتهٔ حقایق چنگ فارغ از نفع نوش و ضر شرنگ
لطف ایزد به‌مجلس توفیق باده‌شان داده از خم تحقیق

شافعی دربارهٔ نعمان‌بن‌ثابت گفته است: «مردم همه درفقه عیال ابوحنیفه‌اند» شاید فرق اسلامی به‌خاطر دریافتهای خاص مذهبی خود براین قول متفق نباشند، ولی اطمینان دارم اگر بگویند همه آنانکه در بیست‌سال اخیر با لغت فارسی سروکار داشته‌اند به‌نحوی از کوششهای دکترمحمدمعین بهره‌مند گشته‌اند، کسی اعتراض نکند.

معین بیست سال مداوم و ده سال متفرق یعنی بیش‌از نیم عمر پربرکت خود را صرف تحقیق و تتبع در لغت فارسی کرد. پنج مجلد برهان‌قاطع و چهار مجلد فرهنگ‌فارسی به‌گفتهٔ نظامی عروضی براین دعوی دو شاهد عدل‌اند و دو گواه راست و پشت جلد یکصدوسه جزء لغت‌نامه که در ده‌هزاروپانصد صفحه به‌قطع سه‌ستونی بزرگ چاپ شده است، و جملهٔ «زیر نظر دکترمحمدمعین» برآن دیده می‌شود سندی دیگر بر صحت این ادعاست.

دکتر محمدمعین در سال ۱۳۲۰ طبق تصمیم هیأت رئیسهٔ مجلس‌شورای‌ملی مأمور همکاری با علامهٔ دهخدا در تدوین لغت‌نامه گردید و از آن تاریخ تا پایان سال ۱۳۳٤ — سال مرگ آن مرحوم — پیوند خود را از دهخدا و لغت‌نامه نگسست. و پس‌از مرگ دهخدا مسؤولیت ادامهٔ کار را به‌عهده گرفت و تا نهم آذرماه ۱۳٤۰، روزی که تف‌سموم دوزخی مرگ براین چراغ تابان وزید و سرانجام خاموشش ساخت، با علاقه‌ای سرشار و پشت کاری کم مانند، که تنها می‌توان در دل و توان سالکان راه علم، آنهم به‌ندرت، نشانهٔ آن را یافت، این رسالت علمی را ادا کرد. اما لغت‌نامه «و ما ادریک ما لغت‌نامه» شاید هنوز هم بسیاری از آشنایان این اثر عظیم و حتی آنانکه بدان مراجعه کرده و به‌نحوی از مطالب این کتاب برخوردار شده‌اند، تصور فرمایند کار اعضای این سازمان و سرپرست آن دکتر محمدمعین این بوده است که مطالب منظم شده و آماده‌گردیدهٔ علامهٔ دهخدا را به‌مطبعه بفرستند و تنها رنج آنان تصحیح مطبعی این مطالب است. ولی اگر همگان بدانند که از اسفند ۱۳۲۰ —روزی که مجلس شورای‌ملی متعهد طبع لغت‌نامه گردید —مواد آن، جز دو مجلد آ —ابوسعد و ابوسعد —اثبات، ورقهای کوچکی به‌قطع شش در چهار سانتی‌متری بیش نبود که تنها یک کلمه یا یک بیت بر آن

نوشته بودند، آنگاه استادان وفاضلانی چند با مراجعه به‌دهها کتاب و صرف ساعتها وقت معنی لغتی را روشن یا شرح حال بزرگی را آماده می‌ساختند و پس‌از عرض بر علامهٔ دهخدا و تصویب او برای چاپ می‌فرستادند، اگر این مقدمات در نظر گرفته شود، می‌توان دربارهٔ دکترمحمدمعین و جهاد علمی او بحق داوری کرد.

دکترمعین درطول مدت بیست‌سال همکاری با مرحوم دهخدا و یا سرپرستی لغت‌نامه، هفتصد صفحه از مطالب این کتاب را شخصاً تألیف کرد و بیش‌از نه‌هزار صفحه از مطالب مؤلفان دیگر را بررسی و جرح و تعدیل نمود. هنگامی که مرحوم دهخدا در قید حیات بود و کار لغت‌نامه در منزل شخصی ایشان در خیابان ایرانشهر انجام می‌شد گروهی با استعدادهای مختلف و درجهٔ معلومات متفاوت در خانهٔ او به کار مشغول بودند، و هریک برحسب طاقت علمی وظیفه‌ای داشتند. اواسط سال ۱۳۲۸ بنده افتخار پیوستن به‌این جمع مقدس علمی را یافتم و از همان روز آشنایی من با دکترمعین آغاز گردید و بین ما پیوستگی پیدا شد و روز بروز محکمتر گشت. آن روزها دکترمعین مطالب حرف الف از کلمهٔ اختیار به‌بعد را تألیف می‌کرد و مانند دیگر مؤلفان مطالب آماده شدهٔ خود را بر دهخدا می‌خواند. اندک اندک می‌دیدم اعتماد و وثاقت مرحوم دهخدا بدو افزون می‌شود تا آنجا که بسیاری از تذکرهای وی را دربارهٔ چگونگی تألیف اثر عظیم خویش می‌پذیرفت و بکار می‌بست.

از سال ۱۳۳۲ به‌بعد وضع جسمی دهخدا دگرگون شد ضعف و خستگی بدو راه یافت. دیگر نمی‌توانست مانند سالهای پیش روزی هشت ساعت تمام صبح و عصر کار کند. در همین سالها بود که نظارت و بررسی مطالب بعضی مجلدات را به دکترمعین واگذار کرد، از آغاز سال ۱۳۳٤ دهخدا دچار آن‌چنان بیماری شد که گاه دو یا چند روز ملاقات او ممکن نبود و دکترمعین برکار مؤلفان نظارت کامل یافت. در همین روزها مرحوم دهخدا وصیت‌نامهٔ خود را بر روی پشت جلد جعبه سیگار خویش نوشت که در مقدمهٔ لغت‌نامه و مطبوعات چاپ شده است و شاید بیشتر آقایان آن را ملاحظه فرموده‌اند. اندکی پیش‌از مرگ علامهٔ دهخدا ادارهٔ لغت‌نامه از منزل شخصی آن مرحوم به‌مجلس شورای‌ملی منتقل شد و به موجب تصمیم کارپردازی مجلس امور علمی لغت‌نامه به‌عهدهٔ دکترمحمدمعین و امور اداری آن به‌عهدهٔ مرحوم سیدمحمدهاشمی کرمانی محول گردید.

از سال ۱۳۳۷ لغت‌نامه به‌دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد و واحدی به نام سازمان لغت‌نامه بوجود آمد و مسؤولیت آن از هر جهت به عهدهٔ دکترمحمدمعین محول گشت و او تا آذرماه ۱۳۴۰ این مسؤولیت را به‌عهده داشت.

دکترمعین به‌موازات مسؤولیت سنگین لغت‌نامه، در سال ۱۳۳۸ دست به کار دشوار دیگری زد: تألیف فرهنگ فارسی، مسؤولیت او سنگین‌تر شد،ناچار باید بیشتر کار کند. ساعات کار خود را افزایش داد از هشت به‌دوازده و از دوازده به ۱۶ ساعت و گاهی به‌۱۸ ساعت در شبانه‌روز رساند، دیگر عاقبت کار معلوم بود. دوستان وی بارها تذکر می‌دادند که این اندازه خود را خسته نکند او این تذکارها را که خود می‌دانست ناشی از محبت و خیرخواهی است از جهت منطق می‌پذیرفت، ولی به‌حقیقت عاشق کار خود شده بود و هرجا عشق قدم گذارد نخست چیزی که گام بیرون می‌نهد منطق است، سرانجام آن روز شوم پدید شد —نهم آذرماه ۱۳۴۰— وی در اتاق گروه زبان و ادبیات فارسی هنگامی که قلم بدست گرفته بود تا موافقت خود را با پذیرفتن پایان‌نامهٔ تحصیلی یکی از دانشجویان دورهٔ دکتری اعلام دارد، به‌زمین افتاد و افسوس که دیگر هرگز برنخاست. این است معین و این بود داستان او، فرهنگ فارسی او، همکاری او با لغت‌نامه و نیز داستان آشنایی من و او، داستانی که آغازی خوش ولی پایانی غم‌انگیز داشت. این است زندگانی معین کمتر از ده‌هزار روز حیات علمی پس‌از دوران تحصیلی و بیشتر از سی‌هزار صفحهٔ تحقیق و تتبع. روزگاری به‌شمار اندک اما به‌ثمر بسیار.

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی خوش درخشیدولی دولت مستعجل بود

اما حقیقت این است که معین زنده است، زنده و حاضر، زیرا تا زبان پارسی باقی است وهرجا شیفتگان و دلبستگان بدین زبان، کلید فهم آن را از کتاب لغت بجویند آنجا دکترمعین را خواهند دید و با او آشنا خواهند شد.[۸]

۸. یادنامهٔ دکتر معین به کوشش مظفر بختیار و روزنامهٔ اطلاعات چهارشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۲ شماره ۱۴۱۴۲.

دکتر خسرو فرشیدورد

یادی از دکتر معین

چرا عمر طاووس و دراج کوته؟

زنده داشتن یاد بزرگان، یادآوری کردن این حقیقت است که مرگ با همهٔ جبروتش هرگز نمی‌تواند پرده فراموشی بر نام و آوازهٔ کسی بکشد که عمر خود را وقف گسترش حقایقی کرده که مورد نیاز زمان و زمانه بوده است.
اینک با گذشت یکسال از مرگ بزرگ استادی که بسیار به‌ما بخشید، و بسیارتر به جهان دانش، در کنار خاطره‌های عزیز و ارجمند او به حسرت می‌نشینم. به‌حسرت زیرا اگر بیشتر می‌ماند می‌توانست بیشتر به‌ما و به جهان دانش ببخشد. یاد او را زنده می‌داریم، بزرگواریهای او را به‌رخ زندگان می‌کشیم تاهشداری باشد آنان را که از فرصت حاصل بهره جویند و چنان کنند که بزرگانی چون معین کردند.

یک‌سال پیش، دکتر معین، محقق نامدار و آزاده، در سیزدهم تیرماه به جاودانگی پیوست و عالم علم و ادب و محققین را عزادار و داغدار ساخت. می‌دانیم که ضربتی که با مرگ این رادمرد دانش‌پژوه بر پیکر زبان و لغت و ادب فارسی وارد شد جبران‌پذیر نیست. البته این ضایعهٔ هستی‌گداز و روانسوز از همان آذرماه چهل‌وپنج که استاد پس‌از خروج ازکلاس درس به‌زمین افتاد و دیگر برنخاست رخ داد از همان شش‌سال پیش ملت ایران فرزانه‌ای دانشمند و محققی یگانه را از دست داده بود.

باری، پژوهشگری از میان رفته است که جای او به‌زودی در فرهنگ و ادب سرزمین ما پر نخواهد شد. گرانمایه‌ای به ابدیت پیوسته است که هم انسانی با فضیلت بود و هم دانشمندی سخت‌کوش و بی‌همتا و هم معلمی پاک اندیش و دلسوز و خوب می‌دانیم که همهٔ این فضایل در یک تن جمع نمی‌شود، از این‌رو «جای آن است که خون موج زند در دل لعل»، جای آن است که همهٔ مردم و همهٔ

دوستداران زبان و ادبیات فارسی غمین و آزرده خاطر باشند.

به‌شهادت کتاب عظیم فرهنگ فارسی و حاشیهٔ برهان‌قاطع، او بزرگترین لغوی عصر ما بود. با این حال در دستور و تصحیح انتقادی متون و ترجمه و تاریخ و نقد شعر نیز تألیفات و کتابهای گرانبهایی از خود به‌یادگار گذاشت. فرهنگ‌فارسی او که برآورنده نیاز بزرگ زمان ماست پس‌از لغت‌نامهٔ دهخدا بزرگترین اثر تحقیقی زبان‌فارسی است و از بعضی جهات برلغت‌نامه نیز برتری دارد. شاید این سخن بر برخی از محققان و مدعیان تحقیق‌گران آید ولی اگر به‌دیدهٔ انصاف بنگریم چیزی جز این نخواهیم یافت، اگر انگیزهٔ خویشتن‌خواهی و بی‌انصافی در میان نباشد، همگان یکدل و یکزبان به‌این حقیقت اعتراف‌خواهند کرد و در برابر عظمت معین و آثار پرارج و مقدار او سرتعظیم فرود خواهند آورد. افسوس که قسمت اعظم یادداشتهای این مرد بزرگ چاپ نشده باقی ماند و خود او چون غنچه‌ای نشکفته به‌دست صرصر مرگ پژمرد و فرو ریخت و همه را سوکوار ساخت.

معین هفتاد اثر ارزنده از خود برجای نهاد که هریک برای ناسور شدن کسی در عالم ادب کافی است. وی از چنان سجایای عالی انسانی و از چنان خصوصیات ممتازی برخوردار بود که جا دارد شیوه‌های وی از هرنظر سرمشق محققان دیگر قرار گیرد، زیرا او درسهایی به‌پژوهشگران ما داده است که هیچ‌گاه کهنه‌نخواهد شد و به عنوان مشعلی فروزان راه دانش‌پژوهان و محققان جوان را همیشه روشن خواهد کرد و بهتر است به‌جای تأسف بر از دست رفتن او راهش را ادامه دهیم و به‌معرفی ارزشهای انسانی و علمی او پردازیم تا سرچشمهٔ الهام برای آیندگان باشد. اینک برخی از این ارزشها:

معین دوستدار کار گروهی ـ امروز هرکسی که با الفبای تحقیق آشنا باشد می‌داند که در عصر ما به‌تنهایی و بدون یاری دیگران نمی‌توان از عهدهٔ کارهای عظیم علمی برآمد و از خود آثاری گرانقدر برجای گذاشت. در ایران دهخدا و معین از کسانی بودند که به‌این راز و به‌این شیوهٔ علمی‌زمان به‌خوبی پی‌برده بودند و از همین‌رو با همکاری فضلا و دانشمندان، مؤسسات سودمند و فیاض و باروری چون «لغت‌نامه دهخدا» و «سازمان فرهنگ‌فارسی» را به‌وجود آوردند که حاصل آن دو اثر بی‌همتای زبان‌فارسی یعنی «لغت‌نامهٔ دهخدا» و «فرهنگ‌فارسی» معین است.

امروز کافی نیست که محققی در برج عاج کتابخانهٔ خود بنشیند و چند کتاب

یا مقالهٔ متوسط بیرون بدهد، کارهای اساسی علمی نیازمند به‌همکاری و کوشش دسته‌جمعی است. اثری دقیق که حاصل کار چندین محقق و دانشمند است در برابر کتابی که تنها وسیلهٔ یک تن نوشته می‌شود، به‌مثابه آفتاب است و چراغ ولی همه می‌دانند که «چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا». شاید ما ایرانیان بیشتر از دیگران به‌این طرز کار نیازمند باشیم چون روح همکاری اعم از علمی و غیر علمی در ما ضعیف است و بسیاری از محققان ما می‌خواهند به‌تنهایی «علامه» شوند، در حالی که دوران «علامه بازی» دیگر سپری شده و عصر همکاری و کارهای گروهی فرا رسیده است و بدیهی است که با فردگرایی در کارهای علمی کاروان تحقیق ما به مقصد نخواهد رسید شک نیست که آن عهدگذشته است که «علامه‌ای» بتواند همهٔ کارها را خود انجام دهد و حتی برای حفظ «مقام والا» و «عنوان دهن‌پرکن» خود در آینده نیز از پروراندن شاگرد و جانشین برای خویش و برای ادامهٔ راه خویش امساک ورزد و احیاناً به‌دلسرد کردن دانش‌پژوهان نیز پردازد. امید که محققان آینده و شاگردان و دوستداران معین کار گروهی را از او بیاموزند و مانند او با همکاری دیگران کارهای عظیمی را که برای زبان و ادبیات ما در پیش است از پیش پای بردارند و این مشعل تابناک را که مایهٔ جاودانگی و سرافرازی ملت ماست همواره، فروزان نگه دارند زیرا ما سیمیریم اما زبان‌فارسی باید زنده باشد.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق　　تو بمیری و نمیــرد ایــن سبق

معین امین و با انصافـ اگر بگوییم دکترمعین امین‌ترین محقق کشور ما بود اغراق نگفته‌ایم. این خصلت نیز از سجایای بزرگ انسانی او سرچشمه می‌گرفت. رعایت امانت در تحقیقات علمی از نظر یک پژوهشگر واقعی امری است عادی ولی این کار متأسفانه در میان ما رواج چندانی نیافته است. عده‌ای از نویسندگان ما به آثار دیگران رجوع نمی‌کنند و یا اگر رجوع کنند و از آن بهره‌ای برگیرند حق صاحب اثر را نادیده می‌گیرند و نامی از او نمی‌برند، بخصوص اگر وی درگذشته باشد یا به‌عللی روزگار زبانش را بسته باشد. باری در چنین آشفته بازاری که سرقت اندیشه و دزدی ادبی کاری است معمول و عادی و در چنین روزگاری که یغمای آثار دیگران از شیرمادر هم حلال‌تر است، ارزش انصاف و امانت معین را بیشتر می‌توان درک کرد. ارزش کار مردی که حتی نظر شفاهی دانشجویان و کارمندان و خدمتگزاران را هم به نام خود آنان درکتابهایش ثبت می‌نمود چه بسا از

محققان گمنام وجوانی که در سایهٔ این امانتگزاری به شهرت علمی رسیدند زیرا دکترمعین گفته‌ها یا نوشته‌های آنان را در آثارش به‌نام خودشان ضبط کرد و آنها را به‌جامعه معرفی نمود. مثلاً با آنکه بیشتر زحمت تدوین «فرهنگ‌فارسی» را خود متحمل شده بود در مقدمهٔ آن کتاب مستطاب دهها استاد و محقق و چهارصد دانشجو را به‌عنوان همکار خویش معرفی کرده است. روزی خود در این باره به ما گفت: «من با این کار دوسوم حقم را از خود سلب کرده‌ام». وی براثر افراط در رعایت امانت و نقل نظریات دیگران درکتابهایش حتی این شبهه را بوجود آورده بود که وی در مسائل تحقیقی از خود نظری ندارد وکارش تنها نقل و جمع‌آوری عقاید دیگران است ولی این اشتباهی بزرگ است که از عدم تأمل در آثار او یا غرض مایه می‌گیرد زیرا وی در تألیفاتش هیچ‌گاه به‌نقل‌قول اکتفا نکرده و در لغت و دستور و مسائل دیگر زبان‌فارسی از خود نظریات جالب و تازه دارد و نقل گفته‌های دیگران از نظر او چند علت داشته است: یکی ادای وظیفهٔ پژوهشگران دیگر و رعایت امانت، دیگر به‌گفتهٔ خود تشویق مؤلفان گمنام و ناآشنا، سوم مقایسهٔ عقاید و نظریات و انتخاب بهترین آنها.

معین آزاده و بیزار از شهرت ـ دکترمعین برخلاف بسیاری از اهل قلم از مصاحبه و سروصدا و سخنرانی و نطق رادیویی و تلویزیونی بیزار بود، مگر مصلحتی علمی یا اخلاقی درمیان می‌آمد. مثلاً او حتی حاضر نشد در برنامهٔ مرزهای دانش که اکثر فضلا از جمله استادان دکترمعین در آن شرکت کرده بودند سخنرانی کند، زیرا معتقد بود که دانشمند باید عاشق علم و دانش باشد نه عاشق شهرت و آوازه و برآن بود که عالم آوازه‌جو سرانجام از مسیر کار علمی به‌دور خواهد افتاد و دیر یا زود جاذبهٔ شهرت او را به‌سوی خود خواهد کشید و از دنیای علم جدایش خواهد ساخت. او تنها به کاروکاروکاروکاروگردآوری مطالب علمی و تبدیل آنها به تألیفات و آثاری دقیق دل بسته بود و بس و تنها هنگامی حاضر شد در روی صفحهٔ تلویزیون ظاهر شود که لغتنامه بر اثر حمله بدخواهان در آستانهٔ تعطیل قرار گرفته بود.

معین واقع‌بین و معتدل ـ دکترمعین مانند هر دانشمند و پژوهندهٔ موفق و کامیابی همواره از واقع‌بینی و اعتدال پیروی می‌کرد. وی گرد تعصب و عقاید افراطی نمی‌گردید. مثلاً با اینکه دراین اواخر به‌ادبیات و شعر معاصر چندان نمی‌

پرداخت دربارهٔ آن نظرهای معتدل و دور از تعصبی ابراز می‌داشت. او تحول شعر معاصر را پذیرفته بود و در نتیجه می‌گفت: امروز سرودن شعر خطرناک است و امکان توفیق شاعر زیاد نیست بخصوص که شاعران ما بیشتر از سبک دیگران پیروی می‌کنند و می‌گفت: به‌سبب تحولی که دامنگیر شعر شده است شیوه‌های قدیم در تغییرند و طریقه‌های جدید هم چنانکه باید جای خود را باز نکرده‌اند. وی بر آن بود دوران قصیده ومدیحه سپری شده و از قالبهای قدیم غزلهای کوتاه و دوبیتی و رباعی و مثنوی ماندنی است و درخشیدن قالبهای جدید نیز بستگی به کار شاعرانی دارد که با آنها شعر می‌گویند.

معین بلندهمت و آهنین عزم - معین در ده‌هزار روز حیات علمی خود پنجاه‌هزار صفحه مطلب دقیق و دشوار نوشت یا بررسی کرد. حتی پاکنویس کردن این همه نوشته از نظر بسیاری محال می‌نماید تا چه رسد به‌اندیشیدن دربارهٔ آنها و تألیف و تنظیمشان به‌صورت کتاب و تصحیح اغلاط مطبعی و چاپی آنها. این سؤال پیش می‌آید که اینهمه کار توانفرسا و طاقت‌سوز چطور از عهده یک نفر ساخته است؟ زیرا این کار در بدو امر ناممکن بنظر می‌رسد اما در پاسخ باید گفت همت بلند و ارادهٔ آهنین معین چنین مشکلی را آسان وچنین ناممکنی را ممکن ساخت و بزرگترین ثمرات را برای زبان‌فارسی به‌بار آورد. او دربارهٔ این همت بلند درمقدمهٔ فرهنگ‌فارسی اینگونه اشاره می‌کند:

«پیرلاروس مؤسس لغت‌نامه‌های لاروس که معلم بود و اراده‌ای آهنین داشت هدف دیدرو و دالامبر را تعقیب می‌کرد و می‌گفت که کتابی تألیف خواهم کرد که در آن هرکس به‌ترتیب الفبایی همهٔ معلوماتی را که امروزه مغز بشر را غنی می‌سازد بدست آورد. ثروتی که من کسب کرده‌ام آن را برای شخص خود به‌کار نمی‌برم و در این کار هم چیزی از دست نخواهم داد، زیرا تمتعاتی که تنها فردی وشخصی باشد قلب را تهی می‌کند و از نظر سعادت واقعی جز خودپرستی بیهوده بشمار نمی‌آید. نگارنده نیز هرچند چنین شایستگی‌ای را در خود نمی‌بیند با گامهای آهسته به‌همان راه می‌رود و امید دارد که توفیق یابد.» اما افسوس که گامهای متین و محکم این مرد بزرگ درنیمه راه ازحرکت باز ایستاد. آنگاه مؤلف ارجمند انواع و اقسام فرهنگهای عمومی و اختصاصی راکه قصد داشت تألیف کند برمی‌شمارد، فرهنگهایی که بر روی هم دهها برابر فرهنگ‌فارسی فعلی اوست.

باری حالا درمی‌یابیم که چه گنجینه‌ای را از دست داده‌ایم. اکنون پی می‌بریم کسی که از میان ما رفته است اگر می‌ماند چه خدمات عظیم و گرانبهایی به‌زبان فارسی و مردم ایران می‌کرد.

معین هوادار دانش‌پژوهان ـ معین اهل فضل و دانش و ادب را صمیمانه دوست می‌داشت و برخلاف عده‌ای که حتی به‌شاگردان خود حسد می‌ورزند آنان را با بلندنظری و سعه صدر هرچه تمامتر تشویق می‌کرد. وی از «نقدهای» ناسالمی که در بین بسیاری رایج شده است و وسیله‌ای است که «ناقد گرانقدر» با زبان یا قلم خود زحمات و حقوق دیگران را پایمال کند سخت بیزار بود و از به‌اصطلاح نقدهایی که از شهرت طلبی، خودنمایی، حسد، غرض و نان قرض دادن برمی‌خیزد و سرچشمه می‌گیرد سخت دوری می‌جست. او حساب عیب آفرینی و عقده‌فشانی و خرده‌گیری را که نتیجهٔ آن شکستن قلمها و خاموش شدن میل تحقیق در دل دانش پژوهان است از نقد واقعی و متکی به‌انصاف جدا می‌دانست زیرا عیب‌تراشی برای آثار دیگران و بخل و امساک در بیان مزایای آنها که اکنون رایج‌ترین نوع «انتقاد» است سلاحی علمی و ادبی است نه نقد، از این‌رو نه با قلم و نه با زبان هرگز به اینگونه نقدهای «مدروز» نمی‌پرداخت، بلکه تنها در مورد لزوم بزرگوارانه و تنها به‌منظور راهنمایی و تشویق نقاط قوت و ضعف را به دانشجویان و دوستان و شاگردان خود گوشزد می‌کرد و آشکار است که محیط ناسالم علمی و انتقادی ما تا چه حد تشنهٔ اینگونه راهنماییها و تشویقهاست و پیداست که این دلسوزیهای جوانمردانه برای پیشرفت علم و دانش کشور مفید است. کاش بیشتر می‌زیست و دوستداران زبان و ادب پارسی را بیشتر تشویق می‌کرد.

معین شکیبا و بردبار ـ روزی فاضلی که داوطلب تدریس در دانشکدهٔ ادبیات بود، پیش استاد زبان به‌شکوه گشود و از مانع آفرینیها و اشکال‌تراشیهای دیگران برای خود سخن به‌میان آورد. وی ضمن دلداری و حمایت از او گفت: «زیاد هم غصه نخور، برو به‌تحقیقت بپرداز موفق می‌شوی، مرا هم به‌اشارهٔ بعضی از استادان نه سال در سمت دانشیاری نگه داشتند و سرانجام، تا دیوان کشور حکم به‌استادی من نداد استادم نکردند».

فلک را عادت دیرینه این‌است   که با آزادگان دائم به‌کین است...

باری، معین با ناسپاسیها و عداوتها و کین‌توزیها و نامردمیها زیاد برخورد کرد اما در برابر همهٔ این پیش‌آمدها و مصائب روانگزا و هستی‌شکن و طاقت‌سوز قد خم نکرد و لحظه‌ای از کوشش باز نایستاد. دشمنیهای ناجوانمردانهٔ دنیاداران مسندنشین هرگز او را به‌دشمنی و معامله به‌مثل برنینگیخت و حتی برای دفاع از خود هم که شده به‌رقیبان خویش حمله نکرد و هرگز عیبهای این مردان سراپا عیب را برزبان نیاورد و همواره اغماض پیشه ساخت.

باری درست است که ما باید از او شکیبایی و بردباری را بیاموزیم اما از این وقایع عبرت آمیز باید کار دیگری را هم آموخت. باید راه و رسم دانشمندآزاری و محقق کشی را برانداخت. باید کاری کرد که «معین»ها درحیات خود ازبزرگترین مزایا وتشویقها برخوردار شوند نه آنکه پس از مرگشان برآنها ندبه وزاری کنیم وگرنه دق کش کردن آزادگان و سپس گریستن بر مردهٔ آنان هرگز درست نیست. باری باید تنگ نظران و عالم آزاران را به‌جامعه معرفی کرد. والا تا زمانی که این تنک مایگان بتوانند تیغ قلم و زبان خود را به‌روی اهل علم بکشند، تا هنگامی که شبه دانشمندان واقعی ارج و منزلت داشته‌باشند معینها هر چه کمتر وکمتر خواهند شد و به‌جای آنان مدعیان ناسزاوار برکرسیهای علم و دانش تکیه خواهند زد.

معین بزرگوار و جاودانه ـ از آنچه گفتیم چنین برمی‌آید که معین بیش‌از هرچیز انسانی بزرگ و مردی با فضیلت و بزرگوار بود و از نظر ما نیز همین نکته درخوراهمیت است زیرا دانشمند شدن به‌مراتب آسانتر از انسان شدن است.

به‌همین جهت است که از فقدان او پس‌از سالها نیز باید ماتمزده و سوگوار باشیم، زیرا گنجینه‌ای آکنده ازگوهرهای تابناک دانش و فضیلت و تقوی را از دست داده‌ایم، گوهری که دیگر چون او نخواهیم یافت. اما آه و ناله وفغان بروی بیحاصل است و دردی را دوا نخواهد کرد زیرا او همیشه زنده است و زنده خواهد بود. هرکس تا قرنها بعد نیز می‌تواند چهرهٔ نجیب و روح بزرگ و ملکوتی او را درآثارگرانبهایش ببیند وسیمای انسانی او را درذهن خود ترسیم کند.

برای ما مهم آن است که شیوه‌های او را به‌اندازه توانایی خود دنبال کنیم. دانش‌پژوهان و دوستداران او نیز باید چنان کنند که اوکرد، باید چنان عاشق دانش و راستی باشند که او بود، باید چنان دامنهٔ همت خود را بلند گیرند که او

گرفت، باید آنگونه اهل فضل و فضیلت را گرامی دارندکه او داشت، باید همانگونه از حسد وکینه و تنگ‌نظری به‌دور باشندکه او بود، باید در تحقیق چنان جانب امانت و انصاف را بگیرندکه او گرفت و سرانجام باید آنچنان پرهیز-کار و بزرگوار و انسان باشندکه او بود.[۹]

دکتر محمدجعفر محجوب

یاد آر ز شمع مرده، یاد آر[۱۰]

یقین کردمی مرگ اگر نیستی است	ازایـــن ورطـه خـود را رهانیدمی
بدان عـرصهٔ پهـن بی ازدحـام	خرد بار خود را، کشانیـــدمی
بـرایـن قلعـهٔ شوم ذات‌الصور	بـه‌تحقیـــر، دامـن فشانیدمی
سراین معدن خـاروخس رابه‌جای	بـدین خـوش علف گلـه مانیـدمی

علامه دهخدا

روز یک‌شنبه سیزدهم تیرماه ۱۳۵۰ دکترمحمدمعین دانشمند و محقق نامدار و استاد برجسته ادب‌فارسی در دانشگاه تهران، پس‌از چندسال بیهوشی چشم از جهان فرو بست و روان پاکش به‌بهشت جاودان خرامید و به‌پاکان و نیاکان پیوست...

استاد محمدمعین در روز چهاردهم آذرماه سال ۱۳۴۵ گرفتار عارضه شد و در بیهوشی فرو رفت و چهارسال‌ونیم در حالتی بین مرگ و زندگی زیست و در این مدت دوستان و یاران و همکاران و شاگردان و خویشان و پیوستگان و پزشکان ایرانی و خارجی، برای نجات او آنچه می‌دانستند و می‌توانستند کردند، لیکن قضا کار خود را کرده بود و دیگر نه عزیمت اثر داشت و نه علاج.

استاد روز پیش‌از حادثه از سفر ترکیه به‌ایران بازگشته بود، و بی‌آن‌که لحظه‌ای به‌آسایش خود بیندیشد روز بعد کارهای جاری تعلیم و تحقیق را از سر گرفت و برای گفتن درس به‌دانشگاه رفت و پس‌از ساعتی تدریس، در وقت‌آسایش هنگامی که قلم برگرفته بود و می‌خواست موافقت خود را با تقاضای یکی از دانشجویان دوره دکتری اعلام دارد، برزمین افتاد و... دیگر برنخاست.

۹. مجله تماشا، شماره شصت‌وهفتم ۱۵ تیرماه ۱۳۵۱.
۱۰. این مصراع از علامه فقید علی‌اکبر دهخداست.

اگر زندگانی محمدمعین را زندگانی معنوی و حیات علمی و ادبی او بدانیم، امروز نیز می‌توان گفت محمدمعین زنده است و تا روزی که آثار گرانبهای وی مورد مراجعه و مطالعهٔ طالب علمان است زنده خواهد بود و مرگ ناتوانتر از آن است که بتواند در حیات جاویدان مردان بزرگ خللی ایجاد کند. به‌قول مولانا جلال‌الدین:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ‌تنگ
من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

بنابراین اگر دربارهٔ دکتر معین و زندگانی وی سخنی بتوان گفت بهتر آن است که درباره کارنامهٔ تابناک و درخشان زندگانی علمی و معنوی وی، آن زندگانی که دوام وی را بر جریدهٔ عالم ثبت کرده و زندهٔ جاویدش ساخته است گفت وگو شود.

بنده دکترمعین را سالها پیش‌از آن که به‌عنوان دانشجو در دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی اسم بنویسد، دورادور می‌شناخت: به‌عنوان اولین دکتر ادب‌فارسی از دانشگاه تهران، به‌عنوان مؤلف حافظ شیرین‌سخن، به‌عنوان نویسندهٔ کتاب تحقیقی و پر ارج مزدیسنا و ادب پارسی (وی این عنوان را برای چاپ دوم رساله دکتری خویش برگزید، عنوان چاپ اول آن قدری درازتر است)، به‌نام مصحح دقیق و امین برهان‌قاطع و نویسنده مقاله‌های تحقیقی و ادبی و مؤلف رساله‌های تحقیقی در دستور زبان فارسی و برگزیدهٔ نظم و نثر فارسی و مصحح چهارمقاله نظامی عروضی (برای تدریس در رشته زبان و ادب‌فارسی) و مهمتر از همه دکترمعین را به‌عنوان نزدیکترین همکار و مشاور علامهٔ فقید علی‌اکبردهخدا می‌شناخت، زیرا بنده عضو اداری مجلس‌شورای‌ملی بود و شاهد آن‌که مجلس چهاردهم با همه تشتت و اختلافی که بین نمایندگان چپ و راست آن وجود داشت، در واپسین روزهای حیات خویش طرحی‌را به‌اتفاق آراء به‌تصویب رسانید که به‌موجب آن مجلس‌شورای‌ملی هرساله مخارج چاپ و انتشار لغت‌نامه دهخدا را در بودجه خویش منظور می‌کرد و می‌پرداخت. از سال بعد که سازمان لغت‌نامه کار خویش را آغاز کرد، دکترمحمدمعین نیز در آن سازمان مشغول کار شد و مجالست شبانروزی با مردی پرتجربه و خردپرور چون دهخدا، پیدا بود که اگر جوانی فعال و با معلومات و مستعد و کارآمد چون دکتر محمدمعین را روزی شود، چه نتیجه‌های درخشان از آن عاید خواهد گشت.

آری، دکترمعین که عاشق و شیفتهٔ دانش بود، پس‌از برخورد با مرحوم

دهخدا، یک سره به کار لغت روی آورد، و قسمت اعظم اوقات خود را که صرف تحقیقات ادبی گوناگون می‌شد، در این کار صرف کرد و دوسه‌سالی بعد که نویسندگان لغت‌نامه در مجلس دفتری برای خود داشتند، مرحوم دکتر معین سرپرستی این دفتر را برعهده داشت و از صبح تا ظهر در آن کار می‌کرد و بنده به عنوان عضو مجلس می‌دید که نمایندگان دو مجلس (در آن روزگار جلسات سنا هم در کاخ بهارستان تشکیل می‌شد) و وزیران و رجال دولت، چون با این مرد شرمگین کوچک اندام کم‌حرف برخورد می‌کنند چه احترامی بدو می‌گذارند و چگونه در گفتار با وی ادب را مراعات می‌کنند. حق هم داشتند. آن روزها استادان دانشگاه، خاصه آنان که به‌دانشمند بودن و «سواد داشتن» معروف بودند، احترامی دیگر داشتند، و دولتها می‌کوشیدند آنان را زیب و زینت دستگاهها و وزارت‌خانه‌های خود سازند، و بسیاری از استادان نیز به همین ترتیب به‌دستگاه دولت جذب شدند و کارهای اداری و اجرایی و مسؤولیتهای بزرگ دولتی تا سطح وزارت یافتند، و معدودی از آنان بودند (مانند مرحومان بهمنیار و عباس‌اقبال آشتیانی و دکترمحمدمعین) که جز به کار علمی خویش به‌هیچ کار دیگر نپرداختند و داشتن مقام عالی علمی و احترام معنوی آن را به هرمقام دیگر ترجیح دادند.

آنچه در آن روزگار دربارهٔ وی می‌شنیدم این بود که وی رنجور و بیمار است، و از بیماری معده و دستگاه‌گوارش رنج می‌برد، و با این حال دمی از کارکردن نمی‌آساید و از اول وقت بامداد تا واپسین ساعتهای شب (و غالباً تا نیم‌شب) به کار اشتغال دارد.

از سال ۱۳۳۰ آشنایی بنده به‌عنوان دانشجوی دانشکده ادبیات با دکتر معین آغاز شد. نخست روز به‌صورت معلمی خشک و جدی و عصبی به کلاس آمد و اولین بار که ترک اولایی از دانشجویی سر زد بدو پرخاش کرد و عصبانی شد و کلاس را سکوتی ناراحت کننده فرا گرفت. دکترمعین درس خود را که خواندن متن فارسی بود آغاز کرد، و از همان دقیقه‌های اول دانشجویان دریافتند که خواندن متنهای فارسی کاری است دقیق و سخت دشوار، و در آن مشکلات فراوان وجود دارد که تاکنون بدان برنخورده‌اند، و این استاد «خشک» و عصبانی نخستین کسی است که آنان را با این دشواریها روبرو می‌کند!

هنوز چند جلسه از روزگار تدریس استاد نگذشته بود که همه دانشجویان

دانستند وی مردی مهربان و صمیمی و دوستدار دانش و دانشجوست، و اگر نقابی از خشکی و عصبانیت بررخسار کشیده، برای آن است که شاگردان وی دیرتر بفهمند صاحب این چهره عبوس دارای چه دل گرم و مهربانی است. اما همه شاگردان زود این نکته را دریافتند و با او صمیمی و یک دل شدند. با این حال حرمت و حشمت وی همچنان در دلها باقی ماند، چه همه دیدند که اگر سخت‌گیری و شدت عملی نیز درکار است (که هرگز نبود) جز برای دادن توشه علمیشان نیست، و اکنون که سالیان دراز از آن روزگار خوش و روشن می‌گذرد، من ازدوستان خویش، از استادان و دبیران ادب فارسی، از همه کسانی که چند ساعتی از محضر درس دکترمعین بهره‌مند شده و اینک به‌تدریس قرائت متون اشتغال دارند، این جمله را —تقریباً همیشه به‌یک صورت و با یک آهنگ— شنیده‌ام که گفته‌اند: در تدریس متن و نگارش، ما هرچه داریم از دکترمعین داریم، و این نکته را دوست دوران تحصیلش، استاد عزیز بنده دکترصفا با این تعبیر بیان کرد:

اولین کسی که تدریس متنهای فارسی را از صورت مبتذل سابق بیرون آورد، و به‌معنی کردن لغتهای مشکل متن و شرح مفهوم جمله قانع نشد، بلکه آن را با اصول زبان‌شناسی و لغت‌شناسی و دستور زبان، و اصول علمی امروزی همراه کرد، دکترمعین بود، و این کار یکی از ابتکارات اوست که شیوهٔ تدریس متن، وتحقیق درمتون ادبی فارسی را یک سره و به کلی عوض کرد! شاگردان مرحوم دکترمعین، هرچه با او بیشتر انس می‌گرفتند، بیشتر متوجه می‌شدند که با چه استاد بزرگوار و مهربان و خوش نیت، بلکه با چه یار یک دل و دوست صمیم و رفیق عزیزی سروکار دارند، بطوری که پس‌از پایان یافتن تحصیل ایشان در دانشکده، تازه دورانی جدید از دوستی بین استاد وشاگرد آغاز می‌شد.

با آن که دکتر معین، از جهت داشتن صلاحیت استادی، و دارا بودن فضل وکمال و «سواد» جزء استادان طراز اول بود، و هرروزکه ازعمر پربرکت و زندگانی پرافتخار وی می‌گذشت، علاوه برتربیت شاگردان و نشر آثار تحقیقی تازه، اطلاعات وسیع و معلومات بیکران وی نیز افزایش می‌یافت، با این حال این فقط یک جنبه از اخلاق و رفتار، و یک قسمت از روش و منش او بود. البته این خصوصیتها کافی بود که هر استادی راکه دارای آن باشد مورد احترام وستایش شاگردانش قرار دهد. اما تقریباً بی‌هیچ تردیدی بر بنده روشن است که شاگردان دکترمعین

احترامی بیش‌از آنچه درخور استادی دانشمند و «باسواد» است برای او قائل بودند و در دل، او را از استادی مطلع، که تنها مزیت وی وسعت اطلاعاتش باشد به‌مراتب عزیزتر می‌شمردند، زیرا بیش‌از آن‌که به‌علم او وقوف یابند، مجذوب انسانیت، پاکدلی، بزرگواری و خوش‌باطنی وی می‌شدند. وقتی رساله دکتری بنده در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ گذشت (و مرحوم دکترمعین هم عضو هیأت‌رسیدگی بدان رساله بود و در مجلس دفاع لطف و محبت را از حد گذرانید) پس‌از اندک مدتی از طرف دانشسرای‌عالی از بنده سؤال شد که آیاحاضر به‌پذیرفتن دانش‌یاری دانشسرای‌عالی هستم یا خیر؟ این کار چند حسن و چند عیب داشت: حسن اول آن، این بود که دوران خدمت استادیاری از میان می‌رفت و بنده مستقیم دانشیار می‌شدم. حسن دیگر این بود که تشریفات آگهی کردن داستان دادن و نظایرآن نیز نداشت. لیکن عیبهای بزرگ آن یکی این بود که می‌بایست ازکار قبلی خود استعفا دهم و دوم این‌که خدمت تمام وقت در دانشسرای‌عالی را بپذیرم. در این باب با یکی از دوستانم که آن روز استاد دانشکده ادبیات بود (و امروز بازنشسته است) مشورت کردم. درجواب من گفت: برو با دکتر معین مشورت کن، چون من هیچ‌کس را بیش‌از او مورد اعتماد نمی‌دانم اومردی است که اگر در این مشورت نفع شخصی خودش هم در میان باشد آن را زیر پا می‌گذارد و صلاح کار تو را باز می‌گوید!

از آن پس نیز همکاری و دوستی من با این استاد دانشمند صمیم و بزرگوار ادامه یافت و هرگز کلمه‌ای بدگویی از دیگران، از رئیسان و همکاران و حتی زیردستان و شاگردانش از او نشنیدم،و در این مدت صداقت و امانتی از او دیدم که به‌راستی حیرت‌انگیز و وسواس‌آمیز بود: اگر مثلاً درکلاس درس مطلبی طرح می‌شد، و دانشجویی معنی لغتی راکه در محل سکونت وی در فلان استان یا شهرستان معنی خاصی داشت باز می‌گفت، و این معنی به‌کار استاد می‌آمد، همان جا، فیشی از جیب درسی‌آورد و آن را یادداشت می‌کرد و اسم و مشخصات گوینده را می‌نوشت تا هرجا بدان استناد می‌کند، بگوید که این مطلب را چه‌کسی بدو گفته و ازکجا آمده است!

به‌بسیاری از این گونه نامها، در تمام تألیفات وی، خاصه در حواشی برهان‌ـ قاطع و فرهنگ گرانبهایش برمی‌خوریم. خوشبختی دکتر معین آن بود که در آغاز

دوران پژوهش و تحقیق خویش به‌مردی تمام چون دهخدا برخورد که عمری در همان زمینه که دکتر معین بدان دلبستگی داشت کار کرده بود، و این برخورد از اتلاف عمر معین جلوگیری کرد و به‌مرحوم دهخدا نیز همکاری دقیق و امین و صمیم، همانگونه که وی از خدا می‌خواست ارزانی داشت، و آسمان کمتر اینگونه وسیله‌سازی می‌کند، و چنین کسانی را درسر راه یکدیگر قرار می‌دهد.

استاد جلال‌الدین همایی در مجلس یادبود دکترمعین فرمود: «از نظر علمی دکترمعین دو صفت بارز داشت: یکی آنکه دماغی گیرنده داشت، اگر در مجلسی سخنی گفته می‌شد، گاه ممکن بود آدمی تصور کند که این سخن در میان هیاهوی حاضران و غلغله مجلس و کسانی که اهلیت آن را نداشتند، به‌هدر رفته است. اما دکترمعین آن را می‌گرفت و پس‌از چندی دیده می‌شد که وی با دقت تمام آن را گرفته و به‌بهترین صورتی بکار برده است.

دوم اینکه وی خوب می‌دانست هر مطلب را ازکجا بیاورد و درکجا به جمع‌آوری آن پردازد، و به‌همین سبب درکار تحقیق و جمع‌آوری مدارک و اسناد آن بسیار موفق بود. و در حقیقت نیز هیچ کس از این لحاظ، از نظر جمع‌آوری اسناد و مدارک و رعایت دقت و امانت در ارائه آن به‌دکترمعین نمی‌رسد. شاید نخستین استادی که راه و رسم یادداشت برداشتن و جمع‌آوری اسناد و مدارک و آیین تحقیق در مسائل ادبی و لغوی را در دانشکده ادبیات به‌دانشجویان رشته فارسی آموخت، هم او باشد، گو اینکه وی درسی به‌نام آیین تحقیق نداشت و دانشجویان عملاً راه و رسم این کار را از وی فرا می‌گرفتند...»[۱۱]

سخنرانی دکترعبدالحسین زرین‌کوب

معین: معلم، محقق، لغت‌نویس و...

حق بزرگی که دکترمعین بر ادب امروز ایران دارد به‌خاطر فرهنگ پرارج اوست: فرهنگ معین. اما او در عین حال هم به‌عنوان استاد و معلم شایسته بزرگداشت ماست، هم به‌عنوان پژوهنده نستوه. معلم، محقق، و لغت‌نویس

۱۱. مجلهٔ رودکی، سال اول، شمارهٔ اول، مردادماه ۱۳۵۰.

سه بعد عمده شخصیت دکتر معین را تشکیل می‌دهد و حوصله و پشت‌کار بی‌مانندش برجستگی خاصی به‌این ابعاد وجودی او می‌بخشد — که آنها را بیشتر نمایان می‌کند.

در آنچه به‌کار معلمی مربوط است دکترمعین عشق و شوری واقعی داشت. استادی بود دقیق، نجیب، و پرکار که به‌تدریس هم عشق واقعی می‌ورزید. از کسانی نبود که مافوق مقام علم مرتبه‌ای بشناسند و برای نیل بدان احیاناً راضی شوند دانش و آزادگی خود را فدا کنند. معین در کار معلمی احساس مسؤولیت واقعی می‌کرد و دایم می‌کوشید تا از راه مطالعه و تحقیق مستمر افق دانش و تجربه خود را توسعه بخشد. با شور و علاقه‌ای که او به‌کار معلمی داشت، از همان آغاز کار که کتابی در باب روانشناسی تربیتی ترجمه و نشر کرد، پیدا بود که در وجود او بزودی از یک معلم جوینده و بی‌آرام یک محقق پرکار و هوشمند ولادت خواهد یافت. وقتی به‌دانشگاه آمد در درس خود که تفسیر و تحلیل متون بود تقریباً تمام وقت کلاس را صرف توضیح نکات دستوری، بیان صنایع لفظی و معنوی، طرح مسائل لغوی و حل اشارات و مشکلات مربوط به‌علوم و فنون مختلف که در متن مورد بحث آمده بود می‌کرد. شوق و علاقه او به‌بحث و تحقیق به‌او اجازه نمی‌داد یک لحظه هم از جستجو و گفتگو درین مباحث باز ایستد. مع هذا در این کار، از نقد و مناقشه در آنچه نویسنده متن مطرح می‌کرد جز تا آنجا که مربوط به اعلام، کتابها، و سنین حوادث بود غالباً اجتناب داشت و گویی تجاوز از این محدوده تفسیرهای لغوی و فنی را خروج از بیطرفی یک استاد یا عدول از واقع‌نگری یک محقق می‌یافت.

همین نکته، درس او را گه گاه تا حدی خشک و بیروح جلوه می‌داد اما این، شیوه خاص او بود و همین طرز تلقی از تدریس متن بود که از او یک محقق متون و یک لغت‌شناس برجسته ساخت. با این همه، این اشتغال به‌متن و لغت و دستور هم او را بکلی از عشق به‌زیبایی و هنر مانع نمی‌شد. خود او تا حدی قریحه شاعری داشت، نسبت به‌شاعران بزرگ خاصه حافظ و مولوی علاقه می‌ورزید و در همان شیوه قدما شعر هم می‌گفت حتی قصه‌ای هم تحت عنوان ستاره ناهید به‌نظم و نثر نگاشته بود.

در کلاس درس

اگر جلوه این ذوق و قریحه، کلاس درس او را شور و هیجانی نمی‌داد بیشتر از آن‌رو بود که دوست نداشت کلاس درسش از صورت یک مجلس علم به‌گونه یک مجلس انس دربیاید. از کسانی نبود که در مجلس درس دایم از احوال و خاطرات شخصی حرف می‌رانند و وقت کلاس را با ستایش کردن از خویش یا نکوهش کردن از دیگران تلف می‌کنند. از هرآنچه محیط کلاس را به‌وضعی تبدیل می‌کرد که بیطرف ماندن را برای استاد دشوار می‌ساخت غالباً پرهیز داشت حتی کسانی را که در بیرون از کلاس با نظر دوستی می‌نگریست در کلاس جز به‌چشم دانشجو نمی‌دید. این شیوه، او را درنظر شاگردانش تجسم یک استاد واقعاً بیطرف نشان می‌داد — و با رفتاری که شایسته یک محقق راستین بود.

در واقع محققی که در اندرون او بود از همین خصلت بیطرفی او مایه حیات می‌گرفت و از همین سعی او در تکیه کردن بر واقعیتهای صرف —بدون تفسیر و بدون هیجان. در آثار تحقیقی او از کتاب حافظ شیرین سخن گرفته تا مزدیسنا و تأثیر آن هدف عمده نویسنده گردآوری واقعیات پراکنده است —و نقل عین عبارات و اقوال. این شیوه که درآن روزها نزد تعدادی دیگر از محققان ما نیز معمول بود در نزد دکترمعین ظاهراً بیشتر به‌خاطر اجتناب او بود — از درگیر شدن با پیشداوریهای بی‌اساس و تعصب‌آمیز. در نزد بعضی شرق شناسان هم مکتب فلسفی اگوست کنت و شیوه تاریخ‌نگاری فون رانکه آنها را به الزام در نقل واقعیات، بدون تفسیرهای دور و دراز، جایی داشت، و این امر هم ازعواملی بود که دانسته یا ندانسته در ذهن محققان ایرانی آن ایام تأثیر داشت.

شیوه‌های تحقیق

در هرحال این شیوه تحقیق، دکترمعین را متوجه دو نکته اساسی دیگر کرد که بعدها خط سیر او را درکار علم مشخص داشت. یکی آنکه اسناد و مدارك می‌بایست قبل‌از هرچیز از لحاظ صحت متون نقادی شوند تا بتوان برآنها اعتماد کرد و دیگر اینکه مفهوم دقیق محتویات این اسناد بایستی به‌کمک غور در لغت و تأمل و استقصا در استعمال قدما به‌دقت معلوم گردد تا نقد و قضاوت دربارهٔ آنها به‌استنباطهای نادرست منجر نشود. توجه به‌این دو نکته، استاد معین را که مرد

تحقیق بود از یکسو در خط نقد و تصحیح متون انداخت و از سوی دیگر متوجه لغت و دستور زبان کرد، و همین دو رشته بود که مسیر عمدهٔ مطالعات او را در تمام دوران فعالیت علمی و دانشگاهیش تعیین کرد. ازین‌رو، اگر بعداز توجه به‌این دو نکته، قسمت عمده‌ای از مقالات و تحقیقات او وقف جستجو در مباحث لغوی و دستوری یا صرف بررسی در باب متون کهنه و رفع دشواریهای آنها شد جای تعجب نیست. در واقع برخی از این گونه مقالات او گاه بحث لغوی مفصلی در باب یک عبارت قابوسنامه یا سفرنامه است، و گاه بررسی دور و درازی در باب ویژگیهای یک قصیده رودکی یا منوچهری. پاره‌ای مقالاتش مجموعه‌هایی دقیق از لغات و ترکیبات نادر یا مهجور فارسی است که با حوصله و دقتی بی‌مانند از جای جای نسخه‌های خطی یا چاپی استخراج شده است: لغات فارسی در آثار ابن‌سینا، فواید لغوی در کتاب الجماهیر بیرونی، لغات فارسی در آثار خواجه نصیرطوسی، و جز آنها. پاره‌ای دیگر بحثهایی است طولانی و شکیب‌آزمای، دربارهٔ ترکیبهایی چون آئینه سکندر، جام‌جهان‌نما، طرفه بغداد و طرار بصره، لغات مربوط به‌آیین‌مسیح در شعر خاقانی، لغات فارسی و پهلوی در حکمت اشراقی، و عدد هفت در ادبیات فارسی.

با این همه، تصحیح متون خاصه متونی که برای تدریس به‌دانشجویان مناسب باشد همواره یک زمینه عمده کار اوست و این نکته مخصوصاً ناشی از علاقه او بود به‌نقش معلمی خویش —استادی متون. به‌همین سبب بود که با دقت و حوصله‌ای کم مانند به‌تصحیح مجدد و شرح و توضیح لغات و نکات ادبی چهار-مقاله پرداخت و آن کتاب را که یکبار با حواشی و تعلیقات علامه قزوینی هم چاپ شده بود دوباره با دقت فوق‌العاده طبع کرد. طبع یک بخش از جوامع‌الحکایات عوفی، برگزیده نثر دورهٔ سامانی، و تحلیل هفت‌پیکر نظامی هم از همین گونه متون است که علاقه به‌امر تدریس او را به‌تألیف آنها واداشت. اما البته نقد متون را دکترمعین منحصر به‌متون درسی نکرد متن الهیات دانشنامه علائی را به‌طور مستقل، متن منطق دانشنامه را به‌همراه سیدمحمد مشکوة و متن جامع‌الحکمتین، عبهرالعاشقین، و شرح قصیده خواجه ابوالهیثم را به‌کمک هانری کوربن تصحیح و نشر کرد. در این کار، دقت فوق‌العاده‌ای که او در ضبط نسخه‌های اساسی و اختلاف قرائتها به‌کار می‌بست متونی را، که معین نشر می‌کرد از هرحیث دقیق و قابل اعتماد می‌کند. به‌علاوه، علاقه و اهتمام آمیخته به‌وسواس او در رفع

مشکلات لغوی این متون، حواشی و تعلیقاتش را مخصوصاً فوق‌العاده سودمند و آموزنده می‌دارد. سعی در حل و توضیح مشکلات این متون، طبعاً گه‌گاه به‌غور در مسائل علمی ـ تاریخ، حکمت، و ادیان می‌کشید و به کار معین رنگ دائرةالمعارف‌ـ نگاری می‌داد.

شناخت لغات

اما برجسته‌ترین کارهای دکترمعین مخصوصاً در زمینهٔ لغت‌شناسی و دستور بود. آنچه معین را مخصوصاً درین دو زمینه توفیق بیشتری می‌داد غیراز استعداد و ذوق خاص، آشنایی دقیق او بود با متون و تبحر کم نظیر او بود در فرهنگ باستانی ایران. رساله او در باب مزدیسنا ومعاشرت ومصاحبت او با مرحوم پورداود او را نسبت به‌زبان و فرهنگ ایران باستان علاقه‌مند کرده بود. به‌علاوه، معین غیراز آشنایی با ترجمه‌ها و تحقیقات راجع به‌اوستا خودش هم با زبان پهلوی و پارسی باستان آشنایی کافی داشت. این مزیت تنگیاب را هم واجد بود که آشنایی با زبان پهلوی او را به‌سودای تسخیر و تصفیه زبان و زیر و رو کردن میراث حافظ و فردوسی نینداخت. در هرحال استاد معین، چند رساله پهلوی را به‌فارسی نقل کرد، یکچند در آموزشگاه شبانه ایران شناسی به‌تدریس زبان پارسی باستان اشتغال جست و حتی چند مقاله تحقیقی هم درباره مسائل لغوی و ادبی مربوط به‌زبان پهلوی و پارسی باستان انتشار داد. آشنایی با زبانهای اروپایی —خاصه فرانسوی و انگلیسی که از آن زبانها بعضی رسالات وکتابهای تاریخی و ادبی را هم به فارسی نقل کرد —نیز نکته‌ای بود که معین را با تحقیقات امثال بیلی، هنینگ، بنونیست، دمناش، و دیگران مربوط می‌داشت و به کارهای خود او درین گونه مباحث نیز عمق و مایه بیشتری می‌بخشید.

تدوین فرهنگی پرارزش

البته طرحهای او راجع به‌دستور زبان فارسی ناتمام ماند و شاید به‌این زودیها کسی نتواند این کار را چنانکه او می‌خواست دنبال کند. اما کار او در زمینهٔ لغت که اشتغال پیوسته او به‌درس تفسیر متون، همکاری عملی و مؤثرش در تدوین لغت‌نامه دهخدا، و استغراق پردامنه‌اش در تصحیح و نشر تعدادی از متنهای

کهنه فارسی وی را در آن کار ورزیده کرده بود، خوشبختانه پر بار شد. طبع انتقادی جالبی که با حواشی و اضافات و همراه با ذکر اشتقاقات و ریشه لغات، از فرهنگ برهان‌قاطع نشر کرد تبحر و احاطه کم نظیر و فوق‌العاده او را در مسائل لغوی نشان داد. درست است که هنوز جای یک فرهنگ جامع مبتنی بر ذکر اشتقاق و شواهد تاریخی، آنگونه که این مایه تبحر و احاطه او می‌توانست به‌زبان فارسی هدیه کند خالی است اما فرهنگ خود او—فرهنگ معین —یک هدیه ارزنده است که دانش و حوصله و تبحر و نبوغ او به‌جامعه ادبی ما داد.

جای افسوس است که آن شیوه انتقادی که در تصحیح برهان‌قاطع به کار رفت به همان حواشی و اضافات برهان محدود ماند و در این فرهنگ معین —که شاهکار راستین لغت‌نویسی او در زبان‌فارسی است —دنبال نشد، اما فرهنگ معین، در واقع برای پاسخ گویی به‌نیازهای جاری و روزانه‌فارسی زبانان تألیف شد و البته نمی‌توان [از آن انتظار] نوع فرهنگ آکسفورد یا لغت امیل‌لیتره و آکادمی فرانسه‌را داشت.

ایرادهای پرشتاب

مع‌هذا فرهنگ معین یک جای خالی را —که نقص بزرگی برای فرهنگ و ادب امروز ما بود —پرکرد و از این حیث، دکترمعین که سلامت وجود و شاید حیاتش را در سر این کارگذاشت حق بزرگی بر فرهنگ امروز ما دارد. براین کار عظیم او هم که متأسفانه خودش مجال اتمام آن را نیافت البته در گوشه وکنار ایرادهایی شد چراکه وقتی یک بنای بزرگ به‌وجود می‌آید کاری هم برای بیکاره‌ها پیدا می‌شود. شاید قسمتی ازین ایرادها هم بر کتاب وارد بود اما کدام کاری هست که ضعف و محدودیت انسان جایی برای ایراد در آن باقی نگذاشته باشد؟ به‌علاوه، کار یک فرهنگ زبان‌فارسی با این وسعت و در این مدت محدود، در حد طاقت و توان یک تن نبود و هرکس دیگر هم می‌خواست یک تنه، چنان کاری را تعهد کند ممکن نبود آن را با دقت وکمالی بیشتر، انجام دهد و عاری از ملامت باقی بماند. با وجود آنکه نیاز ما، به‌لغت‌نامه‌های دیگر —خاصه لغت‌نامه‌های مبنی براشتقاق، و لغت‌نامه‌های مبنی بر شواهد تاریخی—هنوز باقی است فرهنگ معین تا مدتهای دراز برای رفع نیازهای روزانه و جاری فارسی‌زبانان کافی خواهد بود.

بدون شک، زندگی استاد معین، اگر هم هیچ حاصل علمی دیگری جز همین کتاب نمی‌داشت باز یک زندگی سرشار و پربار بشمار می‌آمد، مع‌هذا زندگی او، برغم آنکه بالنسبه کوتاه بود، ثمرهای ارزنده فرهنگی دیگر هم داشت و در بین آنها نقشی که او در تربیت یکدو نسل از محققان امروز ما داشت کم اهمیت نیست. اما زندگی خود او —تا وقتی زندگی خود او بود —یک شوق و نشاط پایان ناپذیر و فزاینده ذوقی و عقلی بود —با لذتهای خاص خویش.

جاذبه‌های معنوی

این لذتها که مخصوص دانشمند واقعی است عظمت و عمقی داشت که به او اجازه نمی‌داد تا وقتش را صرف تلاش در راه کسب یا حفظ مقامات رسمی کند، به‌علاوه جاذبه آن هم برای خود وی خیلی بیش‌از جاذبه یک رضایت و غرور گذرنده و بی‌ثبات بود که برای این قربانیان جاه و مقام حاصل می‌شود. می‌گویند امام فخررازی که خود از داعیه جهانجویی خالی نبود، هر وقت لذتهایی را که از غور و حل مسائل علمی برای دانشمند راستین حاصل می‌شود در می‌یافت با تأسف می‌گفت که اگر داعیه‌داران از این لذتها بهره‌ای بیابند آن را نیز منحصر به‌خود خواهند کرد. می‌پندارم که این دغدغه و تأسف تا آنجا که به‌لذتهای ساده و بی‌شائبه امثال دکترمعین در کشف و فهم دقایق مربوط است، موردی ندارد چرا که این لذات عقلی ناب و بی‌شائبه فقط وقتی برای انسان حاصل می‌شود که لذتهای مشوب و غرورهای سفیهانه، انسان را از اینکه تمام وجود خود را به‌علم بدهد باز ندارد. دکتر معین که تمام وجود خود را به‌علم داده بود این لذت دیریاب را داشت که احساس می‌کرد علم هم به‌قول محققان بعضی از وجود خود را به‌او تسلیم کرده بود و با ادراک این مایه لذت، طبیعی بود که او حتی امتیازات و اعتبارات ظاهری و رسمی را —مثل عضویت ثابت یا موقت در مجامع مهم بین‌المللی و یا دریافت عنوانها و نشانهای افتخار را که احیاناً عایدش می‌شد —در قبال آنچه از خود علم به‌او می‌رسید حقیر و بی‌اهمیت بیابد و نیروی محرک و شوق و نشاط خود را تنها در همان لذت خالص و بی‌شائبه ذوقی و عقلی بیابد که تا پایان عمر با او همراه ماند و هم‌اکنون نیز خاطره او را در هاله‌ای از نور فرو گرفته است — نور سعادت و رضایت واقعی.

متشکرم

سخنرانی دکترعباس زریاب‌خوئی

«معین» به‌زبان‌فارسی، ثروت بخشید

نشان مردخدا عاشقی است با خوددار که درمشایخ شهراین نشان نمی‌بینم

هر چیزی در این جهان‌نشان وعلامتی دارد ومخصوصاً معنویات‌را نشانه‌هایی است که از دیرباز با آن نشانه‌ها اهل معنی را از مدعیان باطل می‌شناختند. اهل علم را نیز نشانه‌هایی است که با آن نشانه‌ها طالبان حقیقی دانش از مدعیان و فضل‌فروشان شناخته می‌شوند. من هر وقت دوست دانشمند از دست رفته خود دکترمحمدمعین را می‌دیدم نشانه‌های اهل علم و طالبان معرفت را بوضوح و روشنی در او می‌دیدم و همین نشانه‌ها بود که همه را وامی‌داشت تا به او با دیده احترام بنگرند و از ته دل و صمیم قلب محترمش بدارند. زیرا با آنکه تندباد ماده‌پرستی و سودجویی و مال‌اندوزی سرتاسر مملکت ما را فرا گرفته و اکثریت تامه مردم این سرزمین طلب مال و منال را بر کسب علم و معرفت ترجیح می‌نهند هنوز آثار آن سنت دیرین دانش دوستی و معرفت پرستی بکلی از میان مردم رخت برنبسته است و اگر در این جهانی که آز و طمع در آن حکمفرمای مطلق است کسانی پیدا شوند که به‌جای آنکه علم را خادم مال و روح را خادم بدن قرار دهند جان و مال را فدای طلب دانش کنند بالطبع جلب احترام می‌کنند. اجتماع امروز ما هم در این جلسه معنوی به‌خاطر احترام و سر فرود آوردن در برابر کسی است که تمام عمر خود را صرف کمال مطلوب خود که دانش است نمود و غایت و هدف اصلی او در زندگی دانش و معنویات بود و کسب مال و وسایل معاش برای او صرف مقدمه و واسطه برای وصول به‌غرض معنوی خود بود و بس. او مال را خادم تن و تن را خادم جان و جان را خادم دانش قرار داده بود، او یکی از مصادیق آن همه تعریفها و ستایشها و نصیحتهاست که ما در دفاتر حکمت و دواوین ادب و دانش دربارهٔ معنویات می‌خوانیم و متأسفانه این مصادیق روزبروز کمتر و نایاب‌تر می‌گردد و روزی خواهد رسید که حکم سیمرغ و کیمیا پیدا خواهد کرد.

نشانه‌ها

اکنون بعضی از آن نشانه‌ها را که من در وی می‌دیدم در این مجلس که برای گرامی‌داشت و تعظیم آن مرحوم فراهم آمده است عرض می‌کنم. یکی از

این نشانه‌ها حصر همت و توانایی و نیروی انسانیش برای آن مقصود عزیزی که داشت بود و آن تدوین یک لغت جامع برای زبان‌فارسی به‌مفهوم علمی این کلمه بود. تمام کوشش او در دانشکدهٔ ادبیات و در لغت‌نامه دهخدا و در کنج خانه خود صرف این کار مهم شد و تا آنجا که من می‌دانم آنی از این کار غفلت نداشت. من از دوران جوانی حدیثی بیاد دارم که مضمونش این است: دانش عروس بسیار پرتوقعی است که تا تو همه وجودت را در پای آن نریزی تسلیم تو نخواهد شد. دانشمندان بزرگ جهان که آثار جاودانی از خود بجای نهاده‌اند همه به‌این نصیحت عمل کرده‌اند. مرحوم دکتر معین نیز چنین بود. تمام هم‌و غم و فکر و هوش و حواسش به‌یک نقطه منتهی می‌شد و آن تدوین لغت جامع برای زبان فارسی بود. در چند سال پیش که به‌اتفاق دوست محترم و دانشمندم آقای دکتر سیدجعفر شهیدی برای اظهار نظر دربارهٔ یادداشتها و فیشهایش به‌خانه آن مرحوم واقع در انتهای چهارصددستگاه رفتیم این مطلب کاملاً برایم مجسم شد. صدها هزار فیش یادداشت که حاصل آنات و دقایق گرانبهای زندگیش بود در قفسه‌ها و جای‌فیشیها انباشته شده بود. به‌جای آنکه حاصل عمرش باغی در شمال تهران باشد خانه‌ای محقر در شرق تهران بود مملو از نتایج معنوی کوششهای او. اگر باغی تهیه می کرد دیری نمی‌گذشت که تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد و اثری از آن نمی‌ماند اما این نتایج و محصولات معنوی بر ثروت زبان فارسی افزوده است و تا زبان‌فارسی زنده است نام محمدمعین هم زنده خواهد ماند. این است نشانه‌ای از نشانه های عالم حقیقی.

نشانه دیگر وجود فضیلت امانت علمی به‌حد کمال و تا درجه وسواس در آن مرحوم بود.

امانت‌داری

اگر امانت در اموال جزو فضایل انسانی است امانت در علم فضیلتی است در داخل فضیلت دیگر و بیشتر مستحسن است. وقتی یکی از استادان بزرگ ادب گفت که مردم ایران امانت ندارند. این گفته با این کلیت و قاطعیت دور از انصاف بود، اما جزئی از حقیقت را دربرداشت و آن اینکه هرکس با کتب گذشتگان ما سروکار داشته باشد می‌داند که چه بسا نویسنده و مؤلفی محصول فکری نویسندهٔ

دیگر پیش‌از خود را بدون ذکر نام و نشان او در کتاب خود چنان آورده است که گویی آن مطلب از نتایج فکر خود اوست. این یک رذیلتی است که قابل بخشش نیست و نه‌تنها خیانت نویسنده را می‌رساند بلکه می‌رساند که او از فضیلت ابداع نیز بی‌بهره بوده است و به‌همین جهت برای جبران این نقص اثر دیگری را منتسب به‌خود کرده است.

مرحوم دکترمعین فضیلت امانت علمی را چنانکه گفتم تا درجه وسواس رعایت می‌کرد تا آنجا که اگر در محفلی شفاهاً مطلبی و نکته‌ای از کسی می‌شنید به‌سنت راویان و محدثان قدیم آن را در نوشته‌های خود به‌همان کسی که از خود او شنیده بود نسبت می‌داد. این امر که بخودی خود فضیلتی مهم است نشانه فضیلت دیگری است که آن سعه‌صدر و اعتماد به‌نفس فوق‌العاده است. تا کسی سعه‌صدر و اعتماد به‌نفس نداشته باشد امانت‌داری در علم برای او سخت و ناگوار خواهد بود. مرحوم معین درعلم فضیلت سعه‌صدر و اعتماد به‌نفس را نیز داشت.

کوشش وجدانی

نشانه دیگری که ازصفات اهل علم واقعی است و من آن را درمرحوم معین و آثار او می‌دیدم این است که او به‌شیوه علمای مغرب‌زمین کوشش و جد وافی مبذول می‌داشت که آخرین اثر و تألیف و تحقیق را در زمینه‌ای که می‌خواست در آن کار بکند بدست آورد و بخواند.

این امر از مختصات دانش اروپایی و به‌طورکلی فرهنگ مغرب‌زمین است. فرهنگ ما در زمینه دانش که برپایه سماع واستماع و قرائت کتاب خطی بر استناد استوار است به‌این نکته کمتر توجه داشت زیرا مشکلات ارتباطات و تهیه نسخه‌های دستی مانعی بزرگ محسوب می‌شد تا کسی‌بتواند برهمه آنچه دریک موضوع علمی نوشته شده است دست بیابد. با اینهمه علما و بزرگان معرفت، ابایی نداشتند که در راه تحصیل دانش رنج سفرهای دراز را برخود هموار سازند و گاهی برای روایت حدیث یا شعری از یک راوی معتبر فاصله بخارا تا قاهره و دورتر از آن را بپیمایند. اما به‌هرحال عوامل بزرگ طبیعی و ارتباطی سدی بزرگ در برابر همت دانشمندان بود. اختراع چاپ و تسهیل وسایل ارتباطی در مغرب‌زمین علما را ملزم ساخت که تا در موضوع تحقیقی خود از آخرین اثر اطلاع نداشته باشند کار

خود را منتشر نسازند. داستان اختلاف در اینکه نخستین کاشف حساب فاضله و جامعه نیوتن است یا لایب‌نیتز معروف است و این داستان و نظایر آن سبب شد که علما سعی کردند که تا حدامکان از نتایج کار دیگران آگاه باشند تا به‌تهمت سرقت علمی وادبی متهم نگردند. این شیوهٔ پسندیده هنوز چنانکه باید در میان فضلای ما شایع نشده است وکسانی که خودرا به‌پیروی این شیوه ملزم بدانند انگشت‌شمارند و مرحوم دکتر محمد معین یکی از این افراد انگشت‌شمار بود و من خود شاهد شواهدی برای این امر بوده‌ام، حواشی او بر برهان‌قاطع دلیل خوبی برای این مطلب تواند بود. او در حواشی بسیار مفیدی که براین کتاب نوشته است، و در حقیقت تألیف تازه‌ای است مهمتر از اصل کتاب، از آخرین تحقیقات فرنگی و ایرانی که خواه به‌صورت مقاله و خواه به‌صورت کتاب چاپ شده بود استفاده کرد و به همین جهت این کتاب یکی از مهمترین ومعتبرترین کتبی است که در زمان ما منتشر شده است.

استدلال عینی

در علوم ریاضی و طبیعی که بر پایه استدلال عینی محض است آنچه مطرح نمی‌شود، مسأله طرفداری و جانبداری است، استدلال عینی عریان و خشک است و از احساسات به‌دور است وکار اهل علم در این گونه علوم بسیار روشن و آسان است. اما همینکه پای علومی که در آن مسائل احساسی و جانبداری از قبیل تعصب به‌دین یا مذهبی یا ملتی یا گروه خاصی پیش می‌آید عالم واقعی کار بسیار دشواری در پیش دارد و آن غلبه بر احساسات و تعصبات است. کمتر کسی از دانشمندان رشته‌های فقه، زبانشناسی و تاریخ و ادبیات وعلم ادیان مخصوصاً در ممالک شرقی از خطر پیروی از احساسات و تعصبات مصون است. نولدکه خاورشناس مشهور آلمان می‌گوید که من به‌هلنیسم یا یونانیت علاقه دارم و به هیچ یک از ادیان و مذاهب و اقوام دیگر علاقه‌ای ندارم. با اینهمه او توانسته است لااقل در داوریهای تاریخی جلو احساسات تعصب آمیز خود را بگیرد. مرحوم دکترمعین که کارش در ادب و زبان‌شناسی بود روش علمای واقعی را درپیش داشت و با آنکه وطن و قوم خود را بسیار دوست داشت و در وطن‌دوستی از هیچ کس کمتر نبود بر احساسات وتعصبات ملی خود در زمینه‌های علمی مسلط بود و من در

هیچ یک از نوشته‌های او اثری از افراطی بودن دربارهٔ ملت خود و تفریط و تضییع حق اقوام دیگر ندیده‌ام. این هم یکی از نشانه‌های برجسته علمای واقعی است که مخصوصاً در موضوعات ادب و تاریخ بیشتر تحسین انگیز است.

معنویات

غور در معنویات گاهی شخص را از پرداختن به‌وظایفی که در برابر دیگران دارد باز می‌دارد. قدما می‌گفتند که انسان باید یک چشم به‌دنیا و یک‌چشم به آخرت داشته‌باشد تا به‌صفت احول بودن و تک‌بینی موصوف نگردد. بعضی از دانشمندان از امور دنیوی و پرداختن براحتی مادی خود و نزدیکانشان غفلت می‌کردند. من تا آنجا که از زندگی ظاهری مرحوم دکترمعین اطلاع داشتم او در عین آنکه وجود خود را وقف معنویات کرده بود و هدف او روحانی بود نه مادی و جسمانی، شوهر و پدر مهربان و دلسوزی بود و از تحصیل وسایل تحصیل و تربیت و رفاهیت فرزندان خود غافل نبود. این هم فضیلتی است که شخصی در عین طالب معنی بودن وظایف خود را در برابر خانواده و اجتماع به‌نحو خوب انجام دهد هم آثار معنوی گرانبهایی از خود به‌یادگار بگذارد و هم فرزندان برومندی تربیت کند.

نشانه دیگر اهل علم واقعی تواضع و فروتنی است. مقصود از تواضع و فروتنی نه حرکات خضوع و خشوع و یا ادب متظاهرانه است که چه بسا خود نشانه‌ای از غرور باطنی و تکبر نامرئی است. فروتنی اهل علم آن است که چیزی را که ندانند با کمال آزادگی از دیگران بپرسند و پرسیدن و سؤال در علم را نشانهٔ حقارت خود در برابر طرف ندانند. بسیاری از مدعیان علم از سؤال از دیگران ابا دارند و خیال می‌کنند که این امر به‌اصطلاح کسر شأن ایشان است و علاوه براین نمودار این است که آن مطلب را نمی‌دانند. مرحوم دکترمعین این فروتنی واقعی را در علم داشت و از هرکسی که خیال می‌کرد چیزی را می‌داند می‌پرسید و ابائی نداشت که درآن زمینه از او عقب‌تر شمرده شود — من خود بارها شاهد این معنی در دکترمحمدمعین بوده‌ام و این صفت او حس اعجاب مرا برانگیخته است.

واقعیتها...

این صفات ونشانه‌ها مجموعاً از دکترمحمدمعین دانشمندی واقعی ساخته بود

و اگر آن را با کار مداوم و کوشش خستگی‌ناپذیر او در نظر بگیریم خواهیم دید که واقعاً با مرگ او جامعه علمی دچار چه زیان جبران ناپذیری شده است. یکی از صفات بسیار بارز او تربیت شاگرد و دانشجو بود. من بسیاری از دانشجویان و مستفیدان درسی او را می‌شناختم که اخلاصی نظیر اخلاص مرید و مرشد به‌او داشتند و احترام بی‌شائبه عمیقی به‌او اظهار می‌کردند. معلوم بود که او در سر جلسه درس، معلمی بی‌نظیر و راهنمایی مهربان است و شخصیت جذاب علمی او دانشجو را به‌اطاعت از او و رفتن با جان و دل در پی تکالیف او وامی‌دارد این صفت شاگردپروری در میان دانشمندان واقعی ما نیز کم است و من دانشمندان مبرزی را می‌شناختم که حتی در برابر دانشجویان واقعی بجای نیروی جلب و جذب صفت قهر و دفع داشتند و به همین جهت شاگردان خوبی تربیت نکردند.

از این مطالب چنان استنباط می‌شود که خدای نکرده چشمه معرفت در این مملکت بکلی خشک شده است و آفتاب لعل پرور دیگر گوهری در ارکان دانش ما نخواهد پرورد بلکه مقصود من این است که نظایر دکترمعین و علمای واقعی در این مملکت به‌نسبت وظیفه مهمی که در برابر نسل کنونی است بسیار کم است و با این عده بسیار قلیل کاری از پیش نخواهد رفت.

ما اکنون در مرحله‌ای هستیم که باید فرهنگ غنی و سرشار خود را حفظ کنیم و به‌نسل آینده منتقل سازیم. علاوه براین فرهنگ مغرب‌زمین را که امروزه بالاترین نقطه تفکر بشری است بگیریم و با فرهنگ ملی خود تطبیق دهیم و بهم بپیوندیم تا باز فیض روح‌القدس مددی فرماید و مسیحا نفسانی در این مملکت پیدا شوند. من جداً معتقدم که برای این منظور بزرگ به‌استادان زیادی نظیر دکتر محمدمعین نیازمندیم. خداوند روان او را شاد فرماید و نظایر او را در این مملکت زیاد کناد!

فهرست نامها

ب

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

فهرست کتابها و نشریات


کتابخانه تخصصی ادبیات